# مفتاح التمدّن فی سیاسة المُدُن

کلیدهای پیشرفت در سیاست اجتماعی

میرزا محمد معین الاسلام بهبهانی

به اهتمام علی اصغر حقدار



رساله ای از دوران مشروطیت

# کلیدهای پیشرفت در سیاست اجتماعی

## (مفتاح التمدّن فی سیاسة المدن)

تألیف

میرزا محمد معین الاسلام بهبهانی

به اهتمام

علی اصغر حقدار

# یادداشت مؤلف

دانشمندان مقتضی فهم فلسفه‌شناس بر مضامین این کتابچه که درهم و برهم است، انصاف داده خورده نخواهند گرفت. چه، در عصری که آغاز به تحریر آن شده، کافهٔ ملت ایران به خواب خمودی اندر بوده‌اند و پس از آن‌که، مشروطیت به ملت ایران به طور شبیخون وارد شد نیز، عامهٔ ملت از الفبای اصطلاحات سیاسی جاهل بودند و کارها به دست علمای روحانی عاری از فنون سیاست و مردم بازاری بود. لذا، بسی مشکل بود چیز نوشتن به جز به همین روش که به اصول سیاست مدن اشاره[ای] نمود و به طور ایهام الفبایی نوشت؛ و با وجودها آن‌قدر به نکات علوم اجتماعی و سیاسی اشاره شده است که شرح هریک را کتابی جداگانه لازم است.

ــ اجزای اول در حدود سال ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ [قمری] و اجزای وسطی در سال ۱۳۱۲ [شمسی] و آخری در سنین اولی تأمین شده است.

ــ این چکامه مشتمل است بر ۴۳ مجلد و جناب میرزا علی‌اصغرخان مفتش کل معارف ایران پاره[ای] را استنساخ فرمودند ــ محمّد.

ــ قد شرعت فی استنساخ هذه النسخة المبارکة فی یوم السبت العشرین من ایام شهر السیام فی سنه ۱۳۳۱ و منه التوفیق و علیه التکلان.

# مفتاح‌التمدّن فی سیاسة‌المُدُن

## جلد اول

بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتی

تبارک الّذی خلق الانسان مُدیناً. و عَلّمه البیَان لَدُنیّاً. فارسل الرُسل و اوضح السُبُل. والجأ الجُزءَ الی الجُلّ. واتبع البعضَ عَلی الکُلّ. لِظهور صُورة الوحدانیّه. و بُروزِ کُنوز الفردانیّه. والقی یدهِ الباسطتهِ مَع الجماعات. و عینه الناظره عَلَی الاتحادّات. فینفِق بها کیفَ یشاء. و ینظرُ منها حیثُ اَتیٰ؛ ثم الصلوة علی مظهرهِ الاَتمّ. الذّی عَلّمهُ عِلْم مالم یُعلَم. و خَصّصَهُ مَقامَ الخاتم. الجامع بین النبوة والولایة الحائز مقامی الرسالهِ والهدایه. الفائز جراحی الرهینه والسلطنه. فدعی الناس بالحکمهِ والموعظه الْحسنه. حتیٰ (۲) استحکَمَ اَساس البلاد. واشتئلَمَ مساسَ العباد. فأَجابوهُ مِنْ کُلّ فجٍ عَمیق و غلبوا بامرهِ علی کل جمعٍ و فریقٍ فقیل فهمُ بُهالک الولایهُ للّه الواحد القهّار. والسَلامَ علی علی ابن عمة و خلیفتهِ بکیفهِ و کَمّهِ. سُلطان معالم الریاسة والسیاسة. و اولادهِ شبجعان عوالم الدرایة والحِماسة.

اَمّا بعد فیقول العبد الجانی محمدابن الشیخ الاسلام البهبهانی المدّعو بمعینَ الاِسلام والمبتلی بظلم الایّام.

انّهُ قد سَئلَ منّی فحلٌ من الطُلّاب و رَجلٌ من اولی الالباب (بمسائلِ فاحت کفضْن البانِ) و هیَ مسائلٌ سیاسیة. والتمسَ الجوابَ بالفارسیّه. فَجَعلتُ کَلامه کمتن الکتاب و ذیله

الشرحُ مکانَ‌الجَواب. و لَقد سمّیتَ هذه‌العِجلاله به: مفتاح‌التمدّنَ فی سیاسةالمُدُن.

پارسی‌گو گرچه تازی خوش‌تر است  عاشقان را خودبان دیگـر است (۳)

پرسش نـخستین: خواهشمندم ساده و بی‌پروا به زبان پارسی عامیانه بیان فرمایند که دورهٔ سلطنت کیان و مردم قدیم ایران چگونه بوده است که تا امروز، هرگونه عدل و داد در هر نمونهٔ فضل و سواد فرنگستان را مردم ایران زمین در جنب هوش و هنگ و دانش و فرهنگ نیاکان خویش هیچ و پوچ، بل، بازیچهٔ رنگ و بلوچ می‌شمارند؛ و با این‌که، از راه دانش منحرف و به ندانستگی امروزهٔ خویش معترف، هنوز کلهٔ خود را پروردهٔ آفتاب و، رتبهٔ خویش را به جاماندهٔ افراسیاب می‌دانند؟

پاسخ اول: نخستین بیاید به یاد آورد و در نهاد او نهاد که بشـر پـیوسته، هـرگونه خیراتی که به طریق افسانه یا حقیقت ذکر می‌شود و اندکی بستگی به آب و خاک وطن حالیهٔ او دارد؛ ولو این‌که، ایام وجود آن خیرات آبـاءِ او را هـیچ بسـتگی و پیوستگی نباشد همه را نسبت به خود و پدران خود می‌دهد!! به دو مـلاحظه!! (۴) یکی حبّ خیر، دیگری حبّ شرف و جاه‌طلبی فطری که از خصایص طبیعت بشری است.

۲ ـ بباید ملتفت شد که جنس حیوان دارای دو صفت مخصوصه است: یکی رضـا، و دیگری غضب.[۱] آنچه پیوسته رضای او در آن موجود است خواه وقوعی داشته یا به‌طور افسانه بوده در نظر دارد و همیشه، همان جهت رضای خود را طالب بوده و هرچه موجب غضب و تنفر طبع او بوده پیوسته در طاق نسیان نهاد و از یاد خود برده این است که هروقت، هرگونه اتفاق ملایم طبیعی به جـهت او دست داده خـواه از حظوظ عقلانی یا، لذات شهوانی پیوسته همان جهت خیریه را به یاد مـی‌آورد و، به‌طور مبالغه گزافه ذکرش را در نظر دارد و در محافل افتخار می‌جوید؛ و به عکس

---

۱. قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: امّاالنفس الحسیّة الحیوانیه لهاخمس قویٰ و خاصیتان السمع و البصر والذوق والشم واللامسه و اماالخاصّتان الرضا والغضب نقلته بالمعنی و انک نجدالامر حسّاً کذلک فی‌الخارج. (منه)

الشرحُ مکانَالجَواب. و لَقد سمّیتَ هذهالعِجلاله به: مفتاحالتمدّنَ فی سیاسةالمُدُن.

پارسی‌گو گرچه تازی خوش‌تر است　　　عاشقان را خودبان دیگر است (۳)

پرسش نخستین: خواهشمندم ساده و بی‌پروا به زبان پارسی عامیانه بیان فرمایند که دورهٔ سلطنت کیان و مردم قدیم ایران چگونه بوده است که تا امروز، هرگونه عدل و داد در هر نمونهٔ فضل و سواد فرنگستان را مردم ایران زمین در جنب هوش و هنگ و دانش و فرهنگ نیاکان خویش هیچ و پوچ، بل، بازیچهٔ رنگ و بلوچ می‌شمارند؛ و با این‌که، از راه دانش منحرف و به ندانستگی امروزهٔ خویش معترف، هنوز کلهٔ خود را پروردهٔ آفتاب و، رتبهٔ خویش را به جاماندهٔ افراسیاب می‌دانند؟

پاسخ اول: نخستین بباید به یاد آورد و در نهاد او نهاد که بشر پیوسته، هرگونه خیراتی که به طریق افسانه یا حقیقت ذکر می‌شود و اندکی بستگی به آب و خاک وطن حالیهٔ او دارد؛ ولو این‌که، ایام وجود آن خیرات آباءِ او را هیچ بستگی و پیوستگی نباشد همه را نسبت به خود و پدران خود می‌دهد!! به دو ملاحظه!! (۴) یکی حبّ خیر، دیگری حبّ شرف و جاه‌طلبی فطری که از خصایص طبیعت بشری است.

۲ ـ بباید ملتفت شد که جنس حیوان دارای دو صفت مخصوصه است: یکی رضا، و دیگری غضب.[1] آنچه پیوسته رضای او در آن موجود است خواه وقوعی داشته یا به‌طور افسانه بوده در نظر دارد و همیشه، همان جهت رضای خود را طالب بوده و هرچه موجب غضب و تنفر طبع او بوده پیوسته در طاق نسیان نهاد و ازیاد خود برده این است که هروقت، هرگونه اتفاق ملایم طبیعی به جهت او دست داده خواه از حظوظ عقلانی یا، لذات شهوانی پیوسته همان جهت خیریه را به یاد می‌آورد و، به‌طور مبالغه گزافه ذکرش را در نظر دارد و در محافل افتخار می‌جوید؛ و به عکس

---

۱. قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: امّاالنفس الحسّیّة الحیوانیه لهاخمس قویٰ و خاصیتان السمع و البصر والذوق والشم واللامسه و اماالخاصّتان‌الرضا والغضب نقلته بالمعنی و انک تجدالامر حسّاً کذلک فی‌الخارج. (منه)

هرگونه بلایی به او رسیده باشد طبعاً از به یاد آوردن آن متنفر است. (۵)

۳ـ کلیهٔ مردم از میان رفته و حوادث گذشته در طبایع افسانه‌پرست اهمیت فوق‌العاده دارد و به عکس، خیرات موجوده و مردم نادرالوجود حاضر معاصر را چندان قرب و قیمتی نخواهد بود. لکن، هرگونه معجزه و کرامتی به زارعین رفته و شبانان گذشته نسبت بدهند، بدون تفکر در اصل موضوع عیناً تسلیم خواهند کرد.

۴ـ هر فردی از بشر که زیست و زندگانی خود را در هر جای زمین قرارداد، چون سود و زیان [و] خیر و شرّ آن سرزمین راجع به اساس معاش اوست، مُلایمات گذشته و خیرات آیندهٔ آن‌جا را، همگی برای پدران رفته و فرزندان آیندهٔ خود مُعدّ و مهیا می‌داند؛ و ناملایمات را به کلی از خود و خاندان خود دور می‌نماید و پیوسته می‌گوید: «مرگ رَوا بُود لکن برای همسایه».

۵ـ مصداق چهار مقدمهٔ معروض مردم امروزهٔ ایران (۶) هستند که مرکب از اولاد سام و مشتمل بر عرب و عبری و کلدانی و سریانی و یونانی و ترک و تات و تاجیک و افغان و بلوچ و هندی و جپسی[۱] و غیره، هستند و اندکی ایرانی‌الاصل و آرینی‌نژاد؛ و به طوری خون و رشتهٔ خانوادگی آنها درهم و برهم است که امروزه، در تمام صفحات ایران بیست خانواده نیست که به استثنای سادات عظام بتواند هفتاد پدر خود را به اسم و رسم بشمارد. لکن، این اختلاف نژاد بالمرّه، نقضی در وطنی بودن امروزهٔ آنها وارد نمی‌آورد؛ چه که فعلاً، سود و زیان این سرزمین راجع به اساس معاش و زندگانی تمام وطنیان ایران است؛ علی‌السویّه از مسلم و یهود و نصاری و مجوس.

۶ـ بلکه سخن در این است که جلالت موهوم سلاطین کیان و ارض جواهر قدیم ایران بالمرّه دخلی به مردم امروزهٔ ایران ندارد و البته، به جان‌سوزی حفظ شرافت پدر، در

---

۱. جپسی طائفه[ای] از هنودانه. (منه)

صحت[۱] (۷) و سُقم آن افسانه‌ها نکوشیده‌اند و حوادث روزگار هم نگذاشته مردمی که شخصاً وارث بودند محافظت نمایند.

۷ ـ و نیز، چون بشر به خیر موجود قانع نیست و پیوسته، جویای خیرات بیشتر و بهتر است، افسانه‌های جرح و تعدیل ناشدهٔ گذشته را به یاد می‌آورد و آه می‌کشد و یاد از عدل نوشیروان و فضل کیخسرو می‌کند.

۸ ـ و حال آن‌که، در سایهٔ اساس استبداد هرگز، آسایش نبوده و اساس هیئت جامعهٔ ملی هرگز در ایام گذشته، وجود نداشته؛ پادشاه بهر عدل و داد و فضل و سداد باشد، بدون نظام هیئت ملی در اندک زمانی بنای عظمت قاهرانهٔ او به زیر آمده و درهم و خُرد شده و تواریخ موجودهٔ ملل رفته، شاهد مقال است.

۹ ـ از ایران، خاصه دورهٔ کیان، ابداً رشتهٔ تاریخی که بتوان یقین کرد در دست نیست. شاهنامه گاهی، از زبان (۸) افسانه‌گوی نقّالی سخن گفته؛ دیگروقت، از قول پهلوی‌دانی که شاید از نوشتجات چاپلوسان دورهٔ ساسانیه چیزی هم در دست داشته؛ گاهی، پهلوان را نام مملکت دانسته؛ دیگروقت، به عکس.[۲] گاهی جنگ در حدود خراسان را نسبت به کنار دجلهٔ بغداد داده وغیره که اطفال مکتب تاریخ همه را معین کرده‌اند.

۱۰ ـ بلی از تواریخ ملل هم‌جوار و هم‌عصر پاره[ای] مطالب تاریخی به دست می‌آید. آن هم، به اندازه[ای] ضبط کرده‌اند که راجع به مراتب مراودات خودشان بوده است؛ مثل ملت یونان و مصر و بابل و آشور و کُلدان که غالباً، سلحشوران ایران دست و پنجه با آنها نرم می‌کرده‌اند. از این‌گونه تواریخ هم رشتهٔ سلاطین عجم و رویّهٔ سلوک و صنایع و ترقیات ملی ایران به دست نمی‌آید. انقراض مه‌آبادیان و ایجاد (۹) کیان وپیشدادیان و، سلطهٔ یونان و خلفای اسکندر و اختلافات ملوک طوایفی و

---

۱. غرض این است: لیس الفتی ان یقول کان ابی انّ الفتی این یقول‌ها اناذا (منه)

۲. مثلاً فراز آب رود جیحون را پادشاهان توران خوانده. (منه)

صحت[۱] (۷) و سُقم آن افسانه‌ها نکوشیده‌اند و حوادث روزگار هم نگذاشته مردمی که شخصاً وارث بودند محافظت نمایند.

۷ـ و نیز، چون بشر به خیر موجود قانع نیست و پیوسته، جویای خیرات بیشتر و بهتر است، افسانه‌های جرح و تعدیل ناشدهٔ گذشته را به یاد می‌آورد و آه می‌کشد و یاد از عدل نوشیروان و فضل کیخسرو می‌کند.

۸ـ و حال آن‌که، در سایهٔ اساس استبداد هرگز، آسایش نبوده و اساس هیئت جامعهٔ ملی هرگز در ایام گذشته، وجود نداشته؛ پادشاه بهر عدل و داد و فضل و سداد باشد، بدون نظام هیئت ملی در اندک زمانی بنای عظمت قاهرانهٔ او به زیر آمده و درهم و خُرد شده و تواریخ موجودهٔ ملل رفته، شاهد مقال است.

۹ـ از ایران، خاصه دورهٔ کیان، ابداً رشتهٔ تاریخی که بتوان یقین کرد در دست نیست. شاهنامه گاهی، از زبان (۸) افسانه‌گوی نقّالی سخن گفته؛ دیگروقت، از قول پهلوی‌دانی که شاید از نوشتجات چاپلوسان دورهٔ ساسانیه چیزی هم در دست داشته؛ گاهی، پهلوان را نام مملکت دانسته؛ دیگروقت، به عکس.[۲] گاهی جنگ در حدود خراسان را نسبت به کنار دجلهٔ بغداد داده وغیره که اطفال مکتب تاریخ همه را معین کرده‌اند.

۱۰ـ بلی از تواریخ ملل هم‌جوار و هم‌عصر پاره[ای] مطالب تاریخی به دست می‌آید. آن هم، به اندازه[ای] ضبط کرده‌اند که راجع به مراتب مراودات خودشان بوده است؛ مثل ملت یونان و مصر و بابل و آشور و کُلدان که غالباً، سلحشوران ایران دست و پنجه با آنها نرم می‌کرده‌اند. از این‌گونه تواریخ هم رشتهٔ سلاطین عجم و رویّهٔ سلوک و صنایع و ترقیات ملی ایران به دست نمی‌آید. انقراض مه‌آبادیان و ایجاد (۹) کیان و پیشدادیان و، سلطهٔ یونان و خلفای اسکندر و اختلافات ملوک طوایفی و

---

۱. غرض این است: لیس الفتی ان یقول کان ابی انّ الفتی این یقول‌ها اناذا (منه)

۲. مثلاً فراز آب رود جیحون را پادشاهان توران خوانده. (منه)

تسلط پارس‌ها[۱] و، نقل و انتقال ساسانی‌ها و ضعف نفس قباد و تسلط ارکان و اعیان ملکی و احتکار جنس و نقد، و مشغل و عمل و ناچار به جوش آمدن غوغای مزدکی و تن‌پروری خسرو و استعداد عالم، به جهت ظهور نور عالم آرای محمدی(ص) و اختلافات مسئلهٔ خلافت بلافصلی و قول «انّ‌الرجُلَ لَیهجُر.» و انقراض بنی‌اُمیّه و ایجاد بنی‌عباس و مخالفت امین و مأمون و، ظهور چنگیز از کجا ملّت منفرد و مستقلی به جهت ایران باقی گذاشت که تاریخ نیاکان خود را ضبط نمایند و، از کجا مردم باسواد تربیت یافته داشتند که اقلاً در ضمن ذکر برکات آسمانی خود، نکبات روزگار پدران خویش را در افسانه‌های خود به جا بگذارند. هیهات که بالمرّه، از راه تاریخ مکتوبی و ملفوظی تمدن قدیم ایران مکشوف نمی‌شود. (۱۰)

۱۱ ـ گنبدهای هرمان مصر و مخورات و محکوکات و سنگ‌تراشی و کُتب قدیمهٔ جلدی و سنگی و، صنعت مجسمه‌سازی و مجسمه‌ریزی و، معدن‌شناسی و غیرهٔ آنها از قبیل علم هیئت و نجوم و رصدخانه و هیکل خانه‌های بی‌شمار همگی دلیل است بر کمال تمدن بلاشک و شبههٔ قدیم آن ملت؛ ویژه، مجلس مبعوثان فراعنهٔ مصر با آن شکوه.

۱۲ ـ به همین اوصاف، به جامانده‌های در مخروبه‌های بابل و سایر اراضی بین‌الشطین و کرورها خشت‌های گلی مکتوب پختهٔ مطالب تاریخی، برهان روشنی بر تمدن قدیم و اکثریت رواج خط و سواد ملل آن سرزمین است.

۱۳ ـ تألیف کتاب ویدوشاستَر، که چهار جلد در الهیات، و هشت در فقه است، به زبان (سنسکریت)، در دورهٔ ظهور برهما و تمدن ملت آریایی در هند و بت‌خانه‌هایی که

---

۱. آنچه به قانون علم لغات کشف می‌شود، «فیلالاجی» همانا پارت‌ها اصلاً از نژاد آفریدیان از طوایف بت‌پرست واقعهٔ میانهٔ افغانستان و هند بوده‌اند که حالیه از مسلمان بس غیورند؛ پارت پارداشت پ ف بوده، ث دال بزرگ بوده که پیوسته در فارسی ابدال می‌شود به ت مانند کیومرث که کیومروت بوده، ابدال از ت و عرب زبان‌ها ت را تقریب به ث کرده‌اند و در این‌که پارت‌ها ترکمن بوده‌اند، گویا حقیقتی ندارد و این که قرائی الاصل بودند، شبه نیست یعنی صرفاً اقسامی نبوده‌اند و بت‌پرستی اصلی آنها مسلم بوده است.

با غایت دقت حجاری شده در آن دوره، و تمدن سه هزار سال قبل (۱۱) بدهی[1] و حُرمت خروج از هند و معاشرت با غیر جنس خود، دلیل روشنی است بر تمدن شخصی هنود قدیم[2] ـ و معادن فلزی و جواهری آنها نیز بر معرفت آنها در آن صنایع حتی اختراع جبر و مُقابله از دختری هندو غایت رواج فنون و علوم را در عامّه آن ملت نشان می‌دهد.[3]

۱۴ ـ غوغای مباحث الفاظ و ترتیب جمهوری با خارج و سلطنت مُستقلهٔ داخله در یونان و چپاول اسکندر، پسر فیلیپ، که هنوز جزو عقاید مذهبی و غول خیال اطفال ایران است، تمدن آنها را دلیل است. سایر صنایع و حرف آنها به کنار، که از جمله با ترقیات عصر حالیه تاکنون، نتوانسته‌اند یک مقاله بر تحریر اقلیدس بیفزایند.

۱۵ ـ صنایع باریک و دعاوی تاریک مهم چین که پیوسته، زینت بارگاه سلاطین و اسباب تشکیک عقاید اهل کتاب و سلسلهٔ ابوالبشری بوده است به کنار.

۱۶ ـ ایرانی چه می‌گوید؟ و ایران چه دارد؟ فرض می‌کنیم از (۱۲) دورهٔ موهوم مه‌آباد تا ظهور اسلام، تمام کتب ایران به قول عوام سوخته شد![4] فرض می‌کنیم یک‌باره سیل آمد و، تمام مردم را به دریا ریخت؛ آیا در و دیوار شکستهٔ آنها چه دلیل روشنی بر تمدن قدیم آنها دارد؟ و آیا بلخ، پایتخت قدیمشان، چه دارد؟ کدام نقش بدیع حجاری و مجسمهٔ فلزی و اثر مخمور و محکوک تاریخی دارند. شهرهای حوالی آن

---

۱. ظهور بده تحقیقاً هزار و پانصد تقریباً قبل از تولد مسیح (ع) بوده، مؤسس نبوده. بلکه مجدد بوده مانند مسیح (ع) نسبت به موسی. برم عقل اول به همان ظهور اوست! مهاجرین از آریا تأسیس مذهب نکرده‌اند. بلکه مؤسس سلطنت و تمدن بوده‌اند. (منه)

۲. اگر به اقتضای آن ازمنه در تمام امور معاشی و معادی بی‌نیاز از غیر نبودند، هادیان هرگز خروج از هند را حرام نمی‌کردند. چراکه احکام راهنمایان پیوسته به اقتضای زمان و زمین و طبایع پیروان است. (منه)

۳. اختراع جبر و مقابله را اغلب مورخین فرنگ نسبت به مسلمین می‌دهند. (منه)

۴. کلیهٔ نسبت سوزانیدن کتب ایران کذب است، به واسطهٔ این که آثار علوم در اعمال ملت و صنایع ظاهر است حتی سواد رسمی فارسی عمومیت نداشته که پیوسته مؤبد مؤبدان به واسطهٔ فقط سواد خواندن زند و اوستا صدراعظم بوده است. (منه)

با غایت دقت حجاری شده در آن دوره، و تمدن سه هزار سال قبل (۱۱) بدهی[1] و حُرمت خروج از هند و معاشرت با غیر جنس خود، دلیل روشنی است بر تمدن شخصی هنود قدیم[2] ـ و معادن فلزی و جواهری آنها نیز بر معرفت آنها در آن صنایع حتی اختراع جبر و مُقابله از دختری هندو غایت رواج فنون و علوم را در عامّه آن ملت نشان می‌دهد.[3]

۱۴ ـ غوغای مباحث الفاظ و ترتیب جمهوری با خارج و سلطنت مُستقلهٔ داخله در یونان و چپاول اسکندر، پسر فیلیپ، که هنوز جزو عقاید مذهبی و غول خیال اطفال ایران است، تمدن آنها را دلیل است. سایر صنایع و حرف آنها به کنار، که از جمله با ترقیات عصر حالیه تاکنون، نتوانسته‌اند یک مقاله بر تحریر اقلیدس بیفزایند.

۱۵ ـ صنایع باریک و دعاوی تاریک مهم چین که پیوسته، زینت بارگاه سلاطین و اسباب تشکیک عقاید اهل کتاب و سلسلهٔ ابوالبشری بوده است به کنار.

۱۶ ـ ایرانی چه می‌گوید؟ و ایران چه دارد؟ فرض می‌کنیم از (۱۲) دورهٔ موهوم مه‌آباد تا ظهور اسلام، تمام کتب ایران به قول عوام سوخته شد![4] فرض می‌کنیم یک‌باره سیل آمد و، تمام مردم را به دریا ریخت؛ آیا در و دیوار شکستهٔ آنها چه دلیل روشنی بر تمدن قدیم آنها دارد؟ و آیا بلخ، پایتخت قدیمشان، چه دارد؟ کدام نقش بدیع حجاری و مجسمهٔ فلزی و اثر مخمور و محکوک تاریخی دارند. شهرهای حوالی آن

---

۱. ظهور بده نحقیقاً هزار و پانصد تقریباً قبل از تولد مسیح (ع) بوده، مؤسس نبوده، بلکه مجدد بوده مانند مسیح (ع) نسبت به موسی. برم عقل اول به همان ظهور اوست! مهاجرین از آریا تأسیس مذهب نکرده‌اند. بلکه مؤسس سلطنت و تمدن بوده‌اند. (منه)

۲. اگر به اقتضای آن ازمنه در تمام امور معاشی و معادی بی‌نیاز از غیر نبودند، هادیان هرگز خروج از هند را حرام نمی‌کردند. چراکه احکام راهنمایان پیوسته به اقتضای زمان و زمین و طبایع پیروان است. (منه)

۳. اختراع جبر و مقابله را اغلب مورخین فرنگ نسبت به مسلمین می‌دهند. (منه)

۴. کلیهٔ نسبت سوزانیدن کتب ایران کذب است، به واسطهٔ این که آثار علوم در اعمال ملت و صنایع ظاهر است حتی سواد رسمی فارسی عمومیت نداشته که پیوسته مؤبد مؤبدان به واسطهٔ فقط سواد خواندن زند و اوستا صدراعظم بوده است. (منه)

پایتخت چه دارد که بتوان دلیل گرفت بر رواج صنعت و علوم و اقلاً، خط و سواد ابتدایی در عامهٔ ملت؟ سکه‌هایی که گمان می‌رود در آن دوره بوده است پاره[ای] فلز سادهٔ بی‌نقش و ترتیبی است که در اواخر قرون خود به تقلید مصریان و یونانیان صورتی بر آن نقش کرده‌اند و، هرگونه سکهٔ منقوش، به عبارتی، به جای مانده از دورهٔ ساسانیان است، که نسبت به کیان فرنگی حالیهٔ ایران زمین بوده‌اند. همدان هرچه دارد یغما آوردند.

۱۷ـ ظروف فلزی و گلی و کاشی آنها کجاست؟[1] بلی تخت‌جمشید (۱۳) و طاق بستان و کول‌فره در مال امیر و نقش شاپور کازرون موجود و اسباب‌گوی و فریب بسیاری از جویندگان حقایق شده. اولاً، می‌گوییم هرگاه، تخت‌جمشید پایتخت کیومرث یا کیومرد و، سیامک و هوشنگ و طهمورث و جمشید و دارای اکبر و هرچه از این قبیل اسامی بگویند، بوده است و به گفتهٔ معتقدین شهرش دوازده فرسنگ وسعت داشته و تا دیروز، که اسکندر یونانی آن‌جا را آتش زده در عین معمورگی و آبادی بوده است و ناچار دارای خانه‌های اعیان دولت و ارکان سلطنت بوده است و میانهٔ چهار کره واقع بوده و، عموماً از سنگ‌های حجاری شده به درجهٔ دوم تخت‌جمشید اقلاً، برپا بوده است! کو آثار چنین شهر دوازده فرسنگی پایتخت این مملکت آسمانی؟؟؟ این است صحرای مرودشت و جلگه و تخت و جایگاه شهر دوازده فرسنگی اصطخر؛ از اول تا آخر، یک دانه سنگ یک چارکی که به کارخانه رفته پیدا نیست.[2] (۱۴)

۱۸ـ پس مسلّم است که به کلی چنین شهری در چنین فضایی نبوده است بلکه، توان

---

۱. آنچه کاشی قدیم است، تماماً متعلق بوده به بناهای سلطنتی و اگر کار ملت ایران بود، هرآینه در اغلب ابنیهٔ عمومی، عمومیت داشت. (منه)

۲. اگر این افسانه را جواب می‌دهی که خلیفه بغداد به مروان، که حاکم فارس بوده، حکم کرد شهر کفار مجوس را محو نماید و چنان‌که دولت نام آن صحرا مردانه دشت شهر شد، گوییم! سلمنا! اساسه شهر دوازده، فرسنگی را کجا ریخت که ابداً اثرش پیدا نیست. (منه)

گفت عمارت تخت، عمارتی قشلاقی بوده است و نقوش حوالی آن نیز، به ملاحظهٔ مقدس بودن از این‌کار آفتاب و مقرِّ قشلاق سلطان برپا کرده‌اند و چون، این‌گونه آثار حجاری و نقاشی که با این عظمت فقط در اطاق منسوب به دارا شش هفت سطر به خط میخی محکوک است، در سایر ولایات و شهرها و مقرِّ حکام جزء و نواب کوچک ابداً، یافت نمی‌شود. به جرئت تمام می‌گوییم، حرف و صنایع و علوم و خط و سواد بالمرّه بین العموم رواج نداشته است! و همین که تنها جزئی صنعتی از سرای سلطان کجاست گوییم این جزئی هم استادش از ملت دیگر بوده است یا از یونانیان یا مصریان. کذالک، سایر آثار عتیقه.

۱۹ ـ همین‌که، صنعتی در اغلب و اکثر نقاط مملکت شیوع نداشته و منحصر به نقاط مقرِّ سلطنتی است و اگر جزئی اثری در جاهای[1] (۱۵) دیگر از امرا و اعیان به جا مانده باشد، بد اسلوبی و نادرستی آن واضح باشد مبرهن است که عامهٔ ملت را تمدن و صنایعی نبوده است مانند بد اسلوبی نقوش شگفت سلمان‌های امیر[2].

۲۰ ـ حال، سایر آثار قدیمهٔ ایران از این قبیل است و بالمرّه صنعت یدی فن و علم کتبی از عامهٔ ملت ایران در دست نیست و چون، نداشته‌اند چیزی به جا نمانده است[3].

۲۱ ـ محفورات شهر شوش به‌کلی دخلی به کیان و فرس ندارد، بلکه آثار بنی عیلام و اولاد سام، ابن نوح، است؛ و از صنایع یدی اسرای بنی‌اسرائیل، از قبیل حضرت

---

۱. پرفسور آلمانی در این ایام شهر کوچکی بر ساحل رود سیوند نشان داد؛ گفته شهر اصطخر است. حال آن‌که بیشتر از مسکن قراولان تخت جمشید می‌شدند.
ـ قشون سلاطین آن زمان، ایلجاری بوده است رسم علیق دواب جاری نبوده ایام زمستان. تجدد و تخت دارا بوده‌اند و تابستان، در بلخ، علف چرانی می‌کرده‌اند؟ و اسکندر پادشاهی جمشید نام ابداً، وجود نداشته و از همین یک کلمه بنای بستی موجودات به زیر می‌آید و رودخانهٔ بزرگ در صحرای مرودشت جاری چندین بار، مجرایی خود را تغییر داده‌اند. قنوات و جداول بس عمیق دارد؛ کدام یک با علامت بنایی قدیمی تصادم کرده است؟ (منه)

۲. علامات ناقصه، مانند حجاری‌های شگفت سلمان در مال امیر است. (منه)

۳. هفت قریهٔ لوط در کنارهٔ بحر احمر با این‌که چندین بار و بارها، بحری خرابه‌های آن را گرفته هنوز تل و تنه آوار آن موجود است و در شهر دوازده فرسنگ ما اثری نیست.

دانیال علیه‌السلام و همراهان آن حضرت. اگر کتب را سوختند و مردم را به دریا ریختند، خاک ایران باقی و به جاست و حتی، می‌توان گفت ایرانیان به قدر شبانان بابل و کلدان ستاره‌شناس نبوده‌اند، فقط آفتاب را شناخته و هیکلی برای آن ساخته‌اند و گویی از رؤیت کواکب (۱۶) شبتاب شب‌کور بوده‌اند که ابداً، هیکلی به نام سایر ستارگان نساخته‌اند[۱].

۲۲ ـ این مراتب مختصره که عقل سلیم و دانش سیر طبیعی و تاریخی گواه صدق و برهان قوی اثبات آن است، نخستین پردهٔ موهومی است که از چهرهٔ تمدن به افسانهٔ قدیم ایران برداشته و دور افتاده و تاکنون، احدی از چیزنویسان فرنگ و یونان که به مراتب تمدن قدیم ایران حمله آورده‌اند از این در سخن نگفته‌اند. و چون عصر حالیه، زمان عنفوان جوانی تمدن و ترقی و انتشار فنون و علوم طبیعیه و تاریخ طبیعی و غیرطبیعی و آثار و صنایع قدیمه‌شناسی است، همین قدر به رئوس مطالب اشاره کردم و اگر می‌خواستم ذکر شواهد کنم، نعم پرسش نخستین کتابی بزرگ می‌شد؛ لهذا از روی اطفال دبستان تاریخ از تطویل بلاطائل حیا کردم.[۲]

۲۳ ـ لکن، اگر خاطر شریف را از رفع پردهٔ شبهات مخلوط به افسانه‌های قدیم آزرده نمودم نیز، عرض می‌کنم که با (۱۷) تاریکی تاریخ و باریکی راه و رویهٔ سیر و سلوک ملت و سلطنت‌های قدیم ایران، به دست آوردن همین قدر از تواریخ ممالک هم‌جوار آنها روشن است که هروقت، ایران دارای پادشاه مستقلی بود خواقین نامدار و قیاصرهٔ تاجدار روی زمین باجگذار آنها بوده است و در شأن و شوکت و قدر و عظمت لازمهٔ دول مستبده بالمرّه نقصانی نداشته؛ تنها نظر به عاقبت نکبت‌خیز

---

۱. کنارهٔ رودخانهٔ پسوند محازی تخت آثار شهر کوچکی است که قصبه قراولان است که عمارت درباری سالانه بوده است و البته قراولان زیاد داشته. (منه)

۲. استیکه، پادشاه ایران، شهر نینوا را با حیله گرفت و غارت نمود؛ حتی دوازده ستون قانون اساسی را، که در ازمنه منحصر بود به نینوا، حمل به شوش فرمود و کذالک، تمام عتیقه جات شوش از نهب ممالک بین‌النهرین متمدن قبل از مصر و شهری در یمن که قبل از مصر و یونان بوده‌اند. (منه)

دول مستبده هرچندی، که ایرانیان به واسطهٔ فتوحات متوالیه و جمع آوردن ثروت ممالک مفتوحه خواه، ضعف عقل و ناصوابی رأی پادشاه هم کمک به وضع خوش‌گذرانی و غرگی و تنبلی ملت می‌کرده یا نمی‌کرده، ناچار اسباب وهن فراهم می‌شده و اساسی که به زورآوری و فشار بازوی مردم گردن کلفت غارتگر بر پا کرده بودند، به اندک فشار مردم ورزش کردهٔ صحراها (۱۸) چریده یک‌باره به زیر می‌آمد[1] ـ چنانچه، اسکندر پس از دارای اکبر با دارای ثانی کرده یا ثابت و مردم ترکستان چین و تورانیان هر وقت، غلبه یافته‌اند به همین ملاحظه بوده است ـ قضیهٔ ایام تن‌پروری خسرو و بهرام چوبینه نیز، مشهورترین ایام عظمت ساسانیان است.

۲۴ ـ و نیز، چون ملتی که به غلبهٔ سپاه و حملهٔ زور آزما تحصیل عظمت و اقتدار کرده باشد و ناچار، از چندین دول هم‌جوار متمدن آرام دوست آشوب ناطلب باج و خراج بگیرد البته، ثروت و مکنت فوق العاده فراهم می‌کرده، طلا و نقره و اثاث قیمتی و جواهر و فیل فراوان داشته‌اند. لکن، هیچ یک از محصولات خاک ایران نبوده است بلکه، یا به یغماگری یا باج ستانی از سایر ممالک به چنگ آورده‌اند ـ این است خاک متصرفی حالیه و متصرفات سابقهٔ ایران، از کجا معادن کارشدهٔ زر (۱۹) و سیم و جواهر یا جنگل دارای فسیل نشان می‌دهند ـ از محفورات آنها هم روشن است که صنعت زرگری و جواهرتراشی ممتازی نداشته‌اند.

۲۵ ـ هندسهٔ راه سازی و پل و بند و سلخ ممتازی هم از سابق در عامهٔ ملت نبوده است. حتی، در دورهٔ ساسانیان که عصر تمدن فوق‌العاده و اندکی زمان برای نمودن تاریخ آنها روشن بوده، پل شوشتر را مهندسین رومی به جهت شاپور ساخته‌اند و حتی عملهٔ روزانه نیز، رومی بوده‌اند. و گویا ایرانیان عمله گی را هم عیب می‌دانسته‌اند ـ چه که شاپور فاتح بود و می‌توانست مهندس را نظر به استحکام بنای ایرانی قرار بدهد و ایرانی هم عمله باشد و فقط مصارف را از کیسهٔ قیصر گرفته به جیب ملت

---

۱. چنان که علت در این خورد ستون روح عظمی همین نکته فلسفی بوده است. (منه)

خود ریزد، همانا اتمام یک پل در آن ایام، از ایرانیان بر نمی‌آمده ـ.

۲۶ ـ حتی ملوک عرب در حیره و یمن و تمام سلاطین کوچک (تبابعه) به ملاحظهٔ سد مشهور به سد لقمان*، در یمن، و سپردن (۲۰) بهرام، که ولیعهد عصر تمدن ساسانیان بوده، به نعمان ابن منذر، برهان روشنی است که به مراتب از ساسانیان در تمدن مقدم بوده‌اند.

۲۷ ـ این بوده که عاقبت عظمت و ثروت چندین ساله را که به حملات مستبدانه از چین و ترکستان و روم عظمی و بیت المقدس و سایر ممالک فراهم کرده بودند، در ایام عشق‌بازی خسرو، چون اصل اساس بر هیئت جامعهٔ ملی نبوده و نظام قانون اساسی نداشت، متزلزل شده به زور آسمانی و فشار کلمهٔ خدایی توحید بهره و نصیبهٔ عرب‌ها شد ـ از این رشتهٔ سخن، بنا و خراب اساس تمام ملل روی زمین را که براساس قانون ملی محکمی نبوده، می‌توان دریافت؛ اما چون از موضوع سؤال خارج است از ذکر هر یک می‌گذریم ـ [1]

۲۸ ـ پس جان سخن این است که، در هر دوره، زورآورترین و بی هنرترین مردم روی زمین ایرانیان بوده‌اند و عصر حاضر، که خلقت (۲۱) نخستین را با این‌که بدون دومین فایده ندارد هم ندارند ـ[2] رشتهٔ ملی و خون یک جنسی هم در آنها نیست که، اقلاً، غم‌خوار یکدیگر باشند یا، به تعصب پیروی ترویج صنایع موهوم جمشید و عدل فطری شخص واحد نوشیروان بمانند ـ[3].

---

*. سد لقمان، سد مأرب است. (منه)

۱. این گونه امرای عرب به واسطهٔ مراودات قدیمه با مصری و کلدانی و آشوری و سریانی و بمینیان قدیم دورهٔ عرب جرامم اولیه و جرام الجیرامه که مؤسسین تمدن عالی یمین بوده‌اند قبل از تمدن مصر پیوسته نسبت به سایر اعراب متمدن و ادب دوست بودند. (منه)

۲. برای این‌کار فقط مزیت این بوده که با هفت خواهر خود ازدواج کرده بود و این‌کار در آن ایام، علامت مقدسی بود. (منه)

۳. ساختگی بودن اساتیر از عین آن همانا ثابت است اگر علم لغات را و فلسفهٔ تعبیر آن را بدانی اگر تأمین اندازه

←

دساتیر از مجعولات ملافیروز است که میانه بهدنیان و یزدانیان نزاع کبیت بود این کتاب را جعل کرد محض اسکات خصم. دبستان المذاهب، تألیف میرزا محسن مسلمان نیست بلکه، از ساختگی‌های گبرهای مایهٔ یازدهم هجری است. کتابچه‌های خویشتاب و غیره که مانکنجی فارسی به نام فلسفهٔ فرس جمع کرده، تماماً عین ترجمهٔ کتب مسلمین است که در طهران پول داده به جهت او از عربی به فارسی ترجمه کردند ـ از اوستا چند نماز بیش به جا نیست؛ وندیداد در فقه است و، تألیف منسوب به ارداویراف. (۲۲)

پرسش دومین: آیا ملت امروزهٔ ایران که به علاوهٔ مذهب مقدس اسلام، شیعهٔ اثنی عشری هستند و دست غیبی صاحب الزمان علیه السلام با آنهاست، کفایت و صیانت امور دنیا و آخرت آنها را نمی‌کند، که محتاج به مزخرفات تمدن جدید نباشند؟؟

پاسخ اول ـ «و من یتبع دینا غیرالاسلام فَلن تقبل منه؛» در حدیث شریف است «حُبّ علی حسنه لا تضّر مَعها سینةٌ.» حضرت صاحب العصر و الزمان قلب عالم امکان است ـ عجل الله لنا فرجه و سهل الله علینا مخرجه ـ ایمان و عقیدهٔ ظاهر و باطن من همین است.

۲ ـ تمام سخن در این است که، «وَلَکُم فی رَسول الله اُسوة حَسنهُ.»[1] روش آن بزرگوار در قانون جمع و خرج بیت المال و مشورت با کبار اصحاب قائم‌اللیل و صائم‌النهار (۲۳) و ترتیب فراهم کردن قشون و صف آرایی سپاه و تقسیم غنایم و ترغیب و

---

←
بدانی که لغت منحصر نیست به معنی تحت اللفظی هر کلمه و بلکه، جوهر لغت قانون تعبیر است از این‌که ملافیروز می‌گوید شرح لغات اساتیر از ساسان پنجم است. روشن است که دروغ است، چه که شرح مزبور، اگرچه کلماتش تماماً فارسی است لکن، تعبیرش به قانون تعبیر امروز ماست که مغرب است مانند نامهٔ خسروان که تعبیر آن عربی است و قانون تعبیر در سطر ساسان پنجم طور دیگر بوده است. (منه)

۱. احزاب / ۲۱.

تسهیل تجارت و مشق و ورزش و سواری و تیراندازی که در مباحث فقه مبحث سبق ورمایه از قمارهای حلال شمرده شده و مضامین نامهٔ حضرت امیر ـ علیه‌السلام ـ به مالک‌اشتر و دستورالعمل به محمدبن ابی‌بکر و سایر نواب خود و فریضه بودن طلب علم بر مرد و زن و غیره و غیره، از قوانین و نوامیس الهیه اسلامیه که همگی را به نص کتاب و سنّت اطفال مسلمین ورد زبان دارند به مقتضای عصر حاضر، عملاً حاضر نمایند و خود را متخلق به آن اخلاق ربانیه نمایند؛ البته، بار دیگر، با جوهریت این نوامیس آسمانی تخت سلطنت دول بشر ساخته روی زمین را به تزلزل خواهند آورد.

۳ ـ کتاب خدا و سنّت رسول ـ صلی‌الله‌علیه و آله ـ که در دست ما ملت اسلام است، دارای جواهر زواهر تمدن و ترقی تنزل (۲۴) ناپذیریست که امروز، در میانهٔ تمام ملل مختلفهٔ این زمین، این بندهٔ نگارنده تحدی می‌نماید و متعهد می‌شود که برای یکی از کلیات اصلاحات امور ملی و مالی و ملکی از قرآن شریف و سنّت متعدد آیه و نص صریحی بخواهند، جواب بگویم و این التزام نامه را به تمام اهالی عالم می‌سپارم و منتظر سؤال هرگونه مسئله هستم.

۴ ـ به جوهریت همین اصول اصلیه اسلامیه بود که اساس سلطنت هشت‌صد سالهٔ اکاسره را ده دوازده هزار عرب عور مفلیس غیرمسلح بی‌آذوقه در هم خرد کرده به انضمام چندین سلطنت مستقل ایران دیگر در اصقاع؛ و به قوت همان اساس هیئت جامعهٔ اسلامیه بود که قیاصرهٔ چندین هزارساله را معدوم کردند و مصر معدن تمدن و یونان منبع حکمت را، از میان برداشتند. و از گوشهٔ معمورهٔ عالم، آخرین نقاط افریقا و خط استوا (۲۵) و جبل الطارق و دریای روم تا پشت دیوار عظیم چین، همگی لا اله الا اللّه ـ محمّد رسول اللّه گویان، به یک قبله سجده آوردند و باج و خراج به هارون‌الرشید می‌فرستادند.

۵ ـ به اصول ترقی فصول اسلام بوده که، مباحث الفاظ و علوم یدی و حکمت عملی و

هیئت و نجوم و شیمی ملل متمدنه را عرب‌ها گرفته، جرح و تعدیل کردند. چنانچه، اگر ترجمهٔ عربی آنها نبود، اصل نسخه‌ها از میان رفته بود. همین قدر که تقریباً در مدت یک‌صد و پنجاه سال، که دورهٔ تشویق علوم و صنایع جدید بود، در ملت عرب این همه استحسانات و اختراعات بدیعه در آنها وجود یافت. از کجا معلوم است که تا امروز، پی به اغلاط شیمی و زیست و سایر فنون و علوم قدیمه نبرده بودند. از طول سخن و وضوح شواهد تاریخیه در مردم دانشمند حیا می‌کنم و الّا بعون الله یک یک بدایع تصرفات مدت کوتاه دورهٔ تمدن عرب را در جزئی و کلی (۲۶) چنان بیان می‌کردم که گویی با تمام ملل قدیمه و فیلسوفان عرب بوده‌ام.

۶ـ لبسی فیلسوفان فرنگ و حکمای ملت ساز سلطنت بنیادکن آنها، مذاکرات علمیه و سیاسیهٔ خالی از کلمات تعصب‌آمیز کرده‌ام و برای هر یک از اساس ترقی و تمدن و زیست ملی اصلی در اصول مذهب مقدس اسلام آورده‌ام و ثابت کرده‌ام که غایت آنچه را که کل فیلسوفان صوفی مشرب آزادی‌طلب حریت خواه ملت دوست علم پرست راحت جوی اخوت ستای فرنگ بخواهند، در قرآن مجید، و سنّت پاک اسلام موجود است همه را تصدیق کردند به نص این جمله که به موجب این اصول که شما از مذاهب اسلام بیان می‌نمایید، احدی را یارای سخن گفتن نیست مگر این‌که با این اصول راه تمدن و ترقی که جزو مذهب اسلام است؛ ما مردم فرنگ روزانه، مشاهده می‌کنیم دول و ملل اسلام در تنزل و خرابی است و سرِّ باطنی و حکمت (۲۷) مخفی آن را نمی‌دانیم چیست؟؟؟

۷ـ این سرِّ باطنی در میانهٔ عامهٔ ملت اسلام روشن است به علم بی عمل و در میانهٔ دانشمندان اسلامی مسمیٰ به نزاع خانگی و اختلاف مسئلهٔ خلافت بلافصلی: لکن، به‌علاوهٔ اینها روشن است که در عصر خلفای بنی عباس، .چگونه تمدن عرب‌ها مانند سیر برق و سرعت حرکت نور رو به ترقی بود ـ[1] یک سرِّ ناگفتهٔ مخفی هم

---

۱. کلمهٔ کیمیا از لغات سامی است و به معنی سنگ سیاه است که حجرالفلاسفه گویند و در رموز علمی تعبیر از ←

امروز، از قلم این نگارنده جاری می‌شود که تا کنون، احدی به زبان نیاورده و آن این است که، از روزی که مغول و تاتار داخل اسلام شدند و در دربار خلفای بغداد راه پیدا کردند و تعصب یمین الدوله و امین المله به سوغات از بغداد به خاک ترکستان چنگیزخیز بردند، گویی تمام سنگ‌های عالم یک‌پارچه شده و در فلاخن فلک در پیچ و تاب آمده چشم چشمهٔ خضر طبع تمدن و ترقی اسلام را نشانه ساخت. شواهد تاریخیه (۲۸) به کثرت موجود و از شدت وضوح مثل سایر مطالب شرح و بسط نمی‌دهم. چند روزی، اگر چه امثال الغ بیک هلاکو دم از علم دوستی زدند لکن، چون اصل اساس مغولی و تاتاری بود، تیر پرتابی بیش بلند نشد.[۱] اسرار سیاسیه را همین که بیان و آشکار کردند شواهدش فراوان است؛ اصل اشکال در یافتن نکته است.

۸ ـ اگر مغز ترک و کلّهٔ مغولی و تاتاری عمق و تعمق داشت، چرا امنای دولت علیه عثمانیه و آل عثمان خان رحمه الله پس از آن‌که تا پایتخت اطریش به سُمّ ستوران آهن کمر کوفتند و تمام جزایر فرنگ از هوله یلان جنگجوی آن‌ها خواب و آرام نداشتند که یک نفر پادری می‌گوید:

> وقتی که امیر تیمور گورگان به سلطان بایزد نوشت من قشون سواره وافر دارم تو هم همراه و متحد باش (۲۹) بریم جزایر فرنگ را به کلی متصرف شویم، جواب فرستاد من با تو کار دارم و با تو جنگ. این بود که روح عیسی مسیح به فریاد ما نصاری رسید.

---

←
آن به حد مقتضی می‌آورند و این کلمه بدین معنی فقط در لغت مصری است که توسط اولاد یعقوب داخل شده است و در یونانی ابداً چنین اسم به این معنی نیست و در تمام کتب علمیه این صیغه مراد از عمل جمع است و تفریق چنانکه علمای شیمی حالیه فرهنگ در تعریف آن همین جمله را می‌گویند حالا عرب از ذریه سام بن نوح چه استحسانات در این صنعت کرده‌اند بماند شرح آن رساله جداگانه لازم دارد. (منه)

۱. تمدن به فشار موج خیز اسلام و فلسفه جدیده عرب بود که امثال هلاکو چندی، روی آب شناگری کردند و عاقبت، نظر به فطرت حجزیت خویش فرو رفتند. چرا در ترکستان علم دوست نبودند لکن. اروپا در دورهٔ محاربات صلیب به دست آورد و تکمیل کرد و به قعر فرو نرفت بلکه، به وسیلهٔ بالون در هوا کلیوان نمود. (منه)

حالا پس از آن خبط بزرگ، چندین دولت مستقله و ایالات مختمه از آن گرفته شده قهراً و جبراً، مثل سرب و بلغار و یونان و غیره مثل جزیرهٔ کریت، که مهم‌ترین فتوحات خون بهادران آل عثمان مبذول شده بود و مثل سایر ممالک دیگر که در کار هستند.

۹ـ با وجودها چند ماه پیش، که پاره[ای] از مشایخ نساک عرب اسلام پرست به اسلامبول آمده و در اطراف مصر، از روی غیرت اسلامیه مواعظ اتحادانگیز نمودند و مردم را مجلوب به سوی سدهٔ سنهٔ مقدسهٔ سلطان اسلام کردند؛ فریاد خوف و هراس از بیم فتنهٔ عظیم اسلام به قول کفار فرنگ یا جهاد از تمام روزنامجات فرنگی بلند شد و انگلیس در مصر (۳۰) اظهار حیات کرد و در هند، تملق از مسلمین گفت و فرانسه در الجزایر، به هم چنین و غیره.

۱۰ـ حیلهٔ باریکی که مردم فرنگ کردند و در دماغ هرگز سیاسی ناشدهٔ ترک‌ها انداختند، این بود که بر سر مسئلهٔ جاف و صحاری قطور سرحدی اظهار مخاصمت با ایران کردند و، این دو دولت متحد هم خاک که اسلام راکه تاکنون، به واسطهٔ نفاق منافقین چندین امارات و دولت را از متصرفات خود به تصرف معاندین اسلام داده‌اند، به جنگ زبانی و جدال سیاسی انداخته‌اند. و یک نفر بیدار نیست که بگوید آقای صدراعظم عثمانی این آن کعبه و قبلهٔ واحدهٔ اسلام نیست بلکه، واقعاً کردستان ایران است و اعرابی مشوفتهٔ امروزهٔ کربلا از همان کلّهٔ مغولی است.[1]

۱۱ـ به همین دلیل، سرِّ مخفی باعث تنزل اسلام با آن اصول اصلیهٔ مغول است. مغول! بلی هر گاه آن اصول (۳۱) مقدسه را پاک و آراسته کنیم و به همان سلامت و صرافت اولیهٔ عرب معمول داریم البته، محتاج به اشخاص فرنگی نخواهیم بود.

۱۲ـ دست غیب و همت لاریب وقتی با ما ملت اسلام است که مسلمان باشیم و به اوامر

۱. قضیهٔ استبدادی انگلیس در مسئلهٔ معروفه به «شکار کبوتر» دربارهٔ مصریان جاری ساخت مشهور است. (منه)

مشروعه عامل. آیا مردم نخجوان و ایروان و قفقاز مسلمان نبودند و مساجد نداشتند؛ چرا اسیر چنگال روس شدند؟ آیا ممالک منتزعه از عثمانی هیچ خبر داری چه ظلم‌ها بر مسلمین وطنی آن‌جاها شد تا ناچار، اغلب مهاجرت کردند. هیچ خبرداری تاکنون، تقریبا پنجاه و شش بیرق مکتوب به لااله الاالله ـ محمّد رسول اللّه در افریقای تنها سرنگون شده؟ هیچ خبرداری که قبر شیخ سودان را، که متهمش کرده بودند به متمهدی، محض عدم اتفاق مسلمین با او و اول عالم مسلم غیور عصر ما بود، انگلیسی‌های متمدن ما خمپاره و توپ بر باد فنا دادند و ما در وطن خود به سگ آنها چخ نمی‌توانیم گفت. (۳۲) هیچ می‌دانی مقدس‌ترین و غیورترین سلاطین شیعهٔ اثنیٰ عشری قلیپو سلطان هندی بود که تقریبا بیست و پنج سال با انگلیس جنگید با کمال بهادری، و عاقبت، مسلمانان شیعهٔ جیره‌خور او، مثل واجد علیشاه شیعه، پادشاه ادوه، او را اسیر دشمن کردند و انگلیس همگی احفاد او را معدوم کرد که امروز، اسمی از ذُرّیهٔ او نیست؟ آیا سلاطین ذُرّیهٔ محمود سبکتکین و بابرشاه و تیموریه و غیره مسلم هند دست غیب با آنها نبوده و امروز، این دست به تازگی بهرهٔ ایرانیان شده؟ نه واللّه در ذات یگانهٔ خداوند عزوجل اقتضا نیست اجرای مشیت برحسب استعداد و مشاآت است «و اعبده ربک حتی یاتیک الیقین». پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز!! البته، اگر تو مسلمان باشی همیشه دست خدا و اولیا خدا با تو است لاشک و لاریب. (۳۳)

۱۳ ـ در میانهٔ تمام سلاطین مشرق، و خلفای اسلام، تیپو سلطان مرحوم هر وقت، می‌خواست کیف و مباشرت به حظوظ نفسانی نماید و نفس خود را آرام کند از شدت غیرت صاحب‌منصبان انگلیس را، که در وقت جنگ اسیر کرده بود، یکی دو نفر از آنها را حاضر می‌کرد و می‌گفت آنها را در قفس شیر بیندازند تا شیرها آنها را خرد کرده بخورند و او تماشا نماید و کیف و حظ کند؛ سوای این حظ بهادرانه به تمام جهات زهد و تقوا آراسته بوده، تنها زمان، او را مهلت نداد که به جواهر بواطن

اسلام پی برده بیدار شود و عود ناپلئون سوم هم او را مغرور و مطمئن ساخت. آن بیچاره هم، قبل از رسیدن به کمک تیپوسلطان، کارش در فرنگ تمام شد.

۱۴ ـ به عکس این وجود مقدس، واجد علیشاه بود که به علاوهٔ ارتکاب به تمام حظوظ شهوت پرستی، سالی یک بار، خود را (۳۴) به صورت زن ساخته در رختخواب خوابیده، به تقلید از زن‌ها درد زاییدن می‌گرفت و باید تمام ارکان و امنای دولت تحفه و هدیه به جهت بچهٔ عملی نوزاییدهٔ پادشاه تقدیم نمایند. مع‌هذا، یک حرف خوبی جواب شاعر هندی گفت، که در ایام حبس او در باغی که انگلیس‌ها معیّن کرده بودند، چندان پرندگان تربیت داده، روزانه دانه می‌داد که هر جا در آفتاب می‌ایستاد، سایه بر او می‌افکندند. در حالی که پرنده‌ها سایه بر او افکنده بودند، آن شاعر طماع خواست قصیده خوانی کند، واجد علیشاه گفت:

مخوان که شما مردم را من سال‌ها نان دادم؛ عاقبت، به قدر این پرنده وفاداری نکردید و مرا به دست دشمن سپردید.

۱۵ ـ در جایی که عمل سلطان این باشد و سلوک و فهم ملت چنین و جوهریت اصول اسلامیه معدوم، آیا دست غیب چه کند؟؟؟

بازارچه گاه گاهی به سر نمد کلاهی (۳۵) مرغان قاف دانند آئین پادشاهی!

**پرسش سومین: آیا فرنگیان دربارهٔ امروزهٔ ملت ایران چه می‌گویند؟ امید نجات و پیش‌رفتی از تشکیل مجلس ملی جدید ایران و زمزمهٔ بیداری این ملت دارند یا نه؟؟؟**

**پاسخ اولاً** ـ این پرسش بدن نگارنده را به لرزش آورده، چنان از غیرت الفاظ ناشایسته که دربارهٔ ملت مسلمان ایران زمین از دیرزمانی است در کتب و روزنامجات خود ادا کرده‌اند در خشم و غضب هستم که اندازه ندارد، از مقام انصاف گذشته، طبع بشری از کلمات ناشایستهٔ خصم در صورتی که صدق باشد متغیر می‌شود: لکن،

چون این سؤال را ناچار جوابی است از نقل تمام مطالبی که دربارهٔ ما ملت گفته‌اند می‌گذرم و، آخرین تحقیقی که درخصوص جوش ملی امروزهٔ ایران در فرنگ مذاکره شده عرض (۳۶) می‌کنم. البته، چون ناقل کفر، کافر نیست معفّو خواهم بود.

۲ ـ روزنامهٔ تیمس که به زبان انگلیسی طبع و نشر می‌شود، از خبرنگار روزنامهٔ پالمال گزت انگلیسی شرح ذیل را در ماه گذشته، نوشته که ترجمهٔ آن را به فارسی عیناً، ذیلاً، نقل می‌کنم![1]

**ترتیب جدید در ایران و مذاکره با پرفسور وامبری** «مقصودت این است که واضحاً و بی‌پرده ترتیب قانون اساسی جدید ایران را بیان کنم صریحاً، می‌گویم آنچه بر من هویداست تمام این ترتیب بازیچهٔ تقلیدی است؛ با شاه حاضر[2] دوبار مرا ملاقات دست داد. نخستین، در چهل و چهار سال قبل از این که جوانی نه ساله و ضعیف البنیه بود و، به صاحب اختیاری آذربایجان منصوب بود. بار دوم، پنج سال بیش از این، در بوداپست، او را ملاقات کردم و اول فرمایش او این بود که وامبری کجاست؟ در این مرتبه، اتفاق خوبی افتاد که من کاملاً (۳۷) خلق و خوی این پادشاه را به دست بیاورم؛ همین که امتحان کردم او را خوش نیت‌ترین مردم دنیا یافتم و، کاملاً با خبر از ترتیبات تمدن جدید و دارای خواهش فوق العادهٔ فطری برای اصلاحات به طرز جدید در مملکت خودش. مشروط به این‌که، اسباب لازمه را داشته باشد؛ پول وافی و مردم کافی. این دو فقره اسباب، سدّ راه سیل تمدن و ترقی ایران است. مخصوصاً، اشکال عمده پول است. ایران دولتی است که همیشه، به قرض افتاده انکار انگلیس از اعطای قرض چنانچه از لفظ شاه است مرا انداخت به چنگال روس. دوستی دولت انگلیس یخ کرده و بارد و لفظ خالی است. من شخصاً سالیزبوری را آن طرف احتیاط یافتم. انگلیس می‌توانست روس را نگذارد این قرض را بدهد و این اشکال طی یک اشکال بین‌المللی می‌شد چه که، فعلاً، ایران در بحار نفوذ روس کشتیرانی می‌کند. قرض روس (۳۸) ایران را مرهون ساخت به ضد خط قطار آهن عظیم‌السیر[3] ترقی که اکنون، قزاق روس پاینده و داروغهٔ آنهاست. در تمام اطراف، علامت پیش‌رفت روس‌ها در ایران هویداست. درحقیقت، ایران بیشتر از آن روس است تا خود ممالک روسیه. این مسئله راست است که اعتبار و عظمت روس به واسطهٔ ضعف در قفقازیه، در تمام عالم اسلامی هبوطی یافته لکن، جوهریت آن باقی و برقرار است.

آیا در ایران، مردمان عاقل کافی یافت می‌شود که از عهدهٔ اصلاحات برآیند؟ ایران محتاج

---

۱. سؤال یکهزار و سیصد و بیست و چهار شده است. (منه)

۲. مراد مرحوم مظفرالدین شاه است. (منه)

۳. سریع. (منه)

به وجود کفایت رجال است، به همان اندازه که محتاج به پول است؛ لکن، از حیث قوای عقلیه، ایرانیان بر ترکان آل عثمان مقدم‌اند؛ لکن، وضوحاً بگویم تاکنون، اقدام مهمی در ایران نشده است که شوق آنها را در پیش‌رفت به تمدن جدید اثبات کند. جزئی (۳۹) اقدامی که در باب قانون اساسی و ترتیب مملکتی و حوزهٔ ملی شده سفسطه و اشتباه است. ایران، امروزه، از شش سال قبل، فروتر رفته معارف بحال‌ها در توقیف و بحال وقوف است. ترجمهٔ مصنفات فرنگی‌ها به ندرت است. در حالی که، عثمانی‌ها مطابع روزنامهٔ روزانهٔ معتبر دارند. هنوز، یک روزنامه نیست که در تمام ایران اشاعهٔ تام داشته باشد. نزاع و جدال به جهت قانون و نظام حریت با سلطنت مستبده در ایران، سخت‌تر از عثمانی خواهد بود! چه که، در ایران علمای مذهبی را نفوذ تام و مرید فراوان است و کسانی که حوزهٔ پرجمعیت ارباب عمایم و علما و سادات و آخوندهای ایران را دیده باشند، از پیش‌رفت قوانین جدید اصلاحات ملکی در آن مملکت به کلی مأیوس می‌شوند. در مسئلهٔ انحصار تنباکو، ثابت شد که قدرت علما از دولت بیشتر است.[۱] هرچند برخلاف رضای علما باشد (۴۰) امکان ندارد اجرا شود. امروزه، در ایران مردم کافی به غایت نادر و عزیزالوجود است. تمام مملکت غرق خودپرستی است. رتبه و مناصب به قیمت اعلی فروخته می‌شود. قانون وجود ندارد. تمام مملکت دچار اغتشاش است. در حالی که زمین حاصل‌خیزی است به جهت مردم عاقل کافی با هوش بیغرض. صدراعظم حالیه با هوش آدمی است و دو پسر دارد که یکی در روس، و دیگری در انگلستان، تربیت یافته‌اند؛ لکن، اینها هم بیشتر از شاه نمی‌دانند و نابلد هستند از این‌که از کجا شروع نمایند و سرکلافه کدام است؛ با این حال تصور کن حال و وضع قانون در چنین مملکتی چه اثر و کیفیتی خواهد داشت؟ پول دوباره، قرض می‌شود و دوباره، خرج می‌شود؛ لکن، در اصلاحات ملکی و مورث عدم رضایت عامه خواهد شد. راست است که از آنچه من می‌دانم ایرانی از سایر ملل قدیمه باهوش‌تر است و نطق و خطابه خیلی خوب (۴۱) ادا می‌کند. لکن، آن‌قدر غرق اشکالات ایام گذشتهٔ خویش است که امکان ندارد در آن اشکالات که امروزه، اطراف او را احاطه کرده بیرون بیاید.

پس آیندهٔ ایران چیست؟

هیچ چیز، ایران را از انهدام سیاسی نجات نمی‌دهد مگر، معجزه یا دست غیب. فعلاً، قضا و تقدیر ایران در دست روس و انگلیس است. دلایل اشاره می‌کند بر تقسیم ایران، میانهٔ آن دو دولت و کشمکش بزرگی بر سر این کار خواهند داشت و بر فرض وقوع این ترتیب ناچار

---

۱. در باب انحصار دخانیات بسیطاً شورش مزبور از حسیّات علما نبوده و ساختگی بود. ناصرالدین شاه شخصا نیز شاید سراً از مؤسسین شورش بود به واسطهٔ این‌که، مقهور نهب همسایه شمالی بود و علما عصر حاضر ایران بواسطه کثرت خواهش از تمام رؤسای هیئت حاکمه که رؤسا و محرکین همه گونه امور فساد مملکتی هستند پیوسته دست‌خوش آن‌ها بوده و هستند و از پیش خود هیچوقت درصدد کاری نبودند. (منه)

ممالک شمالی بهرهٔ روس و جنوبی انگلیس و البته، شاید اشکالاتی هم بینهما رخ بدهد؛ لکن، تحدید صحیح همین است. این راست است که رقیش می‌خواهد در آسیا، از طرف مشرق، پیش برود؛ لکن، مشکل است فایده از حرکت به طرف جنوب به نظر بیاید. چنانچه، من در یکی از (۴۲) کتاب‌های خود مبرهن کرده‌ام. رقیش طبعاً، مایل به جنگ عمومی نیست لکن، دولت جرمن آیا در عالم اسلام شرق آلت فاعله نیست؟ جرمن هم اشکالات مخصوصی به خود دارد و از دیر، از راه رسیدگان متمدن کنندگان شرق است و از مرکز خود خیلی دور است. هرگاه، این اشکالات نبود صنایع و نفوذ جرمن زودتر از همه، اثر می‌کرد. یک چیز یقین است که، انگلیس دجلهٔ بغداد را نمی‌گذراد برای جرمن و دو قوهٔ قاهرهٔ بزرگ مؤخر نمی‌مانند. ولو این‌که، جرمن را مقاصد اعلی در ایران باشد. نخستین فاصلهٔ بزرگ ممالک وسیعهٔ فیمابین ایران و مرکز تمدن جرمن. دومین سبب عنصری دولت‌تلون طبیعی عموم وطنیان.

تمام شد ترجمهٔ گفتار آن فرنگی.

۳ـ این است زمینهٔ تمام گفتار سیاسیون فرنگ دربارهٔ ایران و ایرانیان. و این بنده به این مرد فرنگی می‌گویم: «اصبت و اخطات.» (۴۳) امروزه، همان علمای اخیار و فضلای نامدار اسلام پرست ایران، آلات فعاله و مقدمات عاملهٔ ترقی و تمدن ایران هستند.[1] امروز همان شاهنشاه اسلامیان پناه روح مقدس صاحب اسلام را از خود شاد کرد. آیا مساعی جمیلهٔ غوثی الاسلام والمسلمین، آقا سید عبدالله بهبهانی و آقا سیدمحمد دامت برکاتهما نیست که به کلمهٔ مبارکهٔ توحید اختلاف میانهٔ شاهنشاه و ملت را مبدل به صورت وحدت فرموده‌اند؟ راست است سایر ممالک ایران در حال پریشانی بوده است؛ اما آیا غوث الاسلام والمسلمین، آقامیرزا ابراهیم، نیست که تقریباً دو سال است، مملکت فارس را به قوت ایمان و عین اسلام پرستی و شاه دوستی از هزار گونه مفاسد مترصده محافظت فرموده‌اند و مردم را به اتحاد و دولت‌خواهی نصیحت مشفقیانه می‌فرمایند.

۴ـ این‌که، می‌گویند ایران به اندازه[ای] که محتاج پول است مردمان دانشمند لازم دارد

۱. هرچه از اینگونه مدایح سرودیم نشد و نشدند که بعضی‌ها که ایشان نیز، محسود اوباش و مغمور و مغلوب دست اجامره شدند در حالتی که از قدیم‌الایام مردم خارجه ملتفت بودند که قدرت ملی منوط است به وجود علما و ما خود غافل بودیم و با دست خود نجات دهندگان خود را ذلیل کردیم. (منه)

شک نیست!!! و این‌که، گفتهٔ دانشمند (۴۴) نادرالوجود است راست است!! به ملاحظهٔ این‌که، اگر هم باشد در گوشهٔ خمودی و افسردگی زار و زبون است بالمرّه یارای تکلم ندارد. برداشت سخن از جایی شده که حوزهٔ خشناً و حیه ملساً است بلکه، صخرهٔ صماء. این‌که گفته، ایران چنان غرق مصایب است و سر کلافه را گم کرده که مردمش نمی‌دانند از کجا آغاز امور اصلاحیه نمایند تا اندازه[ای] صدق است! الّا این‌که، نظر به مغزی که در فرنگستان پرورش یافته چنین است!. این‌که گفته، ایرانیان سخن سرایی و سخن‌پردازی خوب دارند. مقصودش این است که به علم ظاهری و دانش‌اند که تنها نمی‌تواند رفع مفاسد عمدهٔ ملکی و ملی کرد بلکه، وطن‌خواهی و قدردانی ذاتی می‌خواهد که در ملت مرکب ایران نیست.[1] منتها در عالم اسلامیت به لفظ جمع ملت واحده هستند در عالم سیاست مدن و سیاست ثروت هر وقت عارف بشوند سود و زیان خاک ایران را (۴۵) راجع به اساس زندگی خود دانسته آن گاه، قدر وطن را می‌دانند و دفاع از وطن را واجب می‌شمارند، تا به این مقام برسند که قرنی از طریق مدارس متمدنه هرگاه، سیر نمایند مدت می‌خواهند.

۵ ـ به همان قریحهٔ فطری سخن‌سرایی که در ایرانیان موجود است، اغلب و اکثر صحرانشینان ایران می‌دانند اصلاحات ملکی و ملی باید نخست از کجا آغاز شود! الّا این‌که، نشر اندکی از مطالب اصلاحیه بر صفحهٔ کاغذ با وضع دانش عموم روحانیان و ارکان به استبداد زندگی کرده به غایت، مشکل است.

ملت، عموماً، از مرض خود بصیرت علمی ندارند. تنها آرزو به غذایی دارند که کشندهٔ آنهاست؛ مثلاً با این همه رقیب و همسایهٔ بیدار متمدن قاهر، تمام آرزوی

---

۱. این چند کلمه اشاره می‌کند به این‌که میان‌وقت باهم بودند که می‌دانستند از نمک حلواشوان خورد. جملهٔ حوزه خشنا وحیه ملسا بفصاحت هر چه تمام‌تر می‌رساند به کجا می‌خورده و از همان سال اول، معلوم بود چه می‌شود. (منه)

عامهٔ ملت ضعف دولت است! و این خبط عظیم است؛ اشخاصی که به غلبهٔ آبا و پیش‌قدمی شخصی، بدون مزیت علمی و جوهریت (۴۶) خدمت، در امروزه، دارای ثروت و حایز رتبهٔ اعیانیت ملی و ارکانیت دولتی هستند، مرکز آن اندازه دانش سیاسی و احساسات وطن دوستی در آنها نیست که، از ممر حالیهٔ معاش خود یک پاره دست بکشند. اگر هم فعلاً، چند نفری اظهارنمایند یا از بس که به غلط و اشتباه ثروت وطن را جلب کرده، می‌ترسند به همان شعبده که جمع کرده‌اند از دست بدهند، به کلی راه شعبده بر آنها مسدود بوده، می‌خواهند بلکه، از این راه به نوایی برسند؛ از این دو صورت خارج نیست. فقط علمای اعلام مساعی جمیلهٔ خود را خالصاً لوجه اللّٰه به اتمام رسانیدند و روح منور صاحب اسلام را از خویش شاد کردند.

## آغاز نقطهٔ اصلاحات

۶ـ از چهار محل معیّن است. نخستین، ادارهٔ معارف؛ دومین ادارهٔ مالیهٔ. سومین، ادارهٔ عسکریه؛ چهارمین فلاحت. (۴۷)

از چندین سال به این طرف، پاره[ای] مکاتب ابتدایی در ایران احداث شده به اسم مدرسه؛ طرز جدید پاره[ای] پادریان امریکایی و انگلیسی هم با آنها مخلوط شده‌اند و تنها چهار لفظ فرانسوی و انگلیسی را علم نامیده‌اند و، اگر مختصری هم مطالب ابتدایی ریاضیات را فراگرفته باشند، فقط حاصلش انکار مذهب و بدرود دیانت و امانت بوده. هرگاه، یکی دو نفر از روی فطرت پاک خودکشی کرده و یکی از شعب علم را تکمیل کرده باشند فلان بچهٔ نه سالهٔ امرای موروثی هرگز، نگذاشتند این مردم تربیت یافته در یکی از اداره‌جات راه و رخنه پیدا نمایند.

۷ـ امروز، برای مردم عقب ماندهٔ ایران بالمرّه فرصت تکمیل زبان خارجه نیست که چندین سال، معطل تکمیل زبان بشویم و آن گاه که، شروع به علوم لازمهٔ کار نماییم هم، کاملا از عهده برنیاییم؛ بلکه، امروزه، ایران دارای علمای دوزبان (۴۸) تکمیل

کرده است. بلکه، این دو زبان درحقیقت زبان پدر و مادر اطفال ملت است: عربی و فارسی. مصر و بیروت معدن کل علوم جدیده است که سراسر به زبان خود ترجمه کرده‌اند؛ فعلاً، باید کل فنون را از آنها و از همت زبان خارجه‌دانان در آن به زبان فارسی ساده ترجمه کرده و شایع نموده و امیدی تغیّرناپذیر هم، در قانون اساسی معارف به جهت محصلین علوم قرارداد. و آن قدر در ذیل این فصل مهم فداکاری مالی و جانی لازم است که از تصور ما ملت خارج است.

۸ ـ تحصیل صنایع که در ذیل معارف است[۱]، از تشکیل مدارس علمیه مشکل‌تر است؛ چه که، هیچ حلوایی نشد استادکار، تا که شاگرد شکرریزی نشد. در تمام عالم، نخستین موج ترقی از قلب پاک اشراف ملت حرکت جوهریه کرده؛ کجایند جوانان اشرافی که دامن همت به کمر زده، لباس چرم و کرباس پوشیده (۴۹)، بروند در کارخانجات قماش بافی و توپ ریزی و بلورسازی و قندسازی و غیره، ذغال‌کشی نمایند تا استادکار بشوند. خواهی گفت: «شرکت ملی تدارک همه گونه کارخانجات می‌کند و به وطن می‌آورد. جوانان باذوق می‌روند عمله‌گی می‌نمایند.» گویم زهی سعادت؛ لکن، وقتی این کارخانجات ثمر دارد که ادارهٔ فلاحت وطنی تهیهٔ پنبه و لوازم کارخانجات را ازقبیل زراعت وافر چغندر و فراهم داشتن احجار بلوری و گل چینی و فلز برای کارخانجات توپ ریزی دولتی کرده باشد نه این‌که، پنبه از امریکا و فلز از فرنگ و شکر و چغندر از مارسیل و روسیه حمل نمایند که روس یا انگلیس بتوانند از تنخواه مصنوع حمل از ممالک خود با تنخواه ساخته شده در مرکز ایران رقابت نمایند و کارخانجات ما را مسدود نمایند.[۲] بلی هر وقت، فلاحت و معادن و غیره را تکمیل کردیم (۵۰) البته، کارخانجات وطنی به حال ما صرفه دارد و هرگونه

---

۱. مستر برون در شرح ترقیات ادب و صنایع هرست پای‌تخت آن وقت ایران که تحت نظر بای‌سنقر امین حسین تیموری ثابت می‌کند که هر وقت ترقیاتی علمی در شرق رخ داده بواسطه همت شاهزادگان و اشراف وقت بوده است. (منه)

۲. چقدر مضحک است کارخانهٔ اسلحه سازی کابل که فلز آن را از فرنگ می‌آورند.

ترتیبی که ژاپون در این باب داده به حال ما مناسب است. امروزه، باید جوانان غیور مهاجرت نمایند و کسب صنایع جدیده را از مرکز کنند؛ بلکه، زندهٔ مسلمین از این بیشتر شربت احتضار از قند و شکر صنعت کفار ننوشد و مردهٔ آنها کفن از کارخانجات یهود نپوشد. آخر حیا و غیرت دو گوهر شریف است.[۱]

۹ ـ ادارهٔ مالیه، خواه نظر به مدخول دولت باشد یا ازدیاد ثروت عامهٔ ملت نیز، مانند صنایع در ذیل معارف است چه که، یک دوره تامه از علم سیاست ثروت لازم است که از نور آن علم پیوسته، ملت پس از دانستن این‌که، واقعاً ثروت چیست و طریق ازدیاد آن کدام است! در غایت کوشش مدخول و محصول مملکتی را از صرف معاش و مخارج عمومی و دولتی اضافه نمایند یا به فکر تعادل و اضافه باشند. در هیچ شعبه[ای] از (۵۱) اصلاحات جدیدهٔ این عصر، تمدن مانند مسئلهٔ (سیاست ثروت) دولت و ملت را در خلطه و آمیزش و صلاح و نزاع متحد و متفرق نمی‌سازد. آن‌قدر مسئله باریک و، مرحله تاریک، به نظر آمده که بزرگ‌ترین حکمای عصر تمدن فرنگ را مشغول ساخته است. اول کسی که پس از کلیات منضبطه در نوامیس اسلامیه، در این علم کتاب نوشت، آدام اسمیت[۲] اسکاتلندی بود که کتابی مفصل به نام ثروت ملل شایع[۳] کرده، بعد، سیجویک و جان [استوارت] میل[۴] هر یک کتابی مسمی به اصول سیاست ثروت تصنیف کردند و دیگران متابعت کردند. این‌جاست که تا اندازهٔ مفصلی حق مداخلهٔ دولت در امور عامه معیّن می‌شود و حقوق ملی در پرخاش به ادارهٔ دولتی تحدید می‌یابد و اجازات و اختیارات عامه در امور راجعه به محصول و مصارف مشخص می‌گردد. علمای این علم شریف می‌دانند درضمن (۵۲) این

---

۱. جوانان غیور اقلاً، دباغی و صباغی تحصیل کنند.

۲. Adam Smith (۱۷۹۰ ـ ۱۷۲۳) فیلسوف و اقتصادادن اسکاتلندی.

۳. کتابی از آدام اسمیت.

۴. john Stuart Mill فیلسوف و اقتصاددان انگلیسی (۱۸۰۶ ـ ۱۸۷۳) م.

چند سطر چه مطالب عالیه مندرج است از جمع و تقسیم ثروت.[۱]

۱۱ ـ این‌جاست که، قوانین شرکت‌های ملی و بانک دولتی و تسهیل طرق و شوارع تجارتی و ادارهٔ بلدیه و حدود احداث کارخانجات و دارای اجازه بودن اطبا و ترتیب عدالت‌خانه‌ها به جهت حفظ مال و حال ملت معیّن می‌شود. اصول حدود مجازهٔ ادارهٔ فلاحت و پلیس و اندازهٔ مداخلهٔ او را این علم معیّن می‌کند. بلکه اندازهٔ عده و عُدهٔ سپاه و محل مخارج احمل و اثقال حربیه از این‌جا معیّن می‌شود. هم چنین، ترتیب مالیات ممالک محروسه و اجاره ندادن حکومات از این‌جاست.

۱۲ ـ ادارهٔ عسکریه نیز، به ملاحظهٔ قانون جمع سپاه و ترتیب مشق نظام و تعیین محل مصارف در ذیل مالیه و معارف افتاد.

قلم این‌جا رسید و سربشکست. در این مرحله، نه تنها علم لازم است بلکه، جوش فداکاری و حب وطن و گذشت از فایدهٔ شخصی ژاپونی لازم است؛ که شخص واحد و اشخاص منفرد از چندین کرور (۵۳) مدخول ادارجات عسکریه و افواج تیولی ملک موروثی آبا و اجداد ایام هرج و مرج خود گذشت نمایند؛ که ثانیاً، جاهای دیگر مملکت به رهن قرض بیهوده، برای همین گونه املاک تیول و اربابی بیهوده به نام کسر مخارج عسکریه و سایر ادارجات مواجب مفت‌بگیر نرود. مانند گمرکات که زیر جامهٔ مملکت و چادر ستر ناموس ملت بود... اشکال در این است که به پسر بچهٔ نه ساله و امیرتومان موروثی و مشرف بی سواد و لشکرنویس شماره مدان و مخبر هلیوگراف مفهم بیرق و فانوس بلوره جام جم نشناس و مشاق جغرافی و تاکتیکس و استراتاجیک ناخوانده بگویند.

آقاجان! ایام خدمت شما به انجام رسید؛ ورثهٔ این افواج تیولی از خواب بیدار شدند. حکم آسمانی برای آنها نازل شد؛ شما تشریف ببرید از مدرسهٔ علمیه هرگونه فن و

---

۱. میزان شورش‌های تحت نظام ایالتی اعصار حریت خواهانهٔ فرنگ و پیش‌رفت‌های ملی به اندازهٔ دانش به عامهٔ آنها در اصول علم سیاست ثروت بوده است؛ حتی احزاب مزدکی از پشت این پرده بیرون آمده‌اند.

علمی مایل هستید اجازه بیاورید. آن‌گاه، جزو ورثهٔ ملی (۵۴) و حقوق ملی بشوید. یا عجزه بودن خود را ثابت کرده در بیت المساکین ملی داخل شده به راحت زندگانی نمایید. اشکال در این است که آن همه بلوکات وسیعهٔ زرخیز مملکت را که در امرای مواجب سواره و پیاده و دهقانی موروثاً متصرف هستند، از آنها پس بگیرند و با غایت شعف و حب شرف به دولت علیه برگذار نمایند.

۱۳ ـ والّا امروزه، ترتیب ادارهٔ عسکریهٔ منظمه به جهت ایران اسهل از تمام ادارجات است پس از ترتیب مالیه. چه که، می‌توانند تمام نظام حاضر را به هم زده، علی‌العجاله، چهل فوج مرتب مثلاً، تشکیل بدهد به طور میلیشیا. قراسواران از پیاده و سواره و توپچیان و مشتاقان ماهر از ژاپون بخواهد، و در تمام مملکت منتشر نماید و اهالی ئیلات و شهرها و قصبه‌جات را به نام داوطلب مشق دهند. این نگارنده ملتزم می‌شود که از کوهگلویه و بهبهان، از عشایر وطن شخصی خود شانزده هزار نفر حاضر میدان مشق افواج داوطلب محلی (۵۵) نماید که در هنگام لزوم، هر یک مقابله با پنج نفر سرباز خارجه نمایند و، با مشق جدید و جوهریت کلمهٔ اسلامیه از سپاه مزدور فرنگی هراس نکنند. رؤسای آنها به حکم قانون می‌دانند خدمت مکافات دارد و، خیانت مجازات. همین که مردم از شر حکومت مستأجره نجات بیابند، شاهنشاه خود را فدوی می‌شوند و مالیات را به ترتیب جدید بیشتر و بهتر می‌دهند و بلکه، یقیناً، اغلب علمازادگان و طلاب اسلام، نظر به عزت اسلامیه و حفظ بیضهٔ اسلام همگی روزی یکی دو ساعت، در میدان مشق نظام داوطلب حاضر می‌شوند و قبول مشق می‌نمایند.

۱۴ ـ ادارهٔ عسکریه به تأیید ادارهٔ مالیه از محصول جزیرهٔ هورمزد که سالها، به تقلب اجاره رفته، بندرعباس و املاک شیخ مهاجر لنگه بنای چنان برج و بارویی در تنگهٔ هورمزد می‌کند که سد محافظ تمام خلیج فارس باشد و به کلی، از شر بحریه دول خارجه آسوده ماند. (۵۶)

۱۵ ـ گفتار مردم فرنگ اغلب راه کج به ایران نمودن است؛ مثل این‌که، دو ماه قبل، روزنامهٔ تیمس از اسلامبول کسب خبر کرده، می‌گوید شیخ خزعل‌خان، سردار ارفع، سرحد دار ایران، چندی است با مبارک ابن صباح، شیخ کویت، مراسله دارد و جزماً می‌خواهد چنانچه، مبارک خود را از عثمانی منتزع کرد، این شیخ هم در کار است تمام علایق بستگی خود را از دربار ایران قطع نماید؛ و حال آن‌که این شیخ بزرگوار، پسر مرحوم شیخ جابرخان است که مملکت محمره به واسطهٔ او بـه جـهت ایـران بین‌الدول ثابت شد! بلی انگلیس‌ها در خلیج خیلی کار داشتند. اهمیت ایـن مـرد بزرگ شاهنشاه ستای نیز، به جهت آنها فوق‌العاده بود، هر چه خواستند او را فریب بدهند گوش نداد. حالا، می‌خواهند به این زمـزمه‌ها اسـباب بـرودت مـیانهٔ او و سلطنت و ملت ایران فراهم کنند. دولت جرمن هم، فایدهٔ خود را در اتحاد با سلاطین اسلام دیده و خط آهن بغداد را (۵۷) تمنا دارد به خاک ایران واصل نماید و رقیب انگلیس است و به توسط سردار ارفع و ایجاد سپاه داوطـلب دولت عـلیهٔ ایـران می‌تواند دارای شرکت بزرگی در این خط بشود و همه وقت، جـواب پـیش‌قدمی عثمانی را به سختی بدهد؛ و هرگاه، متفق باشند انگلیس را نگذارند بالمرّه نـفوذی مثل کویت در آن حدود پیدا کند و بلکه، به واسطهٔ بیست و چهار هزار نفر مرد جنگی شدهٔ به طرز جدید سردار ارفع و شانزده هزار نفر از کوهگیلویه و بهبهان و بیست هزار از ایلات بختیاری و بیست هزار از الوار پشتکوه و آن حوالی ادارهٔ عسکریه، می‌تواند عراق عرب را ثانیاً مالک شود و در همان حین، از حدود جاف و کردستان عثمانی را به همین گونه سپاه آن حدود مشغول نماید تا این‌که، اتحاد بـه ایـران و ثمرات آن را دریابند والّا فـعلاً، عسکـریه نـداریـم. بـه واسـطهٔ ایـن‌که، تـربیت وطن‌خواهی و مالیه نداریم و علت مالیه نداشتن این است که معارف نداریم. (۵۸)

۱۶ ـ فلاحت نیز، مستقیماً در ذیل معارف است، چه که ترقی زراعات و مـحصولات بسته به دانش احداث قنات و هندسهٔ پل و سد و سلخ و امتیاز اراضی و بذرشناسی و

شیمی و به واسطهٔ بسته به انتظام و امنیت محلی و ادارهٔ پولیس و عسکریه و مالیه است.[۱] عاقبت ستارهٔ دنباله‌دار خط آهن بغداد عبدالحمید را به حبس و عثمانی را خراب و اسلام را به چاه برده و می‌برد.

۱۷ ـ لکن، ترتیب این اداره هم مثل سایر اداره‌جات اشکالات مخصوصه دارد؛ چه که، بفلان خان و بهمان امیر و وزیر نمی‌توان گفت رعایای املاک شما از این به بعد، محکوم حکم شما نیستند بلکه، رعیت باید شریک در آب و زمین باشد و ترتیب زراعت باید در تحت نگرانی مهندسین از جانب دولت باشد. و از طرف ادارهٔ عایدات ترتیب مالیات داده می‌شود! و جناب آقا! شما هم حق مالکی معیّن خود را بردارید. رعیت هم آزاد است هرچه می‌خواهد با سهم جو و گندم و مویز (۵۹) و انگور خود بکند! تکیهٔ این‌کار به همه جا می‌خورد.

۱۸ ـ ملت ایرانی همان ملت دربادرانی هستند که با وزیر و پادشاهان کیان و ساسانیان هم‌دست بودند و، ارکان زمین از خوف نیرویشان در هراس بود. اکنون، مخلوط با آنها شده از صرافی اشراف عرب که طاق کسریٰ به سُمّ ستورشان کوفته شد و معمورهٔ زمین را باج‌ستان بودند. به‌علاوه، از کسانی که سلطنت بنی عباس را از میان برداشتند، تنها صفت سلحشوری از خصایص ملیهٔ این سرزمین است. بهادران هم‌رکاب سلاطین اسلام ایران، پدران همین پسران، بودند. شاه اسماعیل و نادر از آسمان سپاه نداشتند و از زمین و دریا برای آنها نجوشید و نرویید؛ از این جنس مردم و با همین شعبهٔ مخلوق برحسب استعداد آن ایام فتوحات عظیمه کردند.[۲] البته، چنانچه، به ترتیبات امروزه (۶۰) مسلح باشند و مشق بیابند، همان فتوحات برای آنها دست می‌دهد و در جوار و همسایگی دول مقتدرهٔ هم خاک خود اتفاقاً احشام و

۱. روزنامه‌نویسان به همین جمله مردم را مستعد کردند که وقت اظهارش نبود بلکه وقت اظهار هر یک از حقوق ملی آنگاه است که از راه معارف دست عموم به طلب بیاید که حتماً بیابد. (منه)

۲. آنچه مورخان می‌نویسند، شیما کرور سپاهی در مسافرت به یونان در رکاب زرین بوده است.

ئیلات هم‌جواری دارد که جنگ و جدال را عیش ایام زفاف می‌دانند. فقط، سخن وامبری در عدم پول و مردم کافی نهایت استحکام را دارد. چه که، گویی تمام اساس تمدن جدید در مزاج ایرانی اثر به‌عکس دارد و با لفظ فداکاری و گذشت از فایدهٔ شخصی در این ملت نیست. مثلا در حالتی است که طبع و نشر تقاویم جزو اعلان عطارهای ممالک خارجه است هنوز، اول متمدن دانشمند ایران، همه ساله، به جهت فایدهٔ خیلی حقیری، آن را منحصر به فرد نموده و دست‌خط همایونی در انحصار آن صادر می‌کند. این مسئله با اخلاق متمدن مهذب بعید است؛ این است که هرگاه، عموم این ملت به همین درجهٔ علم و پایهٔ تمدن برسند، باز گمان وطن‌خواهی نمی‌رود. (۶۱)

۱۹ ـ در ماه رجب همین سال ۱۳۲۴، ملکهٔ ممالک زرخیز کهن دولت و ملت متمول فرزند آسمانی چین اعلان قانون اساسی داد و ملت با آن عمق فکر و آن وطن‌پرستی و آن تمول از پیش می‌برند و از روز تاریخ این اعلان، تمام ملل فرنگ به فکر و واهمه افتاده‌اند که اگر این دریای نفوس متمول باریک خیال به سرعتی که در کارند اساس تمدن خود را بالا ببرند، وای بر احوال ما.

۲۰ ـ لکن، ما به عکس مردم چین هستیم. در مثل است که گربه و میمونی در اتاق خانه تنها ماندند. چند دانه جوز در اتاق بود؛ میمون حیله کرده، در را بسته جوزها را در آتش بخاری انداخته، همین که پخته می‌شد دست‌های گربه را گرفته زیر آتش می‌زد و جوزها را بیرون آورده خودش می‌خورد. صاحب خانه آمد دید جوزها نیست، دست گربه همه سوخته و خاکستری است؛ یقین کرد کار گربه است. کتک وافری هم به گربهٔ مسکین زد. حالا، می‌ترسم (۶۲) مانند همان گربه جوز نخورند و، دست‌ها هم بسوزد، کتک هم بخورند.

۲۱ ـ قانون بنویسند سلب قدرت از سلطنت قاهره بنمایند مجلس برپا کنند منتظر پول و فداکاری‌های ملی باشند؛ مثل امروز، نقد خود را نسیهٔ هر یک بگوید. امروز، نوبهٔ

فلانی بعد، نوبهٔ من؛ در این اثنا، دب اکبر شمالی و بوم جزایر باهم جمع بشوند و واقعه رخ بدهد که رفع آن به جز به عقل و علم و وطن‌خواهی و مال و فداکاری جانی و مالی نشود و هیچ در بساط نباشد. «فاصَبَح یقلب کَفیه علی مافات مِن جنب الله».

۲۲ ـ دولت اسلامی مراکش از سه طرف محاط فرنگستان است و به تیر پرتابی به خاک فرانسه و اسپانیا می‌رسند. سال‌هاست هر چه دول هم‌جوار فریاد می‌زنند بلکه، دست از دزدی و راه‌زنی و خودسری و خون‌ریزی بکشند ابداً، بیدار نمی‌شوند. مدت‌ها، به واسطهٔ حقوق بین‌الدول مصون مانده‌اند. این ایام که در فرنگ (۶۲) به جهت موازنهٔ حقوق فرانسه و جرمن مجلس کردند و حقوق اولیهٔ فرانسه به اثبات رسید در حقیقت، آخرین امضایی بوده به جهت تصرفات مالکانهٔ فرانسه و عاقبت، بلعیده خواهد شد.

۲۳ ـ دولت علیهٔ اسلامیهٔ عثمانی تقریباً شش‌صد سال است، دروازهٔ کل اروپا را متصرف است و تا اندازهٔ خیلی مهمی توان گفت همه گونه علوم و فنون فرنگ را تحصیل کره‌اند. چنانچه، امروزه، اطبا و جراحین و مهندسین و تمام شعب سیاسی‌دان و علم اقتصاددان و معارف‌شناس و غیره دارند و از یک‌صد سال، متجاوز است که آن قدر از دست فرنگیان بیدار کتک خورده‌اند که اگر به احجار کوهستان دنیا این همه صدمه و لطمه وارد آمده بود، هر آینه همگی بلور صاف و آیینهٔ شفاف شده بود؛ مع‌هذا، چهار نفر ایرانی بدبخت کاسب برادر مسلم خود را در کربلا نمی‌توانند به مدارا نگاه دارند. هنوز، ادارهٔ معارف اسلامبول (۶۴) و بغداد اجازهٔ طبع کتاب رد شیعه می‌دهد. اگر جوهریت تمدن جدید واقعاً، دانسته شده بود اختلاف مذهبی ملل ممالک محروسهٔ عثمانی که بهانهٔ عدم پیش‌رفت مقاصد اقتداریه است به کلی، در تحت قانون مضمحل می‌شد. دول فرنگ هر یک دارای هفتاد مشرب و مذهب مختلف نصاری و غیرنصاری است. ممالک هند تقریباً شصت میلیون مسلمان دارد و سه چندان مذاهب مختلف هنود. هر یک از دول

فرنگ از اختلاف ملک مرکزی خود گذشته مسلط بر کرورها ملل مختلف الجنس و المذهب است در مستعمرات خود؛ مع‌هذا، اصول حیازه و اداره کردن دولت و ملت هنوز در دول اسلام شناخته نشده.

۲۴ ـ امارت افغانستان اندک استعداد ظاهری که برهم زده به واسطهٔ این است که راستی و پوست کنده قراسواران انگلیس بوده در سرحد هند و حالا هم، از آن اهمیت که در نظر ملت انگلیس داشت (۶۵) افتاده! به ملاحظهٔ اتحاد جدید انگلیس با ژاپون و تغییر حرکات مستعمریهٔ دولت روس در ممالک شرق و ترتیب اتحاد روس و انگلیس در کلیهٔ ممالک شرقیه، و همین که این اتحاد به امضا رسید، به کلی اعانه[ای] که به افغان داده می‌شد قطع خواهد شد و خرج به مراتب بیشتر از دخل می‌شود و همان هرج و مرج نخستین در کار است؛ محلی هم ندارد که قرض بگیرد، کسی هم به او قرض نمی‌دهد.

۲۵ ـ کارخانهٔ توپ و تفنگی که فلز آن از فرنگستان بیاید یا قماش بافی که پشم و پنبهٔ آن از هند باشد یا تربیت نظام عسکری بی قانون ملی که دوازده هزار خانوار طایفهٔ هزاره را به ملاحظهٔ این‌که شیعه هستند بکشند و به کلی، معدوم نمایند؛ به کلی برخلاف زیست ملی و اقتدار دولتی است.

۲۶ ـ از ایران بسی مردم به فرنگ رفتند و واقعاً، ظواهر علوم را دریافتند بلکه، شاهنشاهان شخصاً مکرر به فرنگ (۶۶) تشریف بردند. بسی از دست روس کتک خوردند و ممالک زرخیز با صره‌های پول نقد تسلیم روس نمودند. بلکه، هرات را به انگلیس دادند؛ درحقیقت، به علاوهٔ بحرین و اغلب نقاط خلیج‌فارس و سلطهٔ تامه در این زبانهٔ دریا با نصف بلوچستان مع‌هذا، هنوز، یک ترتیب مالیاتی نداده‌اند که تقدیمات حکام مستأجرهٔ ولایات و مدخول محلی حکام که باعث احداث بغض و عداوت ملت به دولت است طوری بدانند که اقلاً، جزو خزانهٔ عامره بشود.

۲۷ ـ ملت ایران از مرکز تا اوج و از اوج تا حضیض، بالمرّه، از علم تمدن و قانون اساسی

و جوهریت مجلس ملی و جوش فداکاری و خروش وطن‌خواهی بی‌بهره است؛ چه، جای آن‌که ذکر از مشروطهٔ ملی یا مشروطهٔ اشراف و غیره نماید. باز، عرض می‌کنیم که برداشت عنوان مجلس ملی از جایی شده که حوزهٔ خشناء وحیه ملسا است (۶۷)

۲۸ ـ امروزه، تاریک‌ترینِ تمام نقاط عالم، ایران است و، آن‌قدر در بیان واقع خطرناک است که زشت و زیبای هیچ یک را بالمرّه نمی‌توان گفت؛ این است که ناچاری از خرابی اصل مطالب جوهریه به عبارتی، پریشان اشاره به نشان می‌کنم. آن قدر، عامهٔ ملت جاهل از موضوع مجلس ملی هستند که هر چه می‌پرسی فواید آن چیست؟ جواب می‌دهد ضعیف نمودن سلطنت و هنوز، کاری آغاز نشده، خود را ضدسلطنت می‌داند، نه عضد و کمک سلطنت که اصل مقصود است. بلی، در این آرام داشتن ملک و ملت و ترقی آن در مجزی داشتن ادارهٔ وضع قوانین و ادارهٔ اجرآت شکی نیست![1] لکن، ملت باید عموماً فداکاری به دولت را فرض و واجب بشمارد و کمک آن باشد. (۶۸)

**پرسش چهارمین: ملت تا چه اندازه حق مداخله در وطن دارد؟ و به کدام هیئت و جمعیت ملت گفته می‌شود؟ و دولت چیست؟ و حق مداخلهٔ آن به چه اندازه است؟**

پاسخ این سوال بسی عظیم است و بیانش به غایت خطرناک. لکن، بعون اللّه آنچه از کلیات اصول اسلامیه دریافت نموده و دارد از همان زمینه برداشت سخن کرده، ذیلاً،

---

۱. تجزیهٔ قویٰ به سه هیئت اجرا وضع قانون قضاوت باهم سهل است لکن، به رسم دنیا دشوار است که هریک از رؤسا و اعضا و اجزاء آن؟ سه هیئت عظیمه جمعاً و فرداً، سند را ارث و میراث استبدادی خود نشمارد و در واقع. پادشاهان مستبد بی شماری نشوند و در تمام اداره‌جات کل و خبرو آنها تجزیه جوهری عملی آن دبده شود نه فصول قانون ناقص که وضع شود فراموش بماند ملت جاهل ساکت بماند و به‌جای آن معمول آنها. قوانین جاریه یعنی آرای مشخص رؤسا و معاونان جاری شود. چه که، مملکت تحت قانون چنانچه عامه تصور می‌کنند نه یعنی دارای قوانین بهشت عدل الهی بلکه، تحت قانون یعنی عامل به قوانین موجود. قطع نظر از زشت و زیباسازی آن و از چنین مملکت فعالی امید نجات سیاسی هست.

می‌نگارد. و البته، همین که موازنه با اصول ترتیبات حاضرهٔ بشری و نکات تاریخی شود، ناچار خارج از موضوع سخنی نمی‌رود.

## مقدمه[۱]

در ثبوت حق مداخلهٔ افراد هر ملتی، در خیر و شر وطن خویش و، بودن ایشان در حقوق وطنی برادران برابر «کان النّاسُ اَمة واحده»[۲]، «خَلَقکُم مِنْ نفْسٍ واحده»[۳]، «خَلقَ لَکُم ما فی‌الارض جَمیعاً»[۴]. (۶۹)

۱ ـ نخستین، روشن است که فرمان دهندهٔ زمین و آسمان و شاهنشاه انس و جان ایزدمنان است و بس؛ و ماسوای او، همه کس بندگان مخلوق و عاجزان مرزوق اویند و از حیث آفرینش و خلقت و جوهر سرشت و فطرت هیچ‌کس را بر بنی نوع خویش برتری و بالاتری نبوده و نیست. «فطره الله التی فَطرالناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذالک الدین الْقیم»[۵]؛ بلکه، شرافت به رفتار و، نجابت به کردار است و بس «انما اکْرَمَکُم عِندالله اتقیکم»[۶]. و چون مالک حقیقی و صاحب تحقیقی ارض و سما خدای تعالی است «لَهُ مَلکُ السّموات والارض و الی الله ترجعُ الامور»[۷]. «ان الارض الله یورثَها من شاء توتی المُلک منْ تشاء و تنزع المُلکَ ممن تشاء و تعزّ من تشاء بیَدک الخیر انک عَلی کُلّ قدیر»[۸]. زمین مال خداست؛ به‌هر گروهی که می‌خواهد در هر عصری، پاره[ای] (۷۰) از آن را عنایت می‌فرماید.

۲ ـ پس چنانچه، مردم هر جای زمین در نور آفتاب و ستارگان شریکان برابرند و کسی

---

۱. از این مقدمه تا صفحه ۱۴۶ در خانه حضرت سردار اسعد در قریه در سال ۱۳۱۳ تحریر یافته و بقیه این مختصر کتابچه عامیانه در آغاز سال اول مشروطیت ایران از مقدمه موخره نگارش داده شده. (منه)

۲. بقره / ۲۱۳.
۳. نساء / ۱.
۴. بقره / ۲۹.
۵. روم / ۳۰.
۶. حجرات / ۱۳.
۷. حدید / ۵.
۸. آل عمران / ۲۶.

را بر دیگری حق برتری بیشتری نیست، عموم هر قوم و ملتی، از مرد و زن، مالکان وطن و صاحبان مملکت خدا داده خویش‌اند بر سبیل تساوی. چنانچه، در این حق ثابت دارای خرقه‌پوش و گدای ژنده به دوش هر دو دوش بدوشند و حق تمکین و تملک آنها در خشک و تر زمینی که خدای جهانیان بهرهٔ آنان فرموده است، یکسان است و، هیچ یک را بر دیگری حق فزونی و برتری نخواهد بود. «خَلَقَ لَکُمْ ما فی الارض جمیعاً.»[1] آیات هیچ کتاب مقدسی و خطاب مؤسسی برخلاف عرض مذکور و سطر مسطور نخواهد بود. «ما تَری فی خَلق الرحمنِ مِنْ تفاوت»[2]. مردم، همه در خشک و تر و خیر و شر وطن خویش شریکان سراسر و برادران برابرند. (۷۱)

بـــنی آدم انـــدر زمـــین پـــدر چو اخوان شریکند در خشک و تر

۳ـ اما محض این‌که، جاهلان بی بصر و غافلان کوته نظر دامن پاک و چهرهٔ تابناک مرا به لوث هم خیالی طبیعیان درک مقام که پیروان مزدک بدنام‌اند، آلوده نسازند و بیهوده سخن نرانند، بایدم روشن نمود که مقصود از تساوی حقوق و تعادل عقوق افراد ملل عالم چیست؟ هیچ‌کس را در اموال دیگری شریک یا در حق او چریک نمی‌دانم. «ولا تاکُلوا اموالَکُمْ بینَکُم بالْباطلْ الّا ان تکون تجارةً عن تراضٍ منکم».[3] هر که را هر چه هست مزد کد یمین و عرق جبین خود اوست که در نگاهداری گردش بازار عالم و حمایت و پایداری انجمن افراد وطن خویش از کم و بیش محن بوده و رنج کشیده و مزد گرفته است و کسی را در این مال به قدر ذره[ای] بهره نخواهد بود. «وَلا تَّتمنوا ما فضّل اللّه بُعضکم علی بعضٍ لِلْرجل نَصیب مِمّا اکتسبو اوللنسا (۷۲) نصیب مما اکتسبنَ».[4]

۴ـ مطلب اصلی و مارب کلی از این برابری و برادری آن است که نگاهداری و پایداری مجموع نعمای طبیعیه و غیر طبیعیهٔ سرزمین، بسته به وجود زحمت‌کش خودکش

---

۱. بقره / ۲۹.
۲. ملک / ۳.
۳. نساء / ۲۹.
۴. نساء / ۳۲.

مردم این جا لازم است در این جا، ایجاد اصطلاحی نمایم تا اینکه به کلی پردهٔ اشتباه از رخسار مطلوب دور افتد.

۵ـ شرکت، یا شرکت متصرفهٔ بلاواسطه است؛ یا، غیر متصرفه به واسطه. نخستین، آن گونه شرکتی است که در میان دو نفر باشد در مال و ملک معیّنی. چنانچه، هر دوی آنها متصرف آن هستند بلاواسطه؛ و سخن من به هیچ وجه دخلی به این گونه شرکت ندارد. دومین آن گونه شرکتی است که عامهٔ مردم در اموال هم‌دیگر شرکت دارند به طور عموم؛ ولکن، هیچ یک بلاواسطه متصرف نیستند بلکه، به واسطهٔ معیّنی و وسیلهٔ (۷۳) مخصوصی می‌توانند از آن اموال به شرط به جا آوردن شروط شرکت انتفاع بجویند. «یا اَیهاالّذین آمَنوُا ضُرِبَ لَکم مثلا فاستَمِعوا له».

۶ـ اگر روش نخسین مردم هر سرزمینی را، از آغاز گردهم فراهم آمدن ایشان تصور کنیم، هر آینه، روشن می‌شود که از صدر سلف تا حال خلف هر مشتی از بشر که در جایی دور هم گرد آمدند؛ خرد و درشت، توانا و دانای ایشان، پشت به پشت هم‌دیگر زده، نعمای خدا دادهٔ آن ملک را یکی به زحمت دانش، دیگری به زحمت کشت و آبیاری، گروهی به فداکاری سپاهیگری شایستهٔ استعمال بشر و مایهٔ برآمد خیر و شر نموده‌اند.

مثلاً، به واسطه[ای] آهنگر شریک بذرگر است، و بذرگر شریک آهنگر؛ و بزاز انباز زراز و خراز و خباز و سپاهی شریک همهٔ ایشان است و، مردم دانشمند و پادشاه شرکای صاحب (۷۴) اختیار و خدام کبار آن ملک‌اند.

۷ـ چنانچه، در اول وهله و نخستین درجه، حال مردم روی زمین چنین بود که هر گروهی برحسب میل فطرت و سرشت جبلت خود جهتی از جهات نعمای ملک خود را که رأس المال ایشان بود، ترقی دادند و نگاهداری نمودند، گروهی که به حفظ و حراست زارعین و معاملین کمر بستند و فداکاری نمودند، سپاهی خوانده شدند و سرهٔ آنها را پادشاه گفتند؛ و کسانی که به قوت دانش وجودت بینش خیر

خود را در خیر بشر دانستند و بار تهیهٔ آسودگی مردم ملک را کشیدند، وزیر گشتند و به هیئت اجتماع اسباب آسودگی و رفاه و دفاع ناموس و نگاهداری کلاه خود را فراهم کردند.

۸ ـ چون به این‌گونه هم‌دستی در رأس‌المال خدا داد شرکت نمودند، هر فردی از ایشان در خشک و تر سود و سرمایهٔ آن (۷۵) شرکت حقی ثابت پیدا نمود به اندازهٔ درجهٔ زحمت و خدمتش با شرکت؛ و در خیر و شری که راجع است به سود و زیان آن شرکت، غیرمتفرقهٔ عامه به واسطه حق مداخله و گفتگو و پیش نمودن رأی هم حاصلی نموده.

۹ ـ هم چنین، سود آن شرکت در گرو زحمت و خدمت است و خدمت در گرو توانایی است. قوت، نخست، خدا داده است و طبیعی و، دوم، اکتسابی است. اما، چراغ نخستین است و به جهت به دست آوردن این چراغ جهان افروز بود که در هزار و پانصد سال قبل، ارسطو در اول کتاب سیاست مدن خود گفته است که:

> نخستین کار پادشاه و دانشمندان ادارهٔ شرکت ملتی آن است که افراد ملت را که وکلای شاخص‌های شرکت‌اند، تربیت کنند و دانش‌آموزند تا اینکه، توانایی خود را به دانایی در راه سود و ترقی شرکت خود صرف نمایند. (۷۶)

«لیس لِلْناس اِلّا ما سَعی[۱] ـ طلَبُ الْعلم فریضةٌ عَلی کُلِّ مؤمنٍ و مؤمنه ـ اُطلبُوا العِلمَ ولو کان بالصین ـ انما یخشی الله مِن عبادِهِ العُلماء ـ «اُدْعُ الی سبیل رَبّکَ بالحکمه والموعِظَهُ الْحَسَنه وَ جادِ لَهُمْ بالتی هی احسن»[۲] ـ لولا نَفَر مِنْ کُل فرقهٍ یتفقهوا فی الدین و لینذَرو اقومَهُمْ اذا رجَعوا».

۱۰ ـ این روشن است که جسد و قالب این شرکت مانند بدن انسانی به اجزاء و اعضای خود روی هم رفته برپاست؛ چنانچه، هرگاه افراد آن ملت دست از هم‌دستی بردارند و از هم جدا شوند، هر آینه، قالب جمعیت ایشان متلاشی و مجزا خواهد شد و روح

---

۱. نجم / ۳۹.    ۲. نحل / ۱۲۵.

قوت معاش و دفاع از آن فرار خواهد نمود.[۱]

۱۱ ـ نتیجه این می‌شود که ادارهٔ این شرکت به وجود مبارک عموم افراد ملک برپاست و هر یک را به اندازهٔ خدمت (۷۷) و زحمت خویش سهمی از سود آن شرکت خواهد بود ـ و اگر کسی از خارجه یا داخله بخواهد خسارتی از کم و بیش به شرکت برساند، بر عموم سود برندگان دفاع واجب می‌شود ـ و نیز، افراد هر ملتی در جان هم‌دیگر همین گونه شرکت را خواهند داشت و اصل شرکت، جوهر تمدن و جمعیت، قدر این‌گونه شرکت ثانوی دانستن است که به جز سود، زیان ندارد، و به غیر از امید حرمان نه. پس، هم‌چنان که، بر همهٔ افراد ملت محض همان سهمی که داشتند لازم بود حمایت و دفاع از ادارهٔ شرکت مالی و ناموس خودشان نمایند نیز، به طور حتم برایشان واجب است: حمایت و صیانت شرکت ثانوی جانی که با هم‌دیگر دارند و هم، چنان‌چه، اگر دیناری به شرکت مالی ایشان زیان رسید به همهٔ آنها درحقیقت زیان رسیده است؛ اگر فردی از ایشان به صدمهٔ خارجی یا داخلی هلاک شود و در حمایت و صیانت او کوشش نکرده باشند، از شمار تمام افراد ایشان (۷۸) این یک فرد کسر می‌شود. و هر گاه، در حفظ و حراست افراد ثانی و ثالث نکوشند، هر آینه، یک یک خود را در اندک زمانی، هلاک خواهند کرد. این است که آفرینندهٔ قوانین محکمه فرمود: «اقتلت نفساً زکیّةً بغیر نفس»[۲]... فَکانَما قَتَلَ الناسَ جَمیعاً و من جآءَ بالسیئة فَلا یُجزی الا مثَلها».

۱۲ ـ چون‌که، تمام افراد ملت در وجود مشخص هر فردی از افراد خود سهمی دارند کسی را، ظاهراً و باطناً، حق اختیار این نیست که خود را هلاک نماید و، در هر جا که بوی تمدن رسیده است خودکشی را در تحت قوانین سخت نهاده‌اند، به خصوص

---

۱. مسلما آنچه اعظمی در هنگام تکلم بطلب علم و چنین قصدش فقه یا اصول ابوحنیفه که در آن زبان در حین و اسلام نیز معدوم بود (اصول) نبوده است بلکه مرادش جنس علم بوده که کل هنرها و صنایع را شامل است الف و لام العلم مسلماً جنس است و افاده عموم علم می‌کند. (منه)

۲. کهف / ۷۴.

در اسلام که، جوهر تمدن و گوهر تهذیب است.[1]

۱۳ ـ لیکن، اگر فردی محل فساد طبیعت کلیهٔ شخص جماعت بشود، بر شخص کلی جماعت لازم می‌شود. مانند غلط فاسد آن را به مسهل قانون از بدن خود بیرون کند. زیرا، خرده خرده، احتمال (۷۹) دارد به سایر اعضای شخص جماعت سرایت کند و همه را فاسد نماید و هلاک کند. «و لکم فی القِصاص حیاة یا اُولوالالباب[2]».[3]

۱۴ ـ نتیجهٔ همهٔ این سخنان این می‌شود که، اگر افراد هر ملتی اموال و نوامیس و اشخاص هم‌دیگر را از خود ندانند و هریک در حفظ و حمایت و دفاع ملک و شخص و ناموس افراد دیگر، مانند حفظ و دفاع از مال و ناموس خود حاضر نباشد و جان فشانی نکنند؛ هر آینه، در دست خودش مالی و برای او ناموس و جانی نخواهد بود و در اندک زمانی، افراد فاسده، که اخلاط فاسدهٔ بدن ملک‌اند، بر او غلبه خواهند جست و هلاک خواهد شد.

۱۵ ـ پس، بر افراد صالحهٔ جماعت که اخلاط و جوارح صحیحهٔ (۸۰) بدن ملک‌اند لازم است که، در خیر و شر هم‌دگر مداخله نمایند تا چند صباحی که زندگی می‌کنند، به راحت زیست کنند.

۱۶ ـ ثابت است حق مداخله و مکالمهٔ عموم عقلای وطنیان هر مملکتی در امور حراست و صیانت و فراهم کردن اسباب ترقی و تمدن و اصلاحات مالی و ملکی ایشان.

---

۱. حرمت علت سیاسی این برهان خودکشی اشت و در اخلاق می‌گوییم چیزی را که بشر شخصاً مالک و موجودیت حق اعزام آن را ندارد.

۲. بقره / ۱۷۹.

۳. تفسیر خودکشی در این‌جا، برحسب قوانین سیاست مدن و ملت است، نه کشف حقیقت. چنانچه، حرمت آن را در اخلاق ترجمه می‌نمایم به این‌که، چیزی را که بشر خود مقطی آن نیست حق اتلاف آن را نیز، ندارد. (منه)

## در این‌که چه هیئت و جماعتی را توان ملت گفت

۱ ـ روشن نمودن این مسئله در نخستین انسب خواهد بود، زیرا مزید بر حل فروعات و شاخ و برگی است که سپس، بار بر این مسئله خواهد شد.

۲ ـ به هیئت مردم زیادی که از خوف تطاول مردم خارجه با اسباب و محرکات ظاهره گردهم جمع شده‌اند ملت گفته نمی‌شود؛ زیرا که، اگرچه ممکن است از این گونه جمعیت پاره[ای] کارهایی که نمونهٔ کارهای ملتی است از پیش برود، لکن ممکن است به محض برطرف شدن (۸۱) آن خوف خارجی یا محرک ظاهری که ایشان را به‌هم بسته بود، شیرازهٔ یگانگی و اتحادشان گسیخته شود و هر یک به جایی فرارکنند و از هم جدا شوند. گروهی که به اندک انقلابی دست از همدیگر بردارند ملت نتوانند بود.

۳ ـ بلکه ملت، آن گروه یگانهٔ روحانی است که هم‌دیگر را اجزا و مردم یک خانه و از یک اهل بیت بدانند و در پردهٔ یک گونه رشتهٔ یگانگی روحانی میان آن گروه سیاسی قالب باشد که آنها را پیوسته باهم متحد دارد و چنان احساسات باطنیه در قلوب ایشان باشد که باطناً، خود را به هم وصل و متصل بدانند و یک گونه احساس ضربان نبضی نوعی در خود بینند.[۱] (۸۲)

۴ ـ شک نیست که، این‌گونه احساسات در همه وقت، از تمام افراد مردم دیده نمی‌شود و فضیلتی بالقوه خواهد بود. لکن، در انقلابات و شورش‌ها امکان بالفعل شدن را دارد به حیثیتی که یک‌باره چنان جانی غیبی و قوتی لاریبی به خود می‌گیرد که از کارآمدی خود نه تنها صاحب خود را متعجب می‌نماید بلکه، تمام اشخاصی که با او شریک‌اند متحیر خواهند شد.

---

۱. از این‌جا، فرق جوهری میانهٔ ملت و وطنی ظاهر می‌شود که هر فرد ملی وطنی است. لکن، هر وطنی ملی نیست و به ملاحظهٔ راجع بودن سود و زیان هر سرزمینی به امور معاش عموم جمهور وطنیان و افراد جامعهٔ ملی صورت وحدت می‌یابند.

۵ ـ همان طور که احساسات دوستانه یک اهل بیت مجرد حدوث حالتی غم‌انگیز یا واقعهٔ عشرت‌خیز جوش می‌زند و محبت و عداوتشان حس می‌گیرد و، با هستی خویش در حمایت و همراهی هم‌دیگر حاضرند و فداکار! در وقایع مهمه و حوادث مدلهمه نیز، حسیات برادرانهٔ وطن پرستانهٔ ملت به جوش و خروش درمی‌آید و سیل وطن‌خواهی و طوفان شاه ستایی ایشان، کوه و دشت و دشمن را از جا برداشته و به صدای «لا (۸۳) عاصِم لَکُم الیوم قاعاً» صف صف خواهند نمود؛ و کسانی که باهم دشمن بودند به ندای «اِخواناً لیس فی صُدرهِم مِنْ غِلّ» برادر خواهند شد و مردم بیگانه باهم یار جانانه می‌شوند و حال آن‌که، پیش از آن ابداً، احساس برادری و شعور دوستی نمی‌کردند.

رقیب دور تو گردید و من نگـردیدم      بیا بدور تو گردم تعصب از این است.

## دوام ملت

۱ ـ هر ملتی که در سایهٔ شجرهٔ مبارکهٔ یگانگی باشد پیوسته، دارای هستی جاوید خواهد بود.

۲ ـ می‌شود که اتحادهای موقتی در میانهٔ مردم و ملل مختلفه با جنس بسته شود و تا چندی، همگی در زیر بیرق‌های متحده باشند و پشت به پشت هم‌دیگر بدهند؛ چنانچه، چند ملت فرنگستان در نابودی ناپلئون چنین کردند و ملل اسلام در جنگ صلیب با اختلاف جنس و آرا و عقایدی که باهم داشتند از ترکستان (۸۴) تا خاک سودان افریقا گرد هم جمع شدند و با تمام ملل نصاری جنگیدند.

۳ ـ تا هنگامی که، این گونه یگانگی خارجی در میانهٔ ملل باشد، ممکن است حسیات دوستانهٔ موقتی در بین ایشان پیدا شود که در شادی و غم و فیروزی و شکست عموم هم‌دیگر شریک باشند.

۴ ـ اما، این گونه یگانگی به کلی، غیر از آن اتحادی است که در نفس هر یک از ملل

عالم است؛ زیرا، هواخواهان این رشته یگانگی در پی این نخواهند بود که این رشته پیوسته، استوار بماند ـ و اگر جایی از آن بریده شود در پیوستگی آن بکوشند؛ بلکه، در اندک زمانی، به محض حملهٔ خارجی یا داخلی احتمال دارد به کلی، از هم گسیخته شود.

۵ ـ لکن، هیچ ملتی بقای خود را محدود نمی‌نماید و همیشه، خود را زندهٔ جاوید می‌داند و به همین امید، سرپرستی افراد خاندان‌هایی را می‌کند که اجزا و اعضای او هستند ـ و در زیر سایهٔ صورت (۸۵) وحدت اویند. «قُلْ تعالوا الی کلمهٍ سواء بینَنا و بَیْنَکُم»[۱] مانند شجرهٔ مبارکهٔ زیتونه یا درخت ناخزان بلوط که سال به سال، نشو و نما می‌کند و برگ‌ها و شاخ‌ها و بار بی اندازه بیرون می‌دهد؛ و هر ملتی بیرون از اجزا و اعضای اشخاص خود جماعات درست می‌کنند و بقای خود را پیوسته، و سلسلهٔ آن را استوار می‌نماید. «کَشَجَرهٍ طَیبهَ اصلِها ثابتٌ و فرعُها فی السماة[۲] ـ ذالکَ مَثَلهُمْ فی التوراه و مَثلَهُمْ فی الاْنجیل کزَرعٍ اَخرجَ شَطاهُ فازرَهُ فاستغلظ فاستِوا علی سوته لیُعُجبُ الزُراعُ لَیغَیظَ بُهم الکُفّارَ».

۶ ـ میزان بقای هر ملتی را می‌توان از اتحاد همت و اتفاق فکرت ایشان دربارهٔ هم‌دیگر دانست؛ زیرا که، عزم ثابت و همت حاضر در غم‌خواری برادران خود را اثری کامل خواهد بود. چنانچه، ثبوت و دوامش موجب ترقی و سرسبزی آن مملکت است(۸۶) و ضعف و عدمش سبب سستی و نابودی آن می‌شود «لا تفسِلوُا فَتَذهَبُ رَیحکم».

۷ ـ هنگامی که، زندگانی ملتی روی به زوال می‌نهد، اطوار و اخلاق آن روح مقدس که علم و صنعت ایشان باشد از میان بنای رفتن را می‌نماید ـ آن هیئت سیاسی قالب مانند بیماری دقی نحیف می‌شود و مردانگی و غیرت قومی به کلی از میان آنها خواهد مرد و قوای کارآمد ایشان به هر کثرت باشند، منقصت می‌پذیرد و در زمان اندکی، شکار پرشکسته و حیوان بستهٔ ملتی می‌شوند که برخلاف آنهایند. «حتی اذا

---

۱. آل عمران / ۶۴.

۲. ابراهیم / ۲۴.

ضُحت یا جوجَ و ما جُوجَ و هُم مِنْ کُلّ حذَبٍ ینسلون»[۱] ـ و اَقترب الوعد الحقُ فإذا هی شاخِصةٌ ابصارالذین کَفروا یا ویلَنا قد کُنّا فی غفلةٍ مِنْ هذا بل کُنّا ظالمین».

۸ ـ اتحاد نخستین مردم مجوس و روم عظمی و مردم ترکستان و (۸۷) چین و مسلمین و عاقبت، برخواستن حب نوع از میان ایشان و زوال بعضی و ضعف بعض دیگر ـ و بروز آن حب نوع در وحشیان فرنگ و شاهزادهٔ عالم شدن آنها کلاً، شاهد سخن من بنده خواهد بود ـ «فتِلْکَ بیُوتُهُمْ خاویَةٌ بِما ظلمُوا انّ فی ذالک لَایاتٌ لِقومٍ یعقِلوُن ـ و ما کانَ ربّکَ مَهْلکَ القُری الا و اهلُها ظالِمون ـ و کم اهلکنا مِنْ قَویةٍ بَطِرت مَعیشتِها فتِلْکَ ساکنهمْ لم تسکن مَنْ بعدِهم الا قَلیلاً و کُنا نحن الوارثین».

## ملت جماعات متخالفه نیست

۱ ـ این روشن است که، مردم مخالف ملت نخواهند بود؛ زیرا که، این گونه یگانگی که بایستهٔ هیئت ملتی است، در میان ایشان نخواهد بود و ملت، جماعتی یکتا و یگانه‌اند و از دو جماعت یا بیشتر فراهم نیستند. (۸۸)

۲ ـ از این یگانه بودن گمان من نه این است که از اجزای جماعاتی که یک وقتی به کلی یا، در جزئیات از هم جدا بوده‌اند یا، کسانی که هنوز تا به اندازهٔ کردار و رفتاری مخصوص به خود دارند، ممکن نیست ملتی جدید برخیزند. بلکه، به خوبی می‌شود که ملتی مخصوص از جماعات مختلف المشرب فراهم بیاید چنانچه، ممالک متحدهٔ امریکا، همه از این قبیل است.

۳ ـ لکن، از هیئت ملتی یک گونه یگانگی بهتر و اختلاطی بالا شایسته و بایسته است که در جماعات متخالفه یافت نمی‌شود؛ زیرا، یگانگی دول یا جماعات متخالفه ساختگی و غیرطبیعی است و اگر، یک گونه حیات قلبی جزو آن نباشد به دردی دوا

۱. انبیاء / ۹۶.

نیست ـ و به اندک جنبشی در هم خرد می‌شود ـ.

۴ ـ در میان دول قدیمه، یونان هر گونه عقد یگانگی و برادری موجود لیکن، به محض وقوع اندک اختلاف یا عذری در داخله کلاً رشتهٔ اتحادشان گسیخته و از هم دیگر بریده و جدا می‌شوند. (۸۹) زور مردم خارجه آنها را مجبور می‌کرد چند صباحی باهم متحد باشند؛ لیکن، اگر قوت خارجه یک وقتی، بر آنها می‌چربید اتحادشان از میان می‌رفت ـ چنانچه، در جنگ پلاپانیسان به محض این‌که، قوت شهر مرکزی ایشان کم می‌شد تمام توابع آطن دست از همراهی ایشان برداشتند ـ.

۵ ـ این درست است که، از این‌گونه یگانگی‌ها در حالات دیگر یک نوع محبت و مخالطه حاصل می‌شود؛ لیکن، معیّن است آن جوهر شایسته و قوت بایسته در آن نیست که مخالطهٔ تام ملتی را در کار است ـ «وَ جَعَلْنا کُم شعوباً و قبا یلاً لِتَعارَفوُا»[1] ـ «کُلّ حزبٍ بمالَدیهم فرحَوُن».[2]

## ملت غیر از نظام سلطنتی است

۱ ـ به همان دلیل که، هیئت متخالفه ملت نیست ـ ترتیب سلطنتی نیز ملت نخواهد بود ـ.(۹۰)

۲ ـ مقصود من بنده در این‌جا از سلطنت، آن ترتیب و نظم سلطنتی است که حکومت می‌کنند بر جماعاتی از مردم مختلف المشرب متفاوت المذهب.

۳ ـ در تحت ترتیبات سلطنتی، آن گونه حسیات که همه را به یک رأی و راه بدارد نیست و، احساسات یک جنسی و یگانگی در میان مردم آن سلطنت نخواهد بود بلکه، جمعی پرشان دل‌اند.

۴ ـ سلطنت قدیم ایران ملل و طوایف بسیاری در تحت حکومت خود مقهور و به یک

۱. حجرات / ۱۳.
۲. روم / ۳۲.

سلسله موصل نمود؛ لیکن، ابداً، حیات اتحاد ملتی در بین آنها پیدا نشده ـ تنها یک قوت قاهره می‌خواست که آن سلسله را، پاره کند و آن ملل هر گروهی به حالت نخستین خود برگردند و از هم جدا شوند چنانچه شدند ـ .

۵ ـ اسکندر یونانی به زور، جنگ‌های نمایان و زحمات و تدابیر شایان سلطنتی بس بزرگ که ترتیب داد. لیکن، پس از مردنش بنای عالی آن به زیر آمد ـ نخستین پاره‌های بزرگ از آن جدا شد (۹۱)؛ زیرا بنایی به این عظمت ممکن نبوده در یک روز، نابود شود و هم اسکندر سردارهای قابل، پس از خود، گذاشته بود که، می‌توانستند ممالک او را در میان خویش تقسیم کنند و چند صباحی، نگاهداری نمایند؛ لکن، چون رشتهٔ جوهریهٔ ملی در میانهٔ آن ملل مختلفه با مرکز سلطنت نبود، همگی از هم جدا شدند و به مرکز ثقل خود جا گرفتند.

۶ ـ امتداد سلطنت روم عظمی را همانا، سبب این بود که، مردم روم هر جا را مسخّر نمودند غایت کوشش و نهایت جوشش ایشان این بود که، یک گونه اساس ملتی در این جا، برپا نمایند و در نخستین، درقوهٔ ایشان بود که عادات و قوانین ملتی هر جا را مسخّر می‌کردند تغییر دهند و سپس، یک گونه ترتیب حکومت مستعمره در آن‌جا، می‌دادند و رومیان را در آن ممالک متوطن می‌ساختند و قوت خود را زیاد می‌نمودند؛ چنانچه، زبان رومی در آن خاک رواج می‌گرفت و بعد از آن، به تدابیر(۹۲) درست و مساعی چست کاری می‌کردند که به اسباب خارجی آن مملکت مسخّر را به مرکز سلطنت خود وصل نمایند که دست‌برس باشد. این بود که، به کفایت دانش و ثبات عزم نظام سلطنت خود را چند قرنی، نگاهداری کردند.

۷ ـ لیکن، فسادی که ملازم آن نظام بود عاقبت، بروز کرد؛ زیرا که، حسیات واقعی ملتی در آن گروه‌ها گروه مردم نبود. «فذهب کُل واحدٍ فی تحت کوکبٍ» یک باره شیرازهٔ جمعیت آنها از هم پاشید و پریشان شدند؛ چه که، پس از تسخیر این همه ممالک، و به دست کردن این همه ثروت رجال دولت و اراکین سلطنت روم غالب همّ خود را

مصروف عمارات عالیه و زینت و زخارف و لهو و لعب کردند ـ و شبهه نیست از خیالات نام و ننگ هم‌دیگر بازماندند و خودپرستی و خود غرضی گوش و هوش ایشان را فراگرفت ـ چنانچه، عیاشی و طیاشی آنها بر اطفال مکتب تاریخ پوشیده نیست. (۹۳)

۸ ـ تجربیات امروز بر برنا و پیر روشن نموده است که، نظام سلطنتی که اساس آن، تنها زور و غلبه باشد ممکن است چند صباحی زیست کند؛ اما عاقبت، چون اساس ملتی محکمی ندارد، اقتضای عدلیهٔ دهر آن را نابود خواهد ساخت.

۹ ـ سلطنتی که ناپلئون اول تشکیل داد، جوهر حسیات ملتی را برخلاف و رشتهٔ سلطنتی را نمونهٔ درست بود ـ در قرن شانزدهم مسیحی، دولت اسپانیا بسی ممالک وسیعه را در حیطهٔ تصرف خود درآورد. چارلز پنجم، شاهنشاه جرمن شد ـ مملکت ندرلندز، اسپانیا، تمام سلطنت جرمن و، بسی از ممالک امریک یک حوزه و، متحد شدند. پس از مرگ چارلز پسرش، فلیپ، نیز بسی کوشش‌های بی فایده کرد که مملکت خود را در فرنگستان وسعت دهد، اما حیاتِ ملتی فوق، اسباب سلطنتی او بوده و به مقصود نرسید. (۹۴)

لویی شانزدهم فرانسه هم، به همین خیال افتاد و خایب شد. دولت آستریا و هنگریا بر مردم مختلف المشرب متفاوت المذهبی، سلطنت می‌کنند و امروزه، عدم اتحاد دو شعبهٔ بزرگ آن و ناجنسی مردمش بر همه روشن می‌کند که، اتحاد و یگانگی کل آن ملل، ظاهری است ـ و ابداً، طبیعی نیست؛ زیرا حصهٔ بزرگی از رعایای آستریا، مردم سلونیا هستند ـ و از همه گذشته، تقریباً بیست زبان و بیست قسم اصطلاح در آن دولت رواج دارد. هرگز، از چنین سلسله[ای] که اجزای این بنای سیاسی را موصل می‌کند اطمینانی به جهت دانشمند پیش‌بین نخواهد بود؛ زیرا، به محض نارضامند شدن مردمش، جنگ مختلف الوقوع است شکستی در جنگ گروه بزرگی را از مردمش به آسانی جدا می‌سازد و از همراهی باقی باز می‌دارد.

۱۰ ـ سلطنت انگلستان به کلی، شکل دیگر دارد و ترتیب آن (۹۵) ترتیب دولت ذوی‌المستعمرات است و، بنای آن به معامله و تجارت برپا شده به دستیاری فتوحات حربیه؛ و مادامی که قوت و قدرت انگلیس در مستعمرات و متصرفات خود مانند هندوستان و غیره برقرار است، سلطهٔ سلطنتی ایشان بقا و فزونی خواهد داشت و به محض اندک سستی در قوهٔ حربیهٔ او، جهان را بر او تنگ خواهد گرفت.

۱۱ ـ مسئلهٔ بس مهم سیاسی انگلستان امروزه، همین است که آیا به جهت زیست اساس آن دولت به راحت و آرامی اسباب دیگر ممکن است احداث شود که احتیاج به فراهم کردن این همه اسباب قدرت ظاهره و قوهٔ حربیه نباشد یا نه؟؟؟

## مبدأ ملت و شیخوخیت

۱ ـ در مبدأ ملت سخن من مخصوص ملت خاصی، مانند مصریان و رومیان و مردم مدین و ایران نیست بلکه، مبدأ عموم ملل (۹۶) عالم را می‌خواهم معیّن کنم.

۲ ـ گروهی مبدأ هر جماعتی را مانند گرد هم آمدن نحل و جانوران رود و حل گرفته‌اند و، به همین خیال پریشان و تیرنابهٔ نشان قناعت کرده‌اند و بسی، کج رفته‌اند؛ زیرا از آن روشن نمی‌شود که برای چه گروهی به این سو و پاره[ای] به آن سوی دیگر جنبش کرده‌اند ـ و هر یک ترتیبی جداگانه و مشکل و رفتاری علی‌حده دارند.

۳ ـ حسیات ملتی شبهه نیست در سرشت بشر مخمر بوده است؛ اما، سخن در ایضاح آن حسیات است که هیئت ملتی به جوهر آن، تشکیل یافته است.

۴ ـ یک از قواعد درست و ضوابط چست که بیشتری از دانشمندان پسندیده و به میزان دانش سنجیده‌اند این است که، مبدأ پیدایش ملت خانه و عیالی بوده است و به موجب این قاعده، ملت همانا، خاندان بزرگی است که در عالم (۹۷) پهن شده است و پدر هر خاندانی شیخوخیت آن خاندان را داشته است و از آن رهگذر حاکم و فرمانروای بر فرزندان خویش بوده است؛ و نخستین دولت بر روی زمین، دولت

خاندانی بوده است، زیرا تسلط پدر بر فرزند طبیعی است و، حفاظت و نگاهداری پدر مر فرزند و خانهٔ خدا مر اجزای خود را، یک گونه حکومت و فرماندهی است، و هر چه خاندان و فرزندان فزونی گرفته‌اند، در روی زمین پهن شده‌اند، رغبت و حسیات پدران در حفاظت و صیانت اولادشان بیشتر، قوت گرفته است، و قدرت مسلطهٔ آنها فزونی گرفته است و هر وقت، شیخ و پدری از میان می‌رفته است، دیگری برحسب شایستگی ترتیب ملتی جای او را می‌گرفته است. «وَ اِنْ مِنْ اُمهٍ الا خَلا فیها نذ یرُهُ ـ فَتلقی ادمَ مِنْ رَبه کلماتٍ فتابَ عَلیه اِنهُ هُو التوّاب الْرحیم. (۹۸) قُلنا اهبطوا مِنْها جَمیعاً ـ و اذا استسقی مُوسی لِقومه فَقُلْنا اضربْ بَعصاکَ الحَجَر فانفجرت مِنهُ اثْنتا عشرهَ عیناً قد عَلِمَ کُلّ اناسٍ مشْربُهُم ـ و اذا اتبلی اِبراهیمَ رَبُهُ بِکَلماتٍ فَاَتهّنُ قال انی جاعِلاتَ لَلْناسَ اِماماً قالَ و مِنْ ذریتی قال لاینال عهدی الظالِمین ـ و اِذ یرفَعُ اِبراهیم القواعِدَ من البیتِ و اِسْمعیل ربنا تَقبل مِنّا اِنَک انت السمیع العلیم ـ ربنا و احصلْنا مُسلمین لَکَ و مِنْ ذُریتنا اُمهً مُسلمهً لَکَ ـ وابْعث فیهم رَسولاً مِنهُم و کَذالِکَ جَعَلْناکُمْ اُمهً و سَطا لِتکونوا شُهَداء عَلی الناس و یَکُونُ الرَسولُ عَلَیکُمْ شَهیداً ـ کان الناسُ اُمهً واحِده فَبَعَثَ اللهُ النَبییّنَ مُبشّرینَ و مُنذرینَ و وَرَثَ سُلیمانُ داوُد وَ لِکُلٍّ اُمهً جَعَلْنا نَکلاً (۹۹) و انّی خِفْت المولیَ مِنْ وَمرائی و کانتِامْرأتی عامراً فهب لی مِنْ لَدُنْکَ وَلیّاً یَرثنی و یوثَ مِنْ آل یعقوبَ واجعلهُ ربِّ رخیّا ـ یا یحیی فُذِالکتاب بقوهٍ و آیتناه الحُکْمَ صَبیّاً ـ».

۵ ـ این‌گونه حکمرانی انبیا و آبا و مشایخ، درحقیقت، اساسی شده است از صدر سلف، به جهت رؤسای حال خلف و بنای عمارت کلی سلطهٔ ملتی، و قدرت دولتی تمام مردم عالم بر آن برپا شده است؛ و مذکورات تورات و حالات انبیا و کیفیت اولاد آدم، که تا نوح و ابراهیم، هر جماعت اولادی در تحت سلطهٔ پدری جداگانه، گرد آمدند و ملت و طایفهٔ به خصوص شدند؛ تا این‌که، در زمان موسی، وضع ملتی کم کم هیئت حکومت پیدا کرد و از او به بعد به شآؤل و داود و سلیمان، که ریاست اولاد و شیخوخیت ملت، منتهی می‌شد هیئت ملتی (۱۰۰) نظام دولتی به خود گرفت.

## دولت و خاندان

۱ ـ از سخنان گذشته، پیدایش ملت و آغاز ترتیبات آن روشن شد. اینک، باید دانسته شود که اگرچه هیئت ملتی از ثمرهٔ حسیات خاندانی است، لیکن، در اصل اساس جوهریهٔ ملتی یک گونه جدایی و تفاوت جوهری با حالات خاندانی است که ابداً، نمی‌توان آن را به افراد مجتمعهٔ خاندانی یا خاندان‌های متخالفه تشبیه کرد.

۲ ـ بلکه چنانچه، خاندان را یک گونه ترتیب و نظامی خاص در کار است؛ ملت هم هیئتی است که در تحت قوانین و ضوابطی مخصوص خود، یک جور روح باطنی و جنبش جوهری دارد که پیوسته، ملازم آن‌گونه هیئت است و، چنان حرارت و جوهریت در ترتیبات ملتی است که برتری و حکمرانی بر تمام خاندان‌ها می‌کند (۱۰۱)؛ چنانچه، قوانین ملتی حدود ازدواج و تعیین حقوق زن و شوهر و صیانت پدر فرزند را، از ظلم و ستم داخل و خارج معیّن و مرتب می‌نماید و، کل افراد خود را مجبور به اتخاذ یک مشرب و طریقه می‌نماید. «مِلة اَبیکُمْ ابراهیم هو سمیتکُمْ الْمسلمین.»

۳ ـ بزرگی و سلطهٔ سلطنت ملی و نفوذ حکم آن را نمی‌توان مانند تسلط پدری دانست و، پادشاه را به جای پدر و رعایا را اهل بیت مملکت تصور نمود. زیرا، رشتهٔ الفت اجزای خاندان‌ها، محبت و فداکاری است ود وامشان از همان است و، عمدهٔ اساس سلطنت ملتی عدل و اصول شرعیهٔ قانونیه است و، این‌گونه اساس شرعی لابد است که یک جور بستگی و پیوستگی واقعی به عالم داشته باشند. یعنی وجود و استقامت هست و بود دولت، یکی از قوانین اخلاقی دهر است و، تعیین قوانین اساسیهٔ آن بسته به ارادهٔ آزاد و آفرینندهٔ گیتی است. (۱۰۲) «هُوالَّذی ارسَلَ رَسوُلَه بالْهُدی و دینِ الحق لِیُظهِرهُ عَلَی الدین کله و لوکَرِهَ الکافریون».[۱]

---

۱. توبه / ۳۳.

## آیا ملت از اتحاد به زبان برمی‌خیزند یا نه؟

۱ ـ هنگامی که، بستگی و رشتهٔ پیوستگی ملت را نگران می‌شویم به آسانی، گفتاری روشن در آن باب شنیده نمی‌شود! زیرا، در این عنوان چیزنویسان فلسفی و مردم سیاسی را یک رأی و یک عقیده نیست.

۲ ـ گروهی آن رشتهٔ الفت را زبان می‌دانند و چنان می‌روند که زبانی عمومی در قومی، باعث وحدت اخلاق و یگانگی حسیات می‌شود و نتیجهٔ آن بروز یک گونه غمخواری و همراهی در حق هم‌دیگر است.

۳ ـ و به وسیلهٔ زبان، آداب و اخلاق آنها یکی خواهد شد و همین‌که، همگی متخلق به اخلاق واحده شدند، حسیات آن (۱۰۳) طبیعت ثانیهٔ آنها خواهد شد و، از این رهگذر، یک گونه اتحاد ملتی در ایشان پیدا می‌شود.

۴ ـ بر هوشیار چست پوشیده نیست که به یگانگی زبان، آن رشتهٔ مخصوص و سلسلهٔ بخصوصی که وسیلهٔ بستگی و پیوستگی واقعی ملت است به دست نخواهد آمد. زیرا که، مردم انگلستان سال‌هاست، ایرلند را گرفته‌اند و مردم آن ملک زبان وطنی خود را رها کرده زبان انگلیسی را هم اختیار کرده‌اند. با وجودها نهایت عداوت و خصومت و نارضامندی را با هم‌دیگر دارند و هرگز، نمی‌توان آنها را یک ملت گفت. هم‌چنین، امروزه، درحقیقت، لغت و علم و ادب مردم هندوستان همه انگلیسی است و ممر معاش اکثری از ایشان ادارات حکومتی و تجارتی انگلیس‌هاست و با این همه، عدم رضایت مردم هند از انگلیس‌ها، و انگلیس‌ها از آنها، بر همه آشکار است. (۱۰۴) تمام ممالک متحدهٔ امریکا، انگلیس زبان‌اند و سال‌ها، اغلبی از ایشان در تحت سلطهٔ انگلیس بودند و اکثری پدر یا مادرشان از جنس و قوم انگلیس است و با این حال، دو ملت‌اند جداگانه و ابداً، اُلفت ملتی با هم‌دیگر ندارند.

## منشا اتحاد ملتی مذهب است

۱ ـ قبله و عقاید واحدهٔ مذهبی تنها، رشتهٔ بس محکم و عروهٔ به غایت مستحکم است در، متحد داشتن افراد و اقوام مختلفهٔ اهل هر زبان. زیرا، همگی را به دوستی کردن و ارادت ورزیدن به یک گونه رؤسای روحانی و ارواح ملکوتی وا می‌دارد و تمامشان از کم و بیش، جهت خوف و امیدی واحد دارند. در مساجد و معابد واحده، آمد و شد می‌کنند و در پرستش‌ها و اعمال مذهبی گردهم جمع می‌شوند و تواریخ مذهبی و احکام شرعی ایشان واحد است.(۱۰۵)

۲ ـ از قدمای فیلسوفانم این سخن یاد است که فرموده بود:

> به گمان من ساختن شهری در هوا آسان‌تر است از اینکه دولت و سلطنتی ایجاد شود یا زیست کند، بی یک گونه خداشناسی و دینداری و پیروی پیغمبران او.

۳ ـ مردم قدیم ایران و یونان شاهد بر این سخن‌اند؛ زیرا، تنها اتحاد مذهبی باعث وحدت ملی آنها شد[1] و در اوقاتی که از هم جدا شدند و ملوک طوایف بودند و دولت‌های کوچک کوچک تشکیل دادند باز، اتحاد ملتی آنها از میان نرفت و در روزهای بزرگ، و عیدهای مذهبی، با این‌که مسافت زیادی از هم دور بودند، در یک جا جمع می‌شدند و جشن می‌گرفتند. دوازده سبط بنی‌اسرائیل با این‌که، یک زبان داشتند و در زیر کرهٔ آفتاب، اقوامی از آنها بی تربیت‌تر و نامهذب‌تر و باهم دشمن‌تر نبود، و در هر کاری امامی جداگانه داشتند؛ (۱۰۶) رشتهٔ مذهبی موسی آنها را برادر و دوستان جانانه کرد. تازیان و ایرانیان که هم‌چشمی همسایگی داشتند و افسانهٔ شاپور در گوشت و خون آنها چنان جا کرده بود که، به عقل بشر نمی‌آمد که روزی، این دو ملت بزرگ صورت واحد بگیرند!! جوهر دین محمدی، ذرات حسیات آنها را در هم آب نموده و در قالب اسلامی ریخت و آنها را با مردم

---

۱. هر یک جداگانه و در خاک خود. (منه)

ترکستان، که ترکتازی چنگیزیشان هنوز غول خیال اطفال ایران است، متحد ساخت. و، به دستیاری شخص این ملت سه دستی چنان چهار پایهٔ سلطنت‌های دنیا را به تزلزل درآورد که هنوز، بدن عالم از قوت بازو و خوف نیروی آن ملت می‌لرزد و تا دین آنها مشوب به آرای مغرضان نشده بود، از پشت دیوار چین تا دریای روم، و جزایر افریقا و پاره[ای] از فرنگستان، زیر نگین ایشان بود و، به محض این‌که در عقاید (۱۰۷) دینیه منفرد شدند، در حسیات ملتی نیز، مختلف آمدند و، هر گروهی که رأی و عقیدهٔ جداگانه گرفتند دولت و امارت علیحده برای خود تشکیل دادند؛ چنانچه، از ترکستان تا افریقا، تقریباً، پنجاه دولت و امارت ترتیب یافت.

۴ ـ اختلافات مذهبی، نصرانیان را از هم جدا ساخت؛ چنانچه، مردم ندرلند بیشتر به سبب اختلاف مذهبی منقسم شدند به دولت هلند و بلجیک. جنگ‌های آرایی مذهبی تا مدتی، سلطنتی را در وسط دولت فرانسه جداگانه تشکیل داد و به محض برخواستن آن اختلاف هر دو دولت یکی شدند؛ انفراد دولت ایتالیا را سبب اختلاف عقیدهٔ مذهبی است.

۵ ـ مردم دولتی که پاره[ای] هندو و گروهی، مسلمان یا نصرانی باشند به اتحاد زبان و خویشی نمودن هرگز، صورت ملت واحد نخواهد داشت و کوشش در یگانگی آنها مشت بر سند آن (۱۰۸) و آب در غربال است.

## خاک و ملت

۱ ـ وطن و خاک از رشته‌های یگانگی شمرده می‌شود. اما، چنان اهمیتی ندارد که از اصول اتحاد ملتی شمرده بشود؛ زیرا، بس طوایف هستند که وطن خود را رها کرده‌اند بدون این‌که، از وحدت ملتی افتاده باشند. حدود ملل عالم غالباً کم و زیاد، شده است و می‌شود. لیکن، اتحاد ملتی به جای خود محکم بوده و خواهد بود.

۲ ـ با این همه، یک مناسبتی کلی میانهٔ خاک و ملت است که نباید از نظر سیاسی‌دان دور باشد. حدود مملکتی غالباً تعیین می‌یابد از خصوصیاتی طبیعی، مانند مجرای رودخانه‌ها و رشته‌های کوهستان‌ها و، در زمان‌های گذشته، که آلات و اسباب کن شکاف صحرانورد دریاپیما نبود که دشت و کوه را (۱۰۹) بـه سـرعت بـرق و بـاد درنوردد! در تعیین حدود ممالک، خصوصیات طبیعی را دارای بسی اهمیت بود.

۳ ـ هم وضع طبیعی و آب و هوای خاک را یک گونه تأثیر در طبیعت و اخلاق مردم خود هست و، یک نوع غم‌خواری بنی نوع از تأثیر از کوچکی عادت به چیزهایی طبیعی حاصل می‌شود که آثارش پوشیده نیست و، در همه دیده می‌شود.

۴ ـ قبض در یک صحرا؛ صید از یک دریا؛ سکونت در یک مرغ، و کنار یک آبشـار؛ داشتن یک نوع جنگل و اشجار؛ یادداشت‌های مقدس، مانند مزار بزرگان دیـن و پیشوایان آیین تماماً، رشتهٔ بستگی و عروهٔ پیوستگی ملت به هم‌دیگر و آن سرزمین خواهد بود و همهٔ این مناسبات سبب این خواهد شد که دفاع وطن و حفظ انجمن خویش را مردم فرض واجب بدانند. و دخل و تصرف دشمن را، در (۱۱۰) حدود خاک ناحق و به منعش، کمر همّت را نبستن گناه عظیم بدانند. زیرا وطن، محل دفن استخوان‌های مقدس اولیا و مزار رؤسا و اجداد و آبای ملت است و، جای هرگونه تماشای جوشش دیگ غیرت ملتی و خروش جمعیت وطنی است؛ جای دل‌های عزیز است به‌هم برمزنش!!.

## از خواب غفلت بیدار شدن باعث تجدید رشتهٔ اتحاد ملتی است

۱ ـ در جایی که استبداد سلطان و غرض و طمع ارکان سلطنت، جوهر وطن دوستی و شاه ستایی ملت را نسوخته و معدوم نساخته باشد؛ به محض این‌که، صدمهٔ بزرگ و خطری سترگ روی به خاک وطن آنها می‌آورد یک باره، ملتی که از خموشی صید بسته و مرغ پرشکسته به نظر می‌آمدند به حرکت درآمده یک دریا جوش و صـد

صحرا خروش می‌شوند و به کلی، دشمن خانگی و عداوت داخلی خویش را فراموش کرده دوست و دشمن گرد (۱۱۱) هم انجمن کرده، در مصالح وطن و حمایت پادشاه خود سخن می‌کنند و، با هستی خود در دفاع ملک حاضر می‌شوند.

۲ ـ چنانچه در زمانی که مردم چین از مهملی پادشاه و تصرف خواجگان سیاه و، نفوذ طبقهٔ ظاهرالمراء در امور دولتی به کلی رویه و شیوهٔ ملتی و غم‌خواری نوع را فراموش کرده بودند، افغان‌ها قاف تا قاف چین[1] را متصرف شدند و، آتش قتل و نهب در خاندان و کاشانه افروختند. مگر، در بهبهان که وطن بندهٔ نگارنده است؛ که هنگامی که، فارس را فتح کردند و سپاه افغان شتابان روی به کوهگلویه و بهبهان نهادند، جد سوم من بنده، حضرت شیخ عبدالنبی شیخ الاسلام، که در آن وقت، ریاست شرع و شیخوخیت ملی بهبهان را داشتند، قلوب خموش مردم بهبهان را به جوش و خروش درآورده، ابداً، مصلحت در تسلیم ندید و، با سپاه خون‌خوار مست افغان، زن و مرد شهر را به جنگیدن تحریص (۱۱۲) کرده و، به سرپرستی آن حضرت و همت شاه ولایت نخستین مردمی که افغان‌ها را شکست فاحش دادند مردم بهبهان بودند. این بود که از طرف خراسان، وجودی در ستایش وطن نادر و در بیداری ملت پافشار آمد و گویی تمام صفحهٔ چین را، که خاک مرده بر روی آن ریخته بودند، زنده کرده و دشت و صحرا و کوه و دریا را به جنبش درآورد و کرد آنچه کرد. «لولا دَفَع اللهِ الناسَ بُعضُهُمْ ببعض لَهُدِّمت صَوَامعَ و بَیع و صَلواتُ و مساجِد یذْکرُ فیها اسم الله کثیراً و لینصرنْ الله من ینصُره اِنّ الله لَقَوی عزیز».[2]

## وطن خواهی از فضایل انسانیت است

۱ ـ در هیچ کیش و آیین یا مذهب و دین، سخنی به بزرگی و متانت «حب الوطن من

۱. اشتباه است و ایران باید باشد. (محشی)
۲. حج / ۴۰.

الایمان» دیده و شنیده نشده است. این است نوشتجات فیلسوفان فرنگستان که همه، به کیش نصاری حمله (۱۱۳) آورده، می‌گویند اسباب زیست سه نفر در آن مذهب نیست.

۲ ـ بلی، صوفیان ابن الوقت تن پرست ما مردم مشرق، حب وطن را مناسب تنبلی خود معیّن کرده‌اند و، این جوهر شریف و گوهر نفیس را در قلوب مردم کدر و تیره نموده‌اند.

۳ ـ اخلاقاً می‌گویم اگر حب وطن مشوب به بغض مردم خارجهٔ ساکنین آن مملکت باشد، از فضایل شمرده نخواهد شد.

۴ ـ حب وطنی که آلوده به خودپرستی و خودغرضی باشد و خرابی ملت‌های دیگر را برای سود خود بخواهد نمودی ندارد. وطن دوستی ما امروزه، نباید به وضع بت‌پرستانهٔ مردم قدیم باشد که حرف یک پهلوگری و تعصب خشک باشد.

۵ ـ وطن خود را امروزه، نمی‌توانیم نگاهداری کنیم جز، به عدل و مساوات، نه به حیف و میل؛ تنها به این مستمسک که، وضع ملک ما همین است. قلم روی قلم رفته است. چه باید کرد؟ بی واسطه (۱۱۴) نمی‌شود!!! پیشکش لازم است!!!.

۶ ـ قانونی فوق قانون دولتی در عالم است؛ اطاعت نظام سیاسی را حدی خاص است!

۷ ـ انسان آن است که خود را پابست خیر کل بشر بداند.

۸ ـ مساوات و برادری همسایه را، که این همه تأکید فرموده‌اند، تنها این نیست که ناچار آن همسایه باید از مردم وطن ما باشد؛ بشر هرجا باشد بشر است! شاخ گل هرجا که می‌روید گل است.

۹ ـ فرزند مجبور نیست در هر چیز اطاعت پدر کند. قانون اخلاقی دهر را نباید محض خواهش پدر و مادر سرزند و اطاعت نکند؛ یا این‌که، برای خاطر ایشان از قانون دولت که حافظ خود و پدر و مادرش است سر بپیچد. بلکه، آدمی باید بستگی به چنان قانونی داشته باشد که به آسانی بتواند والدین خود را رها کند. (۱۱۵) «فلا تقُلْ

لَهُما اُفٍ و لا تنهرهُما و قُلْ لَهُما قَولاً کریماً.»[۱] و ان جاهَداکَ لِتُشْرکَ بی مالِیْسَ لَکَ به عِلْمٌ فلا تُطِعْهُما».

## دولت و ریاست آن

۱ ـ چنان ملتی را، که تحت ترتیب و نظامی است و در خاک خود بر اجزای خویش حاکم است دولت می‌نامند. این نام قالب سیاسی، قالب ملت را وامی‌نماید.

۲ ـ آلت و بنیان احاطه و سلطهٔ ملتی حکومت است و در اساس و شکل و ترتیب حکومت و چگونگی ادارات دولتی و در اندازهٔ حق مداخله و سلطهٔ او در کارهای مردم ملک، مانند کیفیت برخواستن ملت، سخن‌ها گفته‌اند.

۳ ـ سررابرت فیلمر، از مردم انگلستان، نخستین کسی بود که در این باب سخن گفت و، چنین گمان کرد که نخست سلطنتی (۱۱۶) که در جهان فراهم گشته است همانا، حکومت پدرانهٔ آدم بوده است بر فرزندان خود؛ و سپس، دست به دست، به طریق ارث و وراثت به فرزندان او می‌رسیده است. چنانچه، از آدم به شیث و نوح، و از نوح تمام دنیا در میانهٔ سه پسر قسمت شد. مشرق به یافث و، مغرب به سام و، حبشستان به حام داده شد؛ و از این رهگذر، پادشاهان امروزه را یک گونه حق شرعی و رتبهٔ الهی در دخل و تصرف مال و حال مردم است.

۴ ـ شک نیست که این مرد فرنگی از هواخواهان پادشاه مستبد آن عصر، بوده است و مقصودی از این سخن به جز چاپلوسی نداشته است؛ زیرا، سستی بنیان و شکستگی تبیان سخن او روشن است.

۵ ـ در این سخن، جای سخن نیست! که نخستین پادشاهی و فرمان (۱۱۷)، فرمانی که بر روی زمین پیدا شده است همانا، حکمرانی پدر بر فرزندان خویش بوده است! لکن،

---

۱. اسراء / ۲۳.

سخن در این است که حکومت آبا بر فرزندان نه محض حقوق پدری بوده است؛ بلکه، شایستهٔ این سلطنت نبوده‌اند مگر، به دستور خاص و منشور بالاختصاص الهی و بنیان این حق شایستگی ذاتی و جعل خدایی بوده است؛ چنانچه، در برهان حق است. «یا داود انّا جَعَلْناکَ خَلیفةً فی الارض فاحْکُم بین الناسَ بالْحَق»[1] ـ و اذقال رَبُکَّ لِلْملائِکهِ اِنّی جاعلٌ فی الارض خلیفةً ـ قال اِنّی جاعِلکَ لِلناسِ اِماماً قال و مِنْ ذریتی قال لایَنالُ عهدِیَ الظالمین ـ»،[2] وَ قَتَلَ داود جالوتَ و اتیهُ اللهُ المُلْکَ»[3]، «توتی الْمُلْکُ من تشا و تنزِعُ الْمُلْکَ مِمَن تشاء و تُعِزُّ من تشاء و تذِل من تشاء (۱۱۸) بیدِک الخیر انّکَ عَلی کُلّ شیءٍ قدیر ـ تلکَ الله الاخرهُ نجعَلُها لِلْذینَ لا یَریدونَ عُلوَ فی الارض و لافساداً والعاقبهُ للمُتقین».

نام‌های آسمانی هر کیش و آیینی را بنگرند گواه گفتار من بنده است. این است در دست یهود و فرنگان تورات و انجیل ـ وهنود دیدوشاستر ـ و مجوس دساتیر و اوستا... کدام آیت یا روایت در آنها رسیده است که بدون جعل الهی و نصب خدایی پیشوایان مردم پیشین سلطنت یا حکومت برحق داشته‌اند. و به چه شایستگی.

۶ـ چون این مرد انگلیسی از آدم و نوح و پسران او سخن کرده و شاهد آورده بود، من هم خواستم به دلیل کتاب، گفتار نابهنجار او را رد کرده باشم. والّا، کدام عقل سلیم و رأی مستقیم روا می‌دارد. لارد سالْزبوری ـ وزیر اعظم (۱۱۹) انگلستان بایستد در وزارت خانه یا مجلس شورای و بگوید: «ما باید هند و مردم هند را به مرگ برسانیم»؟ کجا رواست گلداستون گزافه گو قرآن مسلمین را در وزارت خانه بلند کند و بگوید: «تا این کتاب در مشرق زمین است ممالک و زن و بچه و مال مسلمان‌ها به تصرف ما مردم انگلیس نخواهد آمد؟»

برای چه روسیه آنچه بلاد ایران را مسخر نمود، مساجد مسلمین را طویله و کاهدان

---

۱. ص / ۲۶.
۲. بقره / ۳۰.
۳. بقره / ۲۵۱.

کرد؟ چرا کفار فرنگ اطراف امارات مسلمین را در افریقا گرفته‌اند؟ و هر روز، امارتی از ایشان را بدون جواز عقلی یا سند شرعی مسخر می‌کنند؟ و خاک خانواده‌های مسلمین را بر باد می‌دهند؟ کی وحی آسمانی فرو آمد که انگلیس باید بلوچستان ایران را متصرف شود؟ و ایلچی او در بندربوشهر حکومت کند و شط کُرّن و بدر ناصری در تحت نگرانی آنها باشد؟ به چه شرافت ذاتی و خلافت (۱۲۰) خدایی عقل جایز می‌دارد که دولت‌های فرنگ این همه شب، شب و روز در هند و افریقا و غیره، مسلمین را قتل کنند و بازخواستی نباشد؟ و اگر مسلمین به سگ یک نفر فرنگی سلام نکردند یا نعوذباللّه پای او را خستند، دولت مجبور باشد خانهٔ رعیت مسلمان خود را به آب برساند؟ چرا باید پادشاه مسلمین محض مصالح ملکی مجبور باشد دست زنی بیوه را ببوسد؟ آخر از پشت کدام پیغمبر بیرون آمده است؟ کی خدا او را خلیفه خود فرموده؟ از مراتب دینی گذشته ملت انگلیس و سایر ملت‌های فرنگ کجا را مسخّر کردند که مردم عزیز آن‌جا را ذلیل نکردند؟ و اغنیای آن‌جا را مسکین و خاک‌نشین نگردانیدند؟ آخر، حق تسلط پادشاهان فرنگ و دیگران یا باید به دستور خاص و منشور بالاختصاص خدای جهانیان باشد یا، به سند عدل و برابری فرمودن (۱۲۱) بین مردم و هیچ یک از پادشاهان روی زمین دارای هیچ یک از این دو مقام نیستند و نخواهند بود. «افحِکُمْ الجاهِلّیه ینبعوُن و من احسَنَ مِن الله حُکماً لِقومٍ یوقنون».[۱]

۷ ـ هرگاه، بر سبیل سیاسی آزادانه در این‌جا، سخن گویم باید گفتار ارسطو را که از قدمای حکماست ذکر کنم که در کتاب بیستم سیاست مدن خود، می‌گوید: پس از شرحی.

در صورتی که در مملکتی اشخاص به یک درجه و یک مقام فراوان باشند! در نزد دانشمندان به غایت برخلاف طبیعت است که یک نفر بدون مزیت و برتری ذات بر دیگران که همهٔ امثال و اقران اویند، حکومت کند و پادشاه مطلق باشد. زیرا اقتضای طبیعت و قانون الهی چنان

---

۱. مائده / ۵۰.

جاری شده است که اشخاصی که (۱۲۲)، امثال واقران‌اند، همگی، دارای حق و رتبهٔ واحد باشند؛ چنانچه، یک جنس و یک شکل لباس به جهت کسانی که استخوان بندی آنها مختلف است و طبیعتشان متفاوت مضر است و هم‌چنین، کسانی که در فضل همسوانند، اگر در جاه و رتبهٔ همسر نباشند، اضرار به مملکت و اخلال در بنیان آن دولت خواهد بود و به همین جهت، نخستین وظیفهٔ آدمی این است که چنانچه فرمان می‌دهد فرمان‌پذیر باشد. زیرا که فرمان، قانون شرع است و بهترین تدبیر آن است که قانون شرع فرمانفرمای وطنیان انتخاب شود و شاه تنها به جهت محافظت قانون شرع باشد که حاکم بر کل است؛ چه که، قانون شرع صامت است و پیوسته، یک نفر یا چند نفر به حق بیاندیشد. تا این‌که، هیچ کس را محل گفتگو و ادعای برتری نباشد؛ چه که، هرکس را انتخاب کنند دارای خودپرستی خواهد بود. مگر قانون، که بی‌طرف صرف است و اگر هم اشخاصی (۱۲۳) از میان وطنیان، حافظ و مترجم آن باشند «انی تارک فیکُمْ الثقلین کتابُ الله و عِترتی» و در این‌جا هم، این سخن جاری است که در جایی که مردم به درجهٔ واحده بسیار باشند، اگر تنها یک نفر از ایشان به جهت حفاظت قانون شرع انتخاب بشود، بر دیگران به غایت ظلم شده است؛ و اگر، تنها چند نفر منتخب شوند و عامهٔ مردم را حق تصدیق و تکذیب در انتخاب آنها نباشد، بر تمام مردم آن ملک ظلم شده است، زیرا عموم ایشان را بهره در آن آب و خاک است.

تمام شد سخن ارسطو، و همین سخنان ارسطو نخستین برهان جمهوری طلبان مردم روی زمین شده است و در هر جا که، شورشی برخلاف سلطان زمان یا سلطنت اشرافی برخواسته است، زمینهٔ بهانهٔ شورشیان، همین براهین ارسطویی بوده است.

۸ـ اصلاحات سیسرو[ن]، خطیب بزرگ عالم، در جمهوری روم (۱۲۴) عظمی، از روی همین سخنان ارسطو بوده است. هم چنین، سخن فیلسوفان قرون اخیرهٔ فرنگستان، که رؤسای آنها ـ لاک ـ هابس ـ مالینیوا ـ میل ـ ادم اسکاتلندی فاست زن او ـ سیجویک باشند، این است که در منشأ ملت می‌گویند:

به رضا و رغبت، مردم مدنی الطبع گردهم جمع شدند ـ و جماعتی و نظام ملتی برای خود معیّن کردند و همگی، مطیع و منقاد آن نظام و قانونی شدند که مردم آزاد خیال ایشان ترتیب داده بودند؛ و چون تنها اساس هیئت دولت و بنیان ملت، رضای جمهور مردم آزاد خیال هر ملک بوده است، یک نفر یا چند نفر به زور و ظلم شایسته نیست بر ملتی حکومت کنند که امثال واقران آنها در آن بسیاراند.

۹ ـ هم چنین، سخن واشینگتن امریکایی که یک دریا (۱۲۵) مردم امریک را از خواب استبداد انگلیس دول فرنگستان بیدار کرد، نتیجهٔ گفتار ارسطو بوده است.

۱۰ ـ ابرام و اصرار من در این‌جا، نشانهٔ این است که من بنده از جمهوری طلبان عالم باشم. اینها آرای فیلسوفان بود که بر رد گفتار سررابرت فیلمر انگلیسی آورده شد، که پاشاهان جائر فرنگستان را سلطان من عندالله دانسته است، با همهٔ ظلم‌ها و تعدیات و استبدادی که در آن اعصار داشتند. حالات نگارندهٔ این اوراق در باب جمهوری عامه و جمهوری اشراف و دولت مستبدهٔ تحت قانون و مستبدهٔ بی قانون، بعد از این، چنانچه شایستهٔ این مختصرنامه است، خواهد آمد که، نبذه[ای] از ترتیب دول به‌طور مزبور بر صفحه ریخته شود ـ اگرچه، وطن عزیز ما به چندین برهان مسلّم شایستهٔ هیچ گونه نیست مگر، سلطنت شاهنشاهی تحت قانون مقدس اسلام.(۱۲۶)

## قانون اتفاق ملتی نظر به وضع مزدکیانهٔ آن

۱ ـ یکی از مباحث به غایت مختلف، در منشأ و سلطهٔ سلطنت‌ها مقاولات و اتفاقات مزدکی است.

۲ ـ این مسئله را بالنسبه، به خیالات درست و افکار نادرست بسی شرح داده‌اند و حاصل سخن مزدکیان این است که

در دولت دهر و سلطنت بالفطره، مردم را یک گونه استقلالی است و همه، حاکم نفس خودند و بسته به هیچ یک و رعیت هیچ دولتی نخواهند بود و نبوده‌اند؛ و این حالت را سلطنت دهر می‌گویند. و چنین گمان شده است، اگر به همین حالت باقی مانده بودند تاکنون هم، همان استقلال شخصی را داشتند و بدون رضایت آزادانهٔ ایشان ممکن نبوده از آن حالت بیرون بیایند. و هم، بشرح ذیل می‌گویند.

۳ ـ هیئت ارباب حکومت از معاهده و یا اتفاق اختیاری (۱۲۷) مردم حاصل می‌شود. چنانچه، ذرات و اجزای آن گردهم جمع شده و، به رضای خویش باهم متفق می‌شوند؛ و این اتفاق و

سر فرود آوردن تحت حکومت و هیئت دولتی، محض نگاهداری نظم و منافعی است که بدون تسلیم به آن هیئت که از اجزای خودشان فراهم شده است ممکن نیست.

۴ ـ آدمی، آزادی را که حق روز تولد اوست، در سلطنت دهر، به اختیار خود پاره[ای] یا تمام آن را، تسلیم می‌کند که به جای آن منافعی مخصوص از سایر اجزای جماعت به او برسد و جماعت، آن منافع را از عین ترتیبات مزدکی خود حاصل می‌کند و به افراد خود می‌رساند.

۵ ـ تا مدتی که شروط این‌گونه مقاولهٔ مزدکی که، بالطبع یا بالاراده، بسته شده است رعایت می‌شود، آن اتفاق و عهد به جای خود است. لکن، اگر آن مقاوله به نرسانیدن حقوق (۱۲۸) افراد به هم خورد، لزوم اطاعت به احکام جماعت یا دولت و ملت از میان خواهد رفت؛ و هر فردی در عالم، حالت آزادی نخستین روز را پیدا می‌کند؛ و چنان استقلال و اختیار طبیعی را حاصل می‌کند و دارای حق مزدکی می‌شود که اگر بخواهد با هیئت دیگر مقاوله و اتفاق نامه رد و بدل نماید می‌تواند. زیرا، در این هنگام، متصرف حریت اصلی خویش خواهد بود. چنانچه، امروزه، هر کس از رعیتی و اطاعت به دولت به تنگ آمده باشد آزاد است و می‌تواند استعفا داده، با دولت دیگر عقد اطاعت ببندد؛ و ورقهٔ رعیتی او را بگیرد و این، خود برهان روشنی است که حسیات مزدکی باز در عالم جانی گرفته است.[1]

۶ ـ یکی از حامیان بزرگ و رفقای سترگ هواخواهان نظام مزدکی، جان‌لاک، فیلسوف بزرگ انگلستان، است که پیش از این، نامش مذکور شده و از او نظام مزدکی اشتهار (۱۲۹) و دایرهٔ آن وسعتی پیدا کرد؛ و سایر وطن‌خواهان امریک، مانند واشینگتن و جفرسن و غیره، که امریک را به شورش‌های پی در پی به جوش درآوردند و حکومت را جمهوری عامه نمودند، همه، پیروان آن فیلسوف انگلیسی بودند.

---

۱. چنانچه، پس از جنگ عمومی، دول متحاربه حالیهٔ فرنگ بعضی از ملل فرنگ را ازقبیل آنها اعضای ملل اتریش مختار نمودند که هر دولتی مایل باشند تبعیت نمایند. (منه)

خیالات مزدکی لاک را کسی مانند روسو فرانسوی پیروی نکرد و به کار نبست. چنانچه، تنها به رساله[ای] بس مختصر در بیان مقاولهٔ مزدکی تمام مملکت فرانسه را زیر و زبر نمود و، طرح جدید و وضع نادیدی ریخت و برپا نمود و احداث حسیات سوسیالیست کرد.

## درستی و نادرستی نظام مزدکی

۱ ـ در پاره[ای] حالات، درست است که ترتیب هیئت سیاسی به اتفاقات ظاهر شده است.

۲ ـ شواهدی درست در دست است که مکرر طوایف (۱۳۰) چندی گردهم جمع شده، به رضا و رغبت معیّن کرده‌اند که افراد خود را در زیرچه نظم و قانون بیاورند که، مناسب حال و موافق خیال ایشان باشد و، غایت مطلوب آنها از آن گردهم جمع شدن رعایت شود. این‌گونه حالات، مکرر، در ملل و طوایف متمدنه نیز، واقع شده است.

۳ ـ هنگامی که ملت‌ها و دولت‌های جدید با اسباب دیگر از هم‌دیگر جدا شده، تشکیل و تأسیس می‌یافته‌اند؛ این درست است که غالباً، می‌شود که مانند مقاولهٔ مزدکی چیزی در کار بوده است.

۴ ـ این نیز درست است که، سرچشمه و مجرای سلطهٔ حکومتی در عالم، همانا، همان مردمی بوده‌اند که ملت‌ها از ایشان فراهم شده است؛ لکن، تنها مردم ملل عالم نقطهٔ اولی و سراب نخستین سلطهٔ حکومتی نبوده‌اند. بلکه، نخستین منبع آن، تسلط و معدن این حیازهٔ امر الهی و حکم آسمانی بوده است؛ (۱۳۱) و مردم ملل عالم موضوع و محل آن عنایت خاصهٔ احدیت بوده‌اند. چنانچه، تواریخ طبیعی و غیرطبیعی عالم شاهدند بر این‌که، اصل تمام سلطنت‌ها و حکومت‌ها راجع به کسانی می‌شود که ادعای وحی آسمانی می‌کرده‌اند.

۵ـ لکن، بر دیدهٔ تیزبین، روشن و مبیّن است که قانون مزدکی و نظام آن، همگی بی اصل محض است؛ و پرسش‌های ذیل را هواخواهان نظام مزدکی تاکنون، پاسخ نگفته‌اند. الف) کی مردم جمع شدند اتفاق کردند که در تحت نظام مزدکی زندگانی کنند؟ ب) کی راضی شده که حالت استقلال شخصی خود را رها کنند؟ و در تحت قانون حکومتی آمده و مطیع و رعیت آن شوند؟؛ ج) کی به فرض می‌آید که هر یک از مردم عالم را بالانفراد حالت آزادی مزدکی بوده است که بعد از مدتی، از آن حالت آزادی به زیر بار حکومت (۱۳۲) و سلطنتی آمده باشند به رضا یا به اکراه؟؛ د) چه اشخاصی بوده‌اند کسانی که رضای ایشان شرط مشروعیت اتفاقات مزدکی و سلطنت ساختگی بوده است؟؛ هـ) آیا مرد و زن هر دو بوده‌اند یا تنها مردهای ایشان کفیل این کار بوده‌اند؟؛ و) اگر تنها مردها بوده‌اند، سبب عدم حق مداخلهٔ زن‌ها چه بوده است؟؛ ز) کی خواهد معیّن کرد که آخر نقطهٔ این سلسله چه بوده است؟؛ ح) اگر رضای مردم شرط است سبب چیست که پیوسته، مردم در طلب آن رضا و جویای آن اتفاق نیستند؟

۶ـ جفرسن حلیف، واشینگتن امریکایی را، عقیده بر این بود که در دورهٔ هر طبقه از مردم، حکومت را باید به شکل جدیدی ترتیب داد. لکن، این گمان او به غایت، سست و نادرست است؛ زیرا هر روز، طبقات در آمد و شد هستند و، به هیچ وجه گمان نمی‌شود که طبقه[ای] از مردم به کلی معدوم شود. (۱۳۳) و مدتی، معتد به در دست باشد که آن گاه، طبقهٔ دیگر بیایند و طرح جدیدی برای حکومت خود بریزند.

۷ـ برای چه رضای افراد مردم لازم نیست؟ در صورتی که اطاعت و همراهی ایشان به قوانین واجب باشد؟ هر کس حکم و سیاست هیئت جامعهٔ ملی را باید گردن بگیرد و اطاعت کند؛ حق رائی و مداخله در مصالح ملکی و ملی دارد و باید، در عقد نظام اساسی رضای همگی را تحصیل کرد.

۸ـ این است شمه[ای] از اعتراضاتی که بر قانون مزدکی وارد است و، ایرادات دیگر به

آسانی توان وارد آورد و، نادرستی آن نظام را روشن نمود. چنانچه، هرگاه، به حدت بصر و دقت نظر ملاحظه شود، این سخن که مزدکیان می‌گویند سلطنت دهر آن است که، هر فردی حاکم نفس خود است، به کلی نادرست است؛ و صحیح آن است که بگوییم اتفاق مزدکی (۱۳۴) ساختگی نیست بلکه، طبیعی است. زیرا، افراد مردم بالطبع آفریده نشده‌اند که تنها بدون بنی نوع خود زیست کنند و، زندگانی نمایند. زیرا، بشر ناقص است و به خودی خود، از عهدهٔ لوازم معاش و زندگانی برنخواهد آمد. این است که ارسطو در فصل اول کتاب سیاست مدن خود می‌گوید: «انسان مدنی الطبع است».

۹ـ گردهم جمع شدن و تمدن، نخستین شرط زیست و زندگانی بشر است، و به حقیقت، هر فردی که تولد می‌یابد جزئی از اجزای ملتی است، و فرزندی از فرزندان خانوادهٔ جماعتی است و نسبت او به آن ملت طبیعی و خویشی او ذاتی است ـ به عینه مانند بستگی او به خانوادهٔ پدران او ـ.

۱۰ـ مشکل سیاسی را که هر ملتی داراست، امروزه، به ایشان داده نشده است؛ بلکه، از زمانهٔ دراز، با آنها بوده است. (۱۳۵) پیوسته آن را موجود داشته و در تحت آن بوده و بوسیله آن متحد بوده‌اند و خواهند بود.

۱۱ـ بلی چیزی که هست این است که به شایستگی زمان و بایستگی وضع دوران هر ملتی پیوسته در خیال آن هستند که پاره[ای] از نادرستی‌ها و چیزهایی که به کار زمان حال ایشان نمی‌خورد، تغییر بیابد و تبدیل شود. و احتمال دارد که حکومت بی‌روش سیاسی پادشاه حال خود را فوق طاقت خویش دانسته، محض احقاق حق خود برطرف ساختن سلطهٔ باطلهٔ سلطان یک‌باره بر شاه و ارکان دوست خود بشورند و خانه ظلم را خراب کنند و دولتی عادلانه برای خود تشکیل دهند. انشاءالله.

۱۲ـ خواننده این اوراق را بی‌پرده پوزش می‌رود. که هرگز اکثریت را نباید حتماً پیروی

که دو اقلیت را از نظر دور ساخت و گوش به سخن ایشان نداد. زیرا هر فکر بکر و خیال (۱۳۶) درستی که در عالم شده است نخست از فردی یا افرادی بس قلیل بوده است و پس از کوشش‌های فراوان و زحمات بی‌پایان و خودکشی‌ها اکثر مردم به صواب یا خطا بودن آن پی‌برده‌اند و تصدیق نموده‌اند؛ پس آشکارا می‌گویم که کمتر وقتی اراده اکثریت عاری‌تر از برهان روشنی را تأثیری بوده است. و اگر بگویند مؤثر خواهد بود. می‌گوییم چگونه؟ تنها ارادهٔ اکثریت عامه مردم را با هم متفق می‌نماید و هم خیال می‌کند. کجاست رضای افرادی که اجرای طرف اقل‌اند؟ از کجا به طرح جدید را نمی‌خواهند شد؟ و تن درخواهند داد. علناً می‌گویم و عقیدهٔ من این است که ایجاد و اعدام تمام دولت‌های روی زمین بسته به ارادهٔ مطلقه و عنایت خاصه الهی است و اراده بشر تنها در اعمال مؤثر خواهند بود، زیرا انسان فاعل مختار است و حوادثی را که در تحت سلطه اراده بشر نیست، محرکی بس قاهر (۱۳۷) خواهد بود.

۱۳ ـ بدین گونه که به شرح رفت، ترتیبات ملتی موجود می‌شود و تمام افراد آن ملت خود را در تحت ترتیب ملتی خویش متولد می‌یابند. گاهی، می‌تواند به صلح و صلاح پاره[ای] از ترتیبات ملتی خود را ترقی دهند؛ و دیگر وقت، ناچار می‌شوند به شورش و شرور، کاری از پیش ببرند.

۱۴ ـ در نادر وقتی که، جماعت یا جماعات بر دولت می‌شورند بشر را آن حق ادبی است که برخلاف دولت اجتماع کند و شورش نماید و طغیان ورزد. بلی، اگر دولت به کلی، صرف نظر از حقوق مردم کند و غایت وجود و فایدهٔ هست و بود خود را فراموش نمایدـ! آن گاه، شوریدن بر او و، طغیان ورزیدن از احکام آن به منزلهٔ آخرین معالجهٔ استخوان پیوندی معالجه‌ناپذیر است که گفته‌اند آخرالدوار آلکی ـ وگرنه (۱۳۸) «واتّقوا فِتنةً لا تصینَ الذین ظَـلَموا مِـنکُمْ خـاصةً واعـلموا انّ اللـه شدیدُالْعِقاب[1] ـ ولا تبغ الفساد فی الارضِ انّ الله لا یَحب المُفسدین».[2]

---

۱. انفال / ۲۵.
۲. قصص / ۷۷.

## حق طبیعی و سیاسی رعایای پادشاه و افراد هر ملت

۱ ـ یکی از مباحث بس مهم، بیان حقوق بشر است. این خود روشن است که، غایت وجود و آیت هست و بود هر دولت و ملتی که در تحت نظامی سیاسی باشد همانا، نگاهبانی مردم آن و رساندن حقوق ایشان است.

۲ ـ حق بر دو گونه است: یکی، طبیعی است؛ و دیگر، سیاسی. حق طبیعی آن است که همه، بدون تفاوت، مستحق آن هستند و در آن حق، هیچ ملاحظه بزرگی و کوچکی و جهل و دانش و خبط و بینش نمی‌شود. بلکه، دارای خرقه‌پوش و گدای ژنده‌پوش به دوش بر یک خط و یک نمط خواهند بود. چنانچه، اعلان استقلال (۱۳۹) ممالک امریکا بر این زمینه بود. که غایت فایدهٔ تشکیل دولت‌ها و حکومات پاسبانی و نگهبانی جان و آزادی و پیوستگی آسایش بشر است.

۳ ـ هر فردی از بشر را غایت و فایده[ای] هست به جهت نفس خود. نه آلت قدرت و سود دیگری حد و پیمان؛ حق طبیعی همانا، مساوی و یکسان گرفتن و داشتن آن حق است بالنسبه به دیگران ـ والّا حقوق طبیعی بشر را مطلقاً، حد و حصری نخواهد بود ـ مگر این‌که، در موازنه با نوعش مخصوص می‌شود.

۴ ـ مثلاً یکی از حقوق طبیعی بشر زندگانی و محفوظ داشتن جان ایشان است که در هر جهت به طور تساوی مالک و مستحق آن خواهند بود. مادامی که، مرتکب جرم و قتلی نشده باشند یا لزوم دفع دشمن از دولت و ملت ایشان در کار نباشد و دفاع از بیضهٔ اسلام در کار نیاید. (۱۴۰)

۵ ـ دیگر از حقوق بشر نگاهداری اسباب معیشت ایشان است که به کد یمین و عرق جبین به جهت خود فراهم کرده‌اند. تا به حدی که ضرری به اسباب معاش دیگران نرسد و مخل به راحت و آسایش عامهٔ مردم نباشد.

۶ ـ از جمله حقوق بشر! دیگری آزاد بودن ایشان است در اعمال خود؛ نیز، به حدی که باعث زحمت دیگران نباشد.

۷ـ حق طبیعی دیگر، حق مالی است ـ در بیان این حق و کیفیت به عدل به دست آوردن آن و چگونگی متصرفات مردم، دانشمندان آن بسی سخنان متین فرموده‌اند و حاصل همه این است که در کتاب مقدس محمدی ـ صلی الله علیه و آله ـ است «وَلا تتمنوا مافضلّ الله به بعضُکمْ علی بعضٍ»[1] ـ «لِلرِجال نصیبٌ مِمااکتَسَبوُا ولِلْنساء نصیبٌ مِما اکتسبنَ»[2] ـ «وَلا تاکُلوُا اموالَکُمْ بینَکمْ بالْباطِلْ اِلا ان تکونَ (۱۴۱) تجاره عن نَواضٍ مِنْکُمْ».[3]

۸ ـ و هم، ازجمله حقوق بشر حق آزادی رأی و خیال است؛ زیرا، هرکس را که تصور کنند ـ موجودی است ذی‌عقل و صاحب خلق ـ و او را، در استعمال عقل و هوش و عادت خود در چیزهایی که مفید به حال اوست حق طبیعی خواهد بود و، حقی در خیال کردن و بحث نمودن و موازنهٔ مطالب و فحص در چگونگی آنها دارد. و هم، چنانچه که در خیال کردن آزاد است، در ظاهر نمودن و آشکار کردن خیالات خود نیز، آزاد است به شرط این‌که، به حقوق دیگران که خود یکی از ایشان است ضرری نرساند.

۹ ـ فرضاً اگر فکری فاسد و خیالی کاسد در مملکت منظّم تحت قانونی بروز کند، مایهٔ آشفتگی و به‌هم خوردگی حالت آن مملکت نخواهد شد. به عکس، اگر آن فکر و خیال مفید باشد در (۱۴۲) حالات سیاسی یا صناعی بروز نماید ـ اشاعهٔ آن شک نیست موجب ترقیات کلی خواهد بود. اصلاحات امور مالی و ملکی ممالک فرنگستان به اندازه[ای] هست که خیالات و بروز آنها را آزاد داشته بلکه، تشویق کرده‌اند؛ و آنچه نقصان در امور آن ممالک هنوز باقی است، همانا از آزاد نداشتن بروز پاره[ای] افکار و یا تشویق نکردن دانشمندان تیزفکر است.

۱۰ ـ چیزی که هست این است که چون فکر بکر و خیال باریک در نخستین نظر، به

---

۱. نساء / ۳۲.
۲. نساء / ۳۲.
۳. نساء / ۲۹.

ترقی خود آن را داند. و احدی را حق ممانعت ایشان و مداخله در آن اسباب نیست؛ دولت و سلطنت مجبوراً، باید که چاپ‌خانه‌ها و روزنامه‌جات را، که زبان خیال (۱۴۵) و مرآت فکر مردم است آزاد دارد. تا به اندازه[ای] که موجب هتک ناموس و اضرار دیگران نباشد.

۱۳ ـ چه که، مترجم احساسات دولت و ملت همانا، روزنامه‌جات دایره و مطابع سایره است و دولت علّیه به واسطهٔ روزنامه‌جات می‌تواند خیالات خود را گوشزد ملت نماید و از پیش‌رفت مساعی جمیلهٔ خویش بنازد و ملت را عموماً، همراه خویش نخواهد و هرگاه، استحکاماتی سیاسیه و یا مصارفی اساسیه بخواهد بیفزاید و محل جدیدی به جهت مخارج آن معیّن کند و بر شانهٔ ملت بخواهد بگذارد، هر آینه، از طریق روزنامه‌جات می‌تواند عموم را دعوت نماید و راضی کند.

۱۴ ـ ملت نیز، از این راه بزرگ می‌تواند نالهٔ خود را به دولت علّیه و هیئت جامعهٔ وکلای ملی برساند و از گوشه و کنار، دانشمندان هوشیار نیز، پاره[ای] اوقات چنان بروز خیالی باریک می‌دهند (۱۴۶) و هادی راهی تاریک می‌شوند که فواید فراوان به جهت دولت علّیه و ملت اسلامیه دارد که به زور و زر برای آن ممکن نبود. حاصل سخن این است که، مطابع آزاد تحت قانون یا در مملکت تحت قانون اساسی همانا، جام جم و جام گیتی نما و تلگراف عمومی و قوهٔ برقیهٔ عصبانی و سد یأجوج و مأجوج است برای دولت و ملت.

۱۵ ـ از جمله حقوق ملی، یکی محافظت نوامیس شرعیهٔ ازدواج و حفظ جهات سرایت فحشا و منکر است از هرگونه و هر نمونه. تا این‌که، حفظ شرف و منع تلف خانواده‌ها و نسل و ذریهٔ جمهور ملت به عمل آمده باشد؛ و هر فرنگی مآب بی‌شرفی نتواند باعث هتک اخلاق اسلامیه و شعائر مقدسه دینیه بشود.

۱۶ ـ در ذیل این حقوق ملی مندرج است: استعمال مشروبات (۱۴۷) و دخانیات، ازقبیل مسکرات و چرس و بنگ و تریاک، کلا چیزی که حتم این است که ملت باید

راه بدهد به دولت که اختیار تام و نفوذ تمام در حیارهٔ این گونه ادارات داشته باشد که به حکم مطلق و اختیار برحق بتواند از ایفایِ این گونه حقوق برآید. اگر چه، ارتکابِ به این‌گونه امور ناشایسته به حکم شریعت غرا در ملت بیضا حرام است. لکن، سدّ جهال و شدّ رحال آنها بسته به سیف دولت و طیف سیاست علمای ملت است.

۱۷ ـ و نیز، ترتیب قانون حفظ الصحهٔ عمومی است از بنایِ بیمارخانه‌ها و دارالمجانین و ادارهٔ بلدیه، و اجازه داشتن اطبا و منع عطارهایِ دورهٔ سنگ دوانشناس، خاصه جوهریات و سموم قتاله. و این جزءِ اخیر منحصر باشد به کسی که هم بشناسد و به کسی بفروشد که اجازه از طبیب حاذق داشته باشد و هم ترتیب امکنهٔ قبرستان‌ها، نظر به حفظ صحت (۱۴۸) اهالی شهر، و محافظت آنها و، آب شرب مردم از رخت‌شوی‌ها و کثافات شناوران و غیره، و داروغهٔ منع گدایان گردن کلفت کوچه‌ها.

۱۸ ـ و هم، پس از تعیین دارالامتحان تمام علوم، معیّن داشتن مهندس و معمار، به جهت ترتیب جُدران قریب الخراب و مجری المیاه مضر به حال همسایه و، پست و بلند خانه‌ها، به همان ملاحظه در فرمان ادارهٔ بلدیه.

۱۹ ـ پلیس، تحت نظام‌نامهٔ قانون معیّن که اطلاع کافی خود را از حالات افراد ناس بر ادارهٔ ملت و دولت ثابت نماید و حضور جواسیس معروف و غیرمعروف خود را مشهود سازد که، اجامره و اوباش را سدّ یأجوج و مأجوج باشد و، حافظ عرض و ناموس و آبروی اشراف باشد نه این‌که، رشوه از دزد بگیرد و به مال برده بگوید:

کنیز شما (۱۴۹) دزد است!! او را به من بسپارید تا مال شما را به شکنجه از او دریافت کنم...

ـ نه این‌که، آدم‌های خودش دزد باشند از آدم‌هایِ صاحب مال مطالبه کند. نه این‌که، به فلان آدم بی دست و پا تهمت دزدی بزند یا او را از تهمت بترساند و رشوه بخواهد. نه این‌که، محض اخذ رشوه به جوانان آبرومند تهمت ارتکاب اعمال ممنوعه بزند یا آنها را، به تهمت بترساند و غیره و غیره از امور مهمه در تحت این نبذه.

۲۰ ـ ازجمله حقوق ملی، یکی منحصر نداشتن قوت و شرب غالب ملت است به شرکت‌های داخله و خارجه و به علاوه، مرتب داشتن ادارهٔ فلاحت و معادلهٔ مصرف سالانهٔ ملت، که مزدوران و گنجشک روزیان کثیر دچار غلاء نشوند. ایضاً، بر دولت حتم است نه تنها مداخله در ازدیاد و تعمیم نماید. بلکه، مفتش در مطانج و مذابح و معابر عمومی داشته باشد که (۱۵۰) غل و غش مضر و ممرض در مأکولات و مشروبات عمومی رخ ندهد. و اگر، احیاناً، وکلای ملی و امنای دولت به ملاحظهٔ تجمع نظر خویش، در نقطهٔ واحده، صلاح در آن ببینند که این مراتب را به شرکت مختصه بدهند؛ هر آینه، باید در صورت مقاوله با او آن قدر شرایط مؤکده مندرج باشد که، سد راه هرگونه فساد متوهمه را بکند.

۲۱ ـ و هم، یکی از حقوق ملی، تسهیل طرف و شوارع تجارت عمومی مملکت است؛ ازقبیل عقد معاهدات تجارتی با دول خارجه نظر به صرفهٔ عمومی ملت ـ ازقبیل اباحهٔ امتعهٔ مخصوصی و منع اشیا، به خصوص، دربارهٔ خارجه و داخله که کلاً فایدهٔ ملک و ملت در آن ملحوظ باشد، از حیث دخل گمرگ و حق‌الاجاره ـ و به ملاحظهٔ متمول داشتن ملت اسلامیه ـ و هم، امنیت است شوارع و تصفیهٔ راه ـ و نقاط دزدگاه ـ و پل رودها ـ و تحجر و حل زارها (۱۵۱) و ترتیب مشروعیت بروات و اسناد مبادلات تجار و حد و اباحهٔ آن ـ و قانون ورشکست تجار به موجب شرع مقدس، تماماً، با سایر مراتب تحت این نبذه بر ذمهٔ دولت است.

۲۲ ـ به‌علاوه، دارالامتحان تحت قانون که از طرف دولت به جهت تمام علوم و درجات شایستهٔ خدمت نمای ملت معیّن می‌شود. اکنون، که کافهٔ ملت را از آن جوشش فداکاری در راه معارف نیست؛ باید به فشار و همراهی مجدّانهٔ مجلس ملی دولت علّیه خود را مجبور بداند که به عوض مواجب یکی از افواج تیولی آزاد فرموده یا در جای مواجب وزیر بقایا چندین مکتب و مدرسهٔ عمومی در چندین شهر مرکزی احداث نماید و، بذر معارف بپاشد تا هر وقت که مدارس ملی کفایت جهات تربیت

عامه را کافل و شامل باشد.

۲۳ ـ ترتیب احیای موقوفات قدیمه و محافظت (۱۵۲) اوقاف جدیده و مراقبت صرف آنها در مواد مختصه به هر یک برحسب قرارداد واقف بر دولت است که همراهی کامل به متولیان شرعی نماید.

۲۴ ـ این‌گونه حقوق ملی و هر نمونهٔ دیگر که در ذیل آن مندرج باشد، نه این است که حق ملی گفته می‌شود، به این طور که کسی حق امانت و ارثی از دیگری داشته باشد؛ بلکه، مقصود این است که ملت به ملاحظهٔ این‌که قدری از حریت طبیعی خود را به ادارهٔ سیاسی قالب خویش، که دولت نامیده می‌شود، داده که در تحت آن هیئت سیاسی لباس که مجری قانون اساسی است، در رفاه و راحت مشغول امور معاش و معاد خود باشد. در مراتب مزبوره، به نام حقوق ملی، چون لازم است دست ادارهٔ اجراییه همراهی کند به ملاحظهٔ این‌که علت ایجاد ادارهٔ اجراییه همانا حفاظت در زبان (۱۵۳) ناطق قانون شرع مطاع کردن و بودن است. علیهذا، ملت را در اجرای قانون و حدود شرعیه احتیاج است به ید جزا و مداخلهٔ ادارهٔ اجرا و به این ملاحظه، گفته می‌شود ملت را مثلاً از دولت حق آن است که پلیس و ادارهٔ جنایات همراهی نماید؛ و جایی را برای محاکمهٔ شرعیهٔ عدالت‌خانه، تحت قانون، حاضر نماید و قانون حکم کند و ادارهٔ اجرا جاری بدارد. و هم‌چنین، پس از این اشاره می‌شود به پاره[ای] امور که لازم است کلاً در تحت نگرانی و مداخلهٔ دولت باشد برای اقامهٔ قانون مساوات و حفاظت جهات رفاه مالی و حالی ملت ـ و آن امور به نام حقوق دولت خوانده می‌شود؛ چه که مداخلهٔ عامهٔ ملت در آن امور بیشتر مورث اختلال و عدم پیش‌رفت قانون مساوات خواهد بود ـ[1]. (۱۵۴)

۱. از صفحه ۶۹ تا اینجا در سال ۱۳۱۳ هجری در خانه حضرت سردار اسعد تحریر یافته. (منه)

## حقوق سیاسی[۱]
## (اعطای قانون اساسی و مشروعیت مجلس ملی)

۱ ـ در بیان معنی جوهری ملت و ترجمهٔ لفظ دولت اشاره به لزوم این دو حق مشروع که منارهٔ جلی الانارهٔ عالم است کرده‌ام ـ اکنون، هم به طور فهرست یادآور می‌شوم ـ اگر چه مکرر است لکن، قند است زیر و بالا و پشت و روی و مغز و پوست آن شیرین است.

۲ ـ بشر سراسر اکفا از پدر و مادرشان، آدم و حوا، و آنچه در زمین است، از سفید و سیاه، از حیوان و جماد و گیاه، به حکم یرلیغ الهی ملک موروث آنهاست.

۳ ـ در هر جای زمین، که گروهی از بشر زیست و زندگانی نمایند ـ و سود و زیان آن سرزمین راجع باشد به اساس معاش و معاد آن گروه و به زحمت آنها و آبای آنها محصول (۱۵۵) آن سرزمین، شایستهٔ بازار معاش آن مردم شده باشد ـ براساس ملکیت بالشراکهٔ آنها می‌افزاید ـ و آن گروه به نام ملت و وطنیان آن مملکت خوانده می‌شوند.

۴ ـ پس برای آسایش آن ملت در ازدیاد ثروت خویش و دفع غیر از مداخلهٔ در وطن و ملک موروثی آنها و، برای محافظهٔ مساوات و ملاحظهٔ مراعات هر یک از افراد خویش که زیاد، از حق‌الزحمهٔ خود از فواید عامهٔ آن شرکت جامعهٔ ملی تصرف ننمایند و هر کس، به اندازهٔ درجهٔ زحمت خود اجر و مزد ببرد؛ و برای این‌که، فردی قوی بر فرد و افرادی بیچاره تعدی نکند و برای این‌که، بر افراد متساوی ایشان در درجهٔ واحده از شرافت و دانش و ثروت و قدرت و خاندان ظلم نشود که بدون هیچ مزیت و استحقاق فردی از نوع آنها حاکم به استقلال نباشد. (۱۵۶)

۵ ـ کافهٔ ملل و هر یک از افراد بشر ناچار بوده و هستند که در حین قبول ادیان و شرایع

---

۱. از صفحه اول این مجلد تا صفحه ۶۹ و از این‌جا تا آخر در سال اول مشروطیت ایران در اول سال تحریر یافته. (منه)

مقدسهٔ آسمانی یا احکام بشر ساختهٔ روی زمین، قدری از حریت طبیعی خود را به نام اطاعت به قانون مذهبی یا ملی به قید تعبد به قوانین مشروعه بدهند. تا این‌که، به نور آن قانون اساسی، شرکت جامعهٔ ملی آنها روزانه جدیدالعایده و سدیدالمائده باشد؛ و از تصرف غیرمصون و بهرهٔ فایدهٔ افراد آنها مساوی زحمت هر یک عاید شود و، قوی را بر ضعیف تعدی نرود و، بر امثال و اکفا از تسلط شخص واحد ظلم نشده باشد.

۶ـ این است که از آغاز تاریخ بشر تاکنون، در تمام ادیان عالم، چه آسمانی چه زمینی ـ کلاً و طراً، سلطان مطلق و حاکم جوهری بر حق در میانهٔ ملل همانا قانون اساسی بوده است ـ انبیای گرام و اوصیای فخام و آورندگان (۱۵۷) قانون فقط حفاظ بوده‌اند. و مجری احکام شرع مقدس و عملهٔ اجرای احکامی آسمانی بوده‌اند. که سید قرشی و سیاه حبشی را در یک خط و یک نمط می‌شناسد.

۷ ـ چون، به حق تحقیق و انصاف و کاوش جامع‌ترین ادیان عالم اسلام است ـ کامل‌ترین قوانین اصول اصلیه، شرع مطاع است ـ و مشمول جملهٔ مبارکهٔ «و شاورهم فی الامر»[1] ـ اساس تمدن عالم را تکمیل فرموده و بر شالودهٔ میانهٔ جبر و اختیار نهاده.

۸ ـ ملت را قهراً این حق ثابت است که حاکم حقیقی آنها قانون اساسی شرع مقدس باشد؛ و دولت برای محافظهٔ قانون باشد به مشورت وکلای امین آن ملت تا این‌که از رواج قانون مساوات ملک و ملت را پایهٔ معاد و سرمایهٔ معاش محکم و مستحکم بماند و به همت جمهور و حمایت عامهٔ ملت، روز به روز بر عظمت و اقتدار دولت که حافظ بیضهٔ (۱۵۸) اسلام و دافع اعدای دین است بیفزاید و، رفاه و آسایش مسلمین و کافهٔ وطنینان فراهم شود.

۹ ـ پس، قانون اساسی واجب و مجلس به نام دارالشورای ملی حتم؛ و کمک به جهات

---

۱. آل عمران / ۱۵۹.

عظمت و اقتدار دولت علّیه فرض و مقدس داشتن نمایندهٔ هیئت جامعهٔ اسلامیه که شاهنشاه خوانده می‌شود لازم است.

۱۰ ـ از این جا، مشروعیت در شعبهٔ علم سیاست مدن و سیاست ثروت ملی و ملتی ثابت می‌شود؛ و به موجب اصول قواعد این دو علم شریف، دو ادارهٔ اجرا و قانون از هم مجزا می‌شود و به ملاحظهٔ جدا داشتن حتمی این دو اداره، که از حقوق خیلی بزرگ و اعظم ابتدایی ملت است، سلب قدرت فتوی و صدور احکام من عندی از تمام آحاد و افراد ادارهٔ اجرا می‌شود و، لغت اطلاق و استبداد به کلی، از فرهنگ لغات ملت (۱۵۹) تحت قانون اساسی خارج می‌شود. و، حکام خادم فتوای عدالت‌خانه‌ها خواهند بود. پس، از جمله حقوق ملی بنای عدالت‌خانه و تعیین قضات قانون امتحان داده است در تمام نقاط مهمهٔ ممالک محروسه ـ و شاه بیت کتب آسمانی ـ و قندیل مصباح عرش رحمانی حکم به عدل است و نهادن قانون مساوات.

خلل‌ناپذیر بود هر بنا که می‌بینی ـ بجز بنای عدالت که خالی از خلل است.

۱۱ ـ خداوند عالم جلّ و عزّ به ملاحظهٔ این‌که مال و ناموس و حال بندگان خود را به حکم ذی خواهش و دارای شهواتی محوّل نفرموده باشد ـ از نخستین روز خلقت بشر، کتاب مقدس را حاکم مقرر فرمود که صامت است و گوش نجوا شنیدن دوست، رشوه گرفتن و دل قابل فریفته شدن و زبان تدلیس و لباس اشتباه ندارد ـ بلکه صرف عدل است و مرّ حق و بالمرّه (۱۶۰) میانهٔ حامل خویش که پیغمبر خدا بوده با ادنی مخلوق خدا در هنگام محاکمه طرفداری ندارد و می‌فرماید: «و هو یجیز و لایجار علیه ان کُنْتم تَعْلمون».[۱]

این است که همین که، قانون صامت بی غرض و بی مرض و بی شهوت در میانهٔ عباد و در تمام بلاد حاکم حقیقی باشد!! به ملاحظهٔ این‌که به اندازهٔ استحقاق هر فردی

---

۱. مومنون / ۸۸.

اعطای حق می‌فرماید. احدی را شکایت به جا نخواهد ماند که چرا طفل نه ساله امیر تومان است. یابچهٔ ده ساله مالک رقاب. حمال عاری مسند رئیس التجاری دارد؛ و مهندس مساحت شناس را رتبهٔ معماری و غیره [و] غیره. چه که، به حکم قانون، تمام این حیف و میل‌ها مرتفع است.

## وظایف مُلزمی دولت و حقوق آن

۱ ـ نخستین اعطای حریت تامه به موجب حدود قانون و خود را نیز، مانند سایرین مقید به احکام قانون دانستن (۱۶۱) و حفظ بیضهٔ اسلام و محافظت مملکت از تصرف غیر و حفظ حقوق ملکی و ملتی. و، نفروختن جهات فواید مردم و طوری حرکت نمودن که تحصیل رضایت عامه در آن نماید و، کافهٔ ملت آن ادارهٔ جلیله را امین صادق و حافظ موافق بدانند و جان و مال خود را به شعف خاطر و شوق حاضر، در حمایت و همراهی او، نثار نمایند.

۲ ـ مملکتی را که اکثر مردمش جز نام مالک رقابی نمی‌دانند. مملکتی که مردمش اغلب از هرگونه علم و ادب دورند. مملکتی که از رمز خلوص علمی و نصوص عملی ترجمهٔ «المُسلِمُ اَخُ الْمُسلِمِ» را نشناخته‌اند. جمهوری عامه، مانند امریک، برای آن زهر کشنده است. مملکتی که هنوز دانش را به درجهٔ دوم فرانسه ندارند، جمهوری به طرز فرانسه برای آن شایسته نیست. مملکتی که در اصل جوهر اساسی ملی اهلش (۱۶۲) اصول جهان افروز عالم آرای اسلام نافذ و ساری است و پایهٔ دنیا و آخرت آنها بر استوانهٔ محکم وحدت ناطق و شورای اصحاب است محتاج به تقلید فرنگی نیست.

بلی چیزی را که ما از دست داده بودیم مردم دانشمند انگلیس گرفته‌اند و، اساس معاش و آسایش ملی خود را بر همین شالوده، محکم نهاده‌اند که به آرای اشراف قوم و امضای پادشاه واجد رفتار می‌نمایند؛ و بحمدالله تعالی، امروزه، باطن شریعت

غراء که «یَدُالله مَعَ الجماعه» بوده و همین رویه را گرفته‌ایم. تا زمانی اندک.

۳ ـ پس عرض می‌کنم وظیفهٔ دولت سلطانی به آرای اشراف و عامه منحصر است در اصول جوهر به سه تدبیر. نخستین فیصلهٔ امور را به کف کفایت مردم، بالذات بزرگ معتبری گذارد که محل اطمینان بالتجربهٔ او باشند. دوم، این مردم بزرگ (۱۶۳) بر نظامی سیاسی و اساسی دیپلوماسی به غایت مستحکم کارکنند که، به حقیقت، و زر مردم را از روی صفا به دوش کشند تا وزیر خوانده شوند. سوم، این مردم نباید تنها به راستی و درستی خویش و بصیر و خبیر بودن در امور قناعت نمایند؛ بلکه، باید چنان حسن رفتار و درستی اسلوب کردار و علم و اطلاع خویش را در فیصلهٔ امور بر کافهٔ ملت ظاهر و هویدا نمایند، که اطمینان عامهٔ ملت به سوی آنها معطوف شود و طبعاً ملت را با خود یار و همراه نمایند.[1]

۴ ـ در این سه تدبیر، که از وظایف عمدهٔ دولت است، جای سخن نیست مگر این‌که، چون در درجهٔ کارروایی و سیاسی دانی وفیصلهٔ امورآنی وزرای عظام نظر به دانش سایر دانشمندان ملی و بصیرت پاره[ای] از اعضای مجلس ملی با کسانی که خارج از این دو اداره هستند، ناچار فرق (۱۶۴) و تفاوت است. این است که جماعتی لازم است خارج از این دو اداره، به انتخاب و اکثریت آرا، دارای مجلس و حق رأی باشند که، امور رسیدگی شده در وزارت‌خانه و دارالشورای اولی بر مجلس ثالث هم عرض شود.[2] این است که، دانشمندان انگلیس می‌گویند:

> جماعاتی که در باب امور دولتی برپا هستند برای این نیست که آزادی طلبان را بر جماعت محافظین اطمینان نیست ـ بلکه به ملاحظهٔ این است که بر آنها ثابت شده که مردمی که اکنون متصدی امور ملک و ملت هستند ـ دارای دانش کافی و فکر وافی نیستند؛ و احتمال می‌رود در وقتی چنان کشتی آنها به کوه بر خورد که درهم خرد شود.

---

۱. این کلمات که بس عامیه به نظر می‌آید عین ترجمهٔ جواهر سخنان گلدستون، وزیر اعظم سابق انگلیس، است. (منه)

۲. در این اثبات دو مجلس است: یکی اشراف و دیگری عمومی.

۵ـ وزیر امور خارجه که به شایستگی کفایت و بایستگی دانش انتخاب می‌شود، ـ باید حسن اسلوب سیاسی خود را به مردم مملکت آشکار نماید به علاوه، غمخواری‌های او در امور (۱۶۵) راجعهٔ به داخله ـ تا این‌که، طبعاً از دو مجلس همراهی دربارهٔ او شود.

۶ـ نظام درستی که بر اصول سیاسی باشد و عموم دارالوزاره و دارالشورای اولی ـ و مجلس آزادی طلبان عمومی یا خرده گیران باید بر آن کار کنند ـ این است که، جوهراً دشمن زیاده‌روی و نابرابری و عدم مساوات است؛ در مراتب صلح و آشتی عمومی بین‌المللی و خصوصی با ملت واحده مجاهده و مبالغه دارد. در حالی که، بر طرف مقابل نیز، روشن کند که دارای چنان قوای عسکریه و مالیه و وطن‌خواهی است که، اگر طرف او روزی به خیال کاهیدن اندک حقی از او باشد، سفاهت طرف را نموده باشد. حمایت و غمخواری تمام بشر و ملل دنیا را ادباً و اخلاقاً مانند ملت خویش فرض بشمارد. ملتفت این دقیقه باشد که، عظمت هر ملتی در آن نیست که مدخول مملکت را با سراقت (۱۶۶) و تفریط خرج امورناشد و محال نماید. بلکه، حتی‌الامکان اقتصاد و میانه‌روی را از دست ندهد و بداند که در بهترین فتوحات حربیه که سودش زیان است تعریفی نخواهد بود. بلکه، کمال تعریف در درستی و پاکیزگی به دست آوردن فنون صلح آبرومندانه است. مثل انگلیس در اغلب امور ـ بلی وقتی مالیه و ملت را دچار مخاطرات جنگ نماید که با اطلاع از قوای درونی خویش و بصیرت به حال رقیب خود نفوذ روس را در جزیرهٔ کوریه تیری بداند که هدف آن قلب ژاپون است مثلاً ـ والا پول را باید به درستی و آراستگی هر چه تمام‌تر در راه ترقی افراد و عموم ملت اسلامیه به مصرف رساند. به وجود مردم دانشمند سیاسیدان هنرپژوه مورخ و فیلسوف حکیم، خطیب آن اصول جوهری سیاسی، البته ملک و ملت را بیاراید. ایضاً، دارای چنان اسلوب افکار و بکریت (۱۶۷) آرا و آثاری باشد که همین که، هر یک از آن افکار ابکار را به موقع

اجرا گذارند تمام ملل دنیا پیروی حسن اسلوب آن فکر نمایند و نظام سیاسی خود را به کمال عقل و جمال فضل آرایش دهند؛ چه که، تنها از این جملهٔ اخیر می‌توان دارای درجهٔ اول شد در میان ملل عالم.

۷ـ دولت باید اصول سیاسی امور داخله و خارجهٔ خود را بر پایهٔ ششگانهٔ ذیل استوار نماید:

اول) با قوانین درست قوای دولت علیّه را باید روزانه زیاد کند و در داخلهٔ وطن، میانه‌روی در مصارف نماید که دو مادهٔ قوت و قدرت ملتی را به دست آورده باشد؛ که یکی تمول است، که مادهٔ طبیعی است؛ و دیگری، متخذ داشتن ملت است با خویش و کفایت حال و ترضیهٔ آنها. و نیز، باید قوای دولت را ذخیره نماید به جهت اتفاقات خیلی بزرگ. (۱۶۸)

دوم) آنچه بتواند در مراتب صلح و اتحاد جدوجهد نماید که مهلت و مدت رفاه و راحت برای ازدیاد قوت و تمول دولت و ملت فراهم شود.[1]

سوم) هر چه بتواند کوشش شایسته و جوشش بایسته به کار برد در اتحاد و یگانگی با سایر دول و امارات اسلامیه به ملاحظهٔ این‌که در اشغال عام البلوای اتفاقیه مجاهدات عمومی را دخالت و اثر تام است. بلکه، ربط و راه یگانگی تامی با تمام عالم اسلامی حاصل نماید ـ و تنها از راه این‌گونه وزارت خارجه می‌توان جلب قلوب کافهٔ مسلمین را نمود ـ و مقاصد بزرگی را که خیر جمهور عالم اسلامی است از پیش برد. نه این‌که، از جلب قلوب سایر مسلمین تبعهٔ خارجه گذشته، همه ساله، برای هزار لیره فایدهٔ سفر اسلامبول (استانبول) جان و مال مسلمین تبعه ایران را به قونسل جده اجاره بدهند. (۱۶۹) نه این‌که، از کثرت تعدی و بی مبالاتی

---

۱. پس از جنگ آلمان و فرانسه که در سیر آن عقد صلح انجام گرفت دول اروپا عموماً ملتفت شدند که از آن به بعد هر یک از دول به هر نفر به هر قوه و اقتداری باشد نمی‌تواند بقا خود را حفظ نماید به تنهایی و حتما باید متدین و متطعی داشته باشد. (منه)

مأمورین خارجهٔ ما، در بلاد عثمانی، اغلب و اکثر تبعهٔ ایران به ناچاری تذکرهٔ دولت دیگر را تحصیل کرده باشند؛ یا به کلی اقبال به مأمورین خارجه ننمایند. مثل این‌که، شمارهٔ تبعهٔ ایران در بصره و حوالی آن، از سی سال پیش، به نصف رسیده ـ مثل این‌که، دو ثلث فتنهٔ این ایام در مرکز بلاواسطهٔ مأمور خارجه ایران بوده و غیره و غیره. بصره، پس از مرحوم حاج رضاخان، مأمور درست ندید.[1]

چهارم) در کارهای بی سود و اندک فایده، نباید حواس خود را مشغول و پریشان نماید و امور عمده را مجهول و مهمل بگذارد.

پنجم) حقوق متساوی بین الملل عالم را اقرار و تصدیق داشته باشد. تا اندازه[ای] که خودش را یکی از ذوی الحقوق می‌شمارند و جانب حق ثابت او را رعایت دارند.(۱۷۰)

ششم) غمخواری آزادانهٔ درست به حقیقت پیوسته، در تمام مراتب حریت عامه داشته باشد که وطن ما را آزادخانهٔ با اسلوب مشروع عالم بشمارند؛ نه این‌که، مقلّد موهومات دیگران باشیم.

۸ ـ پس کوشش امروزهٔ دولت باید طوری باشد که قوای قاهره خود را چنان فراهم کند که مملکت را نتواند از حملات غیرمحفوظ بدارد و پیوسته، توانا باشد که مملکت را تر و شاداب نگاه دارد.

۹ ـ مجاهدات وزرا و عموم ملت، در باب ایفای معاهداتی که با دیگران بسته و می‌بندند، باید طوری متین و باوقار باشد که مردم با آبروی دنیا در معاملات شخصی خود رفتار می‌کنند؛ و افراد و عامه، باید خود را خوش معامله و صادق‌المعاهده وانمود نمایند. لکن، حد وسط را از کف نباید داد و تکلیف (۱۷۱) محال را باید محال

---

۱. نه اینکه مامور جده را به کسی بداند که در موسم حج با حاجیان ایرانی در میانه حاجیان عامه مسلمین تمام نقاط عالم به مکه معظمه در میانه عموم بدون احرام و بعمل آوردن مناسک حج انگشت نما باشد و این نماینده از دولت و ملت ایران این طور ایرانیان را معرفی کند. (منه)

دانست. چه که، در نخستین وهله، باید در هنگام عقود و معاهدات و مقاولات، آن قدر هوشیار و چالاک بود که خود را در تکالیف شاقه و امور محال نینداخت. چنان‌که، گاهی، اتفاق می‌افتد که به احتیاط این‌که، در چاه نیفتد به چُمبک می‌رود.[۱]

۱۰ ـ در اموری که با دول فرنگ و غیره، معاهدهٔ مخصوص بسته نشده طرف بی‌طرفی را اتخاذ کردن اولی است. مگر این‌که در هر امر اتفاقی باید ملاحظه کند. که سود و زیان آن راجع به امور معاش و ملکی ملت و دولت هست یا نه! آن گاه، به میزان حدالوسط همان ملاحظه مداخله نماید. والّا بی‌طرف صرف باشد. چنانچه، دول متمدنه، در هنگام جنگ، در میانهٔ همسایگان خویش، به کلی طرف بی‌طرفی را دارند. مگر، در امور اتفاقه در دول اسلام و ملل مسلم که مهماافکن باید مداخلهٔ استادانه داشته باشند. (۱۷۲)

۱۱ ـ در پاره[ای] اوقات، صلح را به هر قیمت بیاید باید خرید. لکن، در ضمن هم باید چنان در اسباب دفاع با قوای حربیه بکوشد و ملت را با خود بجوشاند و تدارک این دو قوهٔ قاهره نماید که برای محافظهٔ اندک حقی، جمهور آزادی طلبان و محافظین با او همراه باشند و، بتواند با قوای قاهرهٔ خویش بدون مانعی داخلی از عمدهٔ دفع دشمن خارجی برآید.[۲]

۱۲ ـ در جنگ آرا، فیمابین دول، هر گاه، برای خیر بشر، ما را دعوت نمایند که مداخله نماییم؛ هر آینه، باید وزارت خارجه و اشراف ملت با کمال دقت پشت و روی آن کار را بسنجند و، نخستین بدانند که این جنگ آرا بر سر کدام مطلب معیّن است و در این مغالطه نیفتد که مثلاً دولتی قوی می‌خواهد دولت ضعیفی را ببلعد. و شرط

---

۱. گویی در تمام این گونه مراتب که، عامیانه نگارش رفته و چندین سال قبل از مشروطیت ایران بوده. نظر به تاریخ گذشتهٔ به کنار، به ملاحظهٔ وقایع سنوات مشروطیت پیشگویی شده. (منه)

۲. اللّه اکبر، که چگونه باطن اسلام و صفای وطن دوستانهٔ مؤلف همراهی نموده و در تمام این مراتب راهنمایی و پیش گویی نموده و دستورالعمل کافی، و به صورت الله اکبر، از جهالت قوم، که از درجات عالیه و دانیه، سه نفر اقبال به خواندن این رساله نفرموده. (منه)

مردانگی جنگیدن به رأی و محاربه است بلکه، در این موقع، باید ملتفت آن گروه از ملت داخلهٔ خویش هم شد (۱۷۳) که در بروز چنین حوادث فریاد «بجنگ! بجنگ!» آنها بلند است. و همین که، اندکی کار محاربه به طول انجامید و به اشکال کشید، باز، همان گروه فغان سلامت و ممانعت بلند می‌نمایند.[۱] لکن، در میانهٔ دول اسلام و ملل مسلمین، باید پیشه و شیوع مابه منزلهٔ سریشم و جوهر موصل باشد. و هرگز، هیچ یک را از خود و خود را از هیچ یک جدا ندانست که، سود و زیان عمومی این ملت بزرگ عالم یکی است؛ و در کلمهٔ واحده و در انظار خارجه، یکی هستند.

۱۳ ـ در جنگ‌هایی که برای حفظ حقوق مشروعهٔ مملکت اقدام می‌شود باید دولت علیّه با کمال دقت پیش‌بینی نماید که آیا امکان دارد آن حقوق بدون جنگ به دست بیاید یا نه؟[۲] و هم، این نکته را نگران باشد که در ملت اشخاصی هستند که ملاحظات شخصی در ایام محاربه دارند و می‌شود که در میانهٔ وزرا (۱۷۴) یا وکلا، اشخاصی باشند که، اولاد و احفاد آنها در قشون نظام مستخدم باشند و طبعاً به ملاحظهٔ سود و زیان شخصی طرزی رأی بدهند که خلاف مصالح ملکی باشد. پاره[ای]، هستند که طبعاً غوغاطلب‌اند. گروهی، بالفطره مردم به هم زنند. بعضی، بالطبیعه راحت دوست و تنبل هستند؛ و همین که، مدیران امور ملکی کاملاً در اصل علت جنگ به دقت رسیدگی کردند و حالات مردم داخله را هم به درستی، به دست آوردند و علت جنگ را متوجه و آرای مردم را به صواب یافتند، البته، باید حکم به جنگ داد و جنگید.[۳]

---

۱. سبحان الله، که امثال این‌گونه پیشگویی‌ها، در ایران، در چند سالهٔ مشروطیت، کاملاً وقوع یافته و می‌ترسم جوش فداکارانهٔ پاره[ای] مردم تندرو صادق القول در جنگ عمومی امروزه، عملاً امین نموده باشد.

۲. و آیا آن حقوق قابل محاربه است یا نه؟ (منه)

۳. عجبا که روح اسلام محرک مؤلف، که چندین سال قبل از مشروطیت، این‌گونه دستورالعمل‌ها را عامیانه نگارش داده و، به طور سادگی بدن ترتیبات عالمانه فصول بندی نموده و، ماشاالله بقای خواص ملت که ابداً، اقبال به نظرات آن فرمایند. (منه)

۱۴ ـ گمان نمی‌رود در صورتی که پیش‌بینی کامل در میان باشد، دولت را احتیاج به محاربه افتد برای حقوق مشروعهٔ خود و هرگاه، درست و بـه دقت تـمام اسـباب پیش‌بینی ذیل فراهم باشد ـ هیچ یک از دول در باب حقوق مشروعهٔ ایران اقدام به جنگ نخواهد کرد. (۱۷۵)

اول) بحریه قاهره[ای] که ساحلاً و بحراً علی العجاله بتواند تنگهٔ جزیره هرمز را سد سدید باشد و، به همین اندازه بتواند که هر چه دشمن جهازات جنگی گسـیل نماید در همان‌جا بلا اثر ساخلو بماند و، نتواند قشون خود را به سواحل ایران پیاده نماید و هم از عهده برآید که، قشون داخله را از ساحلی به ساحل دیگر برساند.[۱]

دوم) سپاه کافی و آن لشکری است که در هنگام لزوم، بتواند با بحریهٔ قاهرهٔ ایران هم‌دست شده و نگذارد احدی از جهازات جنگی دشمن را، که سـپاه خـود را بـه سواحل ایران پیاده کند یا دشمن را از سرحدات بری راه دخول بدهد و، هم داخلهٔ مملکت و نقاط دور از دست را، آرام و مأمون بدارد.[۲] و هرگاه، در حین جنگ، یا غیر ایام جنگ، اتفاقی به جهت دول هم عهد و هم قسم دست دهد که به مـوجب فصول (۱۷۶) معاهده باید کمک نماییم از عهده برآید. لکن، این سپاه کافی باید به ملاحظهٔ اقتصاد کم باشد در شماره و بتواند به اصول انتظام فایق بیاید بر سپاهی که در شماره برابر باشند.

سوم) جماعتی سیاسیدان پرهوش و هنگ از درجهٔ اول.

چهارم) وزارت امور خارجه با مسمی.

پـنجم) گسیل فرمودن ایلچیان و سفرای بانظم و تـرتیبی و، مـقصود از رجـال سیاسی و وزارت خارجه و امر سفارت همانا، نظام اعظم سیاسی اساسی است؛ که به

---

۱. نه مانند حاکم بنادر خلیج فارس ایران که از سال ۱۲۲۹ هجری تاکنون، که ۱۳۳۳ هـجری است، فـروشندهٔ تمام خلیج است به انگلیس. (منه)

۲. با قرار کل فلاسفهٔ سیاسی در ذیل نظیمهٔ منظمه، اساس کارآیدی در جنگ با خارجه نظم داخله است. (منه)

واسطهٔ آن نظام متقن اخبارات دول خارجه و کیفیت نفوذ ایشان و توسعهٔ دایرهٔ صلح و مناسبات دوستانه با دول متحاربه را به دست آورد. اگر چه، در این عصر، محّط نظر تمام دول عالم بر تکمیل سپاه است؛ لکن، هرگاه، با اسلوب نظام سیاسی راه دوستانه با دول متمدنه پیدا شود البته، در هنگام لزوم، هر یک از (۱۷۷) دول متحاربه به قدر وسع خویش از هر گوشه و کنار هم آواز خواهند شد؛ و هر چه طریق دوستی بازتر باشد بیشتر، می‌توان از خفایای امور باخبر شد و، مطالب و مقاصد خود را نافذ و راسخ داشت.

رجال سیاسی نه تنها باید اکتفا نمایند به این‌که، در امور دولتی و هیئت مشروطه آگاهی تام و بینایی کامل دارند؛ بلکه، باید دارای این فن و هنر هم باشند که مراتب دانش و اطلاع خویش را به مردم حالی نمایند و به این ملاحظه، ملت را با خود همراه نمایند و هم، جماعت محافظین و احرار باید نهایت کوشش و غایت جوشش نمایند که زیردستان و معاونین خود را از مردم آگاه به فنون و بینای به رسوم دولتی به دست بیاورند.[1] اغلب و اکثر می‌شود که در رجال سیاسی درجهٔ دوم مردمی یافت می‌شوند که از درجهٔ اول سیاسیدانان بس کارآگاه‌تر و مجرب ترند؛ (۱۷۸) و این سرّ پوشیده، که بسی مردم را در گذشته خون دل کرده بود هرگز بروز نمی‌کرد و مطرح مذاکره هر مرد و زن نمی‌شد، مگر در ظهور عام البلوی، و امروز است که، پاره[ای] جرات کرده و به طور زمزه پریشان و دمدمه تیر به نشان شاید بگویند. با یک چک بگوییم آن حکایت‌ها که از نهفتن آن و یک سینه می‌زد جوش.[2]

---

۱. والله امروز هم که سال ۱۳۳۳ هجری است هم نمی‌توانند بگزینند چنانکه که یک پروگرام ناقصی به محلس عمومی می‌رود و سراسر رد می‌شود و یک پروگرام دیگر از آن ناقص‌تر می‌رود قبول می‌شود بدون اندک ایرادی چه بواسطه این که هر دوره رجال سیاسی دو نفر می‌خواهند ایران را برادروار بخورند یکی رئیس مجلس دیگری رئیس وزرا شود. (منه)

۲. احزاب سیاسی ایران حقاً که در موقع انتخاب آدم و عصر صالح کارآمد، در قوای ثلاثهٔ دولت خوب امتحان ندارند و انصاف خواهند داد که بی سواد محض را بر عالم مطلق برتری دارند و روزگار خود را به غایت سیاه

←

به هرجهت این رجال سیاسی باید به فضل و دانش و عقل و بینش خود در نزد عامهٔ مردم ضامن باشند که عموماً، به دانش والا و ید طولی خویش مطمئن‌الخاطر باشند. این است که هر چه کمتر مراتب اطلاع خود را به ملت حالی نمایند بیشتر اسباب فریاد ملت بلند می‌شود. و همین که، وزیر امور خارجه متوجه امور داخله شود، خطای او بر کافهٔ ملت آشکارتر است و حق دارند به فغان بیایند و بگویند امور خارجه را مجهول و مهمل گذاشته‌اند. (۱۷۹) مقصود از نمودن به مردم نه این است که مراتب تحت مذاکرهٔ مهمهٔ امور خارجه را باید به تمام مردم بنمایند؛ بلکه، اصل مطالب امور خارجه را نباید بالمرّه اشاعه داد و هرچه مستور بماند بهتر است. چیزی که باید به ملت نمود، مرتب داشتن امور خارجه است که عامهٔ ملت مطمئن باشند که رجال سیاسی دولت آگاه به هر امری هستند و امور سیاسیهٔ آنها عملاً منظم است و مرتب.

۱۵ ـ بسی جهات اطمینان برای عموم لازم است که در اعضا و اجزای وزارت خارجه موجود باشد. اول این‌که، خواه جماعت آزادی طلب دارای ریاست باشند خواه محافظین، در انتخاب فرزندان هر یک از این دو جماعت نباید ملاحظه از پدران در میان بیاید. بلکه، باید به شایستگی علم و بایستگی فضل و لیاقت و کارآمدی انتخاب شوند و مستخدم گردند. (۱۸۰)

دوم این‌که، نایب وزارت امور خارجه باید کفایت و فراست تام و تمامی داشته باشد که اجزا و اعضای کارآمد کاردان کافی برای ادارهٔ خود به دست بیاورد. که به علاوهٔ اجازهٔ عملی، پاره[ای] صفات لازم است که لفظ ندارد و به فراست رئیس دریافت می‌شود. مثلاً هرگاه، پسر دوست سیاسی نایب وزارت و پسر دشمن سیاسی او

---

←

خواسته چه قاصداً و عالماً، در هر کار با اقدام نفرمودند بلکه، به حرکت همانا که، اخیراً، دارای شغلی شدند متحرک بودند. (منه)

دارای یک رتبه اجازهٔ علمی باشند که هر دو را ممتحن کاملی امتحان کرده باشد؛ بالفطره پسر دوست خود را انتخاب خواهد کرد و، برای سد این اندک ملاحظه نباید درجهٔ امتحانات را به اول و دوم و سوم قرار داد. بلکه، امتحان بالرقابه نمایند و گروهی را، از آن میان منتخب ساخته که نایب وزارت خارجه هر کدام را کاملاً شایسته بداند، انتخاب کند.

۱۶ ـ پاره[ای] از مردم در باب آیندهٔ عوالم سیاسی دولت (۱۸۱) مشروطه نظر به این‌که اغلب دول فرنگ جمهوری شده و خردِ خرد به سایرین هم سرایت کرد، بسی در توهم افتاده و مسلوب العقیده شده‌اند در استحکام دولت مشروطه. لکن، هرگاه، به دقت نظر و حدت بصر برسند، به وضع حالیهٔ دولت مشروطهٔ تحت قانون اساسی و ترتیبات جدید جوهریهٔ عصر حاضر آن، انصاف خواهند داد که زیورهای ناآراسته که اسباب مضحکهٔ مشروطه و دولت به آرای اشراف بود، اغلب و اکثر ریخته و دور انداخته شده و بقیه هم، در شرف ریختن است و جواهر زواهر سیاسی و تمدن آغاز ظهور و بنای بروز نهاده است و خادم سیاست مدن شروع نموده به این فکر تازه و عقیدهٔ جدیده، که نه تنها نمایندهٔ پادشاه است و از خزانهٔ شاهی گذران می‌کند بلکه، خود را خادم و نمایندهٔ عموم مردم می‌داند؛ از پادشاه گرفته تا جمهور ملت، و بیشتر از بیشتر سعی و کوشش دارد (۱۸۲) که خود را شایستهٔ این مقام بلند و مرام حسیات ارجمند نماید و، خواستگار صلح عام و خیر تمام بشر است و هرچه در این خط سیر نماید، بیشتر ملتف می‌شود که خدمات سیاسیهٔ او بهتر و بالاتر از تمام سایر خدمات دولتی است؛ چه که، سپاه بری و بحری فقط آلات آخرالدوار هستند که دول عالم ذخیره می‌کنند برای وقتی که کار از حیطهٔ تدبیر و اختیار مردم سیاسی خارج باشد.

۱۷ ـ ادارهٔ سیاسیهٔ دولت را وقتی می‌توان حایز آن مقام عالی دانست که، اسمش را مسمایی باشد و، علمش را عمل در نقاط مهمهٔ دنیا مأمورین چست و چالاک داشته باشد که کارش این باشد که، به سرعت هر چه تمام‌تر کسب اخبارات مهمه کرده به

وزارت امور خارجه بفرستد. ادارهٔ وزارت امور خارجه نه تنها باید دارای اخبار مهمه باشد و نایب (۱۸۳) وزارت خارجه نباید این‌گونه اخبار را نمونه و بستهٔ کاغذی‌های زینت میز خود بداند بلکه، باید در عمل به آنها و مما امکن خودداری نکند و هر چه قابل و صالح است که در میانهٔ مردم انتشار بیابد فوراً، منتشر کند[1] و مأمورین خارجهٔ ادارهٔ سیاسیه را باید دانش مخصوص و بینش بخصوص باشد در جلب قلوب و جذب نفوس و دفع نفرت و انزجار سایر ملل که گفته‌اند: به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر؛ نه این‌که، غرض ایشان از مأموریت به خارجه گرفتن نشان و ربودن مواجب و شهوترانی در فرنگ باشد و، یا تبعهٔ آن را در عثمانی لخت کردن یا در مرکز دولت به تنبلی نان و امتیاز به دست آوردن.

چون مکان و مقام و ایام از این بیشتر نگارنده را جرئت نمی‌دهد که حق و حاق مطلب را از روی اصول علم سیاست بیان (۱۸۴) نماید و، غرض مفتاحی برای ابواب این علم است در امور ادارات سیاسی ملزمی دولت علیّه، همین هفده نبذه کفایت است.

## شمه[ای] از آنچه حدود دولت علیّه شمرده می‌شود

۱ ـ از طرف جمهور ملت، نخستین، پاک و مقدس داشتن و فرض و مؤسس شمردن نمایندهٔ اعظم تخت و تاج سلطنت قاهرهٔ اسلامیه و، دولت‌خواهی و شاهنشاه اسلام پناهی را فداکاری کردن و سایهٔ خدا دانستن است. چه، از اصول اسلام اگرچه شورای بین‌الاصحاب است. لکن، به همان یرلیغ الهی این شورای عالم آرا راجع است به امضا و صحهٔ شخص واحد ـ «وَلوکانَ فیها الههٌ اِلا اللّه لَفَسَدَنا». هم‌چنان که،

---

۱. این‌گونه انتشارها یا فوق العاده است یا منظماً به نمونهٔ کتاب‌هایی یا کتاب نارنجی که منحصر است پاره از اعمال با دول خارجهٔ دولت که در نشر آنها باز فواید سیاسی یک به علاوهٔ اطلاع ملت داخنه منظور است و ترتیب آن از اعمال شاقهٔ سیاسی. (منه)

جهان را جهان دار و عالم را آفریدگار یکی است؛ مملکت را نیز یک نفر مرجع (۱۸۵) امور است و، جمهوری عامه و جمهوری خاصه به حکم عام اصول اسلام حرام است و، همگی مأمور به حکم شاهنشاه واحد هستیم که مشروط به شورای کبار ملت است؛ و در تحت قوانین اساسی مشروعهٔ صامته است. و البته، کتاب را عترتی توأم و خطاب را وحدت ناطقی باهم است.

۲ - پس از این حق فطری اسلامی همانا، از حقوق اولیهٔ دولت علیّه حیازهٔ ادارهٔ میزان مبادلات است و چون، مقصودم انهماک در اصطلاحات علمیه نیست، به مناسبت این مختصرنامه میزان مبادلات را تعبیر به پول کاغذی و مسکوک طلا می‌نمایم و سایر فلزات مسکوکه.

در باب پول کاغذی و لزوم نگرانی دولت علیّه و حیازهٔ آن، از پیش، مختصر اشاره کردم که چون بانک و کاغذ او به منزلهٔ مغناطیس تمول ربای عامهٔ ملت است و سکهٔ و مهرهٔ دولت (۱۸۶) البته، ضامن می‌خواهد؛ اندازه می‌خواهد؛ ثلث پول کاغذی اشاعه شدهٔ طلای موجود می‌خواهد؛ اصلاً باید در تحت نگرانی دولت باشد. هم‌چنین، ضرب مسکوکات فلزی مشروط بر این‌که، بار سکهٔ طلا معیّن باشد که از میزان معیّن اختلاف نکند که در شمار جنس بیاید! حق دولت است. سکهٔ نقره نیز، مشروط بر تعیین بار و اندازهٔ شماره، حق دولت است. سکهٔ فلزات پس از ذهب و فضه، مشروط بر این‌که، به میزان احتیاج ضرب شود که به ملاحظهٔ فایدهٔ امین الضرب چنان وفور نداشته باشد که از قرار ده دانه صد دیناری یک قران محسوب و خریده شده باشد و به عوض طلا داده باشند و به حکم چاوش حکومت سی دانه صد دیناری یک قران معامله شود؛ نیز، با این شرایط حق دولت است. به ملاحظهٔ این‌که، سکه خواه کاغذ باشد خواه فلزات باشد، اگر افراد ملت در اشاعه (۱۸۷) و صنعت آن آزاد باشند هر آینه، برای جلب فایدهٔ خویش بسی غل و غش در میزان مبادلات عمومی رخ می‌دهد. چه که، سکهٔ کاغذی و فلزی وقتی ثروت و تمول

شمرده می‌شود که، بدون معارضه با طلای خالص به میزان صرافی مبادله شود و میزان مبادلهٔ جوهری بازار عمومی عالم، امروزه، فقط طلاست؛ پس، اشاعهٔ آن، نظر به همین دلیل روشن و سایر ادلهٔ دیگر، همان حق دولت است که حافظ ثروت و پاسبان تمول ملت است.

۳ـ هم چنین، دولت نظر به فایدهٔ پاره[ای] اقدامات مفیده به حال خزانه و آبادانی مملکت و باطناً، عامهٔ ملت را طبعاً غم‌خوار خویش داشتن که در هر موقع، حفظ موجبات عظمت دولت را که هیئت جامعهٔ ملی در لباس سیاسی است فرض بدانند؛ شخصاً اسناد استقراضی از طرف خود چاپ (۱۸۸) کرده و اشاعه می‌دهد- و به عوض پول می‌فروشد و در این کار، آزاد است و ملت نیز، در خرید و فروش آن آزاد است و مانند پول کاغذی و فلزی که ملت مجبور است قبول نماید، احدی مجبور نیست اسناد استقراضی دولت را به منزلهٔ میزان مبادلات قبول نماید. معهذا، در سایر دول متمدنهٔ عالم، دولت و ملت از خرید و فروش این گونه اسناد فواید کلی برده و می‌برند و کمتر وقتی شده که پول افراد ملت به کلی سوخت شده باشد. بلی، جمعی دچار تنزل و ضرر می‌شوند و گروهی که در ایام تنزل می‌خرند نیز، فایدهٔ کلی می‌برند و ضامن این اسناد و استقراض فقط بلندی بیرق و ارجمندی عظمت دولت است.[1]

۴ـ در ذیل این نبذه حق دولت در معادن نفیسه و غیرنفیسه مندرج است و بدون استثنا، از معدن طلا و (۱۸۹) نقره و جواهر و مروارید گرفته تا نمک، هر کدام که در ملک مردم نباشد، دولت هم می‌تواند شخصاً مباشر کار و صورت بازار کردن آن بشود، و هم می‌تواند به میزان مصارف و درآمد، امتیاز این گونه معادن را به شرکت‌های ملی و غیره بدهد؛ و هر کدام در ملک مردم باشد، دولت را به میزان محصول صورت بازار

---

۱. رواج این کار به استحکام ادارهٔ تنزیل آن اسناد است که سود آن را در راس مدت معیّن بدارندگان برساند جهات علمی اسناد استقراضی را در سایر مجلات اشاره کرده و اینگونه الکفه می‌شود دولت آزاد است یعنی از امتیازات اوست با اجازه شورای ملی. (منه)

شدهٔ آن معدن حق معلومی است؛ لکن، امتیاز آن را به دیگری نمی‌دهد مگر رضای صاحب ملک که قرار حق مالکانهٔ آن داده شود یا این‌که، صاحب ملک از عهدهٔ کار آن برنیاید و، یا به ملاحظهٔ کار آن معدن را معطل بدارد و، در این صورت، امتیاز آن را دولت به دیگری می‌دهد، با رعایت حق مالک و لا فلا.[۱]

۵ ـ ازجمله اموری که دولت را حق مداخلهٔ تامه است، برای حفظ جهات حالی و مالی، کمک و ملت همانا، امتیاز کشتی (۱۹۰) رانی و اجازهٔ سفاین خارجه در میاه او ـ و از داخله در بحار خارجه ـ و باید، چنان در تحت ترتیبات محکمه باشد که در هیچ وقت و هیچ یک از جهازات داخله و خارجه گمان مخاطرات حالی و مالی و ملکی نرود.

۶ ـ دیگر نیز، دولت را حق مداخلهٔ تامه و نظام قانون کاملی گذاشتن است در تمام کارخانجات نجاری و میکانیکی از سفاین بحاری و غیربحاری و قایق‌های مخصوصی و مزدوری گرفته تا تمام کارخانجات بافندگی و غیره ـ حتی، نمرهٔ کالسکه‌های مزدوری و ترتیب غیرمزدوری آنها، ازقبیل تعیین مهندسین ماهر به جهت بازدید چرخ و آلات و استحکام هر یک، که نظر به مسامحهٔ مالکان آنها یک باره موجب تلف جمعی بی‌گناه و مال‌التجارهٔ مردم نباشند و از قبیل قانون حمل و نقل اشیای محترقه و ممنوعهٔ مخطی، ازقبیل (۱۹۱) حمل مسافرین و نقل عابرین ممنوع الخروج و الدخول و، ازقبیل حدود اعلان و اخبار کالسکه چیان و ترتیب سمت ذهاب و ایاب آنها در معابر و غیره و غیره. از احتیاطات لازمه که برای حفظ نفوس و محافظت ثروت مردم در این اشغال عمومی لازم است این‌گونه مداخلات دولت تماماً، انکاری است.[۲]

---

۱. آنچه در این موارد حق دولت گفته می‌شود به طریق مسامحهٔ در ادابی اصطلاح است و هر دو حدود و امتیازات دولت است که از طرف شورایی ملی در امور مالی به او برگزار می‌شود. (منه)

۲. این‌گونه مداخلات انکاری و حتی ایجابی دولت در تحت نظام نام‌های هر یک از ادارات دولتی است که به ←

۷ ـ حق اعطای اِمتیاز شوسهٔ راه و پل حق العبور بگیر و خط راه‌آهن و هر چه در ذیل این مطالب است، برای دولت ثابت است که به ترتیب معیّن نقدی از مدخول سنوات مدت امتیاز و تصرف مالکانه در آنها معلوم باشد، و هم می‌تواند شخصاً مباشر این‌گونه امور شود. در پاره[ای] از نقاط مهمه، نظر به فواید سیاسی و درآمد و در بعضی از نقاط مهمهٔ سیاسیه که اقدام در این‌گونه امور صرفه به حال شرکت‌های تجارتی ندارد و کسی اقدام نمی‌کند، دولت مجبور است شخصاً به ملاحظهٔ سد (۱۹۲) مخاطرات سیاسیه یا جلب منافع سیاسیهٔ مباشر ساختن پل یا تصفیهٔ راه یا خط آهنی بشود. لکن، در سایر نقاط خارج از این موضوع، آزاد است در تباشر شخصی و اعطای امتیاز به دیگران. کلاً، به موجب تصویب هر دو مجلس.

۸ ـ به درجهٔ دوم حق دولت در ضرب مسکوکات طلا، و به درجهٔ مقدم و اول بر دلایل روشن سکهٔ فلزی و تالی حق اعطای انحصار اشاعهٔ پول کاغذی. همانا، دولت علیّه باید برای حفظ امانات و اسرار مکتوبی ملت داخله و ملل خارجه شخصاً حایز ادارهٔ پست باشد. چه که، از لزوم محافظهٔ حقوق بین‌الملل گذشته که بر ذمهٔ دولت است جوهراً پست به منزلهٔ بانک است و ضامن می‌خواهد. حامل اسرار است و اطمینان لازم دارد ـ خطرپذیر است و مستحفظ باید در راه داشته باشد؛ و غیره و غیره، از دلایل بی شمار که همگی حاکم است (۱۹۳) بر این‌که، این اداره باید تحت ادارهٔ سیاسی مملکت باشد و مفاسدی که در ضرب سکه در عامهٔ مردم رخ می‌داده، در پست هم ملحوظ است و، از مداخلهٔ دولت رفع هرگونه عیب و هر نمونه شک و ریب خواهد شد.

۹ ـ به همان دلایل، سکه و پول کاغذی و انحصار پست، نیز ادارهٔ تلگراف‌خانه باید در

---

←

طریق مسامحهٔ قانون نامیده می‌شود؛ حال آن‌که قانون حقیقی همیشه و بلکه، قواعدی است برای اجرای کلیات قوانین. (منه)

ید اقتدار و نگرانی چشم اعتبار دولت باشد؛ بلکه، اهمیت تلگراف‌خانه از پست بیشتر است. چه که از تلگرافات مرموزهٔ دولت و ملت گذشته، پست حامل اسرار مستوره[ای] در پاکت است و تلگراف‌خانه، حافظ اسرار ناپوشیده و معاملات و اسناد تجارتی و ملک و ملتی است، و ضابطهٔ مستندات عامهٔ ملت و کافهٔ امور مهمهٔ فوری‌الاجرای دولت است. و، به این واسطهٔ اساسی جوهری است در تمدن عالم، و البته باید در ضبط قوهٔ قاهره باشد (۱۹۴) که از عهدهٔ انجام آن برآید. خاصه، در عصر حاضر ایران، و الّا در ممالک خارجه در جادهٔ قانون افتادهٔ آزاد پاره[ای] شرکت‌های نیمه سیاسی هم مباشر این‌کار هستند. لکن، آن گونه شرکت‌ها هم تاکنون، رفض این حق را از دولت خود نکرده‌اند.

۱۰ ـ ازجمله اموری که دولت بدون شرکت غیر و اعطای امتیاز و انحصار به دیگران شخصاً باید مداخله نماید و بلکه، جوهرهٔ ثمرهٔ اساس هیکل سیاسی هر دولت همین است. همانا، حفظ اشخاص و حقوق ملت است.[۱] در ممالک خارجه و داخله و البته، ایفای به این حقوق معظمهٔ وزارت خارجه با مستمری می‌خواهد؛ مأمورین کافی گسیل کردن می‌خواهد. زبان و قلم این گونه اداره و این نمونه مأمورین را ادارهٔ عسکریه و مالیه و غم‌خواری عامه تیز می‌کند؛ و در داخله، قانون مساوات کافی تمام انتظامات است. (۱۹۵)

۱۱ ـ در صورتی که رأی وکلای ملی با وزرای درباری تعادل کنند در این‌که، صنایع و بضایع ملی تجارتی خارجه از مملکت باید آزاد باشد و هم‌چنین، زشت و زیبای امتعه را موکول به رد و قبول مشتری نمایند، دولت را ابداً، حق مداخله در صورت بازار خارجه کردن مردم داخله در مال‌التجارهٔ خویش نیست. خواه برای مصرف خارجه باشند یا داخله، مشروط بر این‌که، مشتمل بر اشیای ممرضهٔ مضره مخطرهٔ

۱. کلیات حدود قوهٔ مجربهٔ دولت ایجاباً و سلباً با اصطلاحات علمی در مجلد چهارم این کتاب نگارش داده و مقیدات نقاد را به آن ارجاع می‌دهد. (منه)

محرقهٔ ممنوعه نباشند؛ مانند نارنجک و غیره. ولکن، اگر نظر به ترقی مال التجارهٔ مملکت و جلب قلوب جمهوری مردم داخله و خارجه به صنایع و بـضایع بـدیعهٔ مطلوب ایران صلاح در آن بینند که در تحت نگرانی ادارهٔ قاهره باشد که گنجیده در تریاک نکنند و، با رنگ جوهر قالی تدارک نمایند، هر آینه مداخلهٔ تامهٔ دولت علیه لازم است. (۱۹۶)

۱۲ ـ جوهراً به ملاحظهٔ سد ارتکاب جهال مسلمین به معاصی، حـق دولت است کـه ترتیب و فروش هرگونه مسکر و مکیّفی را منحصر به شرکت واحده نماید. به مالیات متنعابهی که میزان آن سد دخول مسکرات نجس اندر نجس مغشوش خارجه نماید؛ و در داخله، مانع از ارتکاب جهال پریشان روزگار باشد، و مدخول از این ممر حرام را دولت به مصرف توپ و گلوله برای سینهٔ دشمن برساند. اگرچه، عقیده بر این است که در ملت پاک اسلام باید به کلی دخول مسکر ممنوع باشد و صنعت آن مقطوع «و لباس التقوی ذالکَ خیر».[1]

۱۳ ـ به ملاحظهٔ حفظ نفوس مردم جاهل و حاسد به هم‌دیگر بیع و شرای سموم قتاله باید در تحت نگرانی دولت باشد و از طرف دولت معامل و فروشندهٔ آن را امتیاز و اجازه باشد، (۱۹۷) و مخصوصاً، خریدار باید نسخه و نوشتهٔ طبیب حاذق صاحب اجازه در دست داشته باشد تا این‌که، مثل سم الغار و استرکنیا به او فروخته شود یا بتواند تریاک بخرد؛ البته، از سد این طرق جلوگیری بزرگی از تلف مردم می‌شود، هم به واسطهٔ تقلیل استعمال تریاک و هم منع خودکشی و دیگری را به خفی کشتن. و ناچار، در چنین امر خطیری مداخلهٔ دولت لازم است و، پیش‌رفت این کار از حقوق دولت علیّه است و البته، روشن است که از فروش خرده فروشی تریاک در داخله، به طور انحصار، مدخول و عایدی هم برای دولت فراهم است.

۱۴ ـ ازجملهٔ حقوق دیگر دولتی، همانا، مداخله در امر عطارها و دواخانه‌های عمومی

۱. أعراف / ۲۶.

غیر، تحت نظارت طبیب صاحب اجازه است، که هنوز گل بنفشه را از گل گاوزبان تمیز نمی‌دهند. (۱۹۸) جوهریات فرنگی جزو بساط عطارهاست؛ چنان‌که، در کازرون، همین سال، عطاری چهار مثقال اپیکا به جای جوهر میوه به جوانی نورسیده داده بود، خوردن و مردن توأم شد.

۱۵ ـ در ممالک اسلامیه، کلیهٔ مسکرات و میخانه‌ها مباح نیست و ارتکاب و اصطباح به آن، بحمدالله حرام است. و در سایر ممالک کفار نیز، حق اعطای امتیاز فروش آن در داخله و صنعت و حمل آن به خارجه با دولت است؛ و دکان پیمانه فروش را حدودی در تحت قانون است که متجاوز از آن حد به پیمانه‌خر نفروشد و نخوراند؛ لکن، خریدار شیاش سربسته مختار است. البته، به ملاحظهٔ این‌که ام‌الخبائث و ابوالفواحش و ابن الشرور است مداخلهٔ ید جزا و ادارهٔ اجرا لازم است که، جلوگیری از مست عربده جو، از حیث قانون مشروع و محافظهٔ اداره جنایات شده باشد.(۱۹۹)

۱۶ ـ چون برای حفظ بیضهٔ اسلام و محافظت هیئت جامعهٔ عالم اسلامی و دفاع دشمنان خارجی و ثبوت حقوق بین‌المللی مسلمین در ترقی جهات درآمد و برآمد و ثروت عامهٔ مملکت و امنیت داخله و رفاه رعیت و لازم است از مداخلهٔ قاهرهٔ هیئت سیاسیهٔ ملت که دولت نامیده می‌شود و برای از عهدهٔ انجام دادن امور مزبوره برآمدن، واجب است دولت علیّه را وزرای سیاسی دان و امنای حکمران باشد و سپاه و ذخیرهٔ کافی و خزانهٔ وافی و منشی و مستوفی و هرگونه خدام برای هر نمونه کاری؛ تا این‌که، جمهور ملت به امن و آرامی در سایهٔ ترتیب محکم دولت علیّه، مشغول به امور معاش و معاد خود باشند؛ و برای تدارک این اسباب و تهیهٔ این لوازم به طوری که کافی مقاصد معروضه باشد و به علاوه، مصارف سالانه و مخارج عادلانهٔ اداره‌جات دولت علیّه ذخیرهٔ (۲۰۰) ذخیره برای روز تنگ و اتفاق جنگ نیز لازم است. پس، دولت علیّه را حق دخل است و اخذ مالیات؛ و این مالیات را پیکره و اندازهٔ معیّن معلومی نیست بلکه، روزانه و سالانه میزان آن اختلاف می‌کند.

گاهی می‌کاهد، دیگر وقت می‌افزاید. پاره[ای] اوقات تحمیلی موقتی دارد. در بعضی اشیا، لکن، به میزان کلیهٔ آن معیّن است که در نخستین وهله با تعادل رأی وزرای درباری و وکلای ملی، مخارج لازمهٔ فوری‌الاحتیاج دولت با دخول سالانه تعادل کند و این میزان نیز، در پاره[ای] جاها و پاره[ای] اشیا تفاوت می‌کند. هر آب و زمین یک گونه مالیات ندارد؛ هر رمه و گله یک گونه مواش و مراع نمی‌دهد. چنانچه، هر مال‌التجاره یک جور گمرک نمی‌دهد. مملکت تا مملکت، مردم تا مردم، فرق دارند و در این‌جا هم، هیئت مخصوصی از جانب دولت و وکلای ملت معیّن (۲۰۱) می‌شود که در موازنهٔ مالیات بستن در تمام نقاط و جزئیات اشیا صلاح و صوابدید آنها تعادل کند و، به واسطهٔ این هیئت، بودجهٔ مالیاتی عادلانه بسته می‌شود به تصویب شورای ملی. در ذیل این بودجه، پاره[ای] اشیا را مالیات ابدی استمراری معیّن می‌شود که، تغییرپذیر نیست مگر، در ایامی که دولت را مخاطرهٔ بزرگی در پیش آید، که آن وقت به رضایت وکلا ملت در پاره[ای] افزوده می‌شود. یا پس از رفع احتیاجات لازمهٔ دولت در بعضی کاهیده می‌شود. برای این‌که، در سایهٔ غنی او ثروت دولت، ملت را نیز رفاه و راحتی باشد.

به علاوهٔ بودجهٔ استمراری مالیاتی، دولت علیّه چون همه وقت، مترصد ازدیاد عظمت و اقتدار خویش است که کاملاً از عهدهٔ وظایف ملزمی خویش برآید. ناچار، برای تدارک عظمت خویش خارج از دخل معادل مخارج سالانه و اضافه (۲۰۲) بر بودجهٔ ابدی، تمنای پول و تعیین محلی جدید می‌نماید و در صورت احتیاج، خود را به مجلس ملی می‌فرستد و راه ملاحظه و ممر مدخول جدید از ملت می‌خواهد به اسم بنای فلان قلعهٔ جدید یا استحکام فلان سرحد یا ازدیاد بحریه و سپاه‌بری و غیره و غیره؛ در این‌جاست که، مالیات را در پاره[ای] اشیا حد و دقت و میزان معیّن نیست و، میزان کلی آن در هر وقت تعادل آرای وزرا و مجلس ملی است با مجلس سنا.

۱۷ ـ هرچه به نام حقوق ملت بر دولت، یا دولت به ملت گفته می‌شود نه این است که، حقی بالارث و بهره بالمیراث از هم‌دیگر دارند. بلکه، غرض این است که ادارهٔ محافظ هیئت جامعهٔ ملی که مسّمیٰ به دولت است و نگاهداری آب و خاک محلی معاش هر مملکتی بسته به ادارات متعددهٔ اهالی آن سرزمین است؛ و هرگونه محل خدمتی به مملکت را (۲۰۳) به شعبه[ای] از ملت برگذار می‌نمایند که از عهده برآید. علمای اعلام عقاید مردم را اصلاح می‌فرمایند. مردم معامله گر محصول موجود و مایحتاج نابود را از خارج و داخل، واسطهٔ درآمد و مصرف می‌شوند؛ و غیره و غیره هیئت سیاسی نام ملت که دولت خوانده می‌شود، ادارهٔ حیازه و دفاع مملکت را از تطرق غیرمصون و محفوظ می‌دارد و قانون تعادل حقوق آحاد و افراد را که به صلاح و رویهٔ شریعت عزا و ملت بیضا رایج است، محافظت می‌فرماید در داخله؛ فارسی صریح، ساده و بی پرده می‌گویم مقصود از دولت علیّه و سلطنت قاهره، همانا، ادارهٔ اجرائیه محارسین و محافظین ملی است که از نفس ملت و اعضا و اجزای اهالی وطنی برخواسته شده و خود نیز، همان حقوق ملی را دارد؛ و البته، نمایندهٔ این ادارهٔ اعظم ملی، که سلطان عصر مملکت است، به غایت (۲۰۴) مقدس و پاک، و سزاوار همه گونه فداکاری و ستایش است.

## اصلاحات فعلی مملکتی

۱ ـ بیان این مسئله و پیمودن این مرحله را در غایت خوف و نهایت هرب باید نمود. لکن، بهتر آن است که گفته آید در حدیث دیگران. امروزه، که دولت چنین آزادی و حریت و مساوات به ملت خود داده و خاقان و قیصرهٔ چین هر دو خود را در شمار و عداد ملت شمرده‌اند و نمایندهٔ هیئت سیاسی ملی شده‌اند و، هر چه در اعصار قدیمه، خود را به گزافه، فرزند آسمان می‌نامیدند و، اکنون، مقدس‌تر از آن شدند و در انظار ملت بهترین امثال، همانا، آن مملکت تازه از خواب بیدار شده است.

۲ـ پس، گوییم هرگاه، دولت چین را ارادهٔ اصلاحات فعلی باشد! تکلیفش این است که به صلاح و صواب‌دید (۲۰۵) مجلس ملی پس از ترتیبات اساسیهٔ تمدن بیست سال بعد، که از طریق ادارهٔ معارف و مالیه و عسکریه و فلاحت حاصل خواهد شد، امروزه، باید فوراً، ادارهٔ اجرا را از ادارهٔ واضع القوانین و ممضی الشریعه مجزا و ممتاز بدارد که سلب قدرت از آحاد حکام جزو و کلی بشود؛ و در شهرها و قصبه‌جات و بلوکات، بنای عدالت‌خانه کند و، حکم به تعادل بین‌الناس به قانون شرع مقدس در آنها شرف صدور بیابد و ادارهٔ اجرا مجری بدارد.

۳ـ حکومت هر محلی را شهریه خوار و حاکم شورای مرکب از اشراف ملی مقرر فرماید که فقط به مشورت و میانجی‌گری آن اشراف مقاصد دولت را که ادارهٔ محافظ ملت است به گوش عموم برساند و نالهٔ جمهور را به دولت؛ و متفقاً، در امور اصلاحیه بکوشند. پیشکش حکومت (۲۰۶) به امنای دولت موقوف و تعارف ملت به حکام مقطوع، مالیات حسابی معیّن، قانون مجازات موجود مایه انزجار کافهٔ ملت از نمایندهٔ مقدس خویش برطرف، ادعیهٔ خیریهٔ ملت به وجود مقدس خاقان به آسمان خواهد گذشت. به امتحان و تقریب رسیده است که تقدیمی حکام به خاقان و امنای مرکزی ـ پکن ـ و پیشکش‌های ملت به حکام جزو و کل که طرفین به عنف از کیسه به کیسه می‌دهند مساوی است با تمام مالیات وارده به خزانهٔ عامرهٔ سالیانهٔ دولت چین ـ جرم و جریمه[ای] که از آحاد مجرم به کیسهٔ حکومت می‌رفت، اکنون، منظور می‌شود برای مخارج عدالت‌خانه ـ مثلاً پیشکش حکام جزو و عمال محلی برای مواجب فرمانفرمایان و ضبّاط و آنچه به اسم تفاوت علمی گرفته می‌شود، بر اصل مالیات سالانهٔ وارده به خزانهٔ دولت افزوده بشود. و این دخل (۲۰۷) عظیم هوایی را «بانک ملی آسمانی» بنامند یا گنج بادآور بخوانند. این بانک ملی آسمانی نازل شده را اضافه نمایند به آنچه عمّال جزو در محل، معامله و دریافت می‌نمایند. تقریباً مالیات سالانه پس از مخارج محلی، از مواجب ادارهٔ قانون و ادارهٔ اجرا دوچندان خواهد

شد و این اضافه را «بانک معدن طلای مخفی ملی» مسمی کنند.

۴ ـ آنچه آقایان اشکال لایقرأ نویس دفترخانه به اسم محاسب و مستوفی دیوان اعلی بدون یک سر مو استحقاق و مزیت حساب دانی تیول و سیورغال از بلوکات زرخیز به نام قطعه زمین لم یزرع تصرف کرده‌اند؛ و مواجب و مستمری از اصل مالیات و از محل غایب مستوفی هرچه گذرانیده‌اند، در طبق اخلاص نهاده به خزانهٔ عامره تقدیم نمایند. از امروز، هر چه مکنت کهن و ثروت مثمن از ایام اشتباه (۲۰۸) فراهم کرده‌اند آنها را حلال باشد. اگر غیرت ملی و جوش مذهبی در کله مردم چین باشد باید از مستوفی الممالک، وزیر بقایا و داروغهٔ دفتر، باب این «بانک موش انبار ملی» را باز بفرمایند؛ و از این بیشتر، مانند کبک سر خود را در برف فرونبرند.

۵ ـ آنچه سالانه، چاپلوسان پیشگاه خاقان به اسم مواجب و انعام استمراری و مدد معاش و غیره، و غیره بدون خدمت به ادارهٔ جامعه، به نام امنای دولت می‌برند؛ الساعه، موقوف و ترتیب لیاقت و شایستگی از عهدهٔ وزارت و حسابدانی آمدن بدهند. آن گاه، وزیر و مستوفی خوانده بشوند و مواجب به میزان معیّن حلال بخورند و این بانک ملی را، «گنجشک هوا» بنامند.

۶ ـ رؤسای روحانی ملت، مخصوصاً، از طرف خود (۲۰۹) تشکیل اداره بدهند و با کمال دقت و خداشناسی که شیوهٔ این گروه مقدس است و نخستین، در تحدید انتظام و ازدیاد محصول و مدخول موقوفات، ترتیبات شایسته بدهند و سپس، به هرگونه مصرفی که واقف معیّن کرده صرف نمایند؛ و این بانک ملی را «خزانهٔ الهی» بشمارند، برای معارف عامه و معاش عجزه و ایتام و احیای کلمهٔ مذهبی و ذکر مصایب بزرگان دین خود؛ و حق التولیهٔ خود را طیّب و طاهر تصرف نمایند و کلیهٔ اساس را، موافق وقف‌نامهٔ انجام دهند.

۷ ـ امیر تومان‌های بی علم و سایر صاحب‌منصبان تاذاه باشی‌ها کلاً، دست از افواج تیولی و اربابی موروثی کشیده، املاک زرخیزی را که محل مواجب چند نفر پیاده و

سوار دهقانی قرارداده و موروثاً متصرف هستند یاصُرّهای مواجب از خزانهٔ عامره را کلاً، پس داده و نگیرند؛ و دولت هم، از (۲۱۰) سرباز و سوار آنها صرف نظر نماید و همگی، به آزادی مشغول هیزم کشی و زغال فروشی خود باشند و، از بانک ملی حقیقی امروز، که به جوش طلاب و خروش اشراف و کوشش انجاب فراهم شده، به مصارف اصلاحیهٔ دیگر برسانند و در فکر مواجب عقب ماندهٔ این مزدوران آزاد نباشند و، به شایستگی بنیه، و بایستگی دانش، فوراً، از امروز، تدارک نفرات سپاه و صاحب‌منصبان کارآگاه نمایند و، به قدر نصف سپاه مواجب بگیر حالیه، و در تعمیم قانون داوطلب بکوشند؛ و مبالغ گزافی تفاوت خرج به خزانه تحویل بدهند، به جهت تدارک اسلحه و ذخیرهٔ کامله، و صاحبان افواج قدیمه را همان مکنت ایام اشتباه کفایت است و، این را «بانک ملی به ضرب سیف» بخوانند.

۸ ـ وزارت اوقاف تنها به جهت این باشد که، علمای (۲۱۱) اعلام و متولیان گرام را هم‌دست و همراه باشد در احیای اوقاف و نظم آنها از تصرفات مردم بعیده، نه این‌که حق مداخلهٔ غیرمشروعه داشته باشد؛ چه که مداخله غیر از متولی شرعی و نظارت علمای عظام به هر نمونه و هرگونه وزیری مداخله کنند حرام است.

۹ ـ برای منع افراد جهال از ارتکاب به معاصی و شرب و استعمال هرگونه مکیّف و مسکری، کلیهٔ مواد الکلی و مادهٔ مسکری را به شرکتی خارج مذهب بدهند که در هر شهر و دهکده، حق صنعت و فروش و حمل آن، به آن شرکت باشد؛ خاصه تریاک و جوهر ـ لکن، حمل تریاک به جهت خارجه برای تجار ملت مباح باشد، تنها فروش آن به افراد مردم داخله منحصر به شرکتی معیّن باشد به قمیت عالی، که خرد خرد مردم بی چاره بلکه، به واسطهٔ گرانی ترک نمایند. به هم چنین جوهر، هرگاه، (۲۱۲) به درجهٔ فوق‌العاده گران باشد البته، جهال ملت کمتر استعمال خواهند کرد و بیشتر، برای خارجه باز خواهد شد و از این پول هنگفت که سالانه، دو سه کرور بالغ می‌شود؛ دولت علیّه عیناً می‌دهد به فرنگی‌ها و از آن توپ و تفنگ یا کارخانهٔ

اسلحه سازی خریده و گلولهٔ آتشین به جهت دشمنان دین تدارک می‌کند.

گر آب چاه نصرانی نه پاک است ـ

جهود مرده می‌شود چه باک است.

محصول ملت هم به قیمت عالی فروش رفته است از قبیل جو و سایر مواد و اجناس الکلی و این مدخول گزاف را، که عاید دولت و ملت می‌شود ـ «بانک ملی شر قلیل برای جلب خیر کثیر یا دفع شر کثیر» بنامند.

۱۰ ـ تعمیر سد مخروب نیم طبیعی شط جنوبی را به ترتیب شایسته، محول نمایند به سرحد دار دولت‌خواه خویش (۲۱۳) یا شخصاً از طرف ادارهٔ خاقانی تعمیر شود به پنجاه هزار لیرهٔ طلا نه بیشتر. نگارنده ملتزم است که به همین مبلغ تعمیر شود و دریا دریا اراضی زرخیز اطراف خود را مشروب نماید و کرورها فایده عاجله بدهد. بار دیگر، این شکر به هند برود و از وفور آب و زمین، تغییر هوای حاصل شده از غرس توت و پنبه قلبلب، بار دیگر، کارخانجات نساجی حریر و دیبای شوشتری در مملکت خاقان رواج بگیرد و به خارجه برود و، دولت و ملت کرورها پول نقد و طلای خالص همه ساله مدخول نمایند.

۱۱ ـ از تعارف حقیر سالانهٔ پوست بره چشم بپوشند که، اغلب برای این‌که پوست نرم تحصیل نمایند میش‌های آبستن را لگد به شکم می‌زنند که بره سقط نماید، از این جلادی دست بکشند و از این‌که، هرگاه، به همین رویه، اندک زمان دیگر پیش بروند، البته نوع گوسفند پشمینه در تمام مملکت چین منقرض (۲۱۴) می‌شود و عکس آن را مگر، برای اطفال خود یادگار بگذارند تا بدانند نوع میش چه هیکلی داشته هم بترسند و اندک زمانی، تأمل بنمایند. آن گاه، گوشت را به قیمت ارزانی بخورند و روغن را در نهایت وفور بیابند، پشم را به حد شایان به دست بیاورند و زاید از مصرف اکل و شرب و کارخانجات نساجی و قالی‌بافی، هرچه دارند، حمل به خارجه نمایند و، در عوض طلا بگیرند. هزارها چندان از تعارف برهٔ نارسیده کشی و

فروش پوست آن از لبنیات و روغن و گوشت و پشم و کود گوسفندان بـه مـراتب رسیده، فایده به دولت و ملت خاقان می‌رسد. ملت از فروش و دولت از حق المراع و گمرک؛ روغن؛ پشم؛ گوشت پـخته؛ کشک؛ قـراقـوروت؛ حـمل قـالی و سـایر ملبوسات پشمینه که، زاید از صرف داخله به خارجه می‌رود. والّا، تـجار و مـلت بنای (۲۱۵) چگونه کارخانه نمایند که چندین سال دیگر، باید پشم آن را از خارجه بخواهند و، روغن از شیرهٔ کاه ساخته بطلبند و بخورند ـ پس هـرگاه، بـه تـرتیب معروض رفتار شود ـ این ممر عایدی هنگفت سالانه را «بانک ملی ترحم بر گوسفند بی‌زبان» بنامند.

۱۲ ـ ترتیب مالیات به موجب عشر زراعت موجوده و اغنام و اشیای موجوده بدهند. یا از عشر کمتر یا بیشتر ـ هرچه وکلای ملت و وزرای دولت تعاول قوی نمایند ـ به قیمت عادله یا همه ساله یا سه سال به سه سال ممیزی نموده و، مهندسین ماهر در کمین اصلاحات بگذارند که ملاک و زراع به ملاحظهٔ عایدی خویش پـیوسته در ترقی زراعت و تعمیر ملک خود بکوشند آفت ارضی و سمائی نیز، منظور بدارند که از نکشته خراج نگیرند و از نزاییده باج نستانند.

۱۳ ـ نبذه فوق را وقتی «بانک ملی کیمیاگران» بنامند که، (۲۱۶) مملکت در تحت قانون اساسی باشد ـ و خاقان از زراعت سیب زمینی پیشکش اجازهٔ کشت نخواهد ـ البته با وجود قانون مساوات، عامهٔ ملت را اطمینان کافی در مباشرت به تـمام جـهات ترقی حاصل است ـ و در امور زراعتی و حـفر چـاه مـنقبی و احـداث نـهرها از رودخانه‌ها و قنوات و سد و سلخ چنان از هم‌دگر پیش‌قدم خواهند شد که هوش از سر خارجه پریدن گیرد.

۱۴ ـ نمی‌توان تنها از این خوش‌دل شد که چند صدهزار تومان پول نقد اعانه به بانک ملی شده ـ چه که، هر چه از این گونه پول‌های بدون قانون اساسی جمع شود، مانند کرورهای سابقه، خرج می‌شود و عاقبت خرج بی‌دخل اساسی، مایهٔ یأس عامه و

وهن اشراف ملت می‌شود و، زبان دولت به مجلس دراز می‌شود ـ و صورت ظاهری سلطنت هم، از (۲۱۷) هیبت و عظمت ایام استبداد مطلق افتاده ملت و دولت نیز، ازدیاد شده به دوست نرسیده؛ بر ضعف و قرض و یأس هم‌دیگر افزوده‌اند ـ اقساط قرض از خارجه هم به عقب مانده، محل گروگان را ناچار صاحب طلب شخصاً ضبط می‌نماید ـ قرض جدید سالانه به میان می‌آید ـ و چندین محل دیگر به رهن می‌رود ـ و انگلیس و روس ناچار، برای بلعیدن چین شمالاً و جنوباً باهم سازگار می‌شوند ـ فرانسه به ملاحظهٔ رفتن و جرمن به ملاحظهٔ اختیار نفوذ تام در ممالک عثمانی با روس و انگلیس همراهی بکنند البته، سکوت می‌نمایند ـ و یک باره انتظام داخله را و حفظ مال‌التجاره را بهانه کرده ـ چین مصر می‌شود ـ «فاعتبروا یا اولی الابصار».[1]

۱۵ ـ پس بانک ملی همانا، اساس اطمینان عامه است ـ اساس اطمینان عامه همانا، قطع شهوات خودپسندی (۲۱۸) و خود غرضی و سود خویش را در زیان دیگران نگریستن است ـ بانک ملی همانا، پسندیدن برای دیگران است ـ هر چه برای خود پسندند ـ جوهر تمام سخنان این است که، بانک ملی هرگز، زوال‌ناپذیر ورشکست باشد. همانا، قانون اساسی است و البته، این گونه قانون هرگاه، با اصول احکام و فروع مذهب آسمانی مردم سرشته و آمیخته باشد، نفوذ قبولش در عامه بیشتر و، رواج اطاعتش بالاتر است ـ چه، از آن گذشته که اطاعت قانون را فرض بدانند، در امتثال اوامر شرعیه نیز، تصور و یقین حسنه و ثواب اخروی می‌نمایند.

خدا گواه است! بدون تقلید با کمال تحقیق از شرایع و قانون اساسی ملل دیگر در حضور خدا شهادت می‌دهم که هرگونه قانون محکمی بخواهند که بهتر از قوانین تمام روی زمین باشد ـ در شریعت مقدسهٔ اسلام موجود است؛ (۲۱۹) و همین که قانون اساسی را آمیخته با اصول اساسی نمایند، بدون هیچ دغدغه، با کمال سهولت

---

۱. حشر / ۲.

و شرافت قبول عامه خواهد شد. افسوس که جان هرگونه برکت و نکبت دنیا و آخرت در همین چند کلمهٔ آسان تلفظ گران عمل است ـ اگر چراغ به میان آمد، البته هرکس هر چه دزدیده آشکار می‌شود. بلوک‌ها، لکوک‌ها، کرورها که سال‌ها برده‌اند اساس ازدیادش به زیر می‌آید.

گر نه موشی دزد در انبار ماست. گندم اعمال چل ساله کجاست.

اول ای جان دفع شر موش کن و آنگه، اندر جمع گندم کوشش کن فلان بلوک به هزار اشرفی رفته. به همان بلوک به شش هفت قبضه تفنگ دزدی آمده و همگی مسترد می‌شود ـ و غیره و غیره؛ مردم اطمینان دارند که هر چه در ترقی متاجر و مکاتب خرج نمایند اصل مایه از میان نمی‌رود و غیره و غیره ـ که هریک را (۲۲۰) نام ببرم خواهند گفت کفر و زندقه است و آدم بینا و چشمدار اصلاً، نباید در شهر و دزدان باشد برود عتبات عالیات. گویم زهی سعادت لکن، قانون مشروع همانا، منارهٔ احیای ملت است. والّا، بانک ملی به هر اندازه پول بتواند تدارک کند و پایهٔ قانون اساسی دربارهٔ وضیع و شریف و دارا و مسکین به طور حتم و ثبوت در میان نباشد، کوشش بی‌فایده است وسمه بر ابروی کور.

۱۶ ـ لازم نیست من بگویم کی چه برده! کی چه خورده..! مملکت بی‌اندازه وسیع و عریضی نیست، همه از حال و مال هم‌دگر خبر دارند ـ چوب که به طبل زدند یا چوب که به دست گرفتند گربه دزد فطرتاً متوحش و پریشان می‌شود.

۱۷ ـ بسم اللّه، اگر آدم هست؛ اگر انسان هست؛ اگر غیرت دارند؛ اگر مسلمان‌اند ـ این همه نکبت و فلاکت (۲۲۱) برای مسلمین نخواهند. شاهنشاه اسلام آنچه لازمهٔ گوهر پاک و سرشت تابناک دیانت و فتوت ملوکانه بود عطا فرمود ـ حالا هر که می‌گوید من ناطقم، من خطیبم، من وکیلم ـ از طرف خود و موکلین خود هر چه اباً عن حدٍ از انبار ملت برده عشر و خمس آن را به این ملت یتیم که اولاد روحانی رسول اللّه و علی ـ صلوات اللّه علیهما و آلهما ـ هستند عطا بفرماید یا اقلاً دست از حرص بکشد.

۱۸ ـ مترجم ماهر برای قانون ملل هزارسالهٔ متمدن شده فراوان داریم ـ دوای سرماخورده از بیمار یرقانی ـ و شرب و اکل به موجب قانون حفظ الصحهٔ اصحا جداگانه است ـ نه، هر زبان خارجه دانی قانون نویس است؛ نه، هر فاضل عهد قدیمی زاکون شناس ـ هزار نکته باریک‌تر از مو این‌جاست. فقه می‌خواهد، اصول می‌خواهد، اطلاع از اوضاع عصر حاضر (۲۲۲) روی زمین می‌خواهد، مو به مو بصیرت به حال عامهٔ ملت و کافهٔ مملکت لازم است، از حیث فرق مختلفه و، آب و هوای مختلفه و مشرب و مذاهب متفاوته و غیره و غیره. بیغرضی، بی‌شهوتی، خودناستایی، فداکاری، قبول اجرای احکام کردن اول، دربارهٔ جان و مال و ناموس و اولاد خویش؛ آن‌گاه که این گونه شرایط فراهم باشد، نوشتن قانون فراهم می‌شود؛ قبول عامه هم خواهد شد. «اذا زُلزِلت الارضُ زِلزالها. واَخرَجَتِ الارض اثقالها. و قال الانسان مالَها. یومئذٍ تَحدثِ اخبارها. بِاَنّ ربّکَ اوحَی الها. یَومئذٍ یصدُرُ الناسَ اشتاتاً لَیروا اعمالَهُمْ ـ فَمَنْ یعملٍ مثقال ذرهٍ خیراً یره ـ و من یَعمل مثقالُ ذرهٍ شراً یَرَه»[1].

۱۹ ـ الزم و اقدم امور اصلاحیهٔ ادارات درآمد (۲۲۳) و مصرف، به اصطلاح سیاست ثروت همانا، درست کردن راه است از حدود سرحدی و دریا تا مراکز مملکتی

۲۰ ـ پس از راه، معادن است و الزم و اقدم معدن زغال سنگ است که، سرمایه و اول پایهٔ تمام امور دستگاهجات بخاریه است ـ از ترتیب شخم جدید گرفته، تا کالسکهٔ بخار و خط آهن ـ و کار معادن فلزی ـ و کارخانجات بافندگی و غیربافندگی.

۲۱ ـ پس از معدن زغال و درست شدن راه، دست به کار معادن فلزی و غیره زده می‌شود که، درآمد هریک به آلات بخاریه ممکن است زغال سنگ موجود باشد ـ و مصرف هر یک به خارجه و بلاد بعیده باشد ـ راه درست باشد و، به اندک مدت و قیمت فلان گل بوره و بوته یا نمک ـ یا روغن نفط یا فلزات به مرکز مقصود برسد و به سهولت و صرفه صورت پول بشود. (۲۲۴)

---

۱. زلزال / ۸ ـ ۱.

۲۲ ـ البته، همراه تدارک راه و ترتیب پیدایش زغال سنگ و جستجو و کار سایر معادن، مسئلهٔ فلاحت و ترقی کلیهٔ امور زراعتی منظورنظر است ـ و کشت چغندر و ترتیب زرع کافی پنبه و با زرع توت ترقی تربیت کرم پیله و غرس درخت پنبه قلبلب ـ و ترتیب زراعت کتان و منع سوختن بوتهٔ کتیرا که هرگاه، به طوری که معمول است پیش بروند و، مانند تریاک قناعت به تیغ زدن ننمایند عماً قریب نوع این گیاه در ایران منقرض می‌شود و هم گوسفندان پشمینه را منع کشتن برهٔ شیری کرده، پشم و محل ازدیاد آن را تدارک کرده؛ روغن کنجد و بذر کتان فراوان آماده داشته آن‌گاه، وقت آن است که ـ

۲۳ ـ کلیهٔ امور کارخانجات را ـ مخصوصاً، نساجی و قند و بلورسازی و هر چه از این قبیل است آزاد نمایند (۲۲۵) که، کل مردم داخله و خارجه به طور هم چشمی و رقابت بنای کارخانجات نمایند که هم‌دست فراوان بشود. به جهت خرید اشیا محصول ملی و هم منسوجات و مصنوعات به ملاحظهٔ کارخانجات و تجارت‌خانه‌های بالرقابه وافر و ارزان باشد ـ ازجمله کارهایی که نباید به طریق انحصار باشد، یکی این‌گونه کارخانجات است ـ و، مخصوصاً، اغلب این کارخانجات فعلاً، باید در کنارهٔ دریا بنا بشود ـ نه در مراکز بعیدهٔ داخلهٔ مملکت ـ کارخانه و آلات بخاریه بافندگی و توپ‌ریزی و غیره بدون ساختن راه و پیداکردن زغال سنگ و تیار کردن فلزات و آماده داشتن مزروعات، آن هم آوردن به مراکز داخله جان بیهوده کندن است.

۲۴ ـ این‌که مذکور می‌شود امتیاز کل معادن و تصفیه‌خانهٔ راه‌ها و غیره[1] به بانک ملی است ـ معنی بانک ملی مزبور در (۲۲۶) اصل اساس جوهری این نیست که فراهم شده باشد از کل سرمایهٔ تمام افراد حاضر نفوس آیندهٔ ایران زمین بلکه، مشتمل است بر افرادی قلیل بالنسبه به تمام نفوس حاضره ـ و ممکن است در اندک مدتی،

---

۱. بلااستثنا

اسهام آن را از هم‌دیگر بخرند و ببرند ـ و چیزی نگذرد که منحصر بشود به فرد واحد و آن فرد واحد هم از میان برود و بلاصاحب بماند ـ و به موجب قانون هم اگر، ایام امتیاز معیّن نباشد یا باشد. تمام معنی چنین بانکی این است که طرق ثروت و تجارت و ترقی مملکت را محدود و منحصر به افرادی یا فردی نموده‌اند. و از آن گذشته که سایر نفوس حاضره بی‌بهره می‌شوند و سرمایهٔ نقدی و پایهٔ قیمت زحمت و اجرت مزدوران وطنی منحصر می‌شود به مروت و انصاف ادارهٔ بانک؛ و طبقات نفوس آیندهٔ وطن را هم به کلی بی‌بهره خواهند گذاشت. (۲۲۷) و هرگاه چنین باشد ـ معنی جوهری اطلاق و استبداد سر از جیب بانک ملی بیرون می‌آورد که می‌خواهد ارواح موجودهٔ آیندهٔ ملک و ملت را اسیر نماید و تسخیر کند.

۲۵ ـ از همه مضحک‌تر این است که، امتیاز کارخانجات هم دارد ـ و هرگاه، این امتیاز به معنی انحصار است ـ به کلی اشتباه است و ناصواب ـ و هرگاه، به معنی اجازه است که لازم نیست در نظام‌نامهٔ بانک با دولت ذکر بشود ـ چه که، دست به کار مباح زدن هر وقت بخواهند، دولت اجازه می‌دهد.

۲۶ ـ تمام نواقص ما در این است که دلال و مشتری کالای تمدن و یاسای ترقی و شالده و اساس پیش‌رفت ما یکی است[۱] ـ معمار و مهندس و بنّای خانه ازل و ابد ملت برای شخص واحد خودش جان می‌کند ـ امنای دولت که خیرخواه، قیم و کفیل اعظم اینام ملک هستند هم، گویی از نفس افتاده‌اند. (۲۲۸) خیمه شب‌بازی و میدان اسب تازی همین است که مطابع و مجالس و مردم هیچ یک را آزادی نیست.

۲۷ ـ باستثنای علمای عظام و چند نفری از اشراف ملت دیگران هر چه هستند و هر که هستند ـ یا از روی ندانستگی یا دانسته این طور آغاز نموده‌اند، خود از طرف دولت علیّه یا وکلای ملت اسلامیه ـ در صورتی که دلال و بایع و مشتری یکی شد ـ کار تمام است ـ شرکای بانک ملی که از آسمان فرشته نیاید ـ و، از زمین اجنّه نروید؛

---

۱. حاکم و مدعی و مدعی الیه یکی است. (منه)

ناچار، مرکب از امنای دولت و اعضای مجلس ملی و کسان این دو طایفه‌اند. دیگران هم هرچه باشند و هر که باشند، در اصل مسئله فرق نمی‌کند، باز فروشنده و خریدار کالا یکی است. در این میان، حقوق طبیعی تمام ملت و حقوق سیاسیهٔ دولت پایمال می‌شود. ای کاش تمام نظام‌نامه و قانون اساسی منتشر بود که همه (۲۲۹) را معیّن می‌کردم.

۲۸ ـ پس، از روی خلوص، و مو به موی نصوص، عرض می‌کنم خلط مبحث و لطخ مبعث نباید کرد. بانک ملی یا غیرملی تجارت‌خانه‌ای است جداگانه و، صاحب امتیاز و انحصار است و دارای اجازهٔ مخصوص از طرف دولت علیّه که، به اندازه[ای] که مثلاً ثلث آن را طلای خالص اگر بانک باشد پیوسته، در صندق‌خانهٔ خود موجود و مهیّا داشته باشد، پول کاغذی چاپ کند و اشاعه نماید؛ به امضای مدیر و محاسبی که از طرف دولت برای نگرانی سرمایهٔ معاملین عامه و نیز،[1] مباشر معیّن است؛ چه که، پول کاغذی سکهٔ دولت است و، هرگاه منحصر باشد به طلا و نقره و فلزات سکه نمودن، آن را هم ادارهٔ جداگانه از طرف دولت معیّن است و بار و اندازه آن را هم میزانی معیّن است. و، با تعیین بار (۲۳۰) و میزان عدهٔ مسکوک نقره و فلز درجهٔ پست ـ خطری در آن ملحوظ نیست بلکه، تمام مخاطرات در اشاعهٔ پول کاغذی است، از طرف شرکت افرادی چند و وکلای قدسی خطاب ملی و امنای دولتی باید طوری اسباب سد سوخت سرمایهٔ ملت را تدارک فرمایند که خطرپذیر نباشد. بانک ضامن موجّه می‌خواهد و سرمایهٔ معلوم و ذخیرهٔ موجود دایمی؛ معنی بانک مجاز برای اشاعهٔ پول کاغذی این است، مگر این‌که، ابداً، اوراق به منزلهٔ سکه رواج در میانهٔ مردم منتشر بکنند، فقط تجارت‌خانه باشد آزاد مثل سایر دارالتجارهای عمومی که مردم در قبول بروات او و معامله با او آزاد باشند ـ و او هم، در معاملات خود آزاد باشد یا محدود به حدی هم باشد. چه که ما هنوز، در این‌که

---

۱. شرکا و غیره. (منه)

شایسته برای ایران تجارت آزادانه است، مثل انگلیس؛ یا غیرآزادانه (۲۳۱) است، مثل روس، سخن نگفته‌ایم.

۲۹ـ ولکن، امتیاز راه و انحصار پل و معدن و تنباکو و تریاک و جوهر و صید ماهی و غوص دریا برای مروارید و غیره مسئله[ای] است جداگانه و ترتیب علیحده دارد و، هر جماعت شرکایی می‌توانند عقد متعادلهٔ جداگانه با دولت علیّه از امور مزبور ببندند. و بانک ملی هم، مثل سایر تجارات و معاملات مباحه، پس از عقد مقاولهٔ سیاسیهٔ راجعه به پول کاغذی می‌تواند آزادانه مباشر شود ـ در عقد مقاولهٔ امتیاز معدنی یا شوسهٔ راهی ـ و آزاد است با دولت علیّه، ترتیب مقاولهٔ خارج از مقاولهٔ ترتیب بانکی بدهد در هر یک از امور مزبوره؛ هم‌چنین، آزاد است از هر راهی که اطمینان پیدا نماید، به ترتیب معلومی پول قرض بدهد به دولت، به همان ترتیب آزادی که با دیگران معامله می‌کند و، آزاد است (۲۳۲) در قبول و رد قرض.[۱]

۳۰ـ اخذ امتیاز یا حیازهٔ انحصار هم در اصل جوهر، منحصر به مقاوله به لفظ و کتب نیست؛ بلکه، اول باید شرکت خواهان امتیاز و یا انحصار سرمایهٔ خود را که جوهر پیش‌رفت کار است به امنای دولت و مجلس ملی بنماید، آن‌گاه، خود را شایستهٔ اجازه بداند. تکیهٔ این شرط مهم به همه گونه شرکت منحصره می‌خورد؛ از بانک گرفته تا سایر انحصارات. بلی در پاره[ای] اوقات، و پاره[ای] کارهای کم مشتری، پس از این‌که شرط مزبور ملحوظ شده باشد، دولت به جهت ترغیب و تشویق مردم به ارتکاب آن‌گونه امور بی‌مشتری اعانه به طور قرض به پاره[ای] شرکت‌ها کمک می‌نماید که آن کار کم مشتری بعیدالفایده هم، در مملکت معطل نمانده باشد.

۳۱ـ به همان ترتیب، خارج از امور سیاسیهٔ بانک که آزاد است (۲۳۳) در قرض دادن به

---

۱. فلان شرکت وطنی که اوراق به منزلهٔ سکهٔ رابجهٔ او مانند اوراق اسکناس بانک رابج است؛ نمی‌دانم ضامن او کیست به دولت چه می‌دهد چه مقاوله نامه دارد که همهٔ کار بانک را می‌کند و مقصر به قیود مقاوله نامهٔ بانک نیست. عجبا دولت و ملت هرچه خواهند. (منه)

دولت و یا گرفتن امتیاز و اخذ انحصار سایر امور. البته، بانک ملی را آزادی تـام است به جهت عقد مقاولهٔ جداگانه با امنای دولت در باب اخذ واردات و صادرات، مالیات و، مخارج دولت علیّه، و همین آزادی برای سایر شرکت‌ها و افراد مردم هم هست و، هم‌چنین دولت را هم در این باب به رضای مـجلس آزادی تـام است و مجبور نیست به شرکت معینی ترتیب این مقاوله را بدهد.

۳۲ـ مثلاً، خواه بانک ملی، خواه شرکت دیگر، عقد مقاولهٔ معدن مخصوصی یا، کـار بخصوصی که از امور راجعه به دولت باشد، اقدام نماید. نخستین، پس از انـجام و ملاحظهٔ سرمایه و قوای از عهده برآمدن او ـ باید حد و پیکرهٔ آن معیّن و روشـن باشد؛ اگر از معادن است، نخستین، باید ملاحظه شود که مصارف و مـیزان خـرج صورت بازار کردن (۲۳۴) آن معدن چیست و به چه اندازه است. آن‌گاه که، میزان به دست آمد، عشر و یا کمتر یا بیشتر که حق دولت است معیّن می‌شود، چه که، معدن یا بارزه است یا غیربارزه و، هر یک را مصارفی جداگانه است. آن‌که بارزه است، چاق و لاغر یا پرمایه و کم مایه دارد و، هر یک را نیز، میزان مخارج قـابل بـازار نمودن جداگانه است ـ پاره[ای] معادن هست که از نود یا نـود و پـنج مـصارف یک‌صد بیش عایدی ندارد و، چنین معدنی چگونه می‌تواند صد ده به دولت بدهد. یا معدنی که از سی چهل خرج صد دخل می‌برد. به چه ملاحظه صد ده بـه دولت بدهد؟ و حق دولت پایمال شود؟ و چشم شرکت‌های دیگر به تماشا سفید باشد؟ و حق عقد مقاوله بالرقابه نداشته باشد؟ یقین این میزان را دفتر خرج و دخل شرکت خواهد کرد.

۳۳ـ مقصود من از حد و پیکره این است که، ناحیه و اراضی (۲۳۵) و اسم و مکان یا شهر و بلدان منحصر و معیّن باشد و اگر، معدن دریایی و کار غوص دریا و صید بحرات نیز، حد و زرع و اندازهٔ آن موضحاً روشن باشد که از حد و سامان خود تجاوز نکند

و، البته هرگاه، عقد مقاوله به طریق اجاره و تخمین و بیع صبره نباشد[۱] و از روی میزان مدخول پس از خرج باشد. البته باید وکیل و محاسب دولتی با آن شرکت باشد، و در کار معدن علم وافی و بصیرت کافی داشته باشد؛ نه این‌که، اسماً «معدن الملک» باشد.

۳۴ـ این فقره نیز، باید در ضمن العقد مقاولهٔ بانک یا هرگونه شرکت مباحه دارای اجازهٔ ملحوظ شود که هرگاه، دولت و دارالشورای ملی صلاح مملکت را در تجارت (۲۳۶) آزادانه ندید، به ملاحظهٔ رواج امتعهٔ ایران در خارجهٔ بانک یا شرکت‌های دیگر مجاز و مختار نباشند. درتدارک قالی به رنگ جوهر یا تریاک مخلوط به گنجیده و از این قبیل غل و غش در کلیهٔ بضایع و صنایع به کار برند.

۳۵ـ مثلاً، جزیرهٔ خارک و جزیرهٔ خارگو که در خلیج، در مقابل بندر ریگ، واقع است و محاذی سلسله کوه به تنگ است، چندین هزار سال است که، سیلاب قرون گذشتهٔ رمل و صحاری آن کوه[۲] را که دارای بیضه و تخم صدف مروارید است و، خود آن رمل قابل خوابگاه ایام پرورش آن بیوض است، شکسته و شسته، درهم آمیخته به دریا برده و به ملاحظهٔ مَیَلان و قوت طبیعی مجری المیاه، تماماً، در حوالی آن دو جزیره متراکم ـ و صدف‌های پراکنده در ایام حرکت و مدت جولان طبیعی خود کرورها درکروش هستند؛ تا این‌که (۲۳۷) عاقبت بالعاب طبیعی مترشح از جلد خود به ضحور تحت البحر حوالی آن جزیره بچسبند و متحجر شوند. پس امروزه، هرگاه، بانک یا شرکت دیگر بخواهند دارای امتیاز این معدن یا منبع زرخیز متراکم آن ثروت کهن ذخیره بشود، با آن کسی که در محاذی بندر هندجان دارای امتیاز و انحصارنامه است یکی باشد؟ و دارالشورای ملی که برای نجات دولت از مهالک

---

۱. بیع صبره این است که مثلاً، خرمنی از غله یا جنس دیگر را بدون وزن وکیل بفروشند و به قول اصح در اسلام، این‌گونه مبایعه مشروع نیست. (منه)

۲. این کوه که معروف است به کوه بنگ با بسی انحطاط و اختفا و ارتفاع متصل می‌شود به کوه زاگرس که در موامهٔ بندلو است. (منه)

قرض و بی‌ترتیبی برپا شده هم باید صحه بگذارد؟ به ملاحظهٔ این‌که اغلب اعضای آن که فروشندهٔ این انحصار هستند خود نیز، شریک و خریدارند...!! حاشا!! البته امضا بخواهند فرمود بلکه، بیع صبره حرام است.

۳۶ ـ جزیرهٔ هورمزد، در محاذی بندرعباسی، که سراسر یک‌پارچه معادن مختلفه است و تمام شدنی نیست و، سال‌هاست جهازجهاز بدون مخارج اندک فوق‌العاده بارشده و (۲۳۸) به فرنگ می‌رود و، با سکهٔ طلا در بازار تجارت فرنگستان معاوضه می‌شود و، کرورها در کیسه فرد واحد رفته. آیا امروز، که دولت و ملت از خواب تاج بخش بیدار شده‌اند هم، باید مقاولهٔ امتیاز آن با هر شرکتی بلاانتشار مثل و مساوی شرکت معادنی باشد که در کوهستان یزد و کرمان و نیریز فارس جان می‌کند و، خودکشی می‌نماید تا این‌که، ده یک و ده دو دخل ببرد. معاذاللّه! البته، اعضای مقدس دارالشورای ملی هرگز، تضییع حق دولت را نمی‌خواهند که درواقع، این گونه ممر مدخول خدا داده را مجهول بگذارند و، برای تعادل مخارج دولت از ممر معاش عامهٔ ملت به طریق مردم آزادی راه مدخول بازنمایند و بر بودجهٔ مالیاتی بیفزایند.

۳۷ ـ آن قدر ممر مدخول طبیعی خدا داده در ذیل این نبذه، (۲۳۹) افتاده و حاضر دارم که ملت بیچاره را ابداً، حاجت نیست چهارشاهی پولِ نداشتهٔ خود را بدهد و، تفاخر قرض به دولت کند. افسوس که قلم آزاد نیست و، در عدم آزادی ناچارم به کتمان؛ و این‌گونه، امثال هم که گاهی بر صفحه ریخته می‌شود، میانه و خارج از موضوع است و، ثمرهٔ آن همین است که از گوشه و کنار از جانب ثروت ربایندگان سوتی بلند شود که «یاروراباش! چاره نمایید متهم شود بلکه، از این بیشتر زبان درازی نکند».

۳۸ ـ حفر قنوات به حدی که مایهٔ اضرار به دیگران نباشد مباح است. نهر و مشرب از رودخانهٔ بهاره و دایم‌الجریان هرگاه، مضربه جداول و انهار متقدمین نباشد مباح است؛ هم چنین، تعمیر و توسعهٔ آنها به شرط مذکور مباح است. احداث نهر و مشرب از رودخانه که (۲۴۰) قلیل الماء است، باید به میزان و مقسیم تسهیم شود، مباح

نیست. خاصه، به جهت کسی که تازه از راه رسیده و می‌خواهد اراضی موتی را احیا کند در زیر آن رودخانه. در این‌جا، باید به میزان شرع مقدس قانونی وضع شود.[۱]

۳۹ـ جنگل‌ها و بیشه‌ها که معدن ذغال و هیزم و چوب و الواح ابنیهٔ مایحتاج ملت است و، هم اغلب اثمار و برگ‌های آن جزو مال‌التجاره است. مثل بادام تلخ و پوست سیاه ثمر بلوط و غیره؛ و هم، مدار کسب بخار و غیره است و هم، به ملاحظهٔ حفظ الصحهٔ عمومی اهالی حوالی آنها از حیث جذب و دفع دو غاز اکسیژن و هیدروژن، که وجود آن اشجار دخالت تامه در حفظ صحت عموم بشر و جنیس حیوان دارد، باید کلاً و طراً، در تحت نگرانی محافظین و مستحفظین دولت علیّه باشد؛ که هر کس نتواند با غایت بی‌ملاحظگی و عدم (۲۴۱) رعایت ترتیب برای چهار بار زغال فرسنگ فرسنگ جنگل، معدن مدد معاش عموم ملت را آتش بزند. یا بدون ملاحظه، درخت پیر و جوان و رسیده و نارسیدهٔ چندین درخت بارور در حال ترقی را، برای دستهٔ بیل و کلنگ و میانهٔ غلیان قطع نماید و از پا درآورد، که چنانچه، جنگل و بیشهٔ قریب به شهرها و دهکده‌ها به‌کلی، از میان رفته، بازهم بی مبالاتی نموده بقیه هم تمام شود. آن‌گاه، از سایر عیوب دیگر گذشته، زغال و هیزم را از کراچی و سایر ممالک خارجه به ایران، مرسله نمایند. جنگل مستحفظ و مستعمر لازم دارد که درخت خشکیده زغال شود و، چوب و ترکهٔ رسیده به اندازه که درخت سبز و خرم از پا بیفتد بریده شود و، غیره. و هر جای آن زمین خالی باشد از همان جنس درخت به جایش غرس شود و، هیزم از شاخهٔ خشک و شاخهٔ (۲۴۲) مانع از رشد درخت که لازم است پیراسته شود، انتخاب نمایند و، نیزارها را به کلی، از پا نیندازند؛ چه که، طرف احتیاج مردم است. ولکن، این گونه معادن را دولت یا ملت

---

۱. مثلاً که، یکی کرسی ایالتی ممالک چین آنچه قنوات در جزو مجرایی نهراعظم است تماماً، خالصهٔ دولت است واحدی را حق مالکیت نبوده فقط به واسطهٔ غلظت دولت سنارقاین در میانهٔ خود تقسیم کرده‌اند و بعد، به هم‌دیگر خرید و فروش کرده‌اند. (منه)

حق انحصار ندارند و مباح است با شرایط محافظهٔ آنها که باید از طرف دولت معیّن شود و، هرچه و هرکدام در املاک مردم باشد احکامی جداگانه دارد. لکن، در غالب جاها و موضوعات مختلفه، مالک را حق تصرف تام و انعدام مالاکلام جنگل و بیشهٔ واقع در ملک خود نیست. چه که، شاید مدار سوخت عموم اهالی آن حوالی منحصر باشد به همان جنگل واحد که در ملک فردی واحد واقع است؛ و هرگاه، مالک به ملاحظهٔ زیادتی صرفه از اراضی آن معدومش کند، اهالی آن نقطه، در صورت عدم خط راه آهن، مجبور شوند از بیت منزل راه تحصیل سوخت (۲۴۳) نمایند. برای فایدهٔ فردی جمع کثیر و جم غفیری دچار عسر [و] حرج بشوند. یا این‌که قوای برق تعمیم بشود که در ملک ما مفهوم ندارد.

۴۰ ـ در پاره[ای] از ممالک فرنگ تبعیت حاصل می‌شود از شماره[ای] معلوم و مشخص از سنین توقف یا مسقط الرأس هر مهاجری که در آن مملکت باشد اعم از این‌که تبعه هم نباشد در تحت قانون آن مملکت باشد: مثل ایرانی در فرنگ یا نباشد مثل ایرانی در عثمانی موضوع سخن در تبعیت است. مثل این که سه سال، در ممالک امریک توقف کردن دارای تذکره تبعیت شدن است.

پس طول این سخن برای این است که در تمام امتیاز و انحصار نامه‌هایی که بالمره سزاوار نیست به غیر تبعهٔ ایران داد، باید موضحاً قید شود که دارندهٔ این ورقهٔ شرکتیه تا وقتی به مشروعیت تامه، به علاوهٔ قید نفروختن به خارجه شریک (۲۴۴) و سهیم شرکت است که به استعفا یا کثرت توقف در تبعیت دولت خارجه یا تحت‌المحافظهٔ او نباشد؛ و هرگاه، او یا ذریات آیندهٔ او با حدی از مناسبات مزبوره یا امتیاز مسقط الرأسی در تحت محافظت یا تبعیت دولت خارجه درآمد، به کلی شراکت او باطل و سهم او اضافه بر سهام سایرین از شرکای تبعه خلص ایران خواهد بود و در کتابچهٔ مقاوله نامه، فیمابین دولت و ملت نیز، باید مشبعاً رعایت این فصل بشود که به هیچ حیله و اتفاق و مناسبتی ناخن خارجه به چنین شرکت مختصهٔ ملی بند نشود.

## انتخاب وکلای ملی و حق رای عامه

۱ ـ در نبذهای گذشته، از مشروعیت رأی دادن هریک از افراد ملت اشاره رفته؛ اکنون، باید گفت که (۲۴۵) ملی آن فردی است که سود و زیان مملکت و فایده و ضرر به جهت جامعهٔ هیئت ملی راجع است به اساس معاد و معاش او. هر جنس خارج از هیئت ملی که در مملکت توطن دارد یا از جای دیگر مهاجرت کرده و اکنون، تبعهٔ دولت علیّه ایران است و، به مشروعیت تبعیت می‌تواند آب و زمین ملک بخرد ـ او را وطنی گویند ـ و فرق میانهٔ ملی و وطنی عموم و خصوصی مطلق است در صورت عدم اتحاد مذهب.

۲ ـ هیئت جامعهٔ ملی وطنی فرداً فرد، دارای حق رأی در انتخاب وکیل ملی هستند به اکثریت آرای عامه و جرح و تعدیل در نامزد کردن ارباب حل و عقد آنها ولا! پشه چو پرشد بکشد پیل را ـ هر فردی پول کلفت زور هنگفتی از ارباب حل و عقد نیست. هر چاپلوس خوشآمدگویی که، به اصرار و شیادی، خود را در حوزهٔ مردم انداخته باشد در این شمار نیست. هر فضول هرزه (۲۴۶) درأیی که به پررویی و حرف چماق گویی و مشت کوبی، خود را بر جمعی مقدم داشته باشد مقصود نیست. هر یادگار از خانوادهٔ پوسیده مراد نیست. هر اهل ظاهری مرام نی! بلکه ارباب حل و عقد کسانی هستند که به ریاضت اخلاق دارای ذره[ای] خود غرضی و خودمرضی نباشند و، در مقام محاکمه در آرا و انتخاب، میانهٔ فرزند عزیز خویش و کشندهٔ پدر مغرضانه فرق نگذارند. ارباب حل و عقد کسانی هستند که به علاوهٔ قدس وجود و سعادت هست و بود بصیرت تامه و علم به مایحتاج عامه داشته باشند و، بدانند برای امراض مختلفهٔ درهم بر هم امروزه ملت چگونه وکیل و کفیل ذوفنونی انتخاب می‌شود که ستر عورت ملت و ذریات آنها را به بهای لحظهٔ خودپسندی نفروشد.! والّا ممکن است یکی به رو، یکی به پول، یکی به زور و نفوذ سالیان گذشته، یکی به آقازادهٔ محل بودن، (۲۴۷) یکی به کثرت بستگان، یکی به

امروز روز غیرت است؛ هرکس به عنوانی خارج از شایستگی شخصی جماعت کثیری حاضر نماید دربارهٔ او رأی بدهند. این است که می‌گویم، با ملاحظهٔ تامه از مشروعیت اکثریت آرای عامه، اکثریت آرای مفاصه[ای] که از میانهٔ آن، آرای عامه فراهم شده و اغلب و اکثر ارباب حل و عقد بوده‌اند شرط است!![1] دریغا که آزادی برای حق گویی نیست؛ افسوس که، علوم و فنون را هنوز، اجازه از طرف ادارهٔ معارف نیست. هیهات که، ارباب حل و عقد رأی و فهم خود را آفتابی نمی‌کند!!!... قانوناً مجلس نظاری لازم است و نامزد کردن دانشمندان وطنی و مساوی دو عده، لزوم نمایندگی و مبعوثیت.

۳ـ در هر مملکتی از ممالک متعدده، فرمان فرمان‌نشین از ئیلات چندنفری با اکثریت آرای عام، از بلوکات و قصبه جات و شهر مرکزی، هر یک به فراخور نفوس انتخاب می‌شود. اینها از میانهٔ (۲۴۸) خود یا از خارج از حوزهٔ خود طبیب ذوفنونی برای امراض خود و ازدیاد عظمت دولت انتخاب می‌کنند و، هر گروه ممتاز مخصوصی که هنوز، جهت اختصاصی به خود می‌دهند، مثل شاهزادگان عظام، که تقریباً هفتاد و پنج سال است سلطنت مستقلهٔ ایران رسماً بین‌الملل در آن خاندان جلیل است، در هر شهر و مملکتی که آحاد و افراد آنها به کثرت عده و مشاغل و جهات اهمیت ملی ممتاز باشند نیز، برای خود از طرف خود وکیل ملی به جهت مجلس مرکزی انتخاب و گسیل می‌نمایند. لکن، در هر جا که مشتی محقر باشند و، در مشاغل و وسایل، اهمیت ملی مستهلک باشند؛ حق انتخاب وکیلی جداگانه ندارند. بلکه، با سایر هم‌وطنان خویش هم آواز می‌شوند. بالجمله وکیل ملی به خواهش و مناسب مقاصد

---

۱. این مراتب ایامی تحریر یافته که نظام‌نامهٔ انتخابات حنفی بود ابداً. بشنید نرسیده بود که فی‌الحقیقه عامیانه بود. اگر چه این طرز نگارش شده هم بس عامیانه و خارج از علم است لکن چون وضع چنین انتخابات و طور غیرِ مناسب به ایران بس وضع بود محض اینکه شاید بتوان خلاصه دانشمندان این قرن ایران را جمع کرده اختراعاً و اقتراحاً اینگونه تحریر یافت و در مجلات دیگر به غایت ممکن عصر حالیه فرنگ عملاً نگارش یافته. (منه)

چهار نفر یا، یک نفر انتخاب نمی‌شود که انگشتر گردان او باشد و، در جرح و تعدیل مملکت آزاد نباشد.(۲۴۹)

۴ـ وکیل ملی[۱] به حسن ادراک و بصیرت کاملهٔ ارباب حل و عقد از میانهٔ افراد وطنیان انتخاب می‌شود و به علاوه این‌که، به تمام اخلاق حسنه آراسته و از اختلاق صفات پیراسته است. باید روزنامهٔ اعمال و کتابچهٔ سوانح زندگانی او چنان بین العموم ارباب حل و عقد روشن و نورانی و پر از فداکاری و خیر عموم‌خواهی باشد و از هرگونه کدورت و سیاهی خالی و صافی باشد که بالمرّه شایبهٔ اکراه در آن نباشد. چه که، امین و محافظ و حامی ناموس دین و دولت و روح مملکت و عصمت و عورت هیئت جامعهٔ مسلمین و بیضهٔ اسلام باشد.

۵ـ روزنامهٔ معاملات او با مردم نباید طوری باشد که به عنوان دولاب و غش در امتعه و املاک رهنی و بی‌عشرطی و تنزیل و ضبط و تفریط اوقاف و، رشوه و بازارگرمی و مستمری و مواجب مردم بی دست و پا محل برای خود قرارداده، تحصیل ثروت و مکنت (۲۵۰) کرده باشد. بلکه، به طریق حلال کسب معیشت و جمع تمول نموده باشد و، خیرات او به عموم رسیده و اگر، دارای مکنت مالی نبوده به امکان حالی خیرش به مردم رسیده باشد؛ به حد و اندازه[ای] که اگر دارای مال می‌بوده یا بعدها، بشود همان حسن ظن عامه دربارهٔ او متأخم به علم باشد.

۶ـ باید مسلمان پاک ظاهرالصلاح خالص‌العقیده باشد که، ملت اسلام را اهل و عیال خود بداند و به قوت روح‌الایمان خویش غیور به اهل خود باشد، نه این‌که، تنها مکه فراری و کربلای به ناچاری خود را دلیل بر اسلامیت خویش بیاورد. یا این‌که، فقط به رفتن فرنگ و سوغات آوردن زبان فرنگی و معاشرت و نوکری فرنگی و دلال

---

۱. حقا که ارباب حل و عقد دانشمند ایران در تعرفهٔ شایستگان صالح به جهت نمایندگی به مردم، مضایقه فرمودند و خود نیز، برای اسباب شدن حاضر نشوند و عوام نیز. ندانستند چه کنند و، ناچار، کار به کام مشاور لاتا نها شد. (منه)

مظلمهٔ معاملات فرنگی بودن و، ناموس ملت اسلام را به فرنگی فروختن، عمر گذرانیده باشد و، به این حرمت نامشروع، خویشتن را شایستهٔ وکالت ملی بداند. (۲۵۱)

۷ـ با این‌که، جرم و سیاست حکام ایام گذشتهٔ بی قانون، مناط اعتماد و میزان اعتبار نمی‌شود؛ معهذا، دفتر روزنامهٔ ایام گذشتهٔ کسی که شایستهٔ وکالت ملی است باید، از جرم و سیاست حکام نظر به اتهام او از سرقت و تقلب و غل و غش معاملات و ورشکست بدون دلیل و نفاق بین‌الناس و فساد بین الطوایف بری و پاک باشد و، متصف به اعمال سوء از قبیل فحشا و منکر نباشد که به ملاحظهٔ کافرهٔ فرنگی ناموس ملت اسلام از کف بدهد ولکن عداوت حکام گذشته با هر کس نظر به امور سیاسیه و اتهام آن کس به ضدیت به اساس استبداد و زنگ[1] اخبار زدن، برای بیدارشدن به خواب رفتگان ملت، از مدایح جوهریه و اولین صفات پسندیدهٔ خیر اسلام خواهانهٔ او محسوب است. (۲۵۲)

۸ـ سواد فارسی و عربی و فقه و مباحث الفاظ و مبادی علم جغرافی و هندسه و نقشه کشی و تجارت و زراعت و بودجه‌بندی و اطلاع کافی به حال مشرب و نفوس و تاب و توان وطنیان و بصیرت و علم وافی از اوضاع حاضرهٔ دول مقتدره و ممالک موجود متمدنهٔ روی زمین و ترتیب مراودات و معاودات آنها با هم‌دیگر و جهات مناسبات تجارتی و سیاسی آنها به ایران، و از عهدهٔ نطق‌پردازی و خطابه سازی آمدن و سایر عملیات سیاست مدن و سیاست اقتصاد و حقوق بین‌الملل دانستن و غیره!!! همگی باید در شخص فراهم باشد تا این‌که، شایستهٔ نمایندگی یک مملکت، مثل خراسان، باشد و بایستهٔ عضویت دارالشورای کبریٰ ملی.

---

۱. اول کسی که لایحه نوشت و عنوان آن را آخرین زنگ اخبار در انقراض سلطنت قاجار نمود، در سال ۱۳۲۱ هجری، در حکومت ملک منصور، به عنوان شعاع السلطنه، در شیراز، همانا، مؤلفهٔ این کتابچه بود؛ که عین‌الدعوه، در تهران و شعاع‌السطنه، در شیراز، او را سخت تعقیب نمودند. (منه)

۹ ـ پس فقیه سیاسی مدان و سیاسی دان، نوامیس شرعیه (۲۵۳) مفهم و، تاجر زراعت نشناس و، بودجه بند ناخبره به حال مملکت و، خبرهٔ بی نطق و ناطق عربی ناخوانده و عرب مشرب نشناس و تاب و تحمل مردم نشناخته!! هریک کامل‌اند از جهتی، و ناقص‌اند از جهاتی؛ و هیچ‌یک، از عهدهٔ وکالت ملی در دارالشورای کبریٰ نخواهند آمد. چه که، ترجمهٔ وکیل ملی سلطنت ساز ملت پرداز است و البته، باید چنین شخصی ذوجوانب باشد و هرگاه، یک نفر که مجموعهٔ صفات لازمه باشد موجود نبینند، ناچار دونفر باشند. والّا، سر به بیست سی نفر می‌کشد و از میان یک نفر بگیرند.

۱۰ ـ این وکیل ملی نمی‌رود برای خواستن فلان حاکم یا نخواستن بهمان وزیر یا حفظ نوامیس شریفه به تنهایی، بلکه می‌رود برای عقد معاهدات دولت با دول خارجه از حیث امور سیاسی و گمرگ‌خانه و مال‌التجاره و امتیاز اشیایی که به خارجه داده (۲۵۴) می‌شود و، بودجه بندی داخله و امور معادن و تصفیهٔ راه‌ها و مالیات از اراضی و میاه و یا زراعات و محصولات و انضباط احکام شرعیه و استحکام امور ملیه و قبول و رفض بندها و فصول قانون اساسی. نظر بر رواج و عدم رواج در مشارب مختلفه وطنیان او، و موکلین او، و پس از آن‌که، دارای این فنون هم باشد، باید در وطن خویش نافذالکلمه و مسموع القول باشد؛ و البته، همین که به صفات اخلاقیهٔ حسنهٔ ما تقدم آراسته باشد، این صفت اخیره را نیز، دارا خواهد بود؛ بنابراین، صفحهٔ قرطاس را طاقت قیاس نیست. «اِنی لَاَکتُمُ مِنِ علمی جواهِرَه. لَیلا یَرَی الناس ذوجهل فنفتنا».

۱۱ ـ همین که، امکان ندارد کافهٔ اهالی یک مملکت را با فرد واحد دانشمندی غرض شخصی باشد؛ همین که، نوع مردم دانشمند به نور بزرگواری دانش، مانند آفتاب جهان‌تاب از فلک عامهٔ (۲۵۵) ملت تابان و نمایان هستند؛ همین که، انتخاب ملی را مغالطه در موضوع ننمایند و نوعی بگیرند و موکول به اکثریت آرای جنس ملت

بدانند، کار تمام است و آغازی به انجام. وگرنه، آرای صنف محدود هر حزب و طایفه[ای] بسی شایبه‌پذیر است و به هرگونه قدس وجود و شرافت هست و بود هم، ظاهراً و باطناً آراسته باشند!!! جنس ملت حر و آزاد مالیات بده، تحمیل کش به زحمت خویش آبادنمای مملکت را حق اظهار تردید است.

۱۲ ـ قبول وکالت ملی تنها برای بروز شرافت شخصی است در خدمت به دین و دنیای مسلمین، نه جمع مال و کسب آمال. «رجال لا تلهیهم بحاراً و لا بیع عن ذکراللّه. ذالک مثلهم فی التوراة و مصلهم فی الابخیل کزرع اخرج شکاه فاستغلوا فاستوی علی سرقه لیعجب الزراع و لیغیظ بهم الکفار... الغ». (۲۵۶)

# مفتاح‌التمدّن فی سیاسة‌المُدُن

## جلد دوم

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمدلله و سلام علی عباده الذین المصطفی

## مقدمه اول*

(۱)

هر کس مجهولات را نشناسد ، نداند چه می‌خواهد یا چه باید بخواهد، معلومات را نتواند دریابد پس معلومی نخواهد داشت.

(۲)

پیدایش آثار طبیعت مقهور عادات طبیعی است پس خلاف عادت دفعتاً موجب هلاکت است و نابودی و زبونی در تمام موالید ثلاثه!

(۳)

هرچه ظاهر ندارد باطن ندارد پس هر بی‌ظاهر و باطنی اثر و ثمر ندارد بلکه وجود ندارد، پس مجهول مطلق است و طالبش محروم و مردود است!

---

*. چکامه صد کلمه یا مقدمه بر وضع اساس معارف و سایر قوانین به موجب فلسفه عملی در ایران مشتمل بر صد گفتار بطور چکامه. (منه)

(۴)

رشتهٔ پایندگی و ترّقی بسته به وهم است و جنس حیوان عاشق وهم خویش است و شمشیر برنده مالک اوهام خلایق نخواهد شد، پس تا وهم نباشد مقصد معلوم نیست تا به توسط همان وهم اقدام نشود پایندگی و پیشرفت نیست تا با اوهام عادی مردم وهم جدید را مناسب نکنند* هر اقدامی بی‌نتیجه است عجبا که معمار عالم وهم است آن بزرگوار که فرمود «رحم الله الواهمه» به چیز عدمی و مجهول مطلقی رحمت نفرستاد بلکه محرک و سببی را قصد فرموده.

(۵)

بی اعتقادترین مردم ورای وهم ریاست علمی و سیاسی که محرک اوست ناچار در ضمیر خود موهوم مجهولی را پرستش می‌کند که زاجر و محرک او در شر و خیر همان است و بس؛ پس اوهام محسوسهٔ ریاست و ترقیّات ظاهری را باید با اوهام باطنی اُخت آورد تا نتیجه گرفته شود و مسلماً هر کس به وهم اول هر اراده و جنبشی می‌کند قصدش حدث به وهّم ثانی است که معبودفواد اوست.

(۶)

هرجایی که بشر از درک و چاره عاجز می‌ماند همان‌جا نقطهٔ پرستشگاه موهوم اوست و محل کلی معبود اوست؛ پس از همان‌جا حسّ احتیاج او به درک مطالب و چارهٔ کارها بیدار می‌شود و یا باید بیدارش کرد به موهوم ظاهری که مناسب همان موهوم باطنی اوست، به طوری‌که اگر نقطه موهومهٔ او خطاست. (۱) موهوم ظاهری به تدریج آن را از لوح ضمیر ش سترده خود به جای آن بماند و اگر صواب و با موهومات ظاهری موافق است آن را تقویت کند در صورتی‌که موهوم ظاهری کلی طبیعی باشد.

(۷)

محرّک جنس حیوان در اختیار امور آزادانه خود همان موهوم قلبی است که معشوق اوست و رحمت جان خود را در همان می‌داند و بس و این موهوم است که به شمشیر

مسخّر نشود سلطان را و به تدریج و تدبیر مسخّر بکند نادان را.

(۸)

موهوم قلبی جان و جنبانندهٔ موهومات ظاهری است و موهومات ظاهری بیدار کنندهٔ حسّ احتیاج است و برآمدن حاجات غایت آمال جنس حیوان و موجب تعمیر و استحکام اساس و پایندگی و ترّقی و روح تمدّن است.

(۹)

پس پایندگی و ترّقی نتیجهٔ ملایمت و مناسبت دادن موهوم ظاهری با موهوم باطنی است. به طوری که مصادمت بر ضدّ واقع نشود و عموم افراد را در تحت حسّ واحد نوعی بیاورد و در مقصد ظاهری عموماً همدست و با موهوم و مقصد باطنی آنها در صورتی که مؤیّدموهومظاهری باشد جان گرفته یک دل کار کنند و درصورت خطابودن موهوم باطنی به تدریج جان پلیدخطاکار راسترده جان تازهٔ پاک درعموم دمیده شود.

(۱۰)

اعتقاد به یک وجود ناپدید قادر قاهری بدون منسوب ساختن آن به آراء پیشوایان ریاست طلب ولو آن وجود را به شکل شتر و گاو پلنگ بدانند مخالف هیچ گونه اساس ترّقی و تمّدن و راحت نوعی نخواهد بود بلکه به غایت سودمند است چه جای این‌که عقیدهٔ به خدای پاک دانا و بینایی در مردم تأیید کرده و اثر و راحتی (۲) از آن جان پاک خداشناسی به دست کنند که در قوّهٔ هیچ جاسوس و پلیس مخفی نباشد ویژه آن‌که آن گونه خداشناسی با یک شریعت غرای پیغمبری توأم باشد که اساساً با هیچ گونه تمّدن روحانی و جسمانی مخالف نباشد.

(۱۱)

در روی کرهٔ زمین ساعتی کار و دیناری پول فقط محض رضای بیدینی به کسی داده نمی‌شود؛ بیدین‌ترین مردم اگر امانتی دارد معتقد به خدا را ترجیح می‌دهد بر بی‌دینی مانند خودش. چنانکه شرابخوار محبوب خود را به شرابخواری مانند خود نمی‌سپارد.

(۱۲)

خداشناسی و به اخلاق خدایی خو گرفتن در نزد هر اندک عاقلی ممدوح است و باعث رفاه عموم و هرچه نزاع و جدال در میانهٔ بی‌دینان و با دینان دیده می‌شود، به واسطهٔ اشخاص است نه به علت خداشناسی مطلق روش خودپسندانهٔ جاهل پرورانه مرید خر بدست آوردن پاره[ای] از پیشوایان هر مذهبی و اجمال و عدم موافقت پاره[ای] از مذاهب با اساس زیست و زندگانی امروزه و آیندهٔ مردم اغلبی از دانشمندان ظاهری و اشرار فطری را قهراً به خداشناسی دعوت کرده و طبیعت عادیهٔ ثانویهٔ آنها گردیده و همان طبیعت عادیهٔ افکاری ایضاً نقطهٔ پرستشگاه و رب اعلاً و نقطهٔ اولی و محور دایره بر حول اوست. به حرکت او متحرک و پسکونش ساکن است.

(۱۳)

زیست و ایست هر گونه عمارت بزرگی در جو هوا آسانتر به فرض و تصور می‌آید تا دولت و ملتی بدون مذهب مخصوص یا وجهه بخصوصی که معشوق و معبود قلوب عامهٔ اهلش باشد اینکه حول عالم به زیور هر گونه قوانین مدنی مناسب اهلش آراسته باشد زوال‌ناپذیر است مگر دولت خداشناس مورچه مباش شمارهٔ سال و ماه و کمیل را ذلیل شمار.

(۱۴)

سخن جهال میزان حق و باطل نمی‌شود و دانشمندان دیندار و دین ندار اتفاق دارند که نیک نیکوست و زشت زشت و جوهر دیانات همین است و بس و همین عقیده به خوبی خوب و بدی بد آباد کنندهٔ عالم است، لکن بسی فرق است میانهٔ دانشمند به این عقیده و متدیّن به این عقیده زیرا که دانشمند مزبور عالم است و متدیّن مزبور عبد پرستنده و عاشق جان‌باز در راه عقیدهٔ خویش است البته عاشق جان‌باز در به دست آوردن محبوبهٔ خویش که فعل نیک و ترک بدی باشد بی مباحثه حاضر و مؤثرتر است اگر چه کلمهٔ نیک نیکو و بد بد است بسی آسان است لکن نیک چیست و بد کدام در این

ورطه کشتی فروش هزار که ناید از آن تختهٔ برکنار و در این‌جا از بیان حقیقت نیک و بد گذشته و درجهٔ ظهورات آن را قناعت کرده و می‌گوییم همان چیزهایی که عامهٔ عقلای هر قومی نیک بشمارند، نیکو است و بعکسش بد است. (۳)

(۱۵)

نزاع لفظی شخصی دانشمندان با علمای جاهل مذهبی هر جایی علت پا به مذاهب زدن عموم جهّال آزادی شهوانی طلب هر جا شده و می‌شود این است که نسبت به شمارهٔ نفوس در اقصی جنگل‌های هند در میانهٔ وحشی‌ترین مردمش دزدی و آدم‌کشی کمتر از شهر پاریس می‌شود که مرکز تمدن فرنگ است؛ در صورتی که قوانین قاهرهٔ پاریس معدوم فرض بشود چرا به واسطهٔ اینکه وحشیان جنگلی به سادگی عقیده به موهومی ناپدید باقیند پاریسی ازدیاد شده به دونیت نرسیده.

(۱۶)

هر ملتی پیش از عالم شدن بی دین شده کارش خراب است با بقال بیدین جاهل ابداً نمی‌توان معامله و سازش کرد و یا توقع راحت خیال از حیلهٔ او داشت لکن با عالم واقعاً دانشمند بیدین به راحت توان زیست و زندگانی کرد عالم محب است علم را برای نه به جهات ازدیاد راه مکر و فریب.

(۱۷)

اعظم حجاب حیاء و سدّ فساد ضمیر مردم همانا خداشناسی و تدیّن است و هرچه تدیّن و خداشناسی در هر جا تقویت شود شرّ و فتنه کمتر است خاصه اگر توام باشد به شریعتی که ابداً مانع ترقیّات معاشی مردم نباشد و یا کمتر باشد.

(۱۸)

بر فرض که پاره[ای] نواقص در مذهبی باشد امکان ندارد یکباره اصلاح شود مگر به حیلهٔ تدریجی علمی.

(۱۹)

حتّی عادات مردم را نمی‌توان تغییر داد مگر به تدریج زیرا اعظم دینی که به قلب

مردم جاکرده عادات است که در هیچ قومی مذهب پایدار نمی‌شود مگر وقتی که عادت و طبیعت ثانیه بشود یا با طبع فطری انسان‌ها مناسبت پیدا کند یا اسبابی پیش آمده باشد [...] و تا این حال دست ندهد قیدی به مذهب خود ندارد.

(۲۰)

کوته نظر است آن‌که بگوید فرنگی تا انجیل را کنار ننهند ترّقی نکند؛ ببین چند قرن پس از مشروطیت و جمهوریت چنان کرده و چرا کرده و فساد کشیشان به چه پایه رسیده بود و باز ببین ظاهر همان انجیل را چگونه علت ظاهرهٔ استقلال خود قرار داده‌اند و ببین چهار مثل و پند و اندرزی که انجیل مشتمل به همان است چه بود و چه فایده داشت و ظاهر فروعاتش چگونه قرن‌ها سدّ سیل ترقی بود زیرا قرن‌ها عادت شده بود و به قرن‌ها باید برود معهذا در نزد هر فلسفی و امری اصولش مقدس است. (۴)

(۲۱)

عقل چیزها را پیش از ایجاد و پیدایش می‌داند، زیرا که قاضی و ممّیز است به توسط معلومات محسوسه از همانها برای همانها چنانچه از چند سبب معلوم مشهود خبر می‌دهد از حدوث شیء غایب مجهولی که از عرصهٔ غیب به عالم شهاده کسوت وجود شهاوی می‌شود.

(۲۲)

عاقل هرگز طرف احتمال را از دست نمی‌دهد و فایدهٔ عقل همین است.

(۲۳)

در بیدینی هرگز احتمال فایده نیست امتحان کن روی زمین را به سیاحت بگرد اگر شریرترین مردم فقط محض رضای خداشناسی دیناری یا کاری بتواند یا جان و مالت را محافظت کرد بیدین باش.

(۲۴)

مذهب جبلی بشر همان موهوم قلبی اوست و سایر مذاهب شرعیّه را هر کدام مناسب همان دید به جان و مال قبول می‌کند و حسّ اول و حسّ دوم در ضمیرش

وحدت پیدا می‌کند به عادت.

(۲۵)

این حسّ وَحْدَانی در هر قوم و ملّتی به تفاوت و تشکیک است و نخستین فعّال بوده و هیچ قُوّه[ای] از عهده و تسخیر آن برنیامده اگر چه امروزه می‌گویند مسخّر آن علم است لکن این عقیده اشتباه است زیرا بشر تا ماهیت یک نوع وهمی را در ضمیر خود پرستش خواهد کرد منتها در هر دوره[ای] از گردش عالم و در هر مقامی از گردش حالات طبیعی او صورت وهمش تبدیل می‌شود نه این‌که اصلاً از میان می‌رود بلکه تا دم مردن جنس حیوان در نزد معبود ضمیرش عبد ذلیل است بلکه از علوم امم اختیار نمی‌کند مگر علمی که مناسب موهوم اوست و روزانه به تغییر تدریجی موهومش مراتب تحصیلش و تبدیل علمی به علم دیگر و شدت و ضعف میلش فرق می‌کند.

(۲۶)

در صورتی که در بیدینی ابداً احتمال فایده نیست و همه گونه احتمالات شرّ و حیله و ضرر در آن موجود است و در صورتی که همگی در نزد حسّ ضمیر خود عبد و عاشقند و لهذا تعمیر عالم بسته به وجود این حسّ است برای هیچ عاقلی شایسته نیست علت تعمیر عالم را و بهترین اسباب پیشرفت مقاصد خود را خوار و زبون شمارد.

(۲۷)

در مشرق زمین مخصوصاً بواسطهٔ غرّایی فلسفهٔ مذهبی و روحانیّت‌طلبی کاخ دماغ اهلش آخر عادتی که تبدیل می‌شود اخلاق مذهبی است و اول عروهٔ وثقایی که توان تکیه به آن داد به جهت پیشرفت کارها مذهب است و آخر مقام فرار اصول مذهبی هر قومی اول ظهورتیه آن قوم است ولو به قوانین قاهرهٔ بشر ساخته آراسته باشند و این گمراهی قلبی روزانه زیاد می‌شود تا اینکه دوباره بواسطهٔ فشار پلیدیهای ساختگی خسته گردیده و بی فایدگی حلق و جلق و دلق بدون عقیدهٔ به غیب لا یدرکی بر آنها کشف گردیده از نو موهوم سابقی مغز خویش را جویا شده و به وضع وَحْدانیِ بهتری

بیدار گردیده کل روی زمین به کلمهٔ توحید مترنم آمده لا اله الا الله گویان برخیزند و در رکاب مهدی اعظم که مجدد عالم است جهاد نمایند و مسلماً آن مهدی آخرالزمان به حکم خداوند طبیعت در عصر فرار اصول ادیان و عین قدرت قاهرهٔ قوانین مدنی حتماً به برهان سیاسی طبیعی ظهور بسیط خواهد فرمود عجل اله فرجه!(۵)

(۲۸)

هر ملّت و مذهبی گویی دارای دو جان و دو بدن است: اول متُّعلق است به امور عادی شخصی افرادی به اختلاف و مراتب افراد اهلش. دوم حسّ عمومی آنهاست. با یک گونه اتحاد جوهری نوعی و اختلافی که دارد بر حسب شدت و ضعف است و پیوسته یکی از آن دو جان خواب است و دیگری بیدار است؛ لکن علاقه روحانی میانه هر دو [ا]ست و روز خموشی و هدنه حسّ عمومی چنان خواب است که از دیگران گذشته صاحبانش هم گمان می‌کنند مرده است و در روزی که اتفاقی بیفتد و علتی صوری رخ دهد که آن حس عمومی بیدار شود، حسّ عادی شخصی فوراً به خواب رفته کانَه مرده و مالک رقاب عموم همان جان یگانگی خواهد شد بطوری که صاحبانش نیز به تعجّب درآمده و گویند این ما بودیم که دارای چنین قوّهٔ موجه و تاکنون از آن فایده نمی‌گرفتیم. شیعیان ایرانی در شهر بمبئی با اخوان سنّت جماعت منازعه می‌کنند زردشتیان به ملاحظه حس نوعی به ایرانیان کمک می‌کنند در حالتی که نزاع بر سر دستهٔ سینه‌زنان به جهت امام حسین(ع) مسلمین است.

(۲۹)

امثال و مانند این دو جان در تواریخ عالم پر است دیروز را نظر کن که به مجرّد بیدار شدن حسّ عمومی هر الواد شراب خواری واقعاً شرب تنباکو را به شدتی حرام دانست که ناصرالدین شاه قاهر در اندرون خویش نتوانست قلیان بکشد و بلکه امامزاده[ای] را که خود ساخته بود نتوانست به آن قسم نخورد صورت تلگراف را ملک التجار ساخت منتها چون به جا بود و پیشرفت کرد مرحوم میرزای حجةالاسلام انکار نفرمود.

(۳۰)

دیشب بود که ملّت برّه صفت ایران که خود را مملوک پادشاه می‌دانست بدون مقدّمهٔ مضبوطی اساس مالک را به هم زده و بلکه کسانی که با یک گونه اتحاد جوهری نوعی و اختلافی که دارد بر حسب شدت و ضعف است به یک سطر تلگراف فلان وزیر بی‌علم عزل و نصب می‌شدند شخص سلطنت را با یک حسّ عمومی به سهولتی معزول ساختند که نه تنها عالمیان بلکه خود هم به تعجّب درآمدند. اگر چه ایادی عمّالهٔ خارجه بودند و دوباره بیاید روزی که در لباس قهر شخصی و اگر نشد به قهاریت خارجی مراجعت کنند بواسطهٔ همان بی کفایتی که در مردم حضورش بود و علت شر امروز آن در اولیای امور موجود است.

(۳۱)

سیاسی مدان‌ترین مردم کسی است که به حال هدنه و خموشی ملت مغرور شده و اساس اقدامات خود را بدون ملاحظهٔ خطرات حسّ عمومی بر ظاهر گذارد؛ مثلاً خود را و امثال خود را که در خلوت و بلکه جلوت می‌بینند بالمّره حسّ عمومی مزبور را مشاهده نمی‌کند. بلکه آن را بکلّی معدوم و از موهومات پوسیده می‌شمارد زیرا می‌بیند هرچه برخلاف آن مذهب است مرتکب می‌شود و آسمان به زمین نمی‌افتد و لهذا اقدامات خود را بر ظاهری می‌گذارد حال آن‌که در موقع جوش عمومی شاید اول کسی که بی اختیار جان بازی خواهد کرد خود اوست که بیشتر از همه وادینا ـ وامذهبا خواهد کرد.

(۳۲)

نافذترین قوّه[ای] که هرگوه قانون مدنی را به منزلهٔ جان ساری و قوای برقیه است همانا اُخت آوردن آن است با حسیّات عمومی ملت و باید طوری اساس ریزی (۶) نمود که پیوسته به مرور زمان عادات زشت را غافلانه از ضمایر پاک کند و اخلاق نیک را پرورش دهد و نیز طوری باید رنگ ریزی و استخوان بندی کرد که به مرور زمان خود

ملت تغییر و تبدیل قوانین زشت را بخواهد و خوب را پیشنهاد کند؛ یعنی حسّ عمومی در طلب بیاید. کل فیلسوفان عالم از تربیت اهل خانهٔ واحدی عاجزند تا نه اسبابی را به ملایمت طبع عادی آن خانواده فراهم کنند که اهل خانه غافلانه به دام آمده حسّ مطلوب در آنها بیدار شود و خانواده را چراغ هدایت شد و تا حسّ احتیاج بیدار نشود و بشر را در طلب نیاورد، کاری از پیش نمی‌رود حتی در جماد و نبات حیوانات این مسئله جاری است.

(۴۳)

همین که عادات عمومی و مذهب ملّتی را که شخصیت واحده دارد هیچ قوّهٔ قاهره[ای]، نمی‌تواند دفعتاً واحده تسخیر کند همین که جنس دین و مذهب اصولاً احتمال ضرر ندارد و بلکه دستور پیشرفت خیال هر عاقلی است می‌گویم ایران هم مملکتی است جداگانه و اهلش تربیت یافتهٔ در آن آب و خاک جداگانه‌اند و ناچار اخلاقی عادی عمومی دارند و متدیّن به دین پاک اسلامند و آن دین تولید اخلاقی مخصوص در آنها کرده، پس سرشت ایرانی و اخلاق عادی عمومی آنها بالبداهه از سایر ملل و ممالک جداگانه خواهد بود و این حسّ ایرانیت آنها را مبادا خوار بشماری که خوار می‌شوی؛ مغرور مباش به ظاهر رفتار اهلش که به اعمال مذهبی اصلی رفتاری ندارند و یا ظهور پاره[ای] از اختلاف عقاید آن را هم اگر بشکافی باز از فروعات اسلام گرفته‌اند.

(۴۴)

جایی که قوانین مدنی شهر پاریس را نمی‌توان عیناً ترجمه کرد و قوانین مدنی شهر لندن قرار داد در حالتی که قرب جوار و اتحاد اخلاق در جنس اعمّ دارند چگونه ممکن است به ترجمهٔ عین قوانین فرنگ قناعت کرده و پیشرفت شایان خواست؛ بیچاره ایرانی چه کند جز مترجمین هم کل اهلش از اقتضای امروزهٔ عالم جاهلند. مترجمینش هم از اقتضای ایران غافلند؛ خیلی‌ام که انصاف بدهند مستشار فرنگی می‌طلبند هر یک به جای خود صحیح است لکن چه فرق می‌کند مستشار با اصل کتب قوانین در صورتی

که اقتضاء وقت و حال ملت را غافل باشند خیلی که آتش مغزان امروزه می‌خواهند در صدد اصلاحات باشند فریاد می‌زنند استخوان پوسیده نمی‌خواهیم بچه‌های امروزه باید وزیر بشوند. که دزدی را نمی‌دانند دیگر نمی‌داند بشر مسلماً دزد است و علم اداره و نظام اداری لازم است که دزد سرگردنه نتواند دزدی کند.

(۳۵)

ره چنان رو که ره روان رفتند، در کلیات به غایت صحیح است و در جزییات سراسر غلط است مملکت باید در تحت قوانین مدنی حکومت شود باید شورای ملی هیئت وزرای مسئول عاقل حربیهٔ کامله عدلیه عادله تجارت به علم داشته باشد براساس کلیات اقتصادی عالم و سایر مراتب و ادارات (۷) لازمهٔ از آن شمار ممکن صحیح است، لکن حتماً باید اعضاء شورای ملّی اگر دو سه کلمه لت پت از السنهٔ فرنگی می‌دانند که حمّال فرنگی به مراتب از آنها افصح است لباس فرنگی پوشیده اسم و امضای خود را هم به حروف فرنگی در ذیل نوشته‌جات رسمی نوشته و غیره و غیره حتی پنیر گندیدهٔ پُر کرم فرنگی را طلای ایران داده خریده و بخورد، مسلماً بکلی مانع ترقیّات عمومی امروزه است و هکذا سایر اعضاء و رؤساء و مدیران ادارات پس معلوم می‌شود تمدّن تقلید اعمال رذیله و از غیرت شرافتمندی افتادن مخصوصاً زبان رسمی وطن را دشنام دادن.

(۳۶)

فوراً مبالغ گزافی اضافه بودجه که طلای خالص داده میز و صندلی خریده که به فاصلهٔ چند روزی مستعملش جز به کار سوختن و خاکستر شدن نخورد کلیّت ندارد و امروزه خلاف عادت عموم است بلکه خلاف طبیعت اولیه است به واسطه اینکه غالباً میز و صندلی را به جهت تحریر است و رسم عادت و خط ایرانی بر میز و صندلی بسی دشوار است به خلاف خطوط فرنگی که مسلماً بر میز نوشتن آسانتر است و هکذا سایر اسباب و اطوار زرق و برق غیر لازم در اساس مقصد کلاً از همه گذشته میز و صندلی

مندرس قیمت ندارد و گلیم و قالی ایران هرچه کهنه شود، بر قیمتش می‌افزاید.

(۳۷)

تحصیل علم و نوشتن و خواندن و گفتن و شنیدن و قانون گذاری و قانون اجراء کردن و تاجر خوب بودن و چاقو بهتر از کار فرنگ ساختن و غیره و غیره ابداً تغییر لباس دادن و به شعائر عادی و مذهبی مردم بد گفتن و خود را در انظار ملت لولو ساختن لازم ندارد بلکه طوق کردن مخصوصاً مانع ستّهٔ ضروریه است.

(۳۸)

اخلاق عادی ایرانی و مذهب رسمی اسلامی آنها برخلاف کلّیات هیچ اصلی از اصول تمّدن نورانی روحانی که هنوز در فرنگ هم به خواب ندیده‌اند نخواهد بود در برابر علم می‌گوید بیاموز اگر چه در چین باشد مسلماً مراد جنس علم نافع است نه فقط فقاهت. می‌گوید بندهٔ آموزگار خویشم ولو به تعلیم یک حرف و غیر و غیره.

(۳۹)

در عدلیه می‌گوید مأمورم محاکمهٔ به عدل کنم و غیره و غیره.

(۴۰)

در تساوی حقوق می‌گوید سید قرشی و غلام حبشی مساوی است مسلماً اغلب ایرانیان حال غلام زرخرید دارند نسبت به مشتی آدمخوار و متسلماً اگر غلامان دارایِ(۸) این‌گونه تساوی حقوق شوند، اساس عدلیه را باشیرهٔ جان نگاه می‌دارند نه این‌که از دست رئیس و مرؤس به تنگ آمده عدلیه را غارت کنند مسلماً فلان آخوند مکتبی که نام ازلی به خود می‌گذارد سالها پاریس دکان شراب فروشی مرحوم حسنعلیخان نواب شاگرد می‌شود همینکه به فاصلهٔ چند ماه سی هزار تومان از ریاست عدلیه دخل می‌برد دیناری به اعضا نمی‌دهد باید غارتش کنند.

(۴۱)

در حربیه می‌گوید قمار اسب سواری و تیراندازی حلال است و مومن باید مجاهد باشد

و اول سهم مالیات بهرهٔ مجاهدین است. «فضل الله مجاهدین علی القاعدین درجات.»

(۴۲)

اصول تمدنیهٔ اسلام شمردن روشن است به اقتضای هر زمانی تمام نشدنی است «لوکان البحر مداداً لکلمات الیه.» الخ

(۴۳)

کسی که فلسفهٔ جنس مذاهب را نمی‌داند کسی که فلسفهٔ خصوصی مذهب سیاست و شریعت قوام اسلام را نمی‌داند کسی که تجّددات محیرُّ العموم دوره‌های مذهب اسلام را نفهمیده و امواج اولیه و سرّ مبدأ آن را ندانسته کسی که مراتب و درجات اثر و نفوذ این دین غرّاء را در قلوب ایرانی و عموم ملل مشرق نمی‌داند کسی که مناسبات اسلامیهٔ ایران را نسبت به عالم اسلامی از حیث سیاست مدن نمی‌داند، مداخله‌اش در امور ملی و دولتی بالمرّه نافع نیست و یقیناً مُضّر است استحکام ذات ایرانی را در مذهب معینی نمی‌خواهم ثابت کنم که فیلسوفان ایراد بگیرند بلکه می‌خواهم بگویم ایرانی نوعاً ناچار است بالفطره جوش خود را در زیر لوای یک مذهبی بروز دهد والّا هیچ قومی در زیر آفتاب مانند ایرانی حاضر نیست به جهت تغییر مذاهب و مخصوصاً هرچه روحانیت ماوراء الطبیعهٔ مذهب بیشتر باشد زودتر به مغز او داخل می‌شود و ذاتاً عاشق مشرب مجهول الکنه است به خلاف عرب.

(۴۴)

چنین کسی از کمال بیخردی می‌نگرد که هر مسلمان ایرانی در حالت انفراد و روز صلح و صلاح و خموشی بکلی در فکر دین و در مهد آیین است، لهذا می‌گوید این دین که پوسیده چرا معطل باشم زودی ایران را فرنگ کنم تماشاخانه آزاد میخانه آزاد میز و صندلی معمول ریش بر رو تراشیده از پشت سر ریش گذارده و غیره؛ غافل است فلسفه نمی‌داند که این زرق و برق ظاهر و آن جیک و شیک نشسن و پوشیدن از جوهر اصول تمدن است بلکه ذرات مسمومه[ای] است که متراکم شده در یک روزی هنگامه طلبان

را بهانهٔ دست می‌شود و همان بهانه‌جویان در عین بیدینی در سایهٔ همین دین شورش خواهند کرد و فوراً احداث عقیدهٔ واقعی در آنها می‌شود.

(۴۵)

به چنین کسی می‌گویم فلسفهٔ اسلام و بقای آن و نفوذ جوهریش ورای تصور است بی مبالاتی مسلمین را به شعائر مذهب خود دلیل بر پوسیدگی آن گرفتن کمال کوته نظری است مستعد ثابت هر دوره[ای] را که از حواشی بحر بیکران خود اسلام نمی‌گرفته‌اند دلیل بر فسخ و اضمحلال اسلام گرفتن (۹) بسی بیدانشی است وهن حوزهٔ درس اصول وفقه را دلیل بر وهن اساس اصلی اسلام قرار دادن به غایت مآل اندیشی است و غیره و غیره.

(۴۶)

اگر نظر به این مراتب ظاهره باشد و بگویی اسلام درین عصر پوسیده است بسی نابخردی است بلکه من شبهه را برهاناً قویتر نموده می‌گویم اسلام در روز رحلت خاتم النبیین صلی اله علیه و آله مُرد لکن چنان اساس جوهری داشت که با خصومات شخصی امرای اسلام پاره[ای] نظر به حفظ اصل آن اساس و پاره[ای] به ملاحظهٔ ریاست و حکمرانی دوباره اسلام را تجدید کرده چهار قائمه عرش عظمت دول مقتدر روی زمین را چنان بهم زدند که هنوز کالبد عالم از هیبتش مرتعش است.

(۴۷)

بنی امیّه با آن همه اقتدار ظاهری نظر به عداوت جبلّی خود با بنی هاشم اندکی نتوانستند به پاره[ای] از اصول جوهری اسلام دست بزنند در حالتی که پایهٔ سلطنت آنها بر خون‌خواهی خلیفهٔ ثالث اسلام محکم بود حسین مظلوم نازپروردهٔ رسول خدا روحی فداه با تن تک در حالتی که یزید لعین جز خلافت تمام هستی خود را به او بذل می‌کرده چنان در دریای خون غوطه‌ور شد که تا یوم القیامه شرح فدایی شدن آن بزرگوار در هر سنگ دلی مجدّد اصول جوهری اسلام است؛ بنی امیّه بکلّی معدومند و

حسین و حسینیان روز بروز می‌افزایند و بنی امیّه سیاست‌مدان همین که آن بزرگوار و اصحابش را شهید کردند گمان نمودند کلمهٔ شیعه منقطع شد حال آن‌که سلطنت کران تا کران هشتصد ساله بنی عباس را همان کلمه ایجاد فرمود سلطنت فاطمی مصر را همان کلمه اساس شد. صفویه را تولید کرده و غیره و غیره.

(۴۸)

پسرزادهٔ چنگیز در اندک فاصله[ای] از جدّ خویش بالطبیعه با کل قشون غرق در اسلام می‌شود و با ملت اسلام تملّق می‌کند و هکذا نظایر او بسیار بوده.

(۴۹)

علمای مسلمین به غفلت و علمای سایر ملل که بواسطهٔ اسلام معدوم شده‌اند به حیله و خون‌خواهی آن‌قدر اصول حکمت یونانی و تصوف هنود را داخل در اسلام کردند که تحصیلات عمومی منحصر شد به همان‌ها و ظاهراً اصول اسلام از میان رفت با وجود کلّ بساط حکمت یونانی و فلسفه مجوسی و تصوف بر چیده شد بطوریکه امروزه اسم آنها هم ننگ و عار است و اسلام (۱۰) و قرآن اسلام و معرفت مسلمان به شعائر جوهریهٔ اسلام در امروزه، توان گفت تازه‌تر و بیشتر از غالب مسلمین در روز رحلت صاحب اسلام است. بهمنیار پسر مرزبان گبر خلیفهٔ بوعلی سینا چه شد شیخ اشراق که تفسیر خود را محض اینکه نفوذ کند به اسم محیّی الدین کرده و مقصودش جلوه دادن جواهر قرآن مجید به صورت تأویلات دخانی سوفسطائیان بوده کجا رفت.

(۵۰)

هر کس می‌داند که دعاوی حکمای یونانی مشرب اسلام و عرفاء و مراشد صوفیه و اقطاب دراویش کتباً و لفظاً و عملاً یا دعوی خدایی و بسیط الحقیقهٔ یا نبوّت یا ولایت بوده یا مظهریت کلی یا جزیی و مراد مخترعین این طرق مختلفه در نزد فلسفه‌دان مذاهب واضح است که برداشتن اساس اسلام بوده است، معهذا همگی مضمحل شدند و قرآن روز به روز تازه‌تر است باز هم اگر تو نباشی دزیهٔ تو خواهد دید که هزارها مذهب

جدید از فروعات متشابه به قرآن برمی‌خیزد و معدوم می‌شود و قرآن عظیم الشان الهی طری و تازه به جای خویش است.

(۵۱)

عجب اینجاست که با ضعف ظاهری شعائر اسلام در هر دوره[ای] تمام آن مخترعین مجبور بوده‌اند خود را به تأبعیّت اسلام داخل کرده و از خرمن اسلام خوشه‌چینی نموده دلیل دعوی خود قرار دهند بلکه پاره[ای] جهال می‌خواهند مذهب را به تقلید از ظاهر سجع قرآن در انظار عوام به حق جلوه دهند.

(۵۲)

اول درجهٔ ادعای کل آن حکمای فحول و علمای با سواد و بلکه اغلب سلاطین و خلفاء صاحب ریاست مهدویت بود و کرورها مهدی متمهدی ظهور کرده که هر یک دارای کتب علمی فراوان بوده‌اند؛ از جمله غلام حیدر پیشاوری یکصد جلد کتاب نوشته. غلام احمد قادیانی که دیروز بود کذلک شیخ سنوسی در افریقا امروزه چهل کرور مرید دارد با وجود این چنانچه سابقین مضحمل شدند لاحقین خواهند رفت و اسلام باقی است و اگر بخواهم دو هزار مدعی مهدویت از آغاز ظهور دیانت بر روی زمین خواهم شمرد که ظاهراً احمق هم نبودند حتی سامری در واقع همین دعوی را داشته و مردم را دعوت به خود می‌کرد تو بیچاره مارچوبه را از مار نمی‌دانی و هر گوسالهٔ خواری کرده فوراً در عقبش دوانی میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است.

(۵۳)

اصل قصدم واله تعصّب نیست بلکه ترقی وطن را منظور دارم و می‌گویم از هیاهوی دو روزه مغرور مباش و فلسفهٔ اسلام را در هنگام قانون‌گذاری به جهت ایران خوار و زبون مشمار که خبط عظیم و غلط بزرگ و باعث خسران دنیای توست اولاً و بالذات ولو در قلب خود بیدین صرف باشی به ادب نافه کشانی کن از آن زلف سیاه جای دلهایی

عزیز است بهم بر مزنش ایرانی الاصل در ایران امروزه خیلی کم است اغلب عربند و به اسلام سرشته‌اند.

(۵۴)

بی عصمت‌ترین مردم خدامشناس است و از او بی عصمت‌تر کسی است که به شعائر مذهب رسمی دولت محبوب خود استخفاف کند و چنین کسی علناً دشمن استقلال وطن است. (۱۱)

(۵۵)

روشن است که علم قانون و علم اقتضای قانون و علم نظام فصول قانون هر سه جداگانه است و تا دو علم سابق با نهایت دقت در برابر چشم نباشد، علم نظام بند بند قانون به منزلهٔ تیر در تاریکی انداختن است و احتمال ظهور همه گونه مخاطرات در آن می‌رود و احدی از عقلاء گمان فایده در آن ندارد و بلکه اقتضاءآت دهریه گاهی چنان پیش می‌آید که یک بند قانون جاهلانه سبب زیر و زبر شدن ملک و ملت خواهد شد، چنانچه مریض نادیده و حالات ناشنیده را نتوان معالجه کرد و اگر کنند غالباً بیم و بلکه یقین هلاکت است ولو هزار نسخه پوسیده از خالوی درس ناخواندهٔ خود داشته باشی نظام ایران را نتوانی معالجه کنی.

(۵۶)

به یاد دارم وقتی کنارهٔ خلیج فارس می‌رفتم به شیب رسیده قایق نشسته بوشهر بروم خط راه را رها کرده به میزان خط مستقیم قیاس گرفته نقطه شیب را مد نظر داشته سیر نمودم همراهان گفتند کنارهٔ دریا وحل دارد اعتنا نکردم به جزیی شاخهٔ دریا رسیده آب نداشت رویش هم آثار آب نبود اسب سر زد رکاب زدم به مجرد ورود به وحل غرق شد. جستن نمود، دهنه را محکم گرفتم که لولهٔ بینی اواز لای بیرون باشد و فریاد زدم و به ایماء و اشاره همراهان را که دور شده بودند از گرفتاری خود استحضار داده آمدند پیش از ظهر بود دو میدان به نقطه مقصود باقی بود دوازده نفر مرد قوی تا غروب گرفتار

بودند تا مرا و اسب را از وحل نجات دادند عین ترجمهٔ بند بند قوانین هر مملکت نورانی بدون ملاحظهٔ دو علم اول به جهت مملکت دیگر از مخاطرات اضمحلال گذشته خطرات وقت و مال و جان موجودین و آیندگان را مسلماً خواهد داشت همان گونه که مثل آوردم.

(۵۷)

تا اینجا هرچه گفتم کُنکانه و هرچه نوشتم عامیانه بود لکن تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل در ایران تاکنون علم قانون نوشته نشده به سبب فلسفهٔ عملی این هم علم قانون نیست بلکه شعبه[ای] بس مختصری از مقدمهٔ علم قانون را اشاره کرده‌ام آن هم به جهت کسانی که بتوانند بدانند و بخواهند بدانند در کلیهٔ قوانین مدنی.

(۵۸)

وزارت معارف از مرکز به نقاط ولایات و ایالات تلگراف می‌کند به نوّاب خود که هرچه نظرتان می‌رسد در اسلوب معارف جمع آراء نموده کتابچه بفرستید گوینده و شنونده هر دو بدون تعیین موضوع جاهلانه پریشان گویی می‌کنند و بکلی از موضوع خارجند و ابداً ذکر موضوع در سئوال و جواب نیست همین شنیده می‌شود وزیر معارف اگر علم ندارد دو پسر عالم دارد علم آقا به به به لکن بروزی ندارد عملیات نیست فقط مواجب باید نقد بشود او هم چه کند عالم هم باشد مانند صنیع‌الدوله و بخواهد عمل کند کشته می‌شود همیشه ایرانیان خاصه درین عصر گمان می‌کنند به موت یا قتل یا عزل فلان حاکم یا پادشاه یا وزیر مملکت گلستان می‌شود بعین مانند اطفال که گمان می‌کنند معلم اگر ساعتی خواب رفت یا مریض شد یا مرد یا تبدیل یافت آزاد می‌شوند و آن آزادی باعث راحت آنها و شرف آیندهٔ آنهاست و پدران وعده‌ها می‌دهند که اگر این علم نباشد ما خود چنین و چنان می‌کنیم و همین که دو روزی گذشت چوب جاهلانه امثال خود را خوردند با چراغ به طلب معلم اول می‌روند (و خواهی دید که می‌روند). (۱۲)

(۵۹)

در مبحث معارف روشن است که پرسش و پاسخ منحصر است به دو موضوع؛ مختصر و مفید نخستین این است که تکلیف طفل هشت سالهٔ ایرانی مسلمان و غیر مسلمان وطنی به حیث معارف امروزهٔ عالم تمدن با وضع اقتضاآت معاشی و معادی وطنی و ملّی او چیست و بر کدام اساس باید عمارت معارفی آنها را بنا کرد که به مجرای طبیعی عصر حالیهٔ تمدّن و اوضاع داخلیهٔ ایران سازش کند و تصادفات عنیفه رخ ندهد و برخلاف جریان سیل تمدّن نباشد و به کوه سخت استخوانی شده اخلاق و عادات حالیه هم نخورد و هر عاقلی حکم کند و با چشم دوربین معاینه به بیند که به نقطهٔ مقصود خواهند رسید؛ این موضوع نخستین در مبحث معارف کلّی است که در تحت آن افرادی افتاده که آنها را هم روی هم ریخته موضوع دوم گفته و بطور کلّیت ذکر می‌کنم.

(۶۰)

دومین موضوع این است که وزارت معارف تشکیل مجلسی مرکزی مرکب از دانشمندان درس خوانده داده که غالباً از دو علم لازمه قبل از نظام فصول قانون با بهره بوده و آنگاه از آن مجلس و از نقاط ممالک محروسه سؤال کند که مضمونش به طریق ذیل باشد.

درجات و مراتب معارف مدارس و مکاتب ایران از حیث درج و سلّم علمی باید به چه میزان و مشتمل بر چه مقیاس بعد مسافت مرتبهٔ علمی و مقدار زمانی سنین و تهور باشد.

باید هر درجه و رتبه[ای] دارای چند علم و چه صنعت و کدام لغت از فارسی و عربی والسنهٔ فرنگی باشد.

باید کدام گونه کتب و چه نمونه علوم را اول و اواسط و آخر و اعلیٰ قرار داده و در مکاسب کدام کسب را مقدم و تالی و آخر و منتهی الیه معیّن کرد.

باید وضع اساسی مدارس و مکاتب را از حیث بنا و اثاثه و نظام داخلی و حفاظهٔ صحّت و عصمت اطفال چگونه قرار داد که با مجرای طبیعی عصر حالیه و تناسب

عادات ایرانی موافق باشد.

باید وضع تربیت اجباری و اختیاری طفل ایرانی و تکالیف والدین نسبت به مصارف تحصیلات آنها چگونه باشد.

باید مکافات کامیابی در هر درجه[ای] در نظام فصول قانون معارف به چه ترتیب داده شود که (۱۳) با اصول تمدن راست بیاید و ملا یم طبع محصلین و پدر و مادر آنها باشد که همگی موهوم قلبی خود را در آن دیده و عموم از روی عشق با جان و مال معارف را پرستش کنند.

باید میزان همراهی هیئت حاکمهٔ ایران با حال حالیه با معارف عمومی به چه اندازه باشد و تا چه اندازه ملت را در امروزه حسّ احتیاج معارفی بیدار است و فداکاری حالی و مالی خواهد کرد بطور تخمین.

(۶۱)

این دو موضوع اساسی معارف کلیه عالم که در ایران هم قطعه[ای] از آن است و ناچار باید از رشتهٔ همین دو موضوع قنات معارف ایران را تعاقب کرد که به سر چشمهٔ آب جاوید زی برسند و مزرعهٔ اماک و امانی خود را شاداب و خرم و سرسبز نمایند و ناچار باید تمام آراء مجلس معارف مرکزی و شعبات ممالک آن را با ترتیبات اساسی عصر حالیهٔ تمدن را رویهم ریخته و نیمچه مطلوبه را بگیرند و لهذا نمی‌شود تمام کلیّات و جزئیات را شخصی واحد بنده درین کتابچه بس مختصر نگارش دهم که مذهب سهام مقدسین و فرنگی مآبان بشوم؛ فقط باز بطور کلّی اشارهٔ به جهت نمونه می‌کنم که محضاً للّه سر کلافه به دست طالبین ریاست بدهم اگر چه پاره[ای] هستند که میل ندارند مطالب را بفهمند، لکن فیلسوفان علوم عملی‌دان می‌دانند که چه نوشته‌ام و هم می‌دانند که مطالب سیاسی مفتاح دارد و تا مفتاحش به دست نیامده در نزد جهّالی که علومشان محدود است، محال و همین که کلید به دست آمد به منزلهٔ بدیهی می‌شود. با عنایت کوته‌نظری خواهند گفت اطفال هم این مطالب را می‌دانستند.

## (اشارات به اصل بهانهٔ موضوع این چکامه)

(۶۲)

بطور مقدمه عرض می‌کنم چنانچه در مجلد نخستین کتاب مفتاح التّمدن نگـارش داده‌ام، از جملهٔ اسباب استقلال ملی هر آینه زبان وطنی است که به سرعت برق بلکه بالاتر هرگونه معانی را به مغز اهلش با نهایت سهولت داخل می‌کند و هرچه آن زبـان ساده و موزون‌تر نمایند، معانی مقصوده را مؤثرتر داخل خواهد کرد چـنانچه بـه یک قصیدهٔ بسیار رسالهٔ باز باد مولیان آید همی تمام قلوب شاه و سپاه را به حرکت آورد و نظائر آن در عربی و سایر السنه در تواریخ بسیار است که به چند بیت شعر به زبان وطنی جنگها و صلحها و غیرتمندی‌ها رخ داده که به هیچ وسیلهٔ ممکن نـبوده است بـه آن سرعت عقل و هوش عامه را به خود مشغول نماید؛ ایلات ایـران هـر وقت شـاهنامه می‌خوانده‌اند پیش از آغاز اسلحهٔ همدیگر را گرفته در جایی ضبط می‌کرده‌اند که مبادا به هیجان آمده جنگ درگیر شود. تو بچه ایرانی تازه فرنگی انصاف بده مـانند کـتاب معروف شکسپیر سر مویی حرکتت می‌دهد.(۱۴)

(۶۳)

همانگونه که چاقوی خوب ساختن و مُدیر خوب بودن و عضو شورای ملی امـین بودن و زارع بصیر بودن شرطش لباس مخصوص داشتن است، آب را هم تجزیه کردن به دو عنصر بخاری بسیط اضافی شرطش زبان فرنگی نخواهد بود از نمک قلیا و نمک دارتو جوهر جوش ساختن شرطش زبان خارجه نخواهد بود تـوپ و تـفنگ خـوب ریختن و به مهارت در کار آوردن و خوب جنگیدن شرطش زبان اجنبی تحصیل نمودن نخواهد بود اگر راست می‌گویی علم او را تحصیل کن معادن ایران را استخراج کن تمام فرنگ را به محصولات معادن تسخیر نموده طلای سکّه باج‌بگیر و تقلید رذیلانه مکن.

(۶۴)

کسانیکه حمله به زبان فارسی وطنی خود آورده یا سایر مردم غیر ایرانی و گفته‌اند زبان فارسی دارای تعبیرات عصر مالیهٔ تمّدن نیست بکلی از فلسفهٔ لغات عالم و مخصوصاً زبان پهناور دریا موج فارسی بی‌خبرند و نمی‌دانند که اوسع لغات امروزهٔ روی زمین فارسی است؛ نخوانده‌اند که به اقرار کل فیلسوفان لغوی پنهاورترین لغاتی که مثلاً برای اقسام اوصاف و حالات و کیفیّات برگ گُل اگر ضمیر محتاج به یک صد کلمه باشد در زبان عرب تماماً موجود است و زبان امروزهٔ ایران این دریا دریا لغات را طوری به خود گرفته که جزو زبان مادری اهلش شده و طبیعی آنها گردیده به علاوهٔ بقایای زبان زند و پهلوی و سانسکریت و ترکی رویهم رفته اوسع لغات عالم گردیده است چنانچه برای تعبیر از هر مسمّایی و هر گونه وصفی چندین اسم جامد و اسم مشتّق و اسم صفت از منصرف و غیر منصرف دارا بوده و هست؛ بسی جاهلند کسانیکه گاهگاهی زبان فارسی متداول در امروز را هدف ساخته و بواسطهٔ خلطش به زبان عربی قدحش می‌کنند در حالتی که این اختلاط بکلّی طبیعی اهلش شده و همین غنیمت ایرانیان از عرب امروزه نظر به توسعهٔ معارف برابری می‌کند از تمام غنائم عرب از عجم زبان عربی را از فارسی خارج کن تمام ایرانیان گُنگ خواهند شد و باید به ایماء و اشاره از مقاصد خود تعبیر بیاورند تا اقلاً یکهزار سال که اشارات آنها و استعارات ایشان از سایر لغات اجنبی باز صورت یک زبان عمومی وطنی به خود بگیرد و باز به تکمیل لغت امروزهٔ ایران که در سراسر وجودشان جاگیر شده نخواهد رسید و پس از هزار سال معانی [...] امروزه را درک نخواهند کرد.

(۶۵)

کسانیکه بسی خودکشی نموده و کتاب و کتابچه به گمان خود به زبان فارسی سادهٔ بی عربی پرداخته‌اند مانند فروزستان و خویشتاب و غیره که از امثال مانکجی فارسی پولی گرفته و برایش نگارش داده‌اند یا مانند نامهٔ خسروان و یا پاره[ای] شعراء که

زحمت به خود داده لغات فارسی را بدون خلط با تازی کلام موزون ساخته‌اند بسی از فلسفهٔ لغات و زبان‌دانی دور بوده‌اند زیرا خود می‌دانسته‌اند که به چه تکلفی دچار بوده و چقدر برای تعبیر از ما فی‌الضمیر خود عاجز بوده‌اند و مخصوصه ضمیر آنها تابع الفاظ بوده و تا هر جا لفظی داشته‌اند ما فی‌الضمیر را به عسرت اظهار داشته و برای هزارها معانی ضمیر خویش الفاظ نداشته و گنگانه گذشته‌اند و از این زحمت گذشته گمان کرده‌اند که لغت فقط الفاظ و مسلماً قواعد تعبیریهٔ لغت عجم مثل نامهٔ خسروان و غیره نبوده و اگر امروزه (۱۵) برای صدق گفتار نگارنده زند و پهلوی‌دانی از عین مردم دورهٔ کیان و ساسانیان زنده نیست کتبیه‌های طاق بستان و عمارت دارا و کول فرهٔ ماد امیر در حوالی شهر قدیم ایزدکرد موجود است و در صورتی که لغات فارسی غیر متداولهٔ آنها را هم برایت ترجمه کنند باز مقصود را نخواهی فهمید؛ دیگر آنکه قاعدهٔ تعبیر در آن اعصار آن زبان را بدانی و امروزه قانون تعبیرات زبان فارسی تماماً عربی است مگر در اقلّ قلیل تو گمان می‌کنی زبان همان کلمات مرکب از حروف است که اصوات را مجسّم می‌کند.

(۶۶)

کتاب وَنْدیداد از قانون تعبیر لغت پهلوی ونسک‌های باقی ماندهٔ از اوستا قواعد تعبیر در لغت زند را به خوبی به تو می‌فهماند که بالمرّه غیر از طرز تعبیرات امروزهٔ زبان فارسی است؛ چنانچه اگر در زیر لغات غیر مأنوسهٔ آنها ترجمهٔ کلمه به کلمهٔ هر مطلبی را بنویسند باز مطلب را نتوانی فهمید مگر اصول تعبیر آنها را بدانی اگر چه بسی مردم ساختگی بودن دساتیر را به ملا فیروز نسبت می‌دهند و مسلّم داشته‌اند که از مجعولات اوست، لکن اگر دانسته باشی درین کلمات قلیله چه گفته‌ام از کلمات متن دساتیر گذشته که بالمّره از لغات هیچ جای عالم نبوده و همه را ملا فیروز ساخته حتی پاره[ای]ئ جاها قافیه بر او تنگ آمده لفظ هو و عبرانی و صالح عربی را ممزوج کرده از شرحش علماً توانی دانست که بکلّی ساختگی است چنانکه خودش می‌گوید این شرح از ساسانیان پنجم است و همین نسبت شرح به ساسانیان پنجم مشت ملا فیروز را باز.

می‌کند بواسطهٔ اینکه شرح دساتیر عیناً طرز تعبیر عصر حاضر زبان فارسی است که از عرب است و از کتیبه‌های موجودهٔ یادگار از دورهٔ ساسانی به خوبی روشن است که وضع تعبیر بالمّره مثل طور مذکور در دساتیر نیست و اصطلاحات تعبیریهٔ دورهٔ ساسان پنجم بکلی مشابهت با شرح دساتیر ندارد و لهذا برهاناً می‌گویم دساتیر را ملا فیروز محض ثبوت دستوری خویش و منازعه میانه فارسیان یزدانی و بیدین ساخت.

(۶۷)

ازین مردم گذشته بسی مضحک است کلماتی را که آن جوانک کرمانی[۱] از خود اشتقاق کرده در تاریخ به نام آینهٔ سکندری[۲] درج نموده که اصل آن را از کتابچهٔ جماعت مستشرقین اروپا که برای کوچک شمردن عظمت قدیم ایرانیان نگاشته‌اند دیگران برای او ترجمه نموده و او فقط ترجمه را تهذیب کرده و در آنجا اغلب و بلکه تمام لغات عرب را دزدیدهٔ از عجم می‌داند حال او و عداوت غیر فیلسوفانهٔ او مخصوصاً به مذاهب آسمانی خاصه به عرب و اسلام روشن است در حالتی که او و دیگران امروزه نمی‌توانند یک خانوادهٔ عجم آلوده نگشتهٔ به نسل عرب در کل خطهٔ ایران و بلکه اغلب ترکستان نشان بدهند واضح است که عرب عموماً مگر قلیلی زن با خود نیاوردند و با ایرانیان و ایرانیان با آنها تملّل کردند در سایهٔ وحدت مذهبی اسلام با کمال عفّت و شرافتمندی به اصول عقد و نکاح شریعت مقدسهٔ اسلام حتی فارسیان امروزهٔ هندوستان هم در هنگام فرار زن با خود نبردند و در مملکت کجرات از پسترین طوایف هنود به شرایط خیلی سختی (۱۶) زن به آنها دادند زردشتیان امروزه ایران مسلماً در قُبهٔ قمر مصون مانده‌اند بهر جهت ابداً حال فیلسوفانه[ای] در تمام نگارشات آن جوانک دیده نمی‌شود عجب است که بلندی و کوتاهی و سیاهی و سفیدی قد و بشرهٔ ایرانیان امروزه را حتی اگر عضو ایرانی ورم کند همه را نسبت به عرب می‌دهد و ابداً

---

۱. مراد میرزا آقاخان کرمانی است.

۲. تألیفی از آقاخا کرمانی از تاریخ باستانی با شیوهٔ تاریخ نگاری جدید.

چیزی برای عجم باقی نمی‌گذارد.[1] معهذا ایرانیان را دعوت به عداوت با قوم و دین پاک عرب می‌کند اگر از سیف تملل در عرب ایرانی باقی نمانده پس کی را دعوت می‌کند به عداوت باری این جوانک هم یکجور خلقت ناقصی بوده و آمده بوده است که کاملاً بیدار شود و کسوت خلقاً آخر بپوشد افسوس که سقط شده افسوس که بواسطهٔ نقصان فلسفهٔ عملی در ایرانیان امروزه کمالشان این است که منتهای علم را تحریر است آن جنین ساقط می‌دانند شبهه ندارم که هر جا خواسته شرح ابتدا را بدهد به شیرین‌تر عبارتی بیان کرده آنهم بواسطهٔ پرورش او در یزد و کرمان بوده که فشار استبداد بر ضعفاء همیشه بیشتر بوده و هر یک از رعایای آنجاها که مستقیماً به فشار گرفتار بوده‌اند اگر دارای اندک سواد و مطلع از وضع روزگار فرنگ بودند می‌خواستند شرح استبداد ایران را بیان کنند مسلماً جانسوزتر می‌نوشتند بسی بی خردی است که این جوانک نا مهذب را قرین فیلسوف عالم و مترجم کامل و منشی قابلی مانند سید جمال‌الدین و میرزا ملکم‌خان و میرزا حسن‌خان بگیرند از سلیقهٔ کج کردهٔ او همین بس که تاریخ ایران را آینه سکندری نامیده است که دشمن قدیمی اساس عظمت ایران بوده است.

(۶۸)

اصول اسماء و افعال لغات فرنگ به اندکی تفاوت بیشتر از ده دوازده هزار کلمه نخواهد بود و باقی تا تقریباً چهل هزار کلمه که امروزه محتاج الیه آنهاست و آلات تعبیریهٔ تمام معانی مافی‌الضمیر ایشان است از علوم و صنایع و اخلاق و آداب کلاً مرکب و مشتق از همان ده یا دوازده کلمهٔ اصلی است و هر روزی به مناسبت یک حسّ جدید و معنی تازه[ای] که در ضمایر آنها پیدا شده و در تعبیر از آن معنی محتاج به اسم جامد یا منصرف یا اسم صفت یا فعلی شده‌اند از همان لغت متداولهٔ خود کلمهٔ گرفته و تعبیر آورده و علم کرده‌اند چنانچه نشو و ارتقاء کلّ لغات هر قومی از نخستین روز تا

---

۱. اشاره به سخنی از میرزا آقاخان کرمانی از «سه مکتوب».

کنون تابع کم و زیادی معانی مافی‌الضمیر و ازدیاد احتیاجات روزانه بوده است منتها گاهگاهی برحسب تصادف سیاسی و تجارتی و معاشرتی پاره[ای] اسماء از دیگران گرفته که خود نداشته‌اند جزو زبان و اصطلاح خود قرار داده‌اند مثل صفر و قلّی که فرنگیان از عرب گرفته‌اند و امثالش به غایت فراوان است و هیچ ملّتی از این اختلاط جزئی مصون نمانده‌اند حتی عرب لکن به مُجرّد الف بای فرنگی یاد گرفتن امضای خود را به حروف آنها ننوشته‌اند دفاتر رسمی دولتی خود را به کلمات کارتن و دوسیه و غیره موشح نکرده‌اند، در حالتی که از لغت خود در برابر آن الفاظ خشن کلمات سلیس مستعمل فراوان دارند.

(۶۹)

همینکه وسعت زبان امروزهٔ ایران منکر ندارد همینکه زبان هم یکی از موجبات استقلال وطنی است (۱۷) زیراکه ملت را به اتحاد حسّ عمومی نگاه می‌دارد همینکه در امروزه به غایت وقت بر ایرانیان تنگ است همینکه اگر طفل ایرانی چهار سال اوقات تحصیل خود را مرتباً اگر صرف نماید باز در هنگام محاوره در نزد یک نفر حمّال فرنگی عاجز است و در ضمیر خود با همهٔ تحصیلات چهار ساله از درک حقیقت معنی تعبیری الفاظ فرنگی یا هر لغت اجنبی در مواضع مختلفه شرمنده است همینکه بواسطهٔ همین قصور در فهم معانی تعبیریه پس از چهار سال باز در فهم مطالب علمی کند و دیر وصول است همینکه چندین جهت فلسفی دیگر در آن ملحوظ است علناً می‌گویم همراه ترتیب و نظام دایرهٔ معارف ایران باید مترجمین عالم اصطلاح‌دانی را تواماً با یک انجمن دانش پرورش و نظام بدهند که کل علوم و صنایع را به لغت مروجهٔ امروزه ایران درآورده کتب درس ابتدائی تا انتهایی مکاتب و مدارس قرار دهند تا طفل بیچاره دچار مخمصه لغت اجنبی نشود مدتها و فوراً درک کند که بیست شصت می‌شود به لغت مادری سالمهٔ او که در مغزش جوهریت پیدا کرده والا ازدیاد شده و در بین صرصر حوادث مجالش نداده و به دست نخواهد رسید چقدر طفل معصوم مغز خود را خسته

نماید تا در فرانسه بداند شاکربه و الکتریسته برق یا در انگلیسی کت و الکتریک و آنگاه الفاظ حملیه را به مغز جا بدهد همینکه گفتند کربه دارای برق است به محض تفرک زبان مادری اوست فوراً درک معنی تعبیری مطلب را طوری می‌کند که فراموش نخواهد کرد.

(۷۰)

اگر عشق ناموس خود را لباس رقاصان فرنگی پوشانیده به کوچه و بازار سر بدهد مانع دراکّه بعضی نباشد این سلیقهٔ بنده منکر نخواهد داشت و بزرگترین خدمتی به وطن خواهد شمرد واگر ایراد کنندگان از علم هم مختصر باشند در جوابشان حاضرم مشکل‌تر و نادرترین الفاظ اسم و صفتی فرنگی را که در پیش خود گمان وجودش در فارسی ندارند ایراد کنند تا از لغت متداولهٔ فارسی در برابر هر وصف و هر اسمی ده کلمهٔ سالمهٔ مطابق المعنیٰ جواب بگویم ازین اجتناب نگارنده خواهشمندم تحریم تحصیل لغات اجنبی فهمیده نشود بلکه تحصیل لغات فرنگی را در این عصر به جهت ایرانی که مقهور سلطهٔ سیاسی و صنایعی آنهاست واجب می‌دانم و بلکه در هر عصری از اعصار تحصیل زبان اجنبی و تکلّم به آن در نزد هیچ پیغمبر و امامی حرام نبوده است و خود نیز گاهی محض ترغیب امت چند کلمهٔ می‌فرموده‌اند چنانچه پیغمبر ما صلی اله علیه و آله به دختری فارسی فرمودند ای کنیزک چه می‌گویی و حضرت صادق علیه السلام اشعار شخص آفریقایی را که حول کعبه طواف می‌کرده و می‌سرود عیناً فرمودند و ترجمه کردند نظایرش بسیار است در احادیث لکن تحصیل زبان اجنبی هم ترتیبی دارد که خواهد آمد تا اینجا دانسته می‌شود که زبان غیر از علم است و محتاج به علم اگر بتواند به زبان خود تحصیل علم نماید زودتر به منزل خواهد رسید. (۱۸)

(۷۱)

شبهه نیست که تعبیرات علم از عین الفاظ وطنی برداشتن هم به آسانی تعبیرات محاورهٔ بازاری نخواهد بود مثلاً هر بازاری می‌گوید ضرب خوردم و ضرب زدم از جملهٔ اول بدون مخمصه معنی صدمه خوردن از چوب یا سنگ و غیره را اراده دارد و از جملهٔ

دوم طعن زدن را مقصود دارد لکن در علم حساب که آمد به مجرّد اینکه استاد بگوید ضرب کن معنی اصطلاحی در علم حساب از آن نتواند فهمید مگر اینکه استاد به او اصطلاح را حالی کند لکن عین کلمهٔ ضرب را می‌داند و از جملهٔ محفوظات اوست بخلاف اینکه عین کلمه هم اجنبی باشد و مدتها مغز خود را خسته کند تا عین کلمه را حفظ کند و بعد اصطلاح آن را دریابد همچنین است الفاظی که جدیداً به جهت تعبیر از علوم جدیده از عین لغت وطنی گرفته و ترجمه لغت فرنگی قرار می‌دهند طفل محتاج به حفظ کردن و معنی لغوی آن دانستن است بلکه، از جملهٔ محفوظات اوست و فقط محتاج است به فهم معنی اصطلاحی و آن هم که کار استاد است و اگر احتیاج به درس دادن اصطلاح نبود که مدرسه لازم نبود.

(۷۲)

وظایف امروزهٔ دولت با حال حاضره[ای] که دارد مخصوصاً و بلکه آتیهٔ آن بهر مقام نورانی که برسد در باب همراهی با معارف وطنی و مداخلهٔ مستقیمهٔ او در امور معارفی ملّی این است که مکاتب و مدارس و کتب واثاثهٔ درس و معلّمین از کیسهٔ دولت فراهم کرده ندای عام بدهد اختیاراً یا اجباراً ملت مشغول تحصیل شوند در تمام درجات علوم یا درجه[ای] از آن هر کس این چنان و اینگونه آمال از دولت بخواهد بالمّره از خط سیاست مدن بیرون است و نمی‌داند که در کلّ اشغال عمومی مداخلهٔ مستقیمهٔ دولت به عوض آنکه سودمند باشد زیان دارد و باعث همه گونه تعویق است و درین چکامه جای محاکمهٔ سیاسی نیست و شرح آن محاکمه را در اجلاد کتاب مفتاح‌التمدن کاملاً داده‌ام فقط بر دولت است فراهم نمودن بستر میل طرق اشغال عمومی و رفع مانع که ملت آزاد باشد.

(۷۳)

در باب معارف ایران در امروزه وظیفهٔ ملزمی دولت و اندازهٔ مداخلهٔ او به نمونهٔ مراتب ذیل است نه عین آن به طور حتم زیرا که جزئیاتش قابل تغییر و تبدیل است

فقط نمونه[ای] از وضع زمینهٔ کار نگـارش مـی‌دهم و پس از طـرّاحـی یک هـمچه زمینه[ای] ملت را باید به حال آزادی و حریّت خیال واگذاشت که با جـریان مـوج طبیعت پیش برود. (۱۹)

(۷۴)

به استثنای مداری حربیّه علمی و عملی که از اعمال مستقیمهٔ دولت است به همان اندازه[ای] که کارخانجات اسلحه‌سازی و خرید و فروش توپ و مانند آن از حـقوق مختصّهٔ دولت است همراهی با معارف علومی و متاجری و مکاسبی عمومی مـلت از آنچه داخل دایرهٔ معارف است ازین قرار است:

۱ ـ به توسط یک انجمن فضلائی نظام درجات علوم حسّی و عقلی و تجارتی و کسبی را طوری بدهد که هم فعلاً به هر درجهٔ پستی باشد نتیجه و ثمرهٔ آن به اندازهٔ خودش حسّاً عاید مُحصّلین شود که نتیجه دیناری مخارج و ساعتی وقت را که ملت جاهل صرف معارف کرد مشهوداً به بیند و حرص او برای درجهٔ بالاتر و تکـمیل درجـهٔ پستر بیشتر شود و هم اساسی چنان محکم باشد که روزانه برحسب بیداری حسّ ملّی هرگونه بنای عالی بخواهند بر آن اساس گذارند تاب بیاورد و گنجایش داشته باشد و محتاج به طرد و طرح و اسقاط تحصیلات سابقه نباشند بلکه چنان نـقطهٔ مرکزی و سرخط ابتدائی و سرمایهٔ برقی باشد که هـرچـه و هـر قـدمی کـه از آن جنبش‌گاه حرکت کنند و هر وقت بخواهند به مقام بالاتری برسند محتاج نشوند راه رفته را برگردند و دوباره نقطهٔ اول را از سر بگیرند دانشمند می‌داند که چه می‌گویم و می‌فهمد که زشت و زیبای آیندهٔ هر ملتی از نقطهٔ نظرگاه معارف تا یوم‌القـیامه از برداشت همین اساس است.

۲ ـ به توسط یک همانگونه انجمنی مرکّب از فضلای علوم اسلامی و عالم به اقتضای وقت و مترجمین عالم دارای ملکهٔ ترجمهٔ مطالب به اصطلاح قوم کتب لازمهٔ هـر درجه از درجات را اگر موجود است معیّن و اگر موجود نیست مدّون می‌کند و نشر

می‌دهد و مراتب امتیازات علمی را از روی پیکرهٔ تحصیل و امتحان همان کتب قرار می‌دهد و بس و در هر جا که امتیاز علمی ملحوظ است اگر علامهٔ دهر باشد از او نپذیرد جز همان پیکره (دیده‌ام پاره[ای] فضلاء از پیش خود شبهٔ یکی از مکاتب خارجه کتب دورهٔ درسی تلفیق کرده و ملت را دعوت به آن می‌کنند لکن اشتباه است اگر چه به حال خود و به جای خود نیکوست).

۳ـ هر گروهی از وطنیان بخواهند بنای مکتب یا مدرسه[ای] نمایند بهترین قطعات زمین را نباید در حقشان مضایقه نمود بلکه از عمارات دولتی هم اگر ممکن باشد بدهند مضایقه نباشد و کذلک و تسهیلاتی که از طرف ادارهٔ بلدیه لازم است بنمایند و بلکه از رسومات بلدیه که در واقع از کیسهٔ خود ملت است تا هنگامیکه مکاتب و مدارس مخارجشان بیش از مداخل است معاف باشند.

۴ـ به توسط یک همانگونه انجمن لکن مرکب از چند نفر سیاسی درجات حقوق نقدی و نشانی محصّلین کاملاً کامیاب شدهٔ در وقت امتحان عمومی معین نمایند و همچنان حق نقدی امتحان کنندگان هر درجه[ای] را و این مصارف تقدیمات نقدی یا نشانی و حقوق ممتحنین را دولت باید بدون عوض بدهد با حقوق اعضای انجمن اول و لکن حقوق انجمن ثانی از راه دیگر است و گفته خواهد شد. (۲۰)

پیوسته باید دولت بدون انقطاع دارای هیأت مختلفه[ای] در تحت یک هیئت مرکزی باشد که ناظر بر معارف و حافظ شیرازه و تکمیل کنندهٔ آن باشد به اقتضای روز به روز و ساعت به ساعت و در واقع این هیئت و هیئآت مرکزی و ممالکی خلاصهٔ سه انجمن موقتی مزبور است و انتخاب ممتحنین و سایر مذکورات و غیره در تحت اقتدار آنها است و حقوق تمام این هیأت مستقیماً با دولت است و اگر دولت یک همچه هیئت قابلی داشته باشد به توسط همین یا به توسط انجمن اول نقشه و نمونهٔ کتب و علوم مطلوبه را معیّن کرده و انتشار می‌دهد که هر فاضلی در ایران یا خارجه بتواند هر قدر از علوم مطلق را مدوّن کرده به هیئت مرکزی بفرستد

در صورت پسندیدگی حق طبع به صاحبش داده جزو [...]

۵ـ پس از پنج سال یا سه سال یا بیشتر از انقضاء برداشت این اساس بر دولت است که هیچ پادشاه‌زاده یا وزیرزاده و امیرزاده و گدازاده و مادام‌العمر وزیر بوده را به سمت شغلی که لازمهٔ آن داشتن علم است به مراتبه و مدراجهٔ نپذیرد مگر به موجب اجازه‌نامهٔ صادرهٔ از دایرهٔ معارف و اگر اندکی و سرمویی مسامحه درین باشد امید ترقی معارف ایران مشت بر سندان و آب در غربال است.

۶ـ انجمن ثانی که گفته شد محلّ مخارجش معلوم می‌شود این است که چنان انجمنی از سه قسم فضل خارج نیست یا مؤلفند به این معنی که به گنجایش درجات علوم عین عبارات کتب را گلچین و انتخاب کرده در یک مُجلد یا چند مجلد مرتب می‌کنند یا مصنفند این طور که از پیش خود به موجب تحصیلات سابقه و قریحهٔ علمیه یا مطالب کتب را برداشته پاکیزه و مناسب مقام کرده مدوّن می‌کنند یا صرفاً مترجمند و گاهی اصحاب تألیف و اصحاب تدوین و در باب ترجمه در تدوین یک رشته یا چند رشته کتب درسیه شرکت می‌کنند به هر جهت محل مواجب و حقوق تمام اعضاء این انجمن فقط همان حق الطبع کتب مزبوره است که از طرف دولت به آنها اعطاء می‌شود و آنها حق دارند که مستقیماً مباشر طبع شوند یا حق الطبع خود را به مطابع بفروشند و اگر دقت شود از همین راه مدخول کلی به اعضاء این انجمن عاید می‌شود و بلکه به واسطهٔ همین امتیاز آنقدر فضلاء و مترجمین تولید می‌شود که همیشه کفایت حال معارف ملی را بطور دلخواه نمایند و یا مواجب بگیرند و حق‌الطبع را دولت ببرد.

۷ـ مخارجی را هم که گفتیم دولت باید مستقیماً بدهد می‌توان غیر مستقیم قرارداد مثلاً در جزو تعرفهٔ گمرکی از هر لنگه باری بدون امتیاز جنس یک چند دینار به اسم معارف صدوراً و دخولاً اضافه نماید و به میزان همان عایدی به دایرهٔ معارف به طرق مزبوره همراهی کند یا از پسخانه یا تلگرافخانه و غیره غرض تمتع نقدی

فوری الوصول معین نماید به طوری که فشار آن محسوس نباشد و همین گفتار هفتگانه تغییرپذیر قابل تبدیل به جهت نمونهٔ مداخلهٔ دولت کفایت است و سایر مصارف در عهدهٔ محصلین است و اندکی شرح تکلیف طفل وطنی ایران را اشاره می‌کنم و نخست باید زمینهٔ درجات علوم را گفت.

(۷۵)

درجهٔ اول با سوادی است یا ملا بودن است و آن را مثلاً منشی‌گری می‌نامیم. درجهٔ دوم با فضل بودن است و صاحب آن را مثلاً فاضل یا عالم می‌گوییم درجهٔ سوم ذون فنون بودن است و دارای آن را مثلاً حکیم می‌گوییم درجهٔ چهارم مهارت در کل علوم و ملکهٔ اختراع و اجتهاد است و یابندهٔ آن را فیلسوف می‌نامیم و به موجب این ترتیب تغییرپذیر مراتب علوم در دایرهٔ معارف چنین باید گفت (۱) ابتدایی (۲) علمایی (۳) حکمت (۴) فلسفه یا اسامی دیگر به اقتضای سلیقه و زمان.(۲۱)

(۷۶)

میزان تحصیل اجباری که بطور غیر مستقیم دولت باید اقدام کند و عامهٔ اطفال ملت را رو به آن نقطهٔ اجباری واداشته و مجبور کند همانا درجهٔ اول و نقطهٔ منشیگری است لکن این مقام را هم باید مانند سایر اشغال عمومی از نقطهٔ آزادانه[ای] برداشت کرد نه اینکه دولت مستقیماً می‌تواند یا حق دارد اطفال مردم را قهراً به مکتبخانه براند بلکه اگر در آغاز جنبش معارف یک همچه سرموی یا شبیه به آن از طرف دولت ناشی شود سرچشمهٔ معارف را بکلی کور و مضمحل کرده است فقط در این مقام مداخله غیر مستقیم دولت کفایت می‌نماید که در ضمن کتابچهٔ شرایط استخدام را شرح داده و امتیازات صاحب سوادان و علماء و حکما و فیلسوفان را در دوائر اشغال عمومی و خدمات دولتی معیّن کرده و خود نیز بر آن مراتب و اجرای آنها ثابت و جازم بماند مخصوصاً در اینگونه امور باید طوری برداشت کرد که جامهٔ ملت به موجب اندک حسّی که در آنها به تدابیر عملی بیدار شده احتمال اندک سودی در آن کار دیده و خود را آزاد

دیده به حریت تامّه جنبش نمایند و در هرگونه اشغال عمومی تا دست آزادانهٔ عمومی و شوق اختیاری جمهور با آن نباشد ابداً امید پیشرفت و رسیدن به تمام مقصود نخواهد بود شبهه داری بکن و ببین وظیفه عقلا و تکلیف دولت فقط بیدار نمودن حسّ احتیاج ملت است و بس معنی اجبار این است نه اینکه با چماق قهر ظاهری دولت به مکتب خانه رانده شوند در مثل است خواهش دل زور نیست.

(۷۷)

تکلیف طفل ایرانی از سن هشت سالگی یا نُه سالگی یا میانه آن دو مقام است که داخل مکتبخانهٔ ابتدائی بشود در هند با آن هوای ناسازگار تجربه شده است که طفل از سن شش سالگی قابل مکتبخانه است و با هوای جان‌پرور ایران محض مسامحه میانهٔ هفت و نه را معیّن نمودم.

(۷۸)

نمونهٔ تحصیلات طفل ایرانی از روز اول تا به مقام منشیگری از قرار ذیل است که قابل همه گونه جرح و تعدیل است.

الف ـ باء × تجزیهٔ الف باء × ترکیب الف باء در ضمن کتابچه‌هایی از قبیل پند و اندرز و موش و گربهٔ بطرز جدید × مراسلات × مختصر هیئت بدون برهان × مختصر جغرافی کره × جغرافی ایران تماماً × مقدّمات اقلیدس × حساب تاشش صفر جمعاً و تفریقاً و ضرباً × حساب عملی به اندازهٔ همان شش صفر که دفتر داری می‌گویند و دریای علم (در مکاریان معرف است چارواداری است و دریای علم نه ملائی و وِرِوِر) مقدمات شیمی بدون برهان کلام الله مجید به جهت مسلمین مختصری از تورات و انجیل به جهت یهود و نصاریٰ.

(۷۹)

مخصوصاً نظر به حال حالیهٔ ایران هیچ مکتبخانه[ای] شایسته نیست منحصر به همین نمونه مذکورات باشد مگر اینکه [دهر] واحد دارای دو دستگاه باشد یکی علمی و

دیگر فنی نسبی و تقریباً روی هشت ساعتی را [...] نصفی صرف سواد و نصفی را صرف کسب و فن نماید لکن اختیار جنس [...] به سلیقهٔ طفل به تصویب والدین او و مانند نمونهٔ علوم مزبوره است که حتماً باید از معارف معین شود و میزان امتیاز و امتحان منشیگری را از همان قرارداد و بدون [کسی] را دارای مقام منشیگری ندانند و طفل را حق نباشد مثلاً بگوید من مایل به تحصیل حساب امتحانیه سالانهٔ که ادارهٔ معارف معیّن می‌کند طفلی را که یکی از علوم مزبوره را از درس خود ساقط کرده باشد نخواهد پذیرفت به خلاف کسب و فنّ منحصر به رشته واحدی و فن مخصوصی نیست و طفل آزاد است در رد و قبول کل یا بعض مکاسب. (۲۲)

(۸۰)

گمان من هست که تحصیل فنی از فنون بعلاوهٔ اینکه اختیار مادّی با طفل یا والدین باشد باید در جزو درجهٔ ملائی و منشیگری از محتویات باشد و محصّل را بدون دارای کسبی که لایق آن مقام باشد ادارهٔ امتحانیه قبول نکند و اجازه‌نامهٔ منشیگری ندهد به وضع و شریف (اگر چه این سخن تحکّم است)

از آن گذشته که چنین طفلی پس از طیّ سواد ابتدائی بعلاوهٔ لیاقت او به جهت تجارت و خدمات رسمی و شایستگی دلخوش در مدارس علمی و حربی دارای کسب بودنش او را بی‌نیاز می‌کند از همه حتّیٰ از پدر و مادر و به علاوهٔ اینکه مغز غالب جوانان چنان کاخ عالی دارد که ابداً راضی نمی‌شود نان بلاعوض بخورد ولو حتی از والدین در زمان حیات به تصرف خود بداند و سعادت وقتی رو به ملت می‌نماید که متخلق به علّو همّت شوند و راهی تهیه از نان از هنر خویش خوردن برای تولید این حسّ بزرگوارانه هست محصّلین با کسب رفع تکلف بزرگی از دولت و پدر و مادر و امثال و اقران خواهند کرد و ممنوع از شرارت و تقلب و حیله‌بازی برای نان یومیه خواهند بود با فواید بیشمار دیگر.

هنوز امتحان نکرده در ملّتی که اینگونه جوانان دارای اجازه‌نامهٔ درجهٔ منشیگری

فراوان می‌شوند بدون داشتن هنر یدی به علاوهٔ زحماتی که به پدر و مادر و نوع می‌دهند و مرتکب همه گونه جنایات می‌شوند چه علت زحماتی برای دولت خواهند شد بواسطهٔ اینکه در هر جا شمارهٔ اینگونه محصلین دارای اجازه به سرعت فراوان خواهند شد و همه روزه غوغاها برپا کرده و تمنا دارند دولت به جهت همگی آنها محل خدمت و معاش فراهم کند و اجازهٔ خویش را سند شرعی حق این تمنا قرار می‌دهند و یکهزار و دو هزار و ده هزار نفر هم نیستند که دولت محل داشته باشد به خلاف محصّلین درجهٔ دوم و سوم و چهارم که اینگونه مخاطرات در آنها ملحوظ است مگر اندکی.

(۸۱)

بهمین ترتیب با اختصار دادن محتویات ملایی که نگارش یافت مکتبخانهٔ فنون و مکاسب به درجهٔ اولیٰ برای اناث معیّن شود خواه دوشیزه و خواه غیر آن لکن آنقدر ملایمت و بخشش حریت و مداخلهٔ بسی غیر مستقیمه از طرف دولت بطور استادی درین باب لازم است که بالمّره مداخلهٔ دولت محسوس نباشد.

چه عیب دارد و چه مانعی خواهد داشت که این جنس محترم که معادن بذر و پرورش اساسی بدن و اخلاق اساسی نوع هستند همانگونه که پسر ارث باسوادی و کسب و تربیت ابتدائی از والدین می‌برند دختر هم ببرد و دعا و قرآن به جهت صحت حیات و آمرزش والدین خود بخواند از فنّ یدی خویش جهازی فراهم کند و در خانه شوهر در حساب و دفترداری خیاطی یا درستی و ملک دوزی و غیره از فنون بیشماری که با دست ممکن است شریک معاش شوهر و کمک حال او باشد و برای نان مجبور نباشد بنایستهٔ طبیعت خود شوهر کند یا واسطه و والده را منت بکشد که به فلان آدم شوهر نماید بلکه دارای چنان هنرها باشد که مردم مناسب آرزوی او را داشته باشند.

عیب اینجاست که برداشت این جام فغفوری را با ستون فولادی می‌خواهند هنگامه‌ها می‌کنند به جهت تحصیل دوشیزگان مسلمات لکن به برداشت غلط معلمه فرانسویه پوشیدن لباس فرانسوی زبان خارجه و غیره گویی ماشاءالله مردان از عهدهٔ

اموریکه زبان فرانسه لازم دارد باز مانده‌اند که زنان را دعوت می‌نمایند عزیزم اساس را طوری برداشت کن که مرد یا زن خودش در طلب بیاید از روی فهمیدگی نه به شوق با فرانسوی‌دان اجنبی معاشرت دادن او که زمین و آسمان تو را بفهماند (۲۳) اینها همه غلط است؛ اول اینکه دختر مسلمان ایرانی امروزه چه لازمش افتاد به زبان اجنبی که فعلاً برای خودش و نوعش جز باز داشتن و سرخوردن عامه مسلمین از دخول در مکاتب ابتدائی که اساس و شالودهٔ معارف است فایده ندارد ثانیاً به دقت ملاحظه کن در سیاست ثروت مفید به امروزهٔ ایران که چقدر اعمال یدی خارجه داخل می‌شود؛ دریغا که تجدد خواهان ما ترغیباتشان همگی منحصر است به عین ترجمه و عین مشاهدات در فرنگ و عین سماع از آنگونه مردم مختصر بگویم تمام فلسفه‌شان در هر کاری بسته به خوبی برداشت مطلب است و تمام مأیوسی‌ها و عدم رسیدن به مطلوب دوچار شدن به مخاطرات بزرگ در بدی برداشت است.

(۸۲)

مکاتب مردانه و زنانهٔ ابتدائی دارای سه درجه و رتبه در میانهٔ خود خواهد بود چه دستگاه سواد و چه دستگاه کسب: نخستین الف باء تا حمْ ملکهٔ خواندن. دومین نوشتن و علامات و درجات حساب دانستن تا شش صفر. سومین قرائت قرآن مجید و علوم مقدماتی مزبوره.

فنون هم در دستگاه خود دارای سه اطاق خواهد بود: نخست اطاق مشاهده است که طفل دختر یا پسر در وقتی که به جهت فنّ از روز او معیّن است وظیفهٔ او فقط پیش‌دست استاد نشستن و تماشا کردن و آشنا شدن و شناختن به فنّ مخصوص و آلات و ادوات و وظایف آنها را دانستن است. دوم دست او را به کار آشنا کردن. سوم کاری شدن است.

امتحان تغییر و تبدیل و لیاقت این سه درجه و از اطاق اول به ثانی و ثانی به ثالث آمدن با معلمّین است و جزو نظام داخلی مکاتب است و ادارهٔ معارف عمومی رسمی

دولتی را ابداً مداخلهٔ نخواهد بود.

افسوس می‌خورم که باز مجبورم درین چکامه اساس معارف را به صورت بندبند قانونی ننویسم و اندکی مخلوط به محاکمه کنم پس می‌گویم زبان خارجه برای با سواد داشتن عامهٔ ملت که ناچار به مقتضای درجهٔ ابتدائی یک لت پت ناقصی خواهد بود که نه به کار انشاء می‌خورد و نه ترجمه چه فایدهٔ خواهد داشت تجدد خواهان امروزه خیلی که می‌خواهند تقیه و مدارا نمایند اول هرچیز می‌نویسند قرآن درس تجوید عربی حال آنکه هر سه شایسته است پس از الف باز به طفل غیر ممیز بی‌سواد بیاموزند بلکه قرآن مجید در اطاق سوم مکتب ابتدائی درس داده می‌شود آنهم ساده و عربی و غیره در مدرسهٔ علمائی از درجه دوم.

(۸۳)

هیچکس را در مدارس حربیه و علمائی نخواهند پذیرفت مگر دارای اجازه‌نامهٔ درجهٔ منشیگری باشد این مدارس هم دارای سه طبقه و رتبه داخلی برحسب درجات علوم و فنون خواهد بود اگر چه در ممالک متمدنه مدارس علمائی و حربیه و مافوق آن دو دارای بسی درجات است که اگر بخواهند نظام آنها را عیناً نقل نمایند دولت و ملت ایران بالمّره از عهدهٔ تأسیس آنگونه مدارس عالیه که حاصل یکهزار سال تمدن است برنخواهند آمد و در امروز فقط تکلیف ایران شالوده ریزی و اساس گذاری است لکن بطوریکه بتوان روزانه طبقات عمارات عالیه بر آن بر پا کرد. (۲۴)

(۸۴)

نمونه علوم و فنون متداولهٔ در مدارس حربیه و علماییه امروزهٔ ایران از قرار ذیل است (حربیه) شیمی متعلق به اسباب ناریه، نقشه کشی میادین جنگ، نقشه کشی به نحو اعم، علم مشق و حرکات نظامی، علم برج و باروسازی و پل کشی فوری، علم تمیز نقاط مهمه حربیه، محاکمهٔ تاریخی حروب قدیمه، محاکمهٔ حروب متوسطه، محاکمهٔ حروب اخیرهٔ تا هنگام تحصیل، علم شناختن اسلحه و مواد آنها، مشق استعمال اسلحه

و مواد ناریه به اندازهٔ گنجانش مدرسه، علم اتصال اسلحه جات در معارک عمومی، علم ساختن و ریختن اسلحه و آلات ناریه، علم قراول و پل از آدم ساختن و سنگر بندی، علم تخریب استحکامات متصرفه و استحکامات دشمن، علم هروانکی و تلگراف با سیم و بی سیم، علم جام جم و مرموزات و علامات مقررهٔ در وقت جنگ، علم راه صافی و بازدید طریق مرور سپاه، علم قوای برقیهٔ به جهت تمیز مقام دشمن، علم بالون، علم جمع ذخیره و ترتیب صف دادن آنها و ذخیره خانه، علم جمع و حفظ سیورسات در وقت ساخلو و در وقت حرکت و در وقتی که به وسعت یکصد و پنجاه فرسنگ سپاه متفرقاً در حال جنگ باشد، علم تقسیم سیورسات، علم تمیز بیرق‌های حربیه و صلحیه و صلاح‌طلبی موقتی، علم موزیک و موسیقی به ندای وطنی مهیج قلوب سپاهیان، علم نقشه مکان یا سپاه کشی به‌طور چشم اندازی پرنده و غیره و غیره از قبیل پول کاغذی ساختن موقتاً و اعمال صرافی و خزانهٔ جنگ داری و اسیر نگاه‌داری و مشاورهٔ امور حربیه و نظام و تربیت مخصوص ادارهٔ سپهسالاری مرکزی و در وقت جنگ و سایر اموری که به حربیه متعلق است مانند اداره نمودن مریض‌خانه که در وقت حرب و علم مستخدم مریض‌خانه حربیه بودن و علم جاسوسی و علم عملیات ورزش.

(علمایی) تاریخ ایران کاملاً، تاریخ دول همجوار قدیمی و حالیه، علم شیمی، عملیات شیمی، علم هیئت برهانی تحریر اقلیدس کاملاً، علم طب، علم جراحی، علم کحّالی، علم بیطاری، علم تشریح، علم گیاه‌شناسی، علم پرورش نباتات، علم ساختن ادویهٔ طبیه و مراهم، علم جغرافی به جزو علم حیلْ (میکانیک)، علم قوایی کهربا ییه، مقناطیسیه و برقیه، عموم شیمی غیر آلی، علم معادن‌شناسی، علم معدن شکافی و اخراج معدنیات، علم فناوری، علم بلور سازی، علم چینی سازی، علم فلاحت، علم مفاص‌شناسی، علم سباحت، و، علم تجارت و غیره، که شایسته مقام است هندسه و مساحت و حساب با برهان و مانند آنها از قبیل صرف و نحو زبان فارسی معمول، صرف و نحو زبان عربی به طور اختصار حتماً اختیار یک زبانی از السنهٔ فرنگ حتماً روشن

است زبان خارجه دانی ایرانی بدون قدری عربی برای وطن به کـلی بـی‌فایده است و قدرت ترجمه نخواهد داشت (۱) ادارهٔ معارف عمومی بـه تـوسط هـمان انـجمن‌های فضلایی در هنگامی که نظام‌نامهٔ رسمی معارف صورت قانونی می‌نویسد و نـظام‌نامهٔ داخل مدارس را مرتب می‌کند و کتب رسمی مکاتب و مدارس را به اسم و رسم معین می‌نماید، علوم مزبورهٔ مدارس حربیه و علمایی را (یا هرچه بنامند) جـرح و تـعدیل کرده، درجات ثلاثه دخل را معین می‌دارد؛ چنان‌که در مکاتب کهنه با هرگونه جرح و تعدیل که شایسته بداند، یا کم و زیاد، یا اختصار و تفصیل مناسب ببیند.

(۸۵)

نمونهٔ مدارس حکمتی یا درجهٔ سوم علوم یا هرچه بنامند محتویاتش به گونهٔ ذیل است: تاریخ ملل و دول روی زمین، محاکمهٔ تواریخ از حیث سیاسی و معاشی، علم سیاسی به نحو اعم، علم سیاسی عملی (دیپلماسی) علم سیاسی ثروت، علم تشـریح عملی، جراحی و بیطاری و کحّالی عملی، علم جرّ اثقال، علم عـموم ریـاضیات مـع البرهان، علم کتاب قضا و مکاسب و متاجر و کلیه مواریث و عقود و ایقاعات شریعت مقدسهٔ اسلام، علم عقود و ایقاعات و مواریث معمول یهود و نصارای وطنی ایران، علم تربیت وحوش (مسلم است طلبهٔ در این مدارس یک علمی یا چند علم را که با هـم زنجیره و لازم و ملزوم است اختیار می‌کند.)

(۸۶)

نمونهٔ مدارس انتقالی و فلسفیات از قرار ذیل است:

علم حقوق به‌نحو اعم، علم شرایع اسلام کلاً، علم شرایع اهل کتاب و زردشتیان کلاً، محاکمات تواریخ، تاریخ طبیعی، الهیات، علم مراودات و معاودات، علم سیاست مدن و سیاست ثروت به تفصیل تکمیل، و غیره از علوم مجتهد و فیلسوف پرور.

(۸۷)

اساس تکالف طفل ایرانی به همین نمونه تفسیرپذیر بود، که نگارش یافت و میزان

تقریبی مداخلهٔ دولت نسبت به دایرهٔ معارف کذلک و مسلم است درجهٔ ابتدایی ظاهراً غیرقهری و باطناً اجباری مطلق است و در درجات سه گانه اخیره، تکالیف دولت رفع موانع و تسهیل پیشرفت است مطلقاً و در تأسیس مدارس حربیه از ابتدایی تا انتهایی، از وظایف مختصهٔ دولت است و در صورت تعقیب یک همچو اساسی، طولی نخواهد کشید، که آحاد و افراد سپاهیان ایران هم که فعلاً با سوادی آنها تا مدتی به شرط پیش همه باسواد خواهند بود و صاحب‌منصبان همه عالم و حکیم خواهند شد و لکن بچه غیر مراهق امیرتومان خواهد شد؛ منشی زاده وزیر مالیه نمی‌شود اشخاص ریاست ندانند اداره. مگر اداره [...] (۲)

(۸۸)

هر وقت ذکر علم و صنعت به میان می‌آید، فوراً فریاد ایرانیان بلند [است که] آخ افسوس علم چلوار بافی و کشتی سازی و کارخانجات لازم است؛ بیچارگان گمان می‌نمایند کارخانجات بافندگی و چدن ریزی و کشتی سازی مفید به حال امروز ایران است تا صد سال دیگر که به خط تمدن سیر نمایند چیزی شنیده از آلات و فلاحت فرنگ فوراً همان تمنا را دارد در ساعت واحد روش تمام چرندگان و پرندگان را تمنا می‌کند و یک باره خسته شده، هیچ یک را هم نخواهد آموخت.

(۸۹)

روزی ایرانیان می‌توانند با این گونه آرزوهای به موقع و خبط خود برخورند، که علم سیاست ثروت را به اقتضای آب و خاک و مردم ایران فایز شوند؛ مثلاً روزی خوب است که، کارخانجات بزرگ آهنگری و بافندگی و قند سازی داشته باشند، که فلاحت و زراعات و فلزات مستخرجهٔ از معادن ایران، به حد تکمیل رسیده و فروش محصولات از آن طرق بدون معمول، بلکه عبیطاً نظر به مصنوعات خارجه که از همان اشیاء ساخته‌اند و مایحتاج ایران است، صرفه نکند و فایدهٔ گرفته نشود و صافی عبیط آن اشیاء بازار نداشته باشد ودر خارجه و داخله و نظر به صرفه مثلاً اگر پنبهٔ ایران در داخلهٔ

ایران نساجی شود، فایده‌اش پس از مصارف بیشتر از پنبه غیر منسوج فروشی باشد؛ چقدر مضحک است کارخانهٔ اسلحه سازی کابل، که فلز آن را از فرنگ می‌خرند.

(۹۰)

چون در تحصیل السنه خارجه ایرانیان طوری مبالغه کرده و می‌کنند و تمام علم را منحصر می‌نمایند به لت و پت فرانسوی و غیره دوباره توضیح می‌کنم، که عزیز من طفل مکتبی ایرانی، که در اول عنفوان جوانی است و می‌خواهد داخل در دایرهٔ باسوادی و معارف شود، چرا زنجیر و کندو قفل زبان گنگ به حال امروزه بیهودهٔ اجنبی را بر دست و پا و دل او می‌زنی؟ آیا تکلیف کل نوباوگان عالم از هر ملتی جز به خط علم و دانش افتادن چیز دیگر هم است زبان که علم هست آیا یکی از اسباب عمده قومیت و استقلال وطنی جز زبان است آیا برای درجهٔ ابتدایی اجباری جز باید پایه از زبان وطنی محکم شود. آیا با آن مقدار ملایی مختصری که عامهٔ اطفال وطنی مکلفند تحصیل نمایند، در صورتی که فرضاً یک زبانِ خارجی هم در بین باشد چه خواهد بود؟ نه به کار تحریر می‌خورد نه به کار ترجمه؛ لکن در صورتی که در درجهٔ دوم تحصیلات عمومی یکی از السنهٔ خارجه را حتمی اختیار قرار ندهند، یعنی طفل باسوادی که داخل درجه دوم می‌شود، مجبور باشد و مختار در میانهٔ زبان روسی، آلمانی، انگلیسی، و فرانسوی که یکی را حتماً اختیار کند و تحصیل کند، البته تحصیل او همه گونه مفید به حال وطن و غیره او خواهد بود. (۳)

(۹۱)

اگر هیئت حاکمهٔ ایران در همین امروز که انجمن دانش ندارد و لزوم آن را به اندازه[ای] که انسان را حیوان ناطق می‌شمارد، واجب نمی‌داند و لااقل ملتفت باشد، که گذشته از اصلاح زبان امروز فارسی را آلوده و ملوث بر زبان خارجه ننماید مانند کارتن، دوسیه، شیو، آرشیو و غیره از الفاظ خشن که باعث نفرت عامه است، بدون سر مویی فایده و در زبان فارسی بهترین الفاظ شیرین در برابرش آماده است؛ هر آینه

روشن می‌شود، که هیئت حاکمه در صدد اصلاح قلم دولت است و الله چهار بچهٔ غیر مراهق خواهند بود که دو سه کلمه فرانسوی ناقص دارند و در هر جا می‌خواهند اظهار علم و دانش کنند، کسانی که از سن طفولیت امثله صیغ عربی خوانده‌اند و به محض یادگرفتن ضرب یضرب در هر مجلسی فضا را بر علما و طلاب مخل [و] تنگ گرفته‌اند که ضرب چه صیغه است بر جلد کتاب و لوح مشق و آستین پیراهن و درب مبال همان یک کلمه ضرب را می‌نوشته‌اند؛ می‌دانند چه عرض می‌کنم باز ناچارم عرض کنم با بقال بی‌دین جاهل محال است طرف معامله و با بی‌دین‌ترین علما توان همه گونه معاملات کرده؛ پس بقال بی‌دین عصمت و عفت حکیمانه یا ماخوذ از حکما و از مشکوة نبوت ندارد و ناچار بی‌عصمت بی‌غیرت است و بی‌غیرت وطن‌خواه نخواهد بود، بلکه طالب بی‌عصمتی بی‌شرفانه است به هر بهانهٔ که باشد؛ وطن خواه کسی است که از سنگ سیاه وطن محبوب خود، شیشه و از شیشه، بلور اخذ کند و به قیمت الماس گلقنده و کالیفارنیا و ترانسوال بفروشد؛ یعنی زبان دریا موج آسمان اوج فارسی از سنگ سیاه کمتر است، من نمی‌دانم اسباب تمدن جدید را چنانچه است علم و صنعت دانسته‌اید یا صوت مجسم در حروف اروپایی و در طوق کردن یوز و تازی و صلیب نصاری که برای خوردن غذا و گردن را به آزادی طبیعی حرکت دادن قید بزرگی است؛ نمی‌نویسم و دوباره می‌گویم بی‌دین، بی عصمت و بی عصمت، بی غیرت و بی غیرت، وطن خواه نیست و وطن خواه بی‌شرف نیست.

(۹۲)

با همین کلام ساده اعیانی و زلف چلیپا با همین عمامه و دستار علمایی، که هر گونه بدنامی به‌واسطهٔ دخول غیر اهل آلوده گردیده، اگر تحصیل علم حقوق سیاسی کند چه مانعی از وزیر و سفیر شدن دارد؛ اگر تحصیل علم شرایع کند چه مانعی از وزارت عدلیه و ریاست و قضاوت دارد. در حالی‌که حساب را هم کاملاً می‌داند کدام متفقه حساب مدان می‌تواند با او طرف بشود در معاریث. (۴) کوشش در علم و صنعت به باید نه تصنع

و خود را عروسک مقوائی و میمون مقلد ساختن؛ از این‌جا دانسته می‌شود، که فرق میانهٔ میمون که حیوان صامت و انسان که حیوان ناطق است عقل با استفاده و بالاکتساب است، که فکر حیا و وقار و فایده آینده در آن درج است؛ اگر انصاف بدهی به چشم خود دیده[ای] که میمون هرچه با آدمی انس بگیرد و جز صفات رذیله[ای] که در انسان باشد یاد نخواهد گرفت و مقلدی او فقط در صفات پست است و بالمره در صدد تقلید از صفات حسنه انسانی نخواهد بود و دیده نشده برای همان نقصانی که در مغز و زوایای دماغ اوست؛ اگر انکار داری می‌گوییم به اصطلاح داروین میمون پیش از پیدایش بشر بوده و بیش از سایر وحوش پس از تنوع خلیقه بشری با انسان انس داشته‌اند، چرا از کل صنایع گذشته محسوس‌ترین صنایع بشر را تقلید نکرده‌اند که، برای خود بنای شهر و دهکده و ترتیب حکمرانی و دعوی غیب گویی و مرید تایی بدهند و بکنند و اهلی‌ترین آنها فقط صفات رذیلهٔ بشری و سایر حیوانات را مقلدند؛ پس به این معنی که انسان دارای عصمت و حیا و عفت ناشی از عقل است، ناطق است نه سخن‌گویی، به اصطلاح ظاهر که، گفت هر قومی در نزد قوم دیگر بعینه مانند همهمه میمون است نسبت به ما و ما نسبت به آنها، پس چقدر پست است که هیکل انسانی را عادت به اخلاق میمونی بدهد.

(۹۳)

به اصطلاح خودت قدری سخن بگویم: آیا این نیست زردشتی بی‌چارهٔ بی‌صاحب بی چماق تکفیر وطنیان امروز ایران که توهم بسی غلو کرده خون خود را از جنس خون آنها گرفته واز تطرق عرب و ترک چنگیزی و غیره دانسته و افتخار می‌کنی، که فرزند بلافصل جمشید موهوم هستی نه به‌واسطهٔ علم ناقصی که از صرافی به علت فشار احتیاج پیدا کرده‌اند، دارای مانند ادارهٔ جمشیدیان و جهانیان شده‌اند، که امروزه طرف حاجت دولت و ملت ایران ما هستند بدون صنایع و هنوز قبای آنها از پشت پا بالاتر نرفته و بلکه هنوز پاره[ای] از آنها قبای بغلی می‌پوشند؛ آیا درازی قبا هرگز دیناری از

صد دینار تنزیل پول آنها را ساییده است یا دولت تاکنون به فکر تمنای ضامن قباد که روزی ملت بره طبیعت غرق نشوند یا اقلاً نظارت داشته باشد کسی که بگوید عمل صرافی این بی آواره پادر هوا و از اعتبار دو روز به خطر نزدیک است بلکه اینها به‌واسطهٔ جزئی علمی که دارند روزانه در ترقی خواهند بود چه دارند که، ورشکست نشوند حال علم است، که هرچه بدهد و بذل کند ورشکست ندارد دست به سرمایه‌اش نمی‌خورد شرکت به نام کمپانی فارس را ملاحظه کن؛ روز اول تقریباً یکصد هزار تومان یا پانصد (۵) هزار تومان آن سهام اشاعه داده و پس از آن بدون نظارت دولت بی علم دو سه کرور اوراق به منزلهٔ پول رایج سکهٔ جاری اشاعه داده و می‌دهد، لاینقطع و از پول شاه تا گدا از قرار تومانی یکقران و سی شاهی و دوقران فایدهٔ صرافی می‌برد؛ بدون این‌که دیناری به دارندگان اوراق مزبور قبض بدهد مختصر تمام کار بانک را می‌کند با حسن وجهی در حالی‌که بانک چیزی به دولت می‌دهد و او دیناری نمی‌دهد؛ نه میز دارد نه صندلی نه امضا به حروف فرانسوی نه لباس شیک نه گفتار جیک جیک؛ فقط به‌واسطهٔ نور علم ناقصی که در صرافی دارد و نداشتن تمام دفاتر و اثاثه والبسه مستخدمین بانک شاهنشاهی هم دیناری از فواید شرکت مزبور را نکاسته است و تفکر کن به‌علاوه فواید صرافی چقدرها از اوراق او تاکنون به حوادث روزانه تلف شده و می‌شود، که ضرر دارنده است.

(۹۴)

آفرین بر همچه دانشمند ایرانی که رئیس مقابل رئیس بانک است و قبای راستای خود را تغییر نداده و به‌همین واسطه محبوب و طرف اطمینان عامه است؛ دیناری هم به دولت نمی‌دهد و شاید تقریباً هشتاد سال عمر دارد وکالت ملت و عضویت انجمن ایالتی را هم دارا می‌شود؛ البته حاکم قادر ملی و بیداری ملت را هم بنگرید دولت بدارد حقش است عالم به‌کار خویش است البته همان دیانت او بهترین ضامن است. وطن‌خواهی ایرانی در هند ملاحظه کرده سالی مبالغ گزاف پول ملت ایران به کیسهٔ

آهنگران فرنگ می‌رود برای اسلحهٔ ناریه؛ دولت ایران هم دخول اسلحه را ممنوع داشته نه به‌فراست خود بلکه به صوابدید انگلیس که خائف بود از راه خلیج فارس اسلحه به افغانستان و بلوچستان و طوایف سرحدی هندوستان داخل شود، که فلان یارقلی هم از طهران مأمور می‌شد به خلیج آمده مانع دخول اسلحه بود به محض ورود برادر مستأجر گمرکات شده تجار داخله و خارجه در روز روشن صنادیق اسلحه وارد کرده از ده تا سی تومان بخشش گرفته هزارها وارد کرده در مملکت ایران پهن می‌شد (چنان‌چه تا امروز هم چندان فرقی نشده) فقط وجود مأمور منع اسلحه فایده‌اش آن بود که وجه گمرکی اسلحه‌جات از اجازهٔ گمرک منها و از کیسهٔ دخل دولت رها و ملت ناچار گران‌تر خریده، سالی مبالغی طلا به کیسه آهنگران فرنگ می‌رفت.

آن وطن‌خواه ایرانی بی ملاحظهٔ این‌گونه خسارت فعلی و خطرهای سیاسی دیگر، تمام کارخانجات فرنگ را فریب داده که می‌خواهم امتیاز دخول اسلحه را به شرکت شما از دولت ایران بگیرم و لازم است از روی دفتر خود تاکنون هرچه اسلحه از کارخانهٔ شما به هر اسم و هر واسطه وارد خاک ایران شده صورت بفرستید؛ هر یک باور کرده صورت فرستادند همه را ترجمه و با مطالب لازمه کتابچه نموده به توسط مرحوم سید نصرالله مشیرالدوله برای شخص پادشاه فرستاد و دستور العمل داد که مأمورین امین به جهت ضبط اسلحه از طهران گسیل شوند؛ همین که به تمام نقاط وارد شدند، در روز و ساعت واحده دست به کار شده، آنچه اسلحه موجودی از تبعهٔ داخله و خارجه است ضبط نمایند و بعدها قانون محکمی بگذارند و به دولت هم حالی کرده که، ضبط اسلحه موجوده خارجه را هم بدون تردید و ترس نماید؛ به‌واسطهٔ این‌که چون دولت ایران چندین سال است که مأمور منع اسلحه دارد و رسماً دخولش ممنوع است، هیچ دولتی را نخواهد بود که در این موقع از تبعهٔ خود حمایت کند (۶) به واسطهٔ این‌که تبعهٔ او به موجب قانون رسمی دولت ایران دزدی کرده است.

تا این‌جا هرچه از طرف آن وطن‌خواه که، شاید مانند نگارنده بود علمی بود و نقشهٔ

برداشت مطلب درست بود و دریغا که برداشت مطلب از طرف دولت خطا بود و به توسط وطنی بنادر این‌کار را کرده و ریاست این مأموریت را به حاجی محمد مهدی ملک التجار محول فرمود؛ اگر چه نسبت به خیانت بعد درباریان آن بیچاره تاجر زاده خدمت کرده و ضبط نمود و تقریباً ده دوازده هزار قبضه تفنگ وارد طهران شد و روزی که بنا بود از لحاظ انور مرحمت پناه مظفرالدین شاه بگذرانند و به ثبت و ضبط ذخیره درآید، هر یک از درباریان در یکی از عمارات و اطاق‌ها با عملهٔ شخصی ایستاده مثلاً ده صندوق به ردیف وارد می‌شد، چهار صندوق به حضور همایونی می‌رسید، به‌علاوه آن‌چه را اعلیحضرت همایونی شخصاً حضوراً به آنهابخشید.

باز تا آنجا هم عیب نداشت، چیزی که وارد ذخیره شد و رعبکی به دل تجار اسلحه داخل شد و آن وطن‌خواه که محرک اینکار بود. تا اندازه[ای] امیدوار گردید و در صدد بر آمد که هرگونه مطالب سودمند باشد، دستور العمل بدهد دریغا که شرح ذیل او را و سایر وطن‌خواهان را از همت انداخت.

شخصی از اهالی شبانکاره که بلوکی است دارای پنج شش دهکدهٔ محقر در حوالی خلیج در بوشهر سکنا داشت و تجارتش کلاً منحصر بود به اشیا ممنوعهٔ از قبیل اسلحه و جوهر نمک و مال التجاره از گمرک دزدیدن را سرمشق دیگران کرده، حتی عمده سرقت او از شرکت الضمان فرنگیان بود که کمپنی بیمه می‌نامند و در بوشهر هم شعبه دارند و مال التجاره را ضمانت می‌نمایند، که از لب دریا تا هر جای فرنگ برود سلامت برسد و حقی بگیرند و در صورت خطر و تلف از عهدهٔ عین قیمت تمام تنخواه برآیند.

این آقای شبانکارهٔ مکرر جل کهنه و گونی کهنه درهم پیچیده یکی دو لایی قالی رویش کشیده چهل پنجاه یا صد این‌گونه دفتر به نام قالی بسته از سان شرکت الضمان گذرانیده، سند ردو بدل نموده در قایقی حمل می‌کرده که با صاحبش بنده وبست محرمانه داشت و روانه کشتی می‌نمود برای اسلامبول و یا فرنگ؛ همین که قایق از خشکی رد می‌شد قایقچیان ماهر شناور به مهارتی که داشتند قایق را غرق نموده همین

که بارها تماماً به دریا می‌ریخت از حوالی کمک خواسته قایق مذبور را دوباره بر رو گردانیده به یک حال ظاهراً خرابی پس از یک روز مراجعت می‌کند بوشهر و حق صاحب قایق که لب دریا ایستاده منتظر بود ببینید قایق غرق شده و مژده به آقا برساند ساعت طلایی بغلی آقا بود.

در ایام ضبط اسلحه از اتفاقات چهل و دو سه قبضه تفنگ بیشتر در حجرهٔ آقا موجود نبود و ناچار ضبط شد و چون اصلاً این آقا هرچه مال التجاره و سرمایه در دست داشت مال دیگران بود، مگر آن‌چه به همین شرق دست‌ها مدخول می‌کرده که ناچار پس و شک و پیش و فلک و پیاله غیبی با او شریک بودند و قلیلی پس از بهرهٔ یاران عایدش می‌شد خواست، که به بهانه ضبط اسلحه هر چه از هر تاجر داخل و خارجی در نزدش (۷) است بالا بکشد به نام ضبط اسلحه و بهانه مشروع به دست آوردن (چنان‌چه پس از سرکش هنوز ورثه مظلموش گرفتار دعوی شانزده هزار پوند شرکت دیکسن انگلیسی شد) خود را نعوذ بالله بلاتشبیه مثل امام بیمار ساخته در حالتی که همه می‌دانند روزی شش هشت مرغ کباب کرده میل می‌فرمود عصی زنان روانهٔ طهران شد.

شخصی بوشهری که به‌واسطهٔ نقاضت با ملک التجار به حق یا ناحق پیش از آقا مغضوباً احضار به طهران شده بود و دیده بود طهران بهشت بی آزاری است و کسی را با کسی کاری نباشد و عموم عقول درباریان را سنجیده بود، وجود این آقای ژولیده بولیده موئیبده را غنیمت شمرده عصی کش آقا شد و دربار ایران را تکیه شبیه تعزیه واتفنگا بدست بند را نموده شاه گریزان از صدای رعد و تابش برق در زیر عبای سید بحرینی انصاف بدهید در این میانه چه کند.

به هر جهت شاه بی پول، وزرای بی‌علم خود را تقریباً یک کرور مقروض شرعی آقای شبانکاره دانسته همگی لباس عزا پوشیده با آقا به سینه زدن و محل پیدا کردن، که معمول ایران است مشغول شدند تا اخیراً رند عصی کش گویا تعارفی از دولت گرفت و

محل نشان داد و شاه و صدرات عظمی را از این غصه نجات داد فقط روزی‌که رفت قم، مشهد علی اصغر خان را بیاورد پنج هزار به او داد.

بلوک نه بلکه ناحیه نه بلکه ابکا نه بلکه واقعاً ولایت نه بلکه حقیقتاً مملکت ممسنی واقعهٔ در سمت شمالی ایران را که از محالات زرخیز تاریخی ایران بوده (قلعهٔ سفید و شعب بوان که از جنات اربعه عالم است برای دو نکتهٔ تاریخی آن‌جا بهتر شاهدی است) و سه رود خانهٔ با عظمت به‌علاوهٔ چشمه سار است بی‌شمار از اول خاک هفتاد در هفتاد فرسنگی آن تا آخرش طوری جریان دارد که بالطبیعه بر تمام اراضی مسلط است، که ابداً محتاج به حفر قنات یا بستن بند و سد نخواهد بود مخل قرض دولت بلاغت چهل و دو سه قبضه تفنگ‌اش اول به شرکت عصی کش و بعد شش‌دانگه هر گاه همان فالگیره به معمول قدیمی ایران در ثبوت ملکیت این‌گونه املاک اسم وقف بر حضرت سیدالشهدا ـ علیه السلام ـ را بر آنها نهاد.

در وصف ممسنی بدون سرمویی اغراق همین بس که در صورت نظمی کلی در کلیه خاک فارس و اختیاری تام به رعیت دادن و کوتاه نمودن دست خوانین اشرار از رعیت جوکار بدون هیچ حاجتی به علم و آلات جدید فلاحتی در سال اول یک کرور وجه نقد است، خمس محصولات زراعتی به دولت خواهد داد و از این میزان عایدی زراعات علمی و بیشه و جنگل‌ها و معادن متعددی که دارد، به دست دانشمند غیور وطن‌خواه می‌آید.

فلسفه باید از محسوسات بگوید. این همه تفصیل که داده شد، برای این بود که، هر اقدامی علمی که تا هذه الساعه در ایران شده آخر دوا و آخر علاج بوده در هر شعبه کاری که بوده است و همان اخری، آخر سم مهلک گردیده مطلب علمی بوده اساسی بوده برداشت غلط بوده اقتضا به دست نبوده فلسفه عملی نبوده (۸) وگرنه نگارنده را به امر دولتی و دشمنی با برندگان و خورندگان ممسنی و امثال آن نخواهد بود نه بیم دارم و نه امید، بلکه آنها را تمجید می‌کنم به‌واسطهٔ این‌که اگر آنها نبرده بودند دیگران می‌بردند؛

باز اینها که اگر گوشواره می‌برند گریه هم می‌کنند و بانک ملی را که روح ایران بود و بااشتیاق فوق‌العاده در اول وهله در هر دهکده پول‌ها مهیا کرده نمی‌گذارند سر بگیرد، در لباس امانت و پیشقدمی در حالی‌که روح ایران را در ضمن امتیاز نامه غلط آن سپرده بود.

(۹۵)

از گوشه و کناره پاره[ای] دانشمندان کتابچه‌ها ترتیب دادند در باب تعمیر سد اهواز و آن قدر دهان پادشاه را به یاد شکر موسم اهواز به آب انداختند و جرم‌های درباریان را به دیبای خوزی که از پنبهٔ قلبلب به عمل می‌آوردند، آراستند که شاه بی علم را جداً بر تعمیر سد مهیا کردند؛ او هم اول دانشمند ایران را که میرزا عبدالغفار نجم الدوله بود با چند نفر دیگر به رسم هیئت مهندسین به جهت بازدید فرستاد از طریق بوشهر محموله آمده به لیرهٔ شیخ مضعلخان عرب که برای بقای خود راضی بر آبادی آن حدود نبود فریضه شده کتابچهٔ ترتیب دادند مشحون به اشکالاتی و اخیراً ثابت کردند که تعمیرش محال است؛ در حالی که شالودهٔ این سد یک رشته و سلسله کوه طبیعی است و با غایت سهولت تعمیرش ممکن است. دانشمندی صحیحاً گفت می‌شود دانشمند دیگر لیرهٔ طلایی احمر چشمش را خیره کرد چاره چه باشد جو بکند و نمک شاه چه کند وزیر بی‌علمی که، تمام همش بقای خویش است کجا فرصت تعمیرات دارد.

از آن طرف انگلیس با ملاحظهٔ این‌که مال التجارهٔ آنها از راه انزلی وارد بوشهر [می‌شود و] دیر به خراسان می‌رسید، محض رقابت با روس دیدند طریق اهواز به اصفهان و غیره اقرب است فشار آورده شط کُرن یا کوه رنگ را به جهت عبور و مرور سفاین خارجه مفتوح کردند و نقطهٔ اقامتگاه کشتی را که دهکده بود در قرب خرابهٔ شهر اهواز بندر ناصری و آن طرفش را امینه نامیدند به نام ناصرالدین شاه و میرزا علی اصغر خان امین السلطان مرحوم، منافع دولت همین دو نام بود.

باز همان عصی کش فرصت را از کف نداد تمام اراضی آن دو بندر را تا مسافات

بعیده قبالهٔ خرید از دولت گرفت از حدی به فلان وحدی بـه فـلان، دولت هـم چـه می‌دانست، که محتویات این محدوده چند فرسنگ است و شهدالله و کفی به شهید به شخص او اسباب آبادی اساسی آنجا را فراهم کرد و مخارج نموده و زحمت کشید و آباد کرد در خرید هرچه شد با خواب بودن ملت که احدی اقدام به این‌گونهٔ امور نداشت این آدم باکفایت اقدام کرد فقط مضعلخان به خلاف خبر علیخان سردار ارفع حالیه که پس از برادرش آبادی کرد تا مدتی با بوشهری کشمکش داشتند و مانع از تعمیرات او بودند، تا اخیراً از این نمد کلاهی هم به آنها داد و بلکه دولت علیّه عمارات گـمرکات بـندر بوشهر و خیلی اراضی دیگر را به این آدم کافی اعطا فرمود که فعلاً هرچه مال التجاره در آن انبارها ضبط گمرک می‌شود، تـجار گـمرک و عـور پـرداز کـرایـه و حـق زمـین می‌دهند. (۹)

ایضاً حاکم بوشهر یکی دو زد و خورد در کنارهٔ خلیج با طوایف حوالی آنجاها کرده دولت علیّه به توسط همان آدم کافی قابل مخارج قشون کشی خـوبی بـه خـرج او محسوب داشت و اخیراً همه ساله مخارج قشون کشی محل دخل مـخصوص شـد و ناچار بهانهٔ هم لازم بود که فلان خان یا شیخ عرب را یاغی قلم بدهند، تا قرعه فال به نام شیخ بندر لنگه بیفتاد و او را مستأصل کرده، تقریباً پنج کرور ملک دایر معمور خود را گذارده و فرار کرده مخارج قشونی در این نوبت خیلی شد دولت مقروض گردید باز محل لازم شد همان املاک را قباله کرده به اسم حاکم و همان آدم اعطا کرده و طولی نکشید میانهٔ این دو نفر به هم خورد و حاکم مقروض آدم شد و به علاوه نصفهٔ املاک مزبور را که به شریک برگزار کرد خانه نشیمن خود را هم فروخته و به او داد؛ ای کاش تمام ایرانیان امروز به همین کفایت بودند در جـلب اشـغال عـمومی ای کـاش هـمه می‌توانستند بیست تومان بدهند کیف کاغذ دریا بیکی بیچاره را سرقت نـموده بـه او بدهند.

مسئله جزیرهٔ هورمزد قرب بندر عباس که کلاً معدن گل روغنی و کبریت و نمک و

غیره است و در اجارهٔ تیولی این آدم است و از منافع سالانهٔ آن که محصولاتش با طلای فرنگ مبادله می‌شود و ممکن است هشت سالانه چنان استحکاماتی در آن تنگه دریا بنا کرده که اعظم سد حافظ تمام خلیج باشد به مساوی همان استحکاماتی که انگلیس در جبل‌الطارق و عثمانی در باسفور دارد گذشته عجب است که در این چند سالهٔ مشروطیت هر وقت در شورای ملی سخنی از آن در میان آمده، آتش خاشاک بوده و فوراً خاموش شده و گویا مقصود فقط به گوش ارباب رسیدن بوده است؛ عجب است از این کفایت که باز این جلب مسروقات در مرکز آنجا و بلکه حاکمی به جایی نمی‌رسید مگر توصیه از او به سر وکلا او بگیرد؛ خواهی فرمود اگر همه سخنانت مانند جزیرهٔ هورمزد است فایده ندارد چون که امتحان کردیم صرفه نکرده، می‌گوییم به توسط که امتحان کردی البته اداره گمرک می‌گویم این همان اداره است که یک کرور پول فقط از فروش تمبر اظهاریه فروخت به خرج تو نیامد از روز تأسیس آن تاکنون به حساب یقین چهار کرور اسلحه از هر قبیل با میلیون‌ها فشنگ اقل کم در خلیج ضبط کرده و عشرش عاید دولت نشده، زیر هر کاسه نیم کاسه است.

والله این آدم کافی ابداً مقصر نیست کدام دانشمند و بلکه جاهلی مانند نگارنده است، که نظایر این مراتب را در حدود وطن خود در کل ممالک ایران سراغ ندارد؛ دریغا که آزادی قلم در این روزها بسی کمتر از سی سال قبل است، والا از قبیل این‌گونه غلط کاری که ناشی از عدم فلسفه و عمل بعید است و بدون هیچ دغدغه و دیناری مخارج است ممکن است همه را بر گردانید از تمام نقاط ایران می‌گفتم انسان وقتی که تصادف می‌کند به این گونه امور ویژه از طرف کسانی که نخستین تربیت یافته و دارای تصنیفات و تألیفات مهم اند و بلکه پشت و پناه آزادی طلبان به‌شمار می‌رفته‌اند، هوش از سرش پریدن گرفته و به کلی مبهوت می‌شود، دانشمندی مانند مرحوم نجم الدوله با جامعیت علمی مأمور بازدید سد می‌شود که حیات جنوب متصل به دریای ایران بسته به آن است، آن‌طور می‌نویسد دهان را باید هزار بار با آب گلاب شست و گفت مورد

میرزا علی‌خان امین الدوله مرحوم صدراعظم می‌شود مشتی اشرفی به شاه می‌دهد، که همان شب صرف شنا و شلنگ کارخانهٔ حریر بافی مردان یهود می‌شود بـلوک دشت لشات رشت را می‌برد باز هم چاره چه باشد که بکند و نمک آوخ که نمی‌توان گـفت ناگفته و اهرمن مرا گفت والا سراسر اعمال را چنان تشریح می‌نمودم کانه با همه بوده‌ام برای نمونه (۱۰) همین دو نکته از شرق و غرب ایران کفایت است و اشـاره از وضـع حالیه لازم است.

(۹۶)

سال‌ها زحمت‌ها کشیده آزارها دیده از هر کرانه از سمت هر دانشمندی تیر دعا به آسمان عظمت وطن رها شده باشد کزان میانه یکی کارگر شود از زشت‌گو و زیبا نویس همگی در آن عهد یگانگی داشته، همتشان بیداری ملت بود، عالمی انقلاب طلب مانند جمال الدین که دارای فلسفهٔ علمی بود فقط مترجمی بی باک مانند ملکم خان ارمنی که تا اندازهٔ بس شایسته بصیر به اقتضای ایران بود و می‌توانست ترجمه را مناسب حـال ایران نموده و از راه فلسفه عملی مقصود را به دست بیاورد، اگر چه تند نویس و فحاش بود و مانند مردم خواب هولناک دیده کور و روشن نمی‌کرد و همین خوی نافیلسوفانه او در آغاز سخنان و مکاتبات عالیه سیاسی او مانع انجام مقاصد خیلی بزرگ شد و اگر نه بسی پیشرفت می‌کرد، بیشتر از سید که قلم نداشت، منشی غرایی مانند میرزا حسنخان که به ملاحظهٔ خدمت در وزارت امورخارجه در گاه گاهی و از قبیل آن کسی بودند که وجودشان به گونه دانه پاش بود، همگی صدمات دیده تا اخیراً سید مسموم و مـیرزا حسنخان در زیر درخت فندق مقتول و ملکم خان مدقوق به غصه بد برداشـتی دورهٔ نخستین مشروطیت در گذشتند؛ نقص سید رد فلسفهٔ عملی بـرای آن زمـان کـه جـز خاکپاشی و بذر ریزی امید مجال عملی نبود با میرزا ملکم خان هر دو محل ایراد نبود تنها؛ علم و ترجمه لازم بود، که کاملاً از عهده برآمدند و دیگران و غیره و غیره همگی تخم افشاندند تا مشروطیت ایران به واسطهٔ پوسیدگی کهن زنجیر اسـتبداد بـه انـدک

جنبشی ملی به دست آمد.

جوانی تربیت یافته پاک سرشت وطن پرست، لکن فلسفهٔ مدن اقتضا و مناسبات مشناس، بدون این‌که عین نسخهٔ یکی از دول متمدنه یا ترکیب کاملی از کل به اقتضای زمان و مکان نموده باشد، که اساس قابل همه گونه جرح و تعدیل و تکمیل باشد، به طور سهولت ترجمه ناقصی کرده، قانون اساسی نامید و به امضای همایونی رسید، در حالی که به استثنای امثال مترجم باقی ملت به کلی از فهم جمله مزبور عاجز بودند؛ عجب است، که بعد هم که سنگر را پیش برده و فرصت اندکی داشتند، متمم آن را به‌طور تکمیل ننوشتند، که به منزلهٔ اصول و امهات و لودهٔ کل قوانین باشد، لکن هرچه بود آیات ابتدایی بود و خوب و گویی صاحب دعویی بر خواست و ادعا کرد و مدعی را ثابت نمود و عامهٔ ملت هم در نخستین ندا لبیک گویان کتاب قانون اساسی را پذیرفته و همگی مومن به آن شدند با یک قلب پاکی، یک فطرت تابناکی یک صدا خروش و صد دریا جوش کیان و چه نمونه مردم همان‌ها که معدن جواهر ترقی و مغاص لآلی عمران هستند، یعنی به استثنای عمال پوسیده و اعیان خوسیده[1] عامهٔ ملت زحمت کش که در جنبش نخستین چنان جوشی زدند، که نفس در گلو و زبان در کام آن عده قلیل خشک شد و گمان کردند اگر فی الجمله جسارت به مشروطیت نمایند، آسمان به زمین می‌چسبد.

دریغا که نقصان قانون اساسی و نقصان فلسفهٔ عملی و یدی برداشت امور کار را به جایی رسانید که، هر بچه مستبدی ده خلیفهٔ مشروطه را گلیم پیچ کرده و ملاک نمود و دید ابداً آسمان به زمین نیامد و بلکه بالاتر رفت و فضا را برای جولاندن خویش چنان وسیع یافت، که محتاج به گلیم و ملایمت نشد و روزانه آشکارا (۱۱) دار می‌زنند، می‌سوزانند، ناموس می‌برند، بلوکات و شهرها غارت می‌کنند و بلکه حاکم دورهٔ تجدد شهر، بهبهان را با توپ یکسان زمین می‌کند؛ چرا برای این‌که مردمش به یک نفر حاکم

---

۱. خوسیدن: خشکیدن، درهم کشیدن (لغت‌نامهٔ دهخدا، ج ۷).

شیرازی مستبد همان را گفتند که اصفهانی به ظل السلطان گفتند. همان را خواستند، که کل ایران از شاه خواستند سردار اسعد بختیاری مراجعت از فرنگ برهرمز رسیده تلفون کرده به اهالی بهبهان که برای نجات ملت به طهران می‌روم، شماهم شهر خود را در تحت نظام مشروطه بیاورید، طایفه‌ای قنواتی که دو ثلث سکنه شهر بودند لبیک گفتند و طایفه بهبهانی را از آن تاریخ مرحوم غلامرضاخان آصف الدوله که، شیراز بود به جان قنواتی انداخت، که عموماً ملت واحده بودند؛ یعنی ملاک و زارع و تاجر مملکت هستند و آوازهٔ عدل شنیده بدون علم به امور ساختگی بی ساحته عاشقند و در واقع رجال مرکزی بهبهان را خراب و کوهگلویه قطاع الطریق را آزاد کرده، خدا گواه است ده پانزده ایل و طوایف خورد و کلان کوهگلویه آرام‌ترین ایلات ایران بودند و محققاً می‌توان ده هزار قشون پیاده و سواره از آنها گرفت که. با چهل هزار سایر ایرانیان و یکصد هزار خارجه محاربه کنند و فاتح شوند؛ دولت انگیس دوازده سال با مشتی طوایف افریدی سرحدی هند جنگید و پیش نبرد ما این‌گونه قشون داریم و خودمان فاسدشان می‌کنیم و هنر را منحصر کرده‌ایم به بدی گوئی.

روزها و ماه‌ها در این دو ساله آب را بر آنها بستند، زن و مرد و طفل در گهوارهٔ آنها را هدف گلوله الوار قطاع الطریق که همان حاکم مستبد دعوتشان کرده ساختند؛ هزارها نفر اناث و ذکور از بالغ و نابالغ از آنها تا هذه الساعه مقتول و چندین بار محلات شانزده گانهٔ آنها مغلوب شده، بهبهانی هم به همین درد مبتلا بوده.

تمام سیاسی نویسان عالم اقرار کرده‌اند، که در هر ملت جاهلی سررشتهٔ پیشرفت در امور مملکتی به دست همان گروهی است، که مصدر خدمت و در کار عاملی بوده‌اند و به همین وسیله آن یک نفر حاکم مستبد قنواتی را مصدر شرارت قلم واحد مسلم است سرباز و سوار و توپچی ساخلویی هرجا هم تابع عامل است از مرکز هم زره و زنجیر نیست نان می‌خواهد رئیس و مروس تلگراف‌خانه‌ها هم کلاً شغلشان فساد در ملک است، مگر قلیلی رعیت هم وسیله تلگرافچی و غیره فریبی را ندارد؛ نان فوج هم به او

محول نیست، اگر خبرنگار یا راهگذر گدا و قلاشی باشد، باز حاشیه نشین بزم میرزا جعفرخان مبین السلطنه حاکم نوکر نظام السلطنه است.

به این ترتیب قنواتی را گفتند حامی بختیاری است، قنواتی را گفتند برزگر جوکار است و حق ندارد حاکم مستبدی را که خون آنها را مکیده است پرستش نکند. عجب است، که عین این عبارات را جریده به نام مقدس درج می‌فرماید و هیچ ملتفت نمی‌شود که بختیاری چه احتیاجی به جوکار دارد. هیچ تفکر نمی‌کند، که عین جوکار بودن وکیل بر حقانیت و مظلومیت آنها است چه بگویم به روزنامه[ای] که هیچ ندارد.

آن حاکم مستبد برای این‌که ثابت کند بستگی رعیت را به بختیاری خود را آشکارا به قشقائی بست و بر ایالت جلیله وقت به توسط ایلخانی قشقائی امر را مشتبه کرده با سواره قشقائی (۱۲) حاکم بهبهان گردید وبه محض ورود شانزده محلهٔ شهر بهبهان را که لاحکومة الا المشروطه گفته بودند، به توپ بست و در عقب نهب و غارت کرده و اکنون اگر شل و کوری به جا مانده، به اسم مالیات کل گرفتار شکنجه‌اند؛ خوب هم که بشکافی نه حکومت مقصر است نه ایالت کل، بلکه دراقصی گونه جنوب به دولت و ملت حرمت کرده‌اند، به وظایف انتظامیه خود رفتار نموده‌اند؛ پس از دو سال زد و خورد و ایران را به صدای غوغا پرکردن دولت اسکات شورش خواسته ایالت هم در شهری که قوای دولت مرده بوده، زنده کرده منتها ملت بی علم است، هیئت حاکمه از هر جا بی‌اطلاع، لار و محلهٔ یهود را چاپید؛ ابداً هیئت حاکمه نفهمیده محرک کیست بلکه محرک خودشان هستند.

باقی به سمت رامهرمز فرار کرد و از قرار خبر صحیح خیال عماره بغداد و بصره را دادند و ارادهٔ بس وخیمی چرا نکنند چرا نروند با صدماتی که والله از صدها یکی را تحریر داده‌ام.

شرح آن ارادهٔ وخیمه این است که این طایفه قنواتی و بهبهانی از شیعیان مظلوم بوده‌اند، که در کوفه به‌واسطهٔ ظلم عبیدالله زیاد تاب نیاورده بصره آمده‌اند، از آن‌جا هم

باز قبول ظلم نکرده در حدود مأیهٔ هشتم هجری پاره[ای] به اهواز و عربستان ایران و جمعی قریهٔ بهبهان شهری ساخته، سکونت اختیار کردند و در سلطنت صفویه به‌واسطهٔ تعصب در تشیع بسی محترم بوده‌اند؛ در سلطنت قاجاریه دوباره قریب سی هزار نفر آنها به حدود بصره رفته و تا سی سال قبل باز خود را تابع ایران دانسته، با آرزوی و اشتیاق از حد فوه و قصبه و ابوالخصیب بصره آمده‌اند، تذکره می‌گرفتند و همین که هر روزه بچه طماع شه بندر شد و عثمانی خورد خورد قوت سیاسی گرفت، اکنون دست شه بندرهای جاهل ایران به کلی از آن سی هزار نفر تبعه کوتاه است؛ حال آن‌که این سی هزار شیعه در خاک عثمانی در بصره تنها بهترین آلات عماله به جهت این ایام ایران بوده و هستند، هرچه او از طرف شرق می‌کند اینها از طرف غرب کرده و خواهند کرد (بهترین شه بندری مانند حاجی رضاخان نصرة الوزاره را معزول کردن و فرزند رشید تربیت یافته ناگرسنه او را که نام محمد حسنخان دارد بیکار گذاردن همین ملت فروش را ثمره ندارد).

و نیز این طایفه اول کسی بودند که نه ماه با محمود افغانی جنگیدند (با این‌که اصفهان پایتخت و فارس و غیره را تسخیر کرده بودند) و شکستی به آنها دادند که از خجلت شب وارد اصفهان شدند و همین وطن پرستی قنواتی و بهبهانی علت بیداری اغلب جاها شد تا ناوری ظهور در جلد دوم تاریخ منتظم ناصری بخوان که همین رعیت جوکار وطن پرست افغان را شکست داد و دیگران افغان را دعوت کرده و ارادهٔ تسلیم نداشت.

با سابقهٔ وطن پرستی ولاحقهٔ مشروطه خواهی و خواب بودن امنای دولت و آن گونه تلگرافچی و نبودن پست و انقلابات طهران و بدتر بودن حال شیراز که کرسی ایالات و توپ بستن به محلات یک همچه طایفه غیور زادهٔ وطن پرست مطیع مشروطیت و آن‌همه قتل و نهب و غارت (۱۳) ناچار شده‌اند ارادهٔ وخیمهٔ خود را به فعلیت آورده، به سند عجز هیئت حاکمه ایران نگاه‌داری جان و مال تبعهٔ به حقیقت واقعی رعیت و همان را به منزلهٔ دستخط استعفاء شمرده‌اند و مستمسک تابعیت قدیمه و به عنوان تملل حالیهٔ

قهریهٔ هم طایفه‌های خود تبعیت عثمانی را قبول نمایند؛ این اخبارات را تک تک از اهالی شیراز می‌شنوم و به کلی از جزییات حالات بهبهان بی اطلاعم.

کسی که اطلاع از زاویهٔ جنوب ایران دارد، می‌داند که عربستان ایران و حومه و شهر بهبهان نصف و دو ثلث آن قنواتی بهبهانی آب و زمین احیا کرده‌اند (چه خواهد شد نمی‌دانم).

حال کل گرمسیرات و سرحدات فارس از شهر لار که دولت‌خانهٔ ایران و فارس در تواریخ تا شهر شیراز تماماً بدون کم و زیاد دربارهٔ رعیت جوکار نسبت به احساسات مشروطیت و حکام و عمال دورهٔ مشروطه اولی و حالیه و مستبدین محلی و بی باکی روسای ایلات و شهری بعین حال پریشان بهبهانی و قنواتی است، بدون کم و زیاد منتها، پاره[ای] در حکیم خبه شده‌اند، بعضی به شمشیر و آتش آز و حرص و اغتشاش هرروزه و سد طرق لار در استبداد صغیر به توپ بسته شد، بهبهان در بحبوحهٔ مشروطیت و نایب السلطنه عالم معهذا حاکم اگر اجرا داشته باشد، بهتر از بی اجرایی است ولو به اشتباه باشد. افسوس که قوانین حکام بیچاره هم اگر صاحب اجرا باشند، به‌واسطهٔ اشرار عیانی هر شهر و پارتی بازی مرکزی، خنثی می‌شود والا حاکم با اجرا اگر یکی را اشتباه کند باقی را نمی‌کند.

انصاف می‌طلبم رعیت اگر معصوم باشد با این صدمات می‌تواند نام مشروطه را بشنود مستبد اگر مورچه باشد خوفی از سیاست دولت خواهد داشت نه والله؛ یک لقمه نانی یا ثبات فلان اداره یا وکیل یا مدیر یا وزیر اهمیتی خاصه اگر دو سه کلمه ترجمهٔ تواریخ انقلابات را هم خوانده باشی، به حال خوش تکیه به صندلی داده با دماغ‌تر سیگار کشیده صوفیانه می‌گویی آری وطن‌خواه باید از جان و مال بگذرد، خبر از عموم رعایای مظلوم معادن زرخیز مملکت نداری، که چگونه در زمستان و تابستان عور شده برای یک لقمه نان کباب است؛ سوزنی به خود فرو کن و دشنه[ای] به دیگران و فلسفهٔ صوفیانه برای رعیت جاهل عاشق عدالت صاف اگر غیرت داشته باشی تو که دم از علم

می‌زنی، باید خون گریه کنی. اگر تو را فقط از کار عزل کردند ولو اول جاهل باشی و اول عالم را به جای تو بگذارند، بدون دستبرد به مال و ناموست و اول مستبد نشدی آن گاه می‌توانی عامه رعیت را بی حس بگویی و مصادر امور را با حس بشماری و اصلاحات را در عزل حاکم و وزرا را بپنداری تو که آیین نداری والا شاه را قربان می‌رفتی مهربان می‌شد همراه می‌شد به فحش که نمی‌شود همراه شود.

سابقاً هر وقت فشاری به ملت می‌آمد، تظلمی به مرکز می‌شد صدر اعظم مطاع الکلمه نوعاً بود که جواب رطب و یابسی می‌داد و اغلب به مقصود می‌رسیدند و رفع ظالم می‌شد و در واقع طبایع ایرانیان به این‌گونه جمهوری شورشیانه عام البلوی خو گرفته بود، حالا به دو هزار ادارهٔ پرهیز و صندلی تظلم می‌کند. (۱۴) و مانند کوه هم عیناً صدایی به آنها به جواب بر نمی‌گردد؛ چرا به‌واسطهٔ بی علمی مبادی امور، به‌واسطهٔ فلسفهٔ عملی مدانی علمای مصادر امور، به‌واسطهٔ بدی برداشت، به‌واسطهٔ بی‌نظامی کارها، به‌واسطهٔ ترتیب ندانی، به‌واسطهٔ گنگی و نقصان قانون اساسی، به‌واسطهٔ فراموشی اصول مملکت داری، به‌واسطهٔ تمیز ندادن درد کارها و ندانستن علت دردها، به‌واسطهٔ عداوت فطری جاهلانه باعلما و دانشمندان و عدم آزادی قلم چیز فهم و آزادی مطلق سنان قلم و شرارهٔ لسان فحاشان و هتاکان و تنزه وجود علما از دخول در حوزهٔ بی‌حیاهانی که شغلشان فقط نعلبندی است و در محکمهٔ طبابت باطنطنه جالینوسی جلوس کرده‌اند و مطلقاً به‌واسطهٔ این‌که هیئت حاکمه و کل شعبات ممالکی آن بدون استثناء بدبختانه گرفتار دفاع شخصی هستند و پاره[ای] به ناچاری و گروهی عمداً نمی‌خواهند بدانند چه به روز تنوع می‌گذرد منکری باش دوسالهٔ گذشته یا شش سالهٔ مشروطیت ایران حساب کن، چقدر موجب اعضا و مستخدمین و اثاثه و ترتیبات وزارت معارف به تنهایی شده و آیا ترتیب یک مکتب‌خانهٔ عمومی که میزان باسوادی عموم را سرمشق معین باشد داد، آیا کدام کتاب را به جهت سبق مکتب‌خانه‌های عمومی معین نموده؛ آیا کی و کجا اعلان عمومی به علما داد که کتب و نظام درجه را

ابتدایی مواد عمومی محل حاجت است و به هیئت علمایی تمیز که جزو وزارت معارف است مصنفات و آرا خود است بفرستید؛ پس از امتحان و انتخاب فلان مکافات مستقیماً یا به‌طور غیرمستقیم داده می‌شود خواهی باز صوفی شد وگفت دانشمند باید تکلیف خود را به عمل بیاورد؛ راست می‌گویی لکن تو که پول و ریاست می‌بری بخواهی و طلب کنی و خود را محتاج بدانی که صاحب کتاب و صاحب رأی بداند، که نوشتجاتش لفافهٔ سیگار نخواهد شد و زنده است که بخواند تمیز بدهد در صورت مناسبت کتاب او را به نام کتاب رسمی مکتب‌خانه موشح بدارد، که مردم مجبور باشد طبع کنند بخرند بخوانند رأی او کذلک والا من هم در قلهٔ کوه و شکاف مغاره نشسته نام خود را وزیر معارف گذارده، البته گناهم منحصر است به همان نام دروغی وامصیبتا از نام راست و اعمال سراسر گناه. (۱۵)

(۹۷)

سوار جدید، پیادهٔ جدید، قراسوران جدید، گزمهٔ جدید به نام پولیس، اثاثهٔ جدید به جهت ادارات جدید در هر جا از کم و بیش گرفته شد و همه لازم بود و همه درست بود، البته باید از این بیشتر و بهتر گرفت و کرد، لکن چون کارها از روی نظام هست، هرچه از این گونه تازه‌ها بیشتر شد مستحیل گردید به مواد فاسدهٔ دیگر و سرمویی فایده از این پولیس و سوار و غیره عاید نگردیده و با حالت حاضره نخواهد گردید، مگر افزودن خرج بر خرج تا به جایی که سر به‌هم آوردن بودجه و بلکه ادامهٔ آن از طرف کابینه به مجلس محال است و باعث خجلت؛ عجب اینجاست که پولیس و سوار و اغلب مخارجات جدیده[ای] که برای رفع بدل پوسیدهٔ آنها بوده، ابداً دیناری را از محل‌های سابقه و مخارج گزاف آنها که تیول موروثی گردیده، نکاسته است و همان موجب وجیره و علیق‌ها و مخارج تعمیرات و غیره سابقه را با کمال حیا و عصمت و کرون بلندی می‌گیرند؛ کل اسلحه جات و اثاثه و آلات حربیهٔ سابقه که ذخیرهٔ ولایات را بردند و فروختند و باز ذخیره چیان بی‌همه چیز مانند هر چی در آخر اسم داری مواجب می‌برند.

اساس مالیه تغییری که پیدا کرد همان مواجب گزاف به مستخدمین وزارت مالیه و سایر وزارت خانه‌ها و شعب ادارات فرعیه آنها است در هر ولایت و ایالتی بدون سر مویی حدت مفیدی بلی به عوض این‌که توجه وزارت مالیه به جلب فواید هنگفت در معادن مسروقه خوابیده بلکه اشاره شد بنماید بدواً مشتی سید و آخوند می‌شوند فقط برای اینکه در فرنگ چنین کرده‌اند راست است هیچ حقوق. [...]

در داخلهٔ خود پیشکار جدید به جهت هر جا معین نموده ولو منشی زاده یا تاجر و دهاتی زاده باشد، از مرکز هم کمال تقویت بدون توام بودنش با مفتشین پی در پی درباره او می‌شود؛ خاصه اگر از بستگانش در انقلابات مرکزی سرخورده عمداً خراشیده باشد و بگوید سر مرا مستبدین شکسته‌اند و به این بهانه موقع جزو موقع مجاهدین به شمار رفته و به عضویت شورای ملی انتخاب شده باشد و با هر یک هم یکی دو نفر باهم مدیر و معادن مالیه گسیل داشته، فقط به همین دلیل که علامات هندسی و چند صفر مراتب حساب مکتب‌خانه می‌داند و دفتر دارست و دریای علم دستور العملی هم چاپ شده همراه دارد که شخص به مجرد قرائت آن گمان می‌نماید این پیشکار مالیه فرشته باید باشد، که قبول این قوانین صحیحه را در حضور خدا در عرش عظمت الهی کرده و فرود آمده و ملایک غلاظ و شداد دربار باری تعالی را رقیب و عقید خود می‌داند اگر چه آن دستورالعمل به اندکی ملاحظه روشن است که سر تاسر ترجمه است، باشد باز قانونی است آدم را خوشحال و امیدوار می‌کند.

به فاصلهٔ روزی چند پیشکار می‌بینند باید فکر پیش آمد خود بود که از مقام منشیگری بدون استحقاق حساب دانی و اندک بصیرتی پیشکار مالیهٔ ایالتی شده، ناچار پس از این باید وزیر مسئول بشود به تحمل ظاهری هم لازم است وانگهی شاید به‌کلی دیگر در کار هم نیامد فوراً با مفسدین تملل می‌کند و در اخذ مالیات هیاهویی برپا کرده تا به مقامی، که آن‌چه کاردش ببرد اخذ عمل نماید، هر ساعت هم احکام جدید از مرکز می‌خواهد و نظام تازهٔ دستور می‌دهد، لکن اجرای هر قانون و هرگونه

نظام‌نامهٔ به شکل و صورتی می‌دهد که مناسب مقاصد شخصی باشد. (۱۶)

همین که دید دیگر چیزی عاید نمی‌شود از در دیگر داخل شده با دهندگان مالیات طرح سازش انداخته، هر روزه تصدیق بر تصدیق است، که برای آنها نوشته به مرکز مخابره می‌شود تا وقتی که حکم مدارا و تخفیف و ملایمت با ملاک غارت شده از مرکز اخذ کند.

در این مقام بازار اجرای حکم مرکزی دربارهٔ بعضی دون بعضی رواج پیدا می‌کند، واسطهٔ وسیله دوستان محارم در کار تعیین قیمت و پرداخت مبلغ معین می‌شود، طلا، نقره، مس، آهن پاره، جل اسب، قالیچه، گلیم، سجاده، قلمدان، جلد قلمدان، قلمتراش، کارد مطبخ تا برسد، به جوراب و کفش و کلاه؛ سراغ دارم یک نفر مفسد پولتیکی متمول پنجاه هزار تومان از گذشته و حاضره مالیات مقروض بود یک اسب پیر عله برصی داده مفاصای نیابد و نقصان ندارد گرفت.

حقوق دستور العملی هم بازار ثالث است که باز می‌شود آن هم دو جور متاع دکان است: یکی حقوق سواره و قراسوران و امنیه و نظمیه و پولیس و از آن قبیل است که غالباً وجود ندارد و عدم وجودش از کفر ابلیس و ایمان ادریس آشکارتر است و ناچار برنده و خورندهٔ آن باید در حضور تمنای پیشکار تسلیم صرف باشد. دیگری حقوق اصحاب دعا و مستمری خوران است؛ اینجا هم بهانه بودن و نبودن در دستورالعمل مرکزی است یا اگر مثل وظایف سرکاری است که جزو ندارد در دستورالعمل بهانه بودن و نبودن در ثبت فلان محرر برات نویس است، هرچه صاحب حقوق بگوید ثبت دفترخانه و بروات سنوات ماضیه موجود است، پذیرفته نمی‌شود به محرر هم سپرده است که، بگوید هست و این جماعت حقوق خوران اگر ارباب فحش و لعن و تکفیر و مچ پاگیر باشند، به حق خود می‌رسند و بلکه بعضی بدون سابقهٔ حقی دارای حق می‌شوند و سایر مردم با عفت اگر چه یگانهٔ دهر و از حیث مجاهدات دوران وطن هستی خود را از کف داده باشند و از هفتاد سال متوالیاً دارای حقوق باشند، به کلی

محروم می‌شوند، زیرا نه قلاشند که فحش بدهند نه گناه عظیم رشوه را مرتکب می‌شوند، نه تازه از کسب پدری سرمزارها قرآن خوانی به عضویت انجمن ایالتی انتخاب شده و جلوس دارد هر چه ملت فریاد بزند سوختم محض پنجاه تومان وظیفه جدیدی بدون رأی بدهد که انجمن باید مداخله نکند، در حالتی‌که حکم صریح وزیر مالیه دست ملت است که حتماً باید به توسط انجمن وظایف سرکاری به عدل راجعه شود چه کند به جای بخیه پیرهن کردن بند اشرفی لازم است.

مستوفیان قدیمه که مسلماً اطلاعات در مالیه وطن خود بیشتر از سایرین دارند، امروزه ما ادارهٔ مالیه نداریم به توسط ایشان می‌توان خیلی کسب اطلاع کرده صف کشیده بی‌کار نشسته، هر یک هم به اندازهٔ وسعت به علوم خود دو سه هزار الان حقوق مجانی می‌برند، لکن بی‌کار از آن‌طرف هر روزه بچهٔ غیر مراهق حساب مدان بیسوادی را آورده مواجب ماهوار اداره داده فقط برای این‌که به‌همین راضی است که از پشت دکان بقالی برخواسته مستخدم دفتر شده و صرف نظر از وجه مواجب می‌کند و هم چون تازه کار است، سر به اعمال شخصی پیشکار نمی‌برد و نمی‌فهمد. (۱۷)

معاون هم که بچهٔ غیرمراهق و لر چیز ندیده و انگور نورسیده می‌ناب و محبوب بی حجاب او را از صحبت صغیر و کبیر کفایت است، مدیر یا معاون دوم که لله درب فلان خانه بوده، چه تقصیر دارد کلیةً نمی‌خواهم پست و بلندی نژاد یا دیو سیرتی و فرشته خویی احدی را بگویم که محل ایراد آزادی طلبان و تجدد خواهان باشم، بلکه می‌خواهم وضوحاً بگویم، که ترتیب اداره از روی قانون درست و نظام‌نامهٔ مناسب باید داد، به‌طوریکه اگر نسناس فرنگی و خناس زنگی، رئیس و مدیر و معاون بشود، نتواند پشیزی پس و پیش نماید؛ یا فرزند عالم خود را بر فرزند عالم‌تر حمالی در موقع رجوع به حدیث ترجیح بدهد و هر ادارهٔ دارای چنین اساسی محکم شد، البته آیات کتاب مقدس مشروطیت را به کار بسته و از ناحیهٔ اعمالش نور امانت و دیانت روشن است، والا «والذین خبث لا یخرج الا» فکذا پیشکار هم پس از ختم اعمال شخصی دست

روی دست نهاده، می‌گوید من که سند به دولت نداده‌ام مالیات دادند می‌گیرم ندادند به...

ما هنوز یک کاری را اداره نکرده‌ایم و بلکه نمی‌فهمیم، که ادارهٔ کردن یعنی چه و طریق فلسفه عملی آن کدام است، منتها دانسته‌ایم، که پاره[ای] کاغذها را باید بر صدورش به کلمات فرانسوی موشح داشته، مدیر هم فقط شأن امضای خود به حروف فرنگی را دارد تنها دانسته‌ایم، که اجاره و استجارهٔ مملکت غلط است، که باید حاکم و پیشکار و رئیس و مروس هر اداره[ای] را مواجب داد؛ بله باید مواجب داده درست است، لکن آن وقت یک حاکم بود و یک فراش‌باشی را هزار حاکم است و هزار باشی.

لکن هیچ به یاد داری که در ایام استبداد، هر حاکمی پس از راضی داشتن شاه تا قانونچی ملزم و مقروض مالیات مختل می‌شد یا پیشکار مالیه با او بود که او ملزم بود و حاکم ملزم او بود و هر دو خود را مدیون و ملزم مالیات دانسته به محل رفته، جان بازی نموده مالیاتی وصول می‌کردند و قبل از روانکی هزار گونه تعهدات و شرایط دولتی را بر ذمه می‌گرفتند و پس از عزل، اگر دیناری باقی مالیاتی داشتند فراشان قرمز پوش درب خانه آنها را نابود کرده و می‌گرفتند.

البته انگار غلط بود ملت و مملکت نباید به مردم شهوانی اجاره و مقاطعه داد، لکن به همان کار غلط همه ساله دولت عایدی معینی داشت و از این کار ودست که واقعاً باید حکام را مواجب داد عایدی مفقود شده.

عجب است که کار به جایی رسیده که دولت مواجب می‌دهد به عکس سابق و به علاوه به عکس سابق، حکام همه گونه تعهدات و التزامنامه از دولت می‌خواهند و می‌گیرند که تمام آن تعهدات به عبارة اخری ابطال کل شرایط مشروطیت در تمام قلمرو آن ولایت و یا ایالت و از روز حرکت حاکم تا دوباره حرکت برای مراجعت همه روزه بر ناز و تدلل خویش افروخته و شرایط و قیودات تازه به دولت پیشنهاد می‌کند؛ هیئت حاکمهٔ اداره مفهم بی اطلاع صرف از هر نقطه هم آن به آن بر ترسش افزوده است و قبول می‌نماید نه تنها به واسطهٔ آن دولتخواهی بلکه رد و قبول هر پیشنهادی برای (۱۸)قطع

سؤال و جواب است، که وزیر یا هر کس طرف آن مذاکرات است از این اشغال آزاد شده به فراغ‌بال مشغول مدافعهٔ شخصی بوده موجبات بقای خویش و اضمحلال طرف خود را فراهم کند.

این حکام مواجب خوار که به صورت ظاهر شرایطی که نموده و سند گرفته‌اند، دولت مسئول آنها نیست و در معنی بر حسب قانون مسئولیت حکام هزارها مسئولیت دارند همین‌که به نقطه مأموریت می‌رسند خود را امیر و محل را امارت مستقلی شمرده تمام حالات مقاطعه کاران امرا ایام کیان را تمنا دارند، که مرکز در دورهٔ اجاره داری بهرهٔ آنها نبوده است، از قید وصول مالیات و سایر مطالب هم آزاد و برکنارند و عزل و نصب آنها هم بر ندار هیچ‌یک از فصول نظام‌نامه آنها نیست، بلکه اگر انوشیروان عادل یا فیلسوف کاملی باشند، غالباً بی‌موجبی قانونی عزل می‌شوند و اگر دشمن‌ترین مردم به‌اصول قانونی باشند، فقط سیاستی که درباره آنها جاری می‌شود کلمهٔ عزل دو روزه است و باز همان بر باد دادهٔ اصول قانون و خراب کنندهٔ مملکت و ملت که قصورش از حیث قانون و از حیث اخلاق به‌اندازهٔ سوختن است، برخلاف انتظار عارف و عامی حاکم استراباد می‌شود که اصل نقطهٔ توجه سیاسی دولت روس است.

عجب است که با این وضع حکومات که عملاً و ترتیبهٔ امارات مستقله است، قحط الرجال هم شده و اول شخص امروزه هرآن در اول نطق خود در شورای ملی نبودن اشخاص و کناره جویی حکام سابقه را شکایت فرموده، اگر چه تفاوت اشخاص را خاصه امروز نمی‌توان منکر شد تا اندازه لکن ندانستم، که مثلاً اگر فلان شاهزاده که می‌خواهد یک‌ساله ثروت ظل السلطان فراهم نماید یا بهمان مستبد یا پشمان پوست کن از زوایهٔ مغاره بیرون بیاید با وضع اداره مدانی هیئت حاکمه کارها درست می‌شود، اگر چنین بود که اداره کردن و امور را در تحت اداره آوردن و قانون گذاری لازم نبود غرض از سر تا پای این نطق که دنیای ایران و فرنگ منتظر بود و مناجی شش ماه مدت بود چیزی مادی جز اثبات مقام شخصی نفهمیدیم دیگران اگر فهمیده‌اند [...] لارباب النعیم؟

آنچه اشاره می‌کنم از محسوسات موجودهٔ در برابر نظر است که از کرورها اشارات یکی دو مبهماً می‌گویم و می‌گذرم هر وقت به اندازهٔ سی سال قبل آزادی به قلم داده شد که، بتوان تاریخ انقلابات ایران و مخصوصاً جنوب را نگارش داد، البته می‌توان در ضمن محاکمهٔ تاریخی هم درد را به روشنی نمود و هم علاج را گفت؛ من که هر چه موضوع این چکامه را پریشان می‌کنم و از این جملهٔ معترضه به معترضه دیگر می‌روم، نمی‌توانم چند یا یک جمله از حقایق عیوب و دقایق علاج را که مسلم کل سیاسیون عالم است بنویسم.

در اغلب ولایات و ایالات کار انتخابات وکلا ملی از اعضای شورای مرکزی و انجمن‌هایی ایالتی، و بلدیه، و غیره بیشتر محل ملاحظه است؛ در بعضی جاها انجمن نظارو تعرفهٔ فقط برای انتخاب دوازده عضو انجمن ایالتی صورتاً و شاید قانوناً فراهم شده و بالمره برای اعضای مبعوثه به مرکز تعرفه و اخذ رأی و انجمن نظار و انتخاب به درجهٔ اول و ثانی وجود نداشته و مع‌هذا جماعتی به مرکز رفته بر کرسی نطق شورای ملی بالا رفته با کمال کردن بلندی وکیل مبعوث شده‌اند وجود مقدس سردار اسعد را مخاطب داشته بس است بس است می‌گویند (۱۹)، در حالی که سورهٔ مفصله[ای] از کتاب مقدس مشروطیت که به نام نظام‌نامهٔ انتخابات اعضای شورای ملی نازل شده و به کلی غیر از قانون انتخاب اعضای انجمن‌هاست متروک و منسی بوده «تؤمنون ببعض و تکفرون ببعض الله اذن لکم ام علی الله تفترون مالکم کیف تحکمون اف لکم و لا تعبدون».

دیگر این‌که سن و سواد ابداً ملحوظ نبوده هشتاد و نود سال عمر داخل شده، ورشکست داخل شده، وکیل بلوک به‌موجب ورقه دارای چند ممر با بیاض و سفید گذاردن یکی دو موضع به اسم کل ملت فلان قصبهٔ عضویت دارد وکیل فلان ایل به موجب ابهار چند نفر کلاشران که، جزو عمال ایل هستند و ابداً حق انتخاب ندارند، داخل شده و غیره و غیره.

این غلط کاری‌ها را اغلب حکماً نسبت به جهالت عامهٔ ملت می‌دهند، حتی در آن نطق و جوهراً درست است لکن اقتضاآت را هم باید دخیل دانست و از جمله این است که ملت چهار هزار ساله مطیع به یک مرکز استبدادی ملت جاهل به حقوق خـویش پذیرفتن مشروطیت را هم نه بواسطهٔ بیداری حس قبول کرد، بلکه به‌واسطهٔ این بود که جوش مشروطیت از همان مرکز شد و از همان مرکز حکم شد او هم ملاحظهٔ عـادت سابقه و فشار ظلم لاحق پذیرفت و کار خود را محول دانست به احکام همان مرکز و گمان کرد و می‌کند هنوز که زشت زیبای کل امور به کف کفایت مـرکز و مـرکزیان و کسانی است که طرف واسطه هستند دیدند، همان چاوشان حریت شبانه و روزانه درب خانه آنها فرستاده و دستور می‌دهند، که فلان تعرفه را بگیر بهمان اسامی را نوشته بسپار او چه می‌داند، که چه می‌خواهد او از کجا سور و آیات صوم و صلوة و احکام کتاب و سنت مشروطیت را خوانده، یا اگر خوانده یا شنیده از کجا فهمیده فقط می‌بیند، که این آقای محترم خود را واسطهٔ رسانیدن آیات و تبلیغ می‌شمارد و گـمان مـی‌کند عـدل موعود را به‌واسطهٔ او عایدش می‌شود بره صفت جنبشی می‌کند چه می‌داند، که گرگش همان آقاست که به عضویت انجمن انتخاب می‌شود و به عضویت شورای ملی طهران می‌رود اول حاکم دوره تجدد هم تصدیقش می‌کند؛ عجبا تغییر یکی دو فصل در دورهٔ اولی از قانون می‌خواستند آن‌همه نفوس زکیه را کشتن دادید و چاوشان مشروطه کل قوانین را فراموش می‌کنند خبری نیست.

در این چند گفتار تمام مقصودم علی العجاله این است، که بگویم در حالی‌که عامهٔ ملت مظلوم جوهراً به‌واسطهٔ جهل به‌حقوق خویش مقصرند محقند زیـرا در نـخستین وهلهٔ مشروطیت را ندای عدالت محضر دانسته و پذیرفت و امروزه که به‌خاک سـیاه نشسته به عادت دیرینه خود تمام تقصیر را به گردن هیئت حاکمه گذارده و آشکارا لعن می‌کند کدام عمامه سر است که در بازارچه‌های شهر بزرگی مثل شیراز عبور کند و دو هزار فحش عرض و ناموس از دهان عامه نشنود به مشروطه و به خودش، در حالی‌که

معاینه می‌بینند قطرات اشک حسرت [...] است که از رخسارهٔ فحش دهندگان جاهل می‌بارد.

هر شریعتی هر امر بدعی، هر کار تازه[ای] اگر در آغاز امرش خواه زشت خواه زیبا (۲۰) به قوانین اساسی آن از طرف مروجین آن تهاون و مسامحه شد به زودی ترقی نخواهد کرد و بلکه برای تنگ دستان تنگ مجالان غافلانی مانند ایرانیان که در تنگنای اژدرهای خارجه گرفتارند موجب خطرات بزرگ است، هرچه به اسم قانون اشاعه شد عیناً باید معمول شود خواه زشت، خواه زیبا اصل اجرا آن کلمه تدریجی الحصول غلط محض است؛ بلی به تدریج باید زشت آن را بر زیبا تبدیل کرد والا در اجرای قانون موجود کلمه تدریج باعث عدم پیشرفت سیاسی است.

مثلاً با عادتی که ایرانیان در انقیاد اوامر مرکزی داشتند، اگر به هر ایالت یا ولایتی یک نفر بصیر قانون دان گسیل شده بود و علاج و اصلاحات لازمهٔ ایران را از مردم کتابچه خواسته بود و از این بهانه درجات لیاقت مردم را شناخته و از میانهٔ آنها چهل یا کمتر را نامزد نموده و اعلان می‌کرد که ملت آزاد است دوازده یا شش نفر را از میانهٔ آن چهل نفر انتخاب کند، البته بهتر بود و تقریباً شورای ملی و انجمن‌های رسمی مرکب می‌شد از بهترین مردم امروز ایران اگر چه این مأمور و این مأموریت خلاف قوانین حریت عالم بود، لکن تا یکی دو دوره به حال ایران مناسب بود و ملت هم ملتفت نبود و به عادت دیرینه قبول می‌کرد و خرابی‌های امروز البته کمتر بود و هر وقت و هر جا ملتفت می‌شدند که هیئت مدیره را چنین حقی نیست، البته ملتفت هم می‌شدند، که وکیل برای چه می‌خواهند و البته قانون انتخاب را چنین گروهی از ملت فهمیده و همانجا حس آزادی بیدار می‌شد و می‌شود معاینه می‌بینم، که همان منتخبین به اشتباه انتخاب گردیده در هر مادهٔ قانونی طوری رأی خواهند داد که بقای خودشان منظور شود و با این‌که فساد کل ممالک به‌واسطهٔ خرمای مستبدین، داخلی و خارجی روسی و انگلیسی خوردگی آنها است، مخصوصاً در ادامه و استمرار مدت عضویت خود خواهد

کوشید و... ششماهه که شش سال اصلاحات عقب بیفتد.

عادات چهار هزار ساله را باید به فلسفهٔ عملی تغییر داده باید خرما نخورده باشی تا بتوانی منع خرما خوردگی باشی، اول قانون‌پذیر باش بعد قانون گذار والله قسم است اگر شهرستانی‌های هر شهر و قصبهٔ قانون دزد نباشند، هیچ دزد سرگردنه هیچ سرکش مقتدری نمی‌تواند دزدی کند یا مرتکب خلاف نظم شود، «فانذر عشیرتک الاقربین» حال که شبانه‌روز قانون دزدی و خلاف قانون می‌کنی، اگر از روی فلسفه عملی ظاهراً اندک خلاف قانونی کرده بودی و مأموری به سمت مزبور فرستاده بودی، انصاف بدهید امروزه چقدر فرق رجال داشتیم و تفاوت دانش و چقدر ملت استاد شده بود که وکیل را برای چه می‌خواهد و چقدر پرده پوشی شده بود و چقدر کارها بهتر نظام یافته و ملت به روز سیاه نرسیده پرده حیا او ندریده بود که این همه بد بگوید؛ اقلاً اگر خلاف قانون می‌کنی این‌طورها باشد که فلسفهٔ عملی گفته می‌شود و من محض مماشات با تو که مترجم محض هستی آن را خلاف قانون می‌نامم والا در محل خود عین قانون طبیعی نیست، چه که صورت قانون باید ملایم طبع ملت باشد و معنی آن مناسب مقصود. (۲۱)

آن همه زحمات گذشتگان که نگارش یافت، این همه خودکشی و به روز سیاه رسیدگی ملت غیور آذربایجان و غیره برای این بود تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری تو بیچاره هم که سر کلافه را گم کرده به شکل تمام عجایب المخلوقات خدا درآمده و باز روش هیچ کدام یاد نگرفته پس بفهم عیب کجاست علت کدام است (اگر مایل به فهم باشی چون خیلی‌ها هستند که مانند کبک مایل نیستند بفهمند) اگر نمی‌فهمی جویای فهمیده باش دشمن او مباش بدنام کنندهٔ دانشمند در پیش مقدسین به بی‌دین و در پیش بی‌دینان به دینداری مباش؛ به یاد بیاور که اگر سید و ملکم‌خان و امثال آنها ریاست ظاهره می‌خواستند، سلطان وقت قربان آنها می‌رفت نظر، لکن که دولت هستی خود را به خوانین بختیاری تفویض کرده بود و به مجرد این‌که استغاثه ملت به اوج گرفت، میان حامیان، خصم او شدند. اینجا است که باید انصاف داد که

مشروطه خواهی بختیاری آزادی‌طلبی مطلق بی شایبه روی وریا و ترس و عدم اطمینان و غیره و غیره بود، که محرک دیگران بود؛ بختیاری بود که از کل حالات و خیالات مزبوره پاک بود؛ شهداله ملت هم خوب تلافی کرد و آفاق جنوب را پر از دهان بدگوی به آنها کرد شاه بد بختیاری بد بود، آخر دانسته نشد در ایران خوب یعنی همه خوبان چگونه پریان پرده نشینی هستند که دید

دل بسی خون به کف آورد دلی دیده بریخت
الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود

تا این‌جا هرچه مطالب خارج از موضوع نگارش دادم، باز ضمیر را آزاد ندیدم که چند جمله[ای] از حقیقت در دو چند نسخهٔ از علاج واقعی بگویم.

ناچار اندکی از حالات مالیخولیایی که در ملت جنوب احساس می‌شود گفته و می‌گذرم و آن این است که به‌واسطهٔ همین نمونه فساد درونی و فشار بیرونی که بر مزاج ملک و ملت مستولی شده و حوراء حسنا مشروطیت در مرآت مالیخولیایی آنها با قیم‌ترین جنبه جلوه نموده، سراسر بیکرنان دولت را مقصر می‌شمارند، اگر شمارهٔ کمی از مردم به پارهٔ جزییات برخورده فقط ملت را تقصیرکار می‌دانند و همان احساسات و غیوری و جنبش‌های در مائهٔ نوزدهم ملت فرانسه و غیره را از آنها متوقعند.

لکن اگر ملاحظه اقتضای طبایع عادیهٔ ملت بود و اخلاق و رفتار محسوسهٔ هیئت حاکمهٔ عالماً و عامداً مقصراست (عالم به این‌که نمی‌دانند و عامد به این‌که خود خواهند) و عامهٔ ملت جاهلاً و عادتاً، قاصرند به‌واسطهٔ اینکه بی‌عملند و چهار هزار سال زشت و زیبای امور سیاسی را از مرکز دیده و هرچه راجع به سیاست مدن بوده، ملک موروثی و حق واقعی هیئت حاکمه می‌دانسته‌اند و مشروطیت را هم که در نخستین وهله با یک عشق پاکی پذیرفتند، به ملاحظهٔ همان عادت تابعیت به مرکز بود و اگر این جنبش (۲۲) اساساً از طهران جوش نزده بود، در هر جای ایران بهتر و قوی‌تر برخواسته بودند و دولت استبدادی آنها را سراسر معدوم می‌کرد سایهٔ مالک را پشه

نمی‌گزید و بلکه می‌گفتند گناه عظیم کرده و مستوجب عقاب مالک‌الرقاب بودند، لکن چون از مرکز بروز کرده و از دهان همان جماعتی که در نظر ممالک دور و نزدیک مصدر امور بودند ندا بلند شد، همگی به سادگی طبیعت و عادت دیرینه لبیک گفتند و چقدر به موجب فلسفهٔ عملی آسان بود، که این لبیک را غنیمت شمرده و به حسن رفتار اقتصادانی هئیت حاکمه حسن ظن ملت را روزانه به علم‌الیقین نزدیک نمایند نه به عدم اطمینان فاحش: ملت بیچارهٔ جاهل چه تقصیر دارد گفتند، مشروطه گفت به چشم هرچه تو گویی همان کنم گفتند وکیل و فلان آدم گفت مرا انتخاب کن و پول برای بانک ملی بده گفت سر و جان را بتوان گفت که مقداری است.

یک اساس اصلی یک جان برومندی یک رگ وطین یک مغز عقل فزا یک قلب مشروطیت در نخستین و پله در کلمهٔ بانک ملی افتاده و به توسط مترجمین در شورای ملی مذاکره شد که اگر اساساً و عملاً انجام گرفته بود، مسلماً ایران را زنده می‌داشت.

همین ملت عامی جنوب همین ملت بیچاره[ای] که امروز اشقی الاشقیاء به شمار می‌رود، در نخستین وهله[ای] که در مسجد مشیرالملک در شیراز برای اعانهٔ بانک ملی مجلس فقرایی بدون حضور اعیان و پول کلفت‌ها فراهم کردیم به اندک نطق ناقصی به این‌که صریحاً گفته شد که پول شما به تجارت می‌رود به فاصلهٔ دو ساعت سی هزار تومان دادند از زن و مرد حتی گوشواره و زیور از خود ریخته و در طبق اخلاص نهادند و سپردند. دیدم یک عامی پیرمرد نماز جماعت‌گذار جو خوشه کنی یک عبای شر پاره پاره پوشیده پنج قران و ده شاهی به کف گرفته با چشم گریان به وسط معرکه آمده، گفت حضرات به خدا قسم است تمام دارای دنیوی من همین است. چون می‌گویید برای دین است بردارید هرچه به او گفته شد مال تو لازم نیست ما خود به اسم تو پنج هزار می‌گذاریم پول خود را بردار؛ های‌های گریستن آغاز کرد و گفت معلوم می‌شود در دین من شبهه است که پولم قبول نمی‌شود واقعاً تمام اهل مجلس را غرق اشک و عاشقانه

کرد که هنوز هر وقت عشق پاک مردم آن روز را به نظر می‌آورم، اشکم جاری می‌شود و خیال ما پس از آن مجلس این بود که روزانه هیئت خود را در خانه‌های اعیان و پولداران مدعو ساخته بساط طلب پهن کنیم و مسلماً مبالغ گزاف فراهم می‌شد.

دریغا که مرکزیان اصل موضوع را از میان بردند و سلطنت را فقط وجهۀ ایرادات قرار داده اصلاحات را منحصر داشتند، به همان پیشرفت کند رفت خود چه کردند نمی‌دانم آری شاه مسلماً نوکر کافی نداشت و لهذا بایستی حتماً این‌طور پیش بیاید ناچارم تصدیق کنم همه عیوب موجود بود، لکن صریحاً این را هم باید گفت با بی نوکری اثاثه خود را فروخت و همسایگان کرورها به او قرض می‌دادند و نگرفت حتی پانصد کرور از بابت استراباد تنها به او می‌دادند و قبول نکرد امتیازی به آنها نداد. این بود که در پارلمان‌های خود او را رأی مشهور می‌کردند و ملت را بیشتر به بدگویی جری نمودند و هرچه شد آنها کردند و باز هم پرده‌های عجیب دیگر دادند تا آخر تنبان آنان را برده مسلماً محمدعلی شایسته سلطنت نخواهد بود لکن تو چه داری. (۲۳)

افسوس که مترجمین گفتند و خوب گفتند لکن فلسفۀ عملی در آنها نبود؛ مستبدین که می‌دانستند بانک ملی تیری است که به قلب استقلال آنها می‌خورد. دزدها دیدند که کارشان خراب است، لکن نمی‌توانند بلوکات را تیول و سیور غال ببرند. دلال‌ها یک دلالی استقراض ایران از خارجه را نخواهند خورد دو دولت همسایه که حق داشتند برای این اساس که خراب کنندۀ بنای استبداد و محو کنندۀ نفوذ خارجه بود، با مستبدین هم‌دست شوند غرض غرس این شجرۀ استقلال ایران که روح بقا و پیشرفت مشروطیت بود به دست اهلش داده نشد، بلکه همان دزدها همان طرارها همان دلال‌ها چنان به لباس مشروطیت درآمده و خود را مدیر و پرستنده و اعضای اساسی این کار قرار دادند که اگر یکی دو نفر آدم هم در میانه بود، پایمال شده و خود قبضه دار شده و مطلب را از میان بردند. مدیران بانک همان کردند، که مدیران مالیه دربارۀ قطع و کسر حقوق مردم نمودند که کمتر از عایدی ده روزۀ جزیرۀ هورمزد است.

جهل وکلای آن دوره هم از صورت امتیاز نامهٔ بانک ملی که رأی داده و صورت و سمت قانونی و سندیت مشروعه به آن داده‌اند، پیداست (روح رفتگان و زندگان و آیندگان کل ملت ایران را در شیشه کرده، مهر سلیمانی زده به دست صاحب امتیازان بانک ملی سپرده‌اند) و روشن است از یک همچه شورایی، از یک همچه وزرایی چه خواهد برخواست؛ البته هیئت حاکمه اگر مرکب باشد به این نمونه مردم و یک سخن حق هم اگر در میانه آنها انداخته شود، از دهان مترجمی و ملت خارج از هیئت حاکمه هم به کلی ساده و عامی باشد ناچار به منزلهٔ موج در حوض اخیراً به آخر رسیده و محو خواهد شد؛ در صورتی که ترشح فسادی نکند و مردم را پلید ننماید که ناچار شده به کتاب و سنت مشروطیت سّب و لعن نمایند، پس هیئت حاکمه مقصر و ملت قاصر است. (من می‌گویم شاه مسلماً دارا بود تو چرا با اسکندر یونانی سازش داری و از آسیابان پسری).

به علاوه این مسئله اشاره شده که ملت و دولت به هر جهل و هر درجه علم باشند، پیوسته بصیرت و اطلاعات مردمی که هیئت حاکمه از آنها مرکب در امور سابق مملکتی بیشتر از عامهٔ ملت است و بلکه در اجرا است، مخصوصاً تجربهٔ غالب اعضاء هیئت حاکمه زیاد از هر فیلسوف در کار نیامده بزرگ است، پس با حالات مزبوره که اشاره به یکی از کرورها شد و محسوساً دیده شد که هر مأمور و آمری که از مرکز به سمت جنوب گسیل گردید، مشتی لجن بود که به دهان پاک مشروطیت خورد و جان دوباره[ای] بود، که به تن مستبدین شهری و صحرایی دمیده شد صریحاً توان گفت عامهٔ ملت فلک‌زده عاشق عدالت قاصر و هیئت حاکمه مقصر است. (۲۴)

# مفتاح‌التمدّن فی سیاسة‌المُدُن

## جلد سوم

بسم الله الرحمن الرحیم

انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اماکفورا

دو چیز سیرهٔ عقل است:

دم فروبستن به وقت گفتن

و

گفتن به وقت خاموشی

## لوازم اساسی مشروطهٔ اسلامیهٔ امروزهٔ ایران

الحمدللّه و سلامٌ علی عباده الذین اصطفی، اگرچه روش بنان و کورنش زبان زمرهٔ دانشمندان و جرگهٔ مشروطه‌سرشتان ایران ناگفته نگذارده و ناسفته به رشته نیاورده‌اند، آن‌چه شاید گفته‌اند و هرچه باید ساخته و پرداخته‌اند، ویژه در این چند ماههٔ آخر سال دوم خجسته مآل مشروطه که به روشنی مهر و درخشندگی ماه، افکار و سرشت اشخاص خطهٔ ایران زیرورو گردیده و غربال شده و زشت از زیبا به منصهٔ شهود و به معرض بازار نقود و به ملک ممیز صره و ناصره درآمده [است].

لکن این بندهٔ شرمنده مفتون عدل و اساس مشروطه، هم نظر به اینکه در هر سری، سرّی است و هر کاخ دماغی فکری عاشقانه، وسایل درازی سر زلف محبوبهٔ مشروطه

نام خود را به دست می‌خواهم و در مصر مساوات درآمده، یوسف کنعان آزادی را از زندان جهالت رهایی خواسته به کلامی خریدار دستور و تبیان اساس امور می‌شوم و رشته‌های آن کلاف نبذه‌های ذیل است. (۱)

## اول

قدمای حکما گفته‌اند طفره در وجود محال است و سنگ به هر بزرگی و سنگینی باشد، اگر از پشت بام صد ذرعی رها شود، بدون این‌که صد ذرع مسافت را طی نماید به زمین آمدنش محال است؛ ایضاً گفته‌اند امور عالم تدریجی الحصول است، چنان‌چه امروزه کشف گردیده، هر جانور مسلم النوعی چندین ادوار خلقتی را سیر نموده و به قانون نشو و ارتقا و ترتیب متنازع بقا، تبدلات یا تبدیلات و تکونات یا تکونیات یافته تا به مقام نوعیت ثابته و جنسیت کامله و فردیت مشخصه رسیده، از نقطهٔ نظر گاه ابر دریایی (اسپنجی) و صدفی و جل قرباغه، که تا به مقام «فمنهم منْ یمشی علی بطنه و منهم منْ یمشی علی رجلیه و منهم من یمشی علی اربع و منهم من یطیی بجناحیه».

## دوم

رشتهٔ دلایل نبذهٔ نخستین سر دراز دارد و محکم در مقام خود شواهد روشن فطری و براهین محسوس طبیعی است، منکر ندارد و هر سخنی به جای خویش نیکو است؛ امور عالم تدریجی الحصول است برای کسی که روز اول به جوش و جنبش سرغوری آب جوش خود قوهٔ بخاریه را اندک تفرسی کرد و سپس او و جمهوری از حکمای معاصر و پس از او اساس علم چرخ آلات بخاریه را به امتحانات شاقهٔ سر سوزانه بـه تکـمیل امروزه رسانیدند، لکن امروزه هم که کشتی‌های دریانورد بخاریه و قطار آهن صحرا گرد و سیاره بخاریه و برقیه (۲) می‌سازند، آیا به باید گفت امور تدریجی الحصول است و طفره در وجود محال است و باید همان زحمات به شاقهٔ امتحانیه را که در آغاز

کشف برق و بخار متحمل شدند سیر نمایند؟ البته خواهی فرمود سیر به قهقرا نیست و غلط است، چه که، اصول این دو علم خادم احیای عالم مدون است و مدارش حاصل تجربیات ادوار ترقی آن دایر است و کلمهٔ تدریجی الحصول و طفرهٔ در وجود در این موقع نظر به آغاز امتحانات غلط است و معنی آن دو جمله و آن‌چه از این نمونه سخنان ورد زبان است، تغییر کرده است و حد محدودی دارد.

## سوم

همان‌گونه که، ادوار خلقت جانوران و اطوار پیدایش ابتدایه نباتات نوعاً یکی بوده و در تحت قواعد نشو و ارتقا و در ذیل ضوابطِ نوعی متنازع بقا مندرج و مقهور سلسلهٔ واحدهٔ آن دو جمله است: صنایع یدی و بدایع فکری، و امور نوظهور نظری نیز در یک خط نوعی واحدی افتاده، چنان‌چه کشتی بخار و ماشین برقی به طرز امروزه سازی در تحت اصول نوعی هندسی و طبیعی واحدی است، که، قواعد مسلمه و ضوابط مشخصهٔ مخصوصی دارد؛ همان نمونه که علم صرف و فن شیمی و صنعت شیشه گری و غیره هر یک در تحت قواعد و ضوابطی نوعی مقررات و تعلیم آن مکلف و مقهور است به دریافتن همان اصول جوهری و قواعد مدونه و ضوابط مشق یدی موجودهٔ هر یک و بالمره محتاج نیست (۳) به تحمل زحمات شاقهٔ امتحانیهٔ مخترعین و اساتید مبتکرین هر یک از علوم و فنون و صنایع مذکوره و هرگاه چنین کند، به قهقرا سیر کرده و تحصیل حاصل همین است و تا بخواهد به مقام امروزه برسد، اطفال دبستانی و شاگردان مدارسی از او گذشته و راه در نوردیده را از نقطهٔ انتهایی سیر آغاز به دویدن به سوی درجات به ظهور نرسیده، نموده‌اند و محصل تحصیل حاصل به گرد آنها نخواهد رسید.

## چهارم

ناچار امثال این سخنان بی‌مدعی در هر یک از رشته‌های ادوار آفرینش عالم طبیعت به

اندک تامل روشن است و بسی بی‌خردی و زبان درازی است، که متن بکر عـرایـض محسوسهٔ خود شده، به امثال و شواهد ظاهرهٔ هر یک شرح و ترجمه نمایم و دیرتر به مقصود خود برسم. در جانوران و نباتات هم نباید نفس درازی کرده، چه که روشن است اگر امروزه محتاج به حیوانی مانند گاو باشیم برای شیر یا شیار، یا جو و گندم بخواهیم برای قوت لا یموت، نباید آغاز تحصیل خود را از نقطهٔ نظرگاه ابردریایی و صدف بحری و نهری و مواد مانند جُل قرباغه قرار دهیم، که شاید پنجاه کرور سال مدت بخواهد و در کوهستان و بیغوله‌های آسیای مرکزی و بین‌النهرین تکاپو نمائیم و پس از عمر پنجاه کرور سالی شاید به مقصود هم نرسیم، (۴) بلکه دست‌های طبیعت و پرورش دهور و کرور و تجربیات اهلی و بستانی نمودن پیشینیان گاو را به هیکل امروزه و گندم و جو را به شکل موجود برای ما به ودیعه نهاده و به ارث و میراث گذاشته و رفته‌اند و تحصیل حاصل به عنایت لغو است؛ منتها وظیفهٔ مخترعانهٔ امروزهٔ ما این است که در ترقی همین گاو و همین جنس بذر غله موجوده، زایداً علی ماسبق بکوشیم و نتیجه و حاصل بیشتر و بهتر از آن نوع و جنس حیوانی و نباتی بگیریم، نه این‌که به قهقرا برویم و در هلاک خویش بکوشیم و بکوشیم هر چیزی را باید از نخستین ممر طبیعی خودش تـحصیل کرده و البته به تدریج خالق گاو و آفرینندهٔ غله می‌شویم، از نقطهٔ ذرات ذی مقراطیسی تا برسیم به حالت کاملهٔ امروزه این تمنا غلط اندر غلط است.

## پنجم

همان‌گونه که، جنبدگان را از آغاز روزگار صدفی و ابردریایی کرورها سال بـه مـقام چرندگی و پرندگی و روندگی رسانید، آن زمره و نوعی را که آدم و بشر نـامیده‌انـد، فراوان سال‌ها در نوردیده تا از نوع وحوش مفرده ممتاز گردیده و به مشـقات خـود کشانه و تجربیات سر سوزانه مقهور و ذلیل قواعد اجتماعی و ضوابط انسی با هم کشته و دسته جات کوچک کوچک تشکیل داده، در مغاره‌های کوهستان و سایهٔ درخت‌ها و

مغاک و شکاف زمین‌ها جاگیر شده‌اند (۵) و از این دوره به احشامی شدن واز آن به قرایی گردیدن و از آن به شهرستانی شدن رسیده و تمدن یافته‌اند و از نقطه خاندانی و شیخوخیت طایفه گی و خانی کرده، به مقام سلطنت رسیده‌اند و نیمه متمدن گردیده‌اند؛ آیا اگر امروزه گروهی از بچگان شیرخوار به راه افتادهٔ ما بخواهند به مقام تمدن نیمه متمدنانه امروزه عالم برسند، باید حکماً و حتماً؛ امور را تدریجی الحصول دانست و سالیانی دراز تک تک در بیابان‌ها بگردند و به گیاه خوراک نمایند و مردار و جاندار ناپخته بخورند و تمام فلاکت‌های ادوار بعد مسافت حالت وحشی‌گری را به خود هموار نمایند، تا برسند به وضع نیمه تمدن امروزهٔ پاره[ای]از نوع بشر؛ این‌که حساً محال است و تدریجی الحصول را در این مورد وظیفهٔ خود قرار داده به نص کتاب آفرینش کفر است.

## ششم

از جملهٔ امور نظری جدیداً به بازار تمدن بشری آمده، بزم‌گاه وجود و از زمرهٔ ادوار شوقیه عرصهٔ آیین هست و بود آدمی، که در تحت قواعد جوهری و اصولی اساسی و ضوابط فکریهٔ فطری درآمده، همانا تمدن جدید است و نخستین نقطهٔ آغاز گاه آن را جوهراً اساس مشروطه نامیده‌اند و فرمان آسمانی آن را نظام اساسی خوانده‌اند. (۶)

## هفتم

پیدایش غنچهٔ مشروطه و نمایش آثار عدلیه، مساوات و حریت بشری، که از بدایع عصر جدید تمدن عالم است، مانند سایر امور آفرینش از محسوسات حیوانی و نباتی و روحانیات افکار و ملکات انسانی فراوان سال‌ها بر اصل ریشه و پرورش بذر آن گذشته، تا این‌که به هیکل و پیکر امروزه درآمده است؛ چه که، از روزی که خداوند جهانیان، اسماء مقدسه و شریعت موسسهٔ خود را به آخرین آدم ابوالبشر ـ علیه السلام ـ

تعلیم فرموده و قابیل به مجازات قتل هابیل گرفتار همه‌گونه مذلات و بلیات گردید و آدم ـ علیه السلام ـ را شیخوخیت و سلطنت بر اولاد خود مسلم شد، در متن واقع بذر قانون مساوات در اراضی قلوب و مزرعهٔ کاخ دماغ بشری پاشیده و کشت گردید و حسن و قبح اشیاء، وجداناً در میانهٔ فرزندان ابوالبشر هویدا و همگی طبعاً دریافتند، که عدل خوب است و ظلم بد است و این لطیفهٔ الهی هم آشکار شد که خداوند پیش از پیدایش اولاد آدم، قانون شریعتی حریت و مساواتی را که لازمهٔ فطرت بشری بود، نخستین به آدم ـ علیه السلام ـ تعلیم فرموده و او را به ریاست ادارهٔ اجرای قانون برگزید و سپس ذریهٔ او را از پشت او بیرون کشید؛ چه که اصول حکمت آفرینش لحظهٔ تصویب نمی‌فرمود، هیئت بشری بر روی زمین باشد و حاکم بر آنها بشری دارای شهوات و حظوظ بشریه مسلط بر آنها باشد؛ این بود که قانون شریعت فرستاد و آدم را سفیر از جانب خود و خادم اجرای قانون فرمود.

## هشتم

مسلم است حس و حرکت این بذر در ایام آدم ـ علیه السلام ـ و پس از او به سرپرستی شیث پیغمبر ـ علیه السلام ـ در غایت کندی و بطی السیری بوده است و آبیاری آن به وسایل جسمانیه می‌شده و چندان از حالت ذرهٔ ذی مقراطیسی یا حالت ذرات صلبیهٔ در پشت ذریّه فرزندان ابوالبشر، ترقی و پرورش فوق‌العادهٔ فکر و تا دورهٔ (۷) ریاست تحت قانون به نوح نبی و اولاد امجاد و اهل او رسید؛ و توان گفت ذرهٔ مساوات و ذرات حریت از حالت ذیمقراطیسی به مقام نطفه رسید و سپس به اخلاق روحانی ابراهیم خلیل الرحمان قابل آن شد، که واسطهٔ قانون شریعت غرای آسمانی سیر از حبیب عظمت و اقتدار امپراتورانهٔ مطلقانهٔ موسوی در آورده، ممالک طاغیان زمین را مفتوح ساخته طوایف سرکش روی زمین را مانند طایفهٔ عوج بن عناق مقهور قانون مساوات

آسمانی گرداند[۱] و به‌واسطهٔ داود، مجسمهٔ عدل و پیکر مجازات تمام جهات قانون، به موقع اجرا درآید و شاخ عدل، که اول علامت وجود قانون است، در محکمهٔ داوری سبز شود یا چنین وار سر از جیب قهاریت و عظمت موسوی در آورده، رخسارهٔ خویش را بر صدر مسند عدلیه عصر داود به اولاد ابوالبشر بنماید و سپس حافظ اساس ناموس الهی امپراتوری اعظم یا پیغمبری مهام مانند سلیمان ـ علیه السلام ـ باشد و این طفل قانون و شجرهٔ طیبه شریعت و درخت بار زندگانی بخش حریت را به اساس جسمانی پرورش دهد، که شایسته تعلیمات روحانی و پرورش اخلاقی و دم عیسوی گردد؛ چنان‌چه تا آن زمان ذکری از ثمرات روحانیهٔ قانون در اولاد آدم نشده بود و اختصاص پرورش اخلاقی و آبیاری این شجرهٔ طیبه به روحانیات ملکوتی در تعلیمات مسیحی دیده می‌شود و درس الف بای حریت روحانی مخصوص آن بزرگوار است و چون خوی بشری بیشتر از الف باء ابتدایی را تاب و تحمل نداشت، به همان اندازه اکتفا گردید.

## نهم

طفل ماه رخسار مشروطه، که به اتمام پرورش او به جسمانیات پیشینیان فقط دارای پیکری گردیده و درس الف بای عیسوی هم به ملاحظهٔ مجسمه پرستی کافهٔ بنی‌اسرائیل چندان مهلتی برای رشد در مدرسهٔ عیسوی نیافته و در پردهٔ خفا و اختفای قسیسین و رهبانان مستور و مختفی گردید و دوباره ادارهٔ قانون الهی ذلیل مستبدین شده، قریب پانصد سال روز به روز بر خلف آن اداره افزود، کار به جایی رسید که، تن شهوانی بشری دفن و زنده به گور کردن اناث اولاد خود را اعظم ثواب زمینی دانسته و افتخار خود را در آن تصور می‌کردند؛ از آن طرف خرقهٔ سلطنتی روم عظمی هر از یک ماه و چهل روز در دربار سلطنت حراج شده و مزیت قیصری و رتبهٔ امپراتوری را پس از وضع مستحکم سوابق اساس سلطنتی به این و آن می‌فروختند وهمه روزه هرج و

---

۱. بچه شیری بنی‌اسرائیل که بزد جامهٔ فرعون به نیل (منه)

مرج را در ممالک به آن وسیعی سر می‌دادند و از طرف دیگر تن پروری خسرو پرویز و فاحشه بازی او و تمام دل را به محبوبهٔ شیرین خود دادن و از یاد مملکت و رعیت، که ودایع الهی بودند غافل نشستن، همگی سبب آن شد و عالم را مستعد آن گردانید، که مربی أعظم و معلم اول و مهندس اقوم بنای عالم مشروطه و ولایت عهد الهی را متکفل شده و طفل قانون را از پردهٔ خفای رهبانان و مکتب ابتدایی عیسوی بیرون آورده، بر صدر مدرسهٔ انسانیت پرورش (۹) اسلامی به نشاند و در لباس قرآن عظیم الشان جلوه گر آید.

## دهم

این بود که، از شبه جزیره عربستان و پاک ترین خون مصون از تطرق غیر و موصوف به شهامت و بزرگواری، رخسارهٔ تابناک محمد بن عبدالله ـ صلی الله علیه و آله ـ را نمایان ساخت و آب دریاچهٔ استبداد خشکیده و طاق کسرای غفلت را شکست و قوایم عرش عظمت قیاصره را به لرزه درآورد و ندای «و من یتبع دنیاً غیر الاسلام فلن یقبل عنه» مانند روغن داغ در اندک زمانی بر صفحهٔ قرطاس کرهٔ زمین پهن گردید و مزایای طفل مشروطه و ثمرهٔ مساوات با سیف توام به اخلاق روحانیه قرآن مجید بر عالمیان هویدا گردیده،«و رأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا».[۱] سید قریشی با غلام حبشی در مقام مجازات و مکافات برابر شده، انساب مستبدانه و القاب جابرانه برطرف گردیده، امر به معروف و نهی از منکر و اصول جوهریهٔ عدلیهٔ اعظم الهی از خصایص زیست و زندگانی امنیت جامعهٔ بشری بشمار رفت؛ چنان‌چه در ختام این جامه، بابی مخصوص در تطبیق اصول مشروطهٔ امروزه با جواهر اصول اسلامیهٔ عصر اول اسلام انشاءالله تعالی خواهم نگاشت.

---

۱. نصر / ۲.

## یازدهم (۱۰)

به فاصلهٔ کمی از پشت دیوار چین و بلکه اندکی داخلهٔ چین تا اقصی بلاد افریقا و سواحل بحر متوسط و دریای روم ندای «اشهدان لااله الاالله و ان محمداً رسول الله» به فلک اعظم رسید و با تمام جنگ‌های داخلی مسلمین و خودکشی سلاطین اسلام و اغراض شخصی و امراض جبلی، متصدیان ادارهٔ ظاهرهٔ قانون شریعتی و روسای اعظم ادارجات اجراییهٔ قرآن مجید، آن قدر روحانیت و جوهریت حریت و مساوات و تربیت و آیین زیست و زندگانی به عظمت روحانی پیوسته، در آن شریعت غرای توام به ادارهٔ اجرا مندرج بود، که پس از چندین سال محاربات تحت صلیب، تمام پادشاهان فرنگ با سلاطین اسلام تنها فتح و فیروزی، که برای فرنگیان دست داده، همانا اصول تمدن اسلامی بود، که به مالک خود ارمغان برده و با حس احتیاج و حس اقرار به فقر دیانت و اساس مملکتی خویش از حیث قانون تمدن سرزمدی بیدار گردیده، جواهر زواهر اصول تمدن اسلامی را از تاویلات صوفیانهٔ حسن بصری و سفیان ثوری پاک و تمیز نموده و هر ملتی از فرنگ، که طبایع آنها با اصول اقتصادی و بیداری حس احتیاج نزدیک‌تر بود، پیش‌تر از سایرین دست به کار شدند و اصول جوهری هر یک از بدایع روزگار مانند سیف برنده و قواعد علمیهٔ مدونه است در دست هر کس باشد. (۱۱) اثری که لازمهٔ وجود اوست از او ظاهر خواهد شد؛ چنان‌چه شمشیر برنده در دست پیغمبر زاده باشد می‌برد، در دست وحشی لامذهب باشد می‌برد؛ پیر سالخوردهٔ معلم مکاتب می‌گوید سه سه عدد نه عدد می‌شود. بقال بازاری هم همین را خواهد گفت و حساً روشن است، که اصول تمدن اسلامی چنان قواعد منضبطهٔ علمی و شمشیر برندهٔ بود، که در دست هر کس در می‌آید و به مقتضای آن عمل می‌کرد، ثمره و اثر خودش را به او داده و می‌داد و می‌دهد، مسلمین از دست دادند ذلیل شدند، فرنگان گرفتند و به مقتضای آن رفتار کردند، عزیز شدند سم و نوشدار در عالم طبیعت بالمرّه امتیازی در میانه افراد بشر نمی‌شناسد، فقط مقهور اثر خویش است که، به مرتکب خود افاضه نماید، مشرقی و مغربی در نزد او یکسان است.

## دوازدهم

ملت انگلیس و جزایر بریطانیا، که سالیان دراز گرفتار سلطنت روم عظما بودند و پس از اختلال روم و خروج آنها از جزایر بریطانیا دچار فتوحات نورمندیان گردیده و از طرف دیگر جنگ داخلی اغلب طوایف و خاندان‌های آنها را معدوم ساخته بود، چنان‌چه طایفهٔ اسکات اسکاتلند، طایفهٔ پیکت را به کلی از روی زمین برداشتند و ناچار گردیده عاقبت الامر به رشتهٔ مواصلت و خستگی از (۱۲) تطرق خارجه و محاربات داخلهٔ امرا مملکتی، پادشاه پرستی و قشون حاضر رکابی را از خصایص مملکتی خود قرار داده و از میانه این گونه اساس دارایی امرای سرعسکری مانند مونک و کراموبل شده، از آن طرف استبداد و اقتداری، که شایستهٔ فطرت بشری است، در کانون دماغ شهوانی پادشاهان آنها طوری تجسم پیدا کرده که، به کلی ضد و برخلاف حسیات ملت بیدار به اصول اسلامیهٔ دانشمندانه دانش آموزانهٔ انگلیس گردیده، طبیعت کلیه عالم به دستیاری حرارت آفتاب دانش عمومی و پیدایش علم حقوق بشری غنچهٔ تمدن اسلامی را به هیکل مشروطه در وسط جزایر بریطانیا شگفتهٔ دماغ جهانیان را بر آن‌چه طیبه خود معطر ساخت و گمشدهٔ فطرت پاک عامهٔ بشر را نخستین ملت انگلیس رهنما گردید.

بوی خوش توهم که زباد صبا شنید    از یـار آشـنا سخن آشنا شنید

این بود، که نظام‌نامهٔ اساسی و قانون اساسی را خواهی نخواهی از سلطنت گرفته، سایر دول فرنگ و ملل آنها بدون درنگ دست به همین کار زده، صدر مسند عزت را گدایان راه نشین عالم تصرف کردند. (۱۳)

## سیزدهم

کلیه در این جامه نمی‌خواهم سوانح تاریخی مشروطه را توضیح نمایم یا بگویم پس از انگلیس، ملت فرانسه به فشار دانش سرشار، که از اصول جوهری اسلامی است، از آن

غنچهٔ شگفته و گل خوشبوی مشروطه عطر کشی کردند و ملت امریک، زنجیرهای قید و بندگی را به یک جنبش غیورانهٔ ملی گسسته و عطر فرانسه را ثانیاً جوهر کشی و تصفیهٔ نموده و پختند؛ بلکه می‌خواهم عرض کنم و ادای فرض نمایم و بگویم، که امروزه به حکم اصول جوهری اسلام و فصول اتفاقیهٔ متحدانه دانشمندان عالم مدنیت، این مطلب از مسلمات بدیهیهٔ علم زیست و زندگانی بشر گردیده، که بدون اخذ و عمل به اصول مشروطه مشروعهٔ عصر حاضر و عالم تمدن، حریت و استقلال و بقا و زیست و ایست برای هیچ ملت قارون تمول عمومی و نادر شجاعت عمومی ممکن نیست، بلکه محال و ممتنع است و تا یوم القیامه اگر چنان‌چه بپرسند سه سه تا چند می‌شود، هر آینه جواب نه است و به همین بداهت مشروعیت تامه مشروطهٔ ثابت و محقق است.

در جملهٔ مساوات هر کس که شک نماید        بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی

و هم می‌خواهم بگویم همان‌طور که در ادوار و اطوار آفرینش از نقطهٔ نظر گاه ذرات ذیمقراطیسی تا تعین و تشخیص تام برای هر یک از انواع مخلوقات، حالات مشخصه بوده است که ثانیاً رجوع به آن حالات سیر قهقرایی خواهد بود و همان‌طور که در کشفیات (۱۴) علمی و صنایعی و فنی امتحانات شاقه به کار رفته، تا این‌که هر شعبه در تحت قواعدی ضبط شده، که تحصیل وضع حاضر موجود آن حتماً باید به وسیلهٔ اخذ همان قواعد باشد و هرگاه بخواهید ثانیاً به امتحانات شاقهٔ در نوردیدهٔ سابقین متوسل شوند سیر قهقرایی است و تدریجی الحصول در این مورد نص کتاب دانش کفر است مشروطه را هم باید یکی از انواع آفرینش تصور کرده، خواه حیوانی خواه نباتی خواه نظری خواه فنی خواه صنعت یدی، البته دست قدرت و اجزا طبیعت و هوش بشریت هر یک در امتحان یا پرورش این مولود جسمانی یا روحانی متحمل زحمات شاقه شده، شرف‌ها بر باد، خون‌ها به هدر، ناموس‌ها به هتک، اموال به تلف رفته، تا این‌که این علم یا صنعت به هیکل امروزه عصر تمدن جدید مجسم شده یا مدون گردیده و اصول علمی و قواعد مسلمی آن به بانگ بلند در مدارس عالم کتاب درس بقای بنی آدم است.

## چهاردهم

پس انصاف می‌خواهم و اعتراف می‌جویم اگر امروز، که اقلاً چهل بلکه پنجاه دولت مشروطه و جمهوری بر روی زمین است و اصول علمی و فصول عملی آن را در مدارس بزرگ روی زمین بدون مضایقه درس می‌دهند، یک دولت مطلقه و ملت نیمه متمدنی بخواهند مشروطه یا جمهوری بشوند، آیا شایسته است جاهلانه بگویند طفره در وجود محال است و امور عالم تدریجی الحصول است و حتماً به‌باید درجات خون ریزانه از قتل قابیل مر هابیل را سیر کرده و جدال زمان شیث و قتال میانه اولاد نوح و محاربات موسی و مشقات عیسی را تجدید نمود و مخاطرات و تحملات حضرت رسول و شهادت حضرت امیر و فدویت حضرت سید الشهدا و ائمهٔ هدی ـ السلام اله علیهم ـ را همگی به جهت اعلا کلمهٔ مساوات به جان خرید و قتل نفوس و نهب اموال و فلاکت و پادشاه و امرا کشی فرنگستان را خاصه فرانسه و انگلستان را حکما باید دچار شد و ناچار باید متحمل شد؛ چرا که درجات ایام پیداش و فرجام نمایش قانون مساوات و حریت مشروعه تمام این فلاکت‌ها و خون (۱۵) ریزی‌ها را داشته است و حکماً مشروطه درختی است که باید با خون جوانان مشروطه خواه ملت آبیاری شود و با خون پادشاه و امرای مملکت بارور گردد و عجبا چقدر جهالت و بی‌خردی می‌خواهد که، در بحبوحهٔ ترقی عالم در وسط دنیای قدیم و معمورهٔ زمین، یک ملت چهار هزار سالهٔ به این عناوین غلط بر هلاک تن خویشتن عجول باشد و از خط طبیعت کلیه دهر و فطرت صافیهٔ عصر منحرف بشود و روزگار خود و ذریات آیندهٔ ملت خود را سیاه بخواهد.

## پانزدهم

این مسئله روشن است، که بر علم بنایی و هندسهٔ طراحی و عمارت و پل و بندسازی فراوان سال‌ها گذشت تا زمان و بنای گنبدهای هرمان مصر و بعد قصر سدیر و

طاق کسری به ظهور رسید و بسی سالیان دراز از آن طرز وطور هندسه منقضی گردید تا این‌که نقشه‌جات امروزهٔ مهندسین، ابنیهٔ محیر العقول را به نظر دقت درآمده و از قوه به مقام فعلیت درآورده‌اند؛ از کی و کجا وقتی که حالت این علم و طرز این عمل در کاخ و کنج دماغ وحشیان ذریهٔ آدم در شکاف کوهستان‌ها و گوشه مغان و مغاک‌ها و زاویهٔ جنگل و بادیهٔ بیابان‌ها مانند ذرات ذیمقراطیسی موالید جسمانی منحلاً ذایباً پوشیده و پنهان بود؛ آیا انصافاً امروزه اگر یک فامیل و اولاد یک خاندانی بخواهند تحصیل علم و عمل بنایی و هندسه و طراحی نمایند، باید آنها را اغوا کرده و ملالت نمود به تمام زحمات و مشقات امتحانیه که چندین هزار سال بر علم و عمل آن گذشته به همان دلیل، که معماران اعصار قدیمه شکل مکه و کوفه روزگار توحش را ذریة بعد ذريةً به حالت تکمیل امروزه رسانیده‌اند، ناچار دچار زحمات امتحانیه شده‌اند؛ این سخن که به عرف عقلا، جهل است و غلط محض است، تنها در باب جراثقال مسلم است، که چه زحماتی در سوابق ایام دچار بوده‌اند، تا این‌که اختراع اهرم از ارشمیدس شد و بعدها بر تکمیل آن افزوده‌اند تا به مقام امروزه رسیده و مانند سایر اختراعات و فنون مسلمه در تحت قواعد و قوانین تکمیل یافته درآمده است و مدرسه دارد و کتاب درس دارد؛ آیا همین یک فن معین جراثقال را اگر امروز بخواهیم دریابیم، باید گفت حتماً امتحانات قبل از ارشمیدس و پس از او را ممکن به‌باید متحمل شده و سیر نماییم، این‌که معقول نیست این‌که محسوس است، که چنین طالب علم و عمل به غایت محروم خواهد شد.

## شانزدهم

آن قدر از این گونه دلایل محسوسه که گفته شد کفایت می‌کند و دیگر در ازای سخن بیش از این شایسته و سزاوار نخواهد بود؛ پس اگر در ایران و حوزه اسلام (۱۶) دلی بیدار و سری هشیار است و عاقل فرزانه و دانشمندی آزاد یافت می‌شود، چرا بانگ بلند فریاد به این جهال قوم نمی‌زند و آنها را به راه علم و خط عمل به مشروطه وا نمی‌دارند،

که از روز بیان اسم مشروطه، ورد زبان آنها شاه کشتن و وزیر سوزانیدن بوده است و هرکس کشته شد گفتند خبری نشده، در مشروطه باید خون ریزی بشود؛ فلان امیر مستبد بود خوب شد که کشته شد؛ بهمان وزیر منافق بود خوب شد که کشته شد؛ کوه استبداد بود شاه تا کشته نشود مشروطه انجام نمی‌گیرد؛ اگر یک نفر هنگامه طلب خودش را با اوباش مشاور کرد و پولی برای گروهی خوره و سبزی؛ داده و اسم مشروطه را بر او گذاردند، بالمرّه خبری نیست هر جا را بسوزاند هرکس را بکشد اگر پول نداد، سگ مستبد است و بلند است هرچه می‌گویی ملت از دست رفت دولت از شرف افتاد، جواب می‌دهند تا چند سال حتماً باید همین‌طور باشد؛ از خون مستبدین باید کوچه و برزن پر بشود؛ از این گونه پرسش و پاسخ فراوان مبادله می‌شود که دیده و شنیده شده و به کار بسته‌اند.

## هفدهم

طوری اصل موضوع مسئله از میان رفته که، هوش از سر هشیار پریده است؛ چه که استبداد و مشروطه خواهی ملت بی دانش بیچارهٔ ایران امری معنوی و موهومی قلبی شده است؛ زیرا تقریباً دو سال تمام است هرچه دانشمندان خواسته‌اند صفات مشروطه خواهی ایرانیان را بفهمند، که به آن صفات مشروطه طلب را از مستبد تمیز بدهند، به جز حرف و تهمت لفظی بر جمعی نهادن، خدایا تو می‌دانی صفتی عملاً از احدی دیده نشده، چه که در مملکتی که چهار هزار سال است ذرات وجودی آنها در بحبوحهٔ استبداد و سلطنت مطلقه پرورش یافته و امروز که به اسمی بدون مسمی تغییر وضع را خواستگار شده‌اند، ابداً عملی که بتوان گفت از صفات خالصهٔ مشروطه و ثمر مختصه مساوات بالمره دیده نمی‌شود به جز فحاشی به همدیگر و خون شرف و ناموس نوع خود را به هدر دادن؛ خدایا تو می‌دانی ما چیزی ندیده و نشنیده‌ایم؛ فقط الفاظ غیورانه والفاظ فداکارانه چیزی به گوش و چشم احدی نرسیده و نخورده است، که خدایا تو می‌دانی

امروزه در ایران این نکته بسی دشوار است، که بتوان مشروطه طلب را از مستبد به یکی از دلایل حقهٔ حسی تمیز و تشخیص داده؛ از الوان که نیست که با چشم به رنگ مخصوص مشروطه طلب را از مستبد ممتاز بدانیم؛ از مذوقات هم نیست؛ از ملموسات هم نیست. مختصر از دراکه حواس خمسه خارج است؛ یک امر موهوم موقتی قلبی شده و کار را بر تمام دانشمندان و ذی حسّان گوشه نشین بسی دشوار نموده است؛ در هر شهری جماعتی (۱۷) به جمع یکی از نوع خودشان می‌گویند مستبدین آن جماعت هم برگشته به آنها می‌گویند بابی؛ عقل عقلا، مات و حیران است، که چرا این مشت ملت بدبخت ایرانی این طور در عین خواب غفلت، دو اسبه تخت و تاج سلطنت خود را به جهنم ابدی می‌دوانند و چه بسیار اشخاص است که از قول انجمن‌ها و مندرجات روزنامجات بی‌سواد و بی اطلاع، تاکنون چندین بار مشروطه خواه پاک و مستبد نجس به قلم رفته‌اند؛ مخصوصاً از احدی ذکر اسمی نمی‌کنم، مطالب معروضه مانند آفتاب روشن است، کفر ابلیس و ایمان ادریس پنهان نیست؛ مملکت ایران هم آن قدرها وسعت و پهناوری ندارد، مسلماً از ملت چهار هزار سال به استبداد زندگانی کرده. فعلاً که حسن عملی از مشروطه طلبان ظاهر نیست به جز فحاشی و طیاشی، اغلب مردم به صرافت طبع قدیمهٔ خود باقی و برقرارند و حرکات آنها در صورت فقدان عمل نیک از جماعت طرف مقابل در صورت عدم وضع و نشر قوانین جدیده، به همان صرافت قدیمه باقی خواهد بود؛ این است، که هیاهو بلند کرده بکشید مستبد است. بکشید مستبد است. گوش جهال قوم را پر نموده است؛ هرج و مرج شیوع یافته است. قانون نبوده، راه صاف نشده جمعی محل ایراد هستند نعلبند را به ساعت سازی و ساعت ساز را به نعل بندی آورده‌اند، در خاک و خون خود می‌غلطند؛ یک نفر فریاد رسی هم نیست که رقتی به حال مردم بیاورد.

## هجدهم

آخر برادران جانی، برادران ملی، برادران ایمانی، برادران وطنی؛ عزیزان من به

هوش بیایید؛ ادوار و امواج آغاز و انجامی آفرینش را از موالید و صنایع و علوم و فنون و رسوم به نظر عبرت و بصیرت سرسوزانه ملاحظه فرمایید؛ آن روزی که مشروطه و تأسیس شورای ملی موجب هرج و مرج و خون ریزی و پادشاه کشی بوده در فرنگ بوده، آن هم اول کشت و آبیاری بذر مشروطه و جمهوری بوده، البته امتحانات شاقه و مخاطرات عظیمه داشت، لکن خوب دقت نمایید، همین که این جامه کوبیده شد و حکمای عصر اهوال عظیمه را بر خود هموار کردند، این مولد متولد شد و به زحمات فراوان به همان خون ریزی‌ها، که مدعی هستید پرورش یافت؛ یا این علم و فن و اختراع جدید به همان آب و تاب که می‌گویید درجات امتحانات شاقهٔ خود را سیر کرده و امروز اصول اصلیهٔ آن مدون شده و ساخته و پرداخته در تحت درس مدارس عالیه است؛ سیر قهقرا چرا طفره در وجود محال است؛ کدام است تدریجی الحصول؛ یعنی چه دمی به حال فرار امروزه خود گریه نمایید، مویه کنید و الله قسم است این راه نیست این چاه هلاکت سرمدی است؛ خدایا تو می‌دانی در ایران مستبد واقعی نیست. حسن خدا داده را حاجت مشاطه نیست، ایرانی بالفطره مشروطه خواه است. مشروطه و عدالت‌خواهی از اصول اسلام است (۱۸) نور مشروطه جهان را روشن کرده کیست، که امروزه فطرتاً مایل به استبداد باشد. کدام پادشاه است، که امروزه نخواهد در شمار و عداد شرافت و عظمت پادشاه انگلیس باشد. کدام امیر متمول است که فقط به ملاحظهٔ تمول خودش مایل به مشروطه نباشد. هیچ در کتب تواریخ غور نکرده‌اید، که پس از پیدایش غوغای اصول مشروطه در فرنگ که با همهٔ مخاطرات و خسارات ملی یکی پس از دیگری همین که مشروطه را تکمیل کردند، همین که جمهوری را جاده کوبی نمودند، همین که اصول و فصول تمدن و ترقی که ثمرهٔ شجرهٔ مبارکهٔ مشروطه بوده کتاب سبق مدارس شد، دیگر در خصوص نفس جمهوری دول متعددهٔ امریک دچار خون ریزی و هرج و مرج عمومی نشدند؛ چه که فرانسه متحمل آن خسارات امتحانیه شده بود. هیچ ملاحظه نمی‌نمائید چه واقع شده بود، که دولت ژاپون با آن فقروفاقه و بی

علمی عمومی ملی و عدم رسمیت حقوق بین المللی، همین که خواست مشروطه بشود به اندک زمانی شد و هرج و مرج و خون ریزی نشد؛ چرا و برای چه؛ آیا فرشته بودند؛ آیا امکان تازه از زمین روییده و گیاه عصر جدید عالم نباتات بودند؛ آیا همگی واشنگتن و مونتسیکوی عصر بودند؛ همگی روسو و میل و سیجویک بودند، آیا پیغمبر زاده بودند نه والله؛ هیچ‌کدام نبودند، مشتی ملت بیچارهٔ بی اسباب فقیر بدبخت بودند، که حس احتیاج و حس مشرف به هلاکت خود شدن آنها بیدار شده بود، طالب درخت حیات خود شدند و دانستند طلب این درخت از ذرات ذیمقراطیسی ابتدایی خطا و محال است؛ شاخه[ای] از مدارس مفتوح بر عموم عالمیان فرنگ را آماده و آراسته است؛ به دست آورده در بستان ملت و مملکت خود غرس کردند و به اصول علمی و فصول عملی که در مدارس خوانده بودند آبیاری کردند، هشت قایمه تخت روس مستبد را به لرزه در آوردند؛ نه پادشاه آنها فرشته بود، نه ملت آنها پیغمبر زاده بودند؛ شکر همه را از سر و [...] آراسته را از خطا طلب کردند، خدا گواه است این گونه حرکات مشروطه خواهان بی عمل امروزه ایران از آن گذشته که، سر خیل آزادی طلبان عالم را از روی اجبار مستبد می‌نماید، انسان پاک اعتقاد را از دین و ایمان بری می‌کند.

## نوزدهم (۱۹)

# مفتاح‌التمدّن فی سیاسة‌المُدُن

## جلد چهارم

## میزانِ مُداخلهِ دولت در حُدودِ آزادیِ ملت*

۱ ـ الحمدلله وسلامٌ علی عبادهِ الذّین اصطفی ـ میزان این‌که، هیئت حاکمه با امتیازات مشروعه حکمرانی که دارد؛ در چه امری از امُور ملی حق مداخله دارد؛ و از چگونه باید اجتناب کند و اندازهٔ مداخلهٔ او چیست؟ در این عصر جدید، بیشتر از اعصار گذشته، هوش سرشار و قلم پُرکار نویسندگان سیاسی را به خود جذب کرده و، دانشمندان پُرهوش و هنگ و تیزفهم و فرهنگ را در هنگام تجزیهٔ اصول جوهری و فصول اساسی سیاسی، متوجه خویش ساخته و همگی را دریک بادیهٔ پهناور و منظر بس ممتدی داخل نموده که، با (۲) دورنمای بینش و ذرّه‌بین دانش، یک فضای بس جانفزای خصوصی را که تاکنون، بر عموم مکشوف نیست و در بُعد شاسعی افتاده است به ما نشان می‌دهد! که در جنب آن عرصهٔ پهناور، اصول مکشوفهٔ ایّام رفته، از مبادی عالم سیاسی و خطایر معالم دیپلوماسی به شمار می‌رود.

۲ ـ در کهن روزهای گذشته، دولت یونان و روم و بهترین ایام اقتدار و خوش‌ترین اعوام اعتبار حوزهٔ حکمرانی و بلکه، عصر سعادت حصر نیکوترین فلاسفهٔ دانشمند

---

*. دکتر حسین مفتاح به تاریخ غرّه شهر جمادی الثانیه ۱۳۲۷ شروع به استنساخ این نسخه شریفه نمود ـ حسب‌الامر مؤلّف مُعظّمْ و قد الفْت فی سنة ۱۳۲۴ هجریة.

سیاسی‌پسند یونان و روم که، منحصر بوده است در شخص ارسطو[1] و خطیب بزرگ امید جواهر روزگار روم، سیسرو[ن]،[2] شبهه[ای] نیست که یکی از مسائل بزرگی که هوش و حواس دانشمندان را مانند مغناطیس اثر برجیس به سوی خویش می‌کشیده! همانا، میزان مداخله و مقام معاملهٔ دولت بوده است، در امور آزادانهٔ ملت، مگراین‌که (۳) امتیاز دول در آن ایام و اندازهٔ حقوق آزادی ملل به معنی امروزهٔ عصر تمدن و حصر حرّیت نبوده است، و لهذا، عنوان آن میزان نیز، با عنوانی که امروزه، از قلم نگارنده می‌ریزد، امتیاز کلی داشته است. ولکن، در مقام انصاف توان گفت که با ضعفِ حقوق هیئت جامعهٔ ملی عنوان تعیین مقام دولت در دوایر معاشی و معادی ملت در میان بوده است.

۳ـ در آغاز نمایش، و ایام پرورش هیئآت جمهورانهٔ ایطالیا، و سقوط بنیان حکومات اقطاعی فرنگ که مبدأ دول موجوده بوده است؛ و دوباره، تصور قضایای سیاسی و اخذ نظام‌نامهٔ اساسی در مغز پُرنغز دانشمندان جهش‌زده و خروش در مردم افکنده؛ چیزنویسان فرنگ را مانند میچیاولی،[3] [فرانسیس]بکن،[4] مونتسکیو،[5] هرینگتن، [توماس]هابس،[6] [جان] لاک[7] ناظر این قضیه و حاضر در حل این مُعضله ساخته، تنها از راه قواعد علمی، نه کشف (۴) اصول عملی، و همین‌قدر تا این اندازه، راهنمایی کرده‌اند که دولت به هرگونه اسلوب عادلانه و حکومت منصفانه تصور شود، حدود ممتاز مخصوص برای مداخلهٔ آزادانه و حق معاملهٔ منصفانهٔ او تاکنون، مقرر نیست که در بادی نظر مثل این‌که، حدود جمع با تفریق برای هر مبتدی در علم

---

۱. Arestu، فیلسوف یونانی قرن چهارم ق . م (حدود ۳۲۳ ـ ۳۴۸).
۲. Siseron، خطیب و سیاستمدار رومی قرن اول ق . م (۴۳ ـ ۱۰۶).
۳. مراد نیکولا ماکیاولی است؛ فیلسوف سیاسی ایتالیایی (۱۴۶۹ ـ ۱۵۲۷ م).
۴. Francis Bacon ، فیلسوف انگلیسی (۱۵۶۱ ـ ۱۶۲۴ م).
۵. Monteskio، فیلسوف فرانسوی (۱۶۸۹ ـ ۱۷۵۵ م).
۶. Thomas Hobbes، فیلسوف انگلیسی (۱۵۸۸ ـ ۱۶۷۹ م).
۷. John Locke ، فیلسوف انگلیسی (۱۶۳۲ ـ ۱۷۰۴ م).

حساب مکشوف است، میزان مداخلهٔ دولت در حدود آزادانهٔ ملت ممتاز و روشن باشد.

۴ـ اکنون، که مسائل مشکلهٔ مبدأ و شکل حکومت و حکمرانی قریب به انحلال است؛ این پرسش جوهری به میان می‌آید که تاکنون، بلاپاسخ در حاشیهٔ کتب مانده و جوابی عملی، که کاشف اشکال فعلی آن باشد داده نشده، و تحریر پرسش مزبور، به‌طوری ساده و طرزی ناساخته چنان است، که تا کی حدود مانعانهٔ دولت روشن نگردیده و مبرهن نشده باید در بوتهٔ اجمال و حیطهٔ اغفال بماند؟

۵ـ ویلهلم نام آلمانی چکامه[ای] در غایت سیر و نهایت اندازهٔ (۵) تداخل دولت در امور ملّت نگاشته و، از چندین سال به این طرف، در دوایر معارف سیاسی معروف است؛ و هم‌چنین جان استورِتْ میل[۱] در کتاب اصول اقتصاد خویش و، هاربرْت اِسْپنسِرْ[۲] در تعداد موازین حسیات طبقات مزدکی مشرب ملل و، کتاب خود، در حکایات مداخلهٔ دولت فوق حق و اندازهٔ مشروع آن، سخنانی جوهری و بیاناتی اساسی به رشتهٔ تحریر درآورده‌اند که همگی شاخ و برگ همین عنوان است؛ و شایستهٔ دیدن و بایستهٔ خواندن است.

۶ـ با وجود آن همه چکامه‌های شیرین و سخنان نمکین، خوب که نظر می‌شود، حل عنوان و شکل نتیجه را تکمیل نکرده‌اند؛ بلکه، غایت فایدهٔ آن کُتُبْ بیان اشکال و تبیان صعوبت موضوع است. مخصوصاً، میل در «**اصول سیاست اقتصاد**» خویش، سخن خود را منحصر می‌کند به نمودن ناراحتی که در توسعه، حق مداخلهٔ دولت (۶) در پاره[ای] امور و سختگیری ملت، در جلوگیری او، در پاره[ای] امور دیگر، تولید می‌شود و، خود را کمتر متوجه اصول فتوایی و فصول حکمی این عنوان می‌کند، که معین نماید حد واضح میزان مداخلهٔ دولت را و این‌که، از چه عملی به باید اجتناب

---

۱. John Stuart Mill ، فیلسوف و اقتصاددان انگلیسی (۱۸۰۶ ـ ۱۸۷۳ م).

۲. John Stuart Mill ، فیلسوف و اقتصاددان انگلیسی (۱۸۰۶ ـ ۱۸۷۳ م).

کند و از کدام دوری نماید و در چه حدی توقف نموده باز ایستد که، شهپر او به آتش خروش ملی نسوزد؛ و در چه میزان، در امور مقررهٔ ملی مداخله نماید که، سرمویی از حریّت عمومی را دچار صرصر جابرانه ننماید، و به باد هوا و هوس ندهد. و هاربرت اسپنسر با آن همه فصاحت بیان و طلاقت تبیانی که دارد تنها خود را مشغول نموده است به توضیح ناکامی و سستی و ناتوانی که در اتکال به دولت، از قدیم‌الایام برای ملت دست داده و می‌دهد؛ بدون این‌که، متعرض اسباب تاریخی آن اتکال شده و توضیح بدهد یا راه و رویهٔ نجات از آن عادت خام را آشکار نماید. (۷)

۷ـ از جمله اسبابی که در انگلستان و ممالک دیگر، که نمونهٔ موروثی یا تقلیدی از آن به شمار می‌رود و، باعث ظهور مسئلهٔ تحدید حدود واقعی دولت شده است: نخست، استقلال هُویت و حریت افرادی عمومی ملت است که، نفس نظام اساسی انگلستان بلاواسطه، سبب و اثر و صورت و معنی آن است؛ و دوم، تعلیمات سیاسیانهٔ علم اقتصاد و سیاست ثروت است که، از پس از آدم اسمیت اسکاتلندی، روزانه، در وفرت و تزاید بوده است.

۸ـ استقلال و حریت مذهبی و آزادی ضمیر و عقیده که از آغاز عصر شارل اول[1] در انگلستان، ظهور نموده، و تمام حوادث شورش اصلاح‌خواهانهٔ ۱۶۸۸ را دربرداشت، و به‌واسطهٔ ولسلی، ویت فیلدجانِ، دوباره، به اساس آن حُریت داده شد، همگی فضای پهناور مذاکره در حدود مداخلهٔ دولت را بیشتر از پیش‌تر، قریب به انظار دانشمندان نمود! و مسلم شد که (۸) دولت هم دستگاهی بشرساخته است، برای فواید عامهٔ بشری و، همان‌گونه که به جهت غایت مقاصد معاشی تحصیل اسبابی مفید و موصل به سوی مقاصد فوایدی لازم است! دولت را هم باید مناسب مقصود و موافق حصول مطلوب بسازند که، حافظ اساس حُریت خداداد و طبیعی نهاد ملی باشد؛ نه این‌که، جوهریت آزادی طبیعی مردم را در همیانهٔ جادوگری

---

۱. Charles ، پادشاه انگلستان و اسکاتلند (۱۶۰۰ ـ ۱۶۴۹ م).

اغراض شهوانی اعضای اداره‌جات اجراییهٔ خویش نموده، مُهرِ «سلیمان زمانی» و «اعلیحضرت خاقانی» زده، حیازهٔ ادارهٔ اجرا را، یا عضویت در مجلس وضع قوانین را، ولو در ممالک به صورت ظاهر جمهوری، موهبتی موروثی و آسمانی بشمارد. بلکه، با این‌که هیئت حاکمهٔ مملکت از ملت و برای ملت است و حدود مداخلهٔ او را به‌طوری واضح و روشن باید مقرر داشت که سرمویی حقوق آزادانهٔ مشروع طبیعی ملی را، غصب ننماید یا، نتواند غصب کند.

۹ ـ در ممالک امریک، به‌واسطهٔ هیئآت سفرای سیاسی ممتازه[ای] که (۹) از جانب سیزده ایالت مستعمره به مرکز جدیدالْطرز بدیع‌التمدن دولت آمد و شد می‌کرد، خیالات تازه و حسیات سیاسی جدیدی در داخلهٔ هریک از آن ممالک سیزده‌گانهٔ مستعمره بروز و ظهور نمود؛ به‌طوریکه، خرده گیری از دولت و از اعمال و مداخلهٔ او با معین داشتن حقوق ممتازهٔ دولت و وظایف ملزمی او از مذاکرات بدیهی و طبیعی به شمار رفته. چنانچه، قدیماً، تسلیم برای دولت را طبیعی می‌دانستند و سخن در آن نمی‌رفت، اکنون، تعیین حدود و، لزوم روشن داشتن اندازهٔ مداخلهٔ او را طبیعی دانسته و می‌دانند.

۱۰ ـ آغاز رشتهٔ سخن و مبدأ ریشهٔ این درخت کهن ـ که، مشروعیت جوهری می‌دهد به ملت، که از دولت جلوگیری و خُرده‌چینی نماید ـ و او را ممانعت کند از مداخله و انجام اموری که هیچ میزان مشروعی سوای «صلوح وقت» ندارد ـ در سبب نخست از اسباب مزبور در نبذهٔ هشتم است و هیئت جامعهٔ سیاسی موضوع به طرز جدید در مغرب زمین، مانند یونان و (۱۰) روم قدیم و دول مشرق زمین نبوده و نیست بلکه، بنایی عالی است که از مصالح بازماندهٔ خرابه و آوار قانون حکومت اقطاعی[۱] و سیورغالی به شرایط مسلمه تجدید شده است؛ و قانون مزبور و نظام حکمرانی مذکور در ممالک مغربی قارهٔ فرنگ، علی‌العموم سریان و جریان پیدا کرد؛ ولیکن، به درجات مختلفه.

۱. اشاره به بخشیدن پاره‌ای از زمین خراج برای تأمین معاش.

۱۱ ـ در فرانسه، دیرتر از انگلستان، حیازهٔ تام و تسلط مالاکلام برای پادشاه دست داد، برعموم خوانین و بیگ‌ها و امرای سیورغال خورِ مملکت، به مقاطعه بـه شـرایـط سپاهی و مالی. ولکن، همین که سلطهٔ مزبور برای پادشاه فرانسه فراهم می‌شد و به دست می‌آمد، یک گونه استبداد و مطلق‌العنانی پیدا می‌کرد و، موانع پیش‌رفت خود را همان امرای اقطاعی دانسته و در هنگام اهلاک یا تسلیم آنها پادشاه مملکت بکلی خود را بی‌طرف و بدون زاجر و مانع تصور می‌کرده ولهذا، استبداد را سرمی‌داده و به خلاف این، در انگلستان مشهود بوده است ـ چه که پادشاه را با وجود (۱۱) نظام اساسی، در هنگام تسلیم امرای اقطاعی، مجال استبداد نبوده است و پادشاه و ارکان حوزهٔ سلطنت، پیوسته، برای بقای مقام سلطنتی خویش و جذب دولت‌خواهی ملتی که دارای حقوق حریت بوده‌انـد، کشـمکش داشـته‌انـد ولهـذا، از دیـرزمانی، در انگلستان، اخذ حقوق افرادی عمومی ملی بر ضد و به خلاف استبداد پادشاه و ارکان دولت از تعلیمات اولیه بوده است و، سرعت پیدایش و پیش‌رفت روزانهٔ شـورای ملی عمومی در لندن، از دیرزمانی به این طرف، سال به سال، در توسعهٔ حقوق ملی و تحدید مداخلهٔ دولت به غایت، مؤثر افتاد.

۱۲ ـ اگرچه در ایام سلطنت خاندان اِدوارد،[1] و اوایل خاندان تـیو،[2] در دارالشـورای عمومی انگلستان، تا اندازه[ای] بس مهم آلت پیش‌رفت مقاصد متقلبانهٔ پادشاه و نفوذ اوامر شهوانی او و صدر اعظم، بر ملت بیچاره، بوده است ولکن، به خلاف آن وضع وخیم، از عصر سلطنت خاندان استوارت، شورای ملی آلت فعالهٔ پیش‌رفت مقاصد ملت و (۱۲) جلوگیری از پادشاه و ارکان مملکت بود: و از آن تاریخ، خط ترقی و اتخاذ وسیلهٔ پیش‌رفتی، که در انگلستان سرمشق گردیده، ایـن است کـه

---

۱. اشاره به سلسلهٔ پادشاهی که از ۱۲۷۲، تا چندین قرن، به انگلستان حکومت می‌کرد و مراد مؤلف، دوران ادوارد اول است که، آزادی پارلمان تأمین می‌شده است (۱۲۷۲ ـ ۱۳۰۷ م).

۲. خاندان سلطنتی انگلستان (۱۴۸۵ ـ ۱۶۰۳ م).

روزانه موانع توضیح و پردهٔ خفای اصول حقوق حریت ملی را از میان برداشته و، وجههٔ نظر شورای ملی همانا، توضیح تمنیات ملت و مؤثر داشتن و به کاربستن خواهش آزادانهٔ مشروع اهالی است. و روشن است که در هرجا، که حسیات مردم این‌طور بیدار شود و، زبان و قلم آزاد مردمان دانشمند را مانعی نباشد و بی‌محابا از وضع مداخلهٔ دولت و وظایف و امتیازات حاکمانهٔ هیئت حاکمه خرده‌چینی نمایند، هرآینه، مردمی که از نفس ملت به امتیاز حکمرانی و عضویت در حوزهٔ هیئت حاکمه مفتخرند!! آیا نباید در مقام انصاف تأملی نموده و، از خود پرسش نمایند که اکنون که قوای حکمرانی در کف کفایت آنها است، ملت را عموماً این حق است که از آن هیئت نیز، خرده‌چینی نمایند و اندازهٔ مداخلهٔ او را مقرر کنند؛ چنانچه از سلطنت و ارکان دربار سلطنتی جلوگیری می‌کردند (۱۳) و آیا حد و پیکره برای هیئت حاکمهٔ ملی، ولو جمهوری باشد، هست؟ که ورای آن مداخله در امور آزادانهٔ عامه ننماید؟

۱۳ـ این‌گونه طرز مقرر و طور مُدبر حکومات متمدنه و روشن داشتن وضع مداخلهٔ آنها و عنوان تعیین حدود امتیازیهٔ دول و مشروعیت مباشرت به امور مملکتی به حد مخصوص و پیکرهٔ معینی، از آغاز قرن نوزدهم مسیحی، به‌واسطهٔ تعلیمات فن سیاست اقتصادی و اصول سیاسی ثروت، از زمان مصنف کتاب مسمیٰ به تمول ملل آدم اسمیت و پیروان او ـ تا ظهور مصنف بزرگ سیاسی و اقتصادی جان استورِتْ میل، در انگلستان، روزانه مقبولیت عامه و مؤثریت تامه داشته است؛ و بلکه، توان گفت فن سیاست ثروت، مدت‌ها پیش از اشاعهٔ کتاب تموّل مِلل، در فرانسه و انگلستان، بذرکاری و آبیاری می‌شده است و اثر مناسبت و ثمر مواحدت آن با اصول علم سیاست مُدُنْ تا اندازه[ای] به نظر اهمیت مشاهده (۱۴) می‌گردیده. ولکن، در مدت میانهٔ نشر کتاب تموّل ملل تا اشاعهٔ کتاب اصول سیاست ثروتِ میل، حوادثی در فرنگ رخ داد که به میزان بس مهمی و اندازهٔ به غایت بلندی، هوش و

حواس عمومی را به طرف مناسبات جوهری موجوده میانه سیاست مُدُنْ و سیاست ثروت متوجه ساخت ولهذا پرسش مهم و سئوال بس به جای تحدید حدود و اندازهٔ مداخلهٔ دولت را در عامه امور جوهریت علمی بخشیده.

۱۴ ـ در امریک و انگلستان، مسئلهٔ حق مالیات از ممالک مستعمره برای آنها و به توسط آنها، طوری تصفیه گردید، که تمام قوای موشکافانهٔ دو مصنف بزرگ مانند آدمْ اسمیت و اِدمُوند بُرک[۱] را در کار آورد، که تجزیهٔ علمی نمایند امتیازات حدودی فن سیاست ثروت و حقوق اخلاقی نوعی و نظام سیاستی مملکتی را و، همچنین سقوط تمام و هبوط مقام مراتب اهلی ملی و شغلی (۱۵) و مالیه فرانسه که از آن به بعد زمینه شورش نخستین فرانسه به شمار رفته، همگی موجب آن گردید که اصول قدیمه و اساس پوسیده، که دلایل مشروعهٔ سلطهٔ حکمرانی و مداخلهٔ دولتی بود از میان برداشته شده و، به دلایلی روشن و براهینی بس واضح، اساس هیئت حاکمه را بر اصول سیاست اقتصادی و شرایطی که لازمهٔ آنها است نهاده‌اند، که حکومات در آن اصول و شرایط سیر کرده، تسلط مشروع و امتثال تام برای آن اصول داشته و نتوانند به گمان عدم مؤاخذه و فقدان مسئولیّت، مراتب مزبوره را فراموش نمایند و یا استخفاف کنند.

۱۵ ـ در انگلستان نیز، همین که، به‌واسطهٔ جنگ با فرانسه حسیات ملت به جوش آمده و صرف آن محاربه گردید و، به وسایلی چند، به کلی، آن حسیات و قوای مؤثره از کار افتاد، که، از جمله فساد و اختلال امر زراعت بُود، که دنبالهٔ آن کشید به گرانی ارزاق در ایام صلح (۱۶) و اشتغال به امور حفاظه مملکت با نهایت مجاهده و لزوم اقدامات کافیه و همچنین اشتغال حواس به ترتیب قانون اعانه مساکین که از لوازم آن ایّام بود، که علم سیاست ثروت در سن طفولیّت بود، و همان قانون اعانه در واقع کارخانهٔ سریع‌العملی بود برای ساختن مساکین و تکثیر فقرا و، همگی سبب شد که

---

۱. Eamand Burke ، سیاست‌مدار و متفکر انگلیسی (۱۷۹۷ ـ ۱۷۲۹ م).

برای حل تمام آن گونه قضایای لازمهٔ عملی، چیزنویسان از درجه آدم اسمیت و [دیوید] ریکاردو[1] و میل، هم خود را مصروف داشتند به تحقیق مسایلی جدید و اصولی نادید که عملاً مؤثر باشد و مصلح مفاسد موجود و، تنها قناعت به ترتیب قضایای منطقی و اصول الفاظ نکردند، بلکه در جستجو و کاوش قوانین طبیعی و اصول دهری برای جمع ثروت و خرج و تقسیم آن برآمدند، و آن‌گونه قوانین مشروع طبیعی را حکم قرار دادند، که هیچ هیئت حکومتی بدون یقین به مخاطره نتواند آن اصول جوهری و قوانین مشروعه را بازیچه پندارد. (۱۷)

۱۶ ـ قضیه صادقه و مقصد بس مُهم بزرگی را که دانشمندان سیاسی موضوع گفتار و وجههٔ همت خود ساخته‌اند، و اکنون به اسم فن سیاستِ ثروت معروف است، پاره[ای] به غرض و جمعی به مرض در اصل موضوع و با پاره[ای] از اجله آن چیزنویسان بزرگ در پاره[ای] مواد به شکل قضیه کاذبه، و مقصد خودغرضانه جلوه داده‌اند و گفته‌اند، که آن چیزنویسان معروف به صداقت موصوف وجههٔ نظر و مد بصر خود را در تعیین اصول موجده و شرایط مؤثره مولده تمول ملی و ثروت مملکتی قرار نداده‌اند، بلکه تمام همّ خویش را در تولید و تکثیر ثروت صرف فشار بر حکومات و افرادی چند از اشخاص ملت نموده‌اند و ایجاد تمول را در عهده آنها نهاده‌اند، و ارجحیت آن را نسبت به سایر مواد متنازعه که از ملزمیات هیئآت حاکمه و اشخاص مهم‌الحیثیه ملت است، موضوع سخن خویش قرار داده‌اند، حال آنکه از روی انصاف شرایط عملی و اصول فعلیِ تابع قوانین (۱۸) مشروعهٔ طبیعی علم سیاست ثروت را کاشف حقیقت‌اند و هادی طریقت.

۱۷ ـ ایراد مغرضانه و نهاد محرضانهٔ پاره[ای] از آن‌گونه مردم و آن نمونه جانوران بی شاخ و دُم موجب آن گردید که [توماس روبرت] مالتوس[2] نام ایجاد قاعده و قانونی

---

۱. David Ricardo، اقتصاددان کلاسیک انگلیسی صاحب کتاب اصول اقتصاد سیاسی و مالیات ستانی.

۲. Thomas Robert Malihas، اقتصاددان انگلیسی (۱۷۶۶ ـ ۱۸۳۴ م).

اقتصادی کرد و گفت، در پاره[ای] ممالک و در پاره[ای] شرایط وضعیه ملی شمارهٔ اهالی روزانه به سرعت مخصوصی بیشتر از اسباب مؤنه و مواد موجوده زیست و زندگانی است، و به‌واسطهٔ پاره[ای] جلوگیری‌ها در پاره[ای] از اوقات مُعینه و به پاره[ای] از مداخلات رسمی در اسباب و مواد ارزاق و مؤنه و مداخل تمول هرآینه فقر و فاقه و عسرت و مسکنت عمومی را نتیجه خواهد بخشید، این است که نام مالتوس مرادف است با این قاعده، که از وظایف واجبه و قضایای موجبهٔ ملزمی تمام مردم و هیئت حاکمه در هرجا باشند، این است که هرگونه (۱۹) تدابیر مصنوعه و حیل محموده می‌توانند تحصیل نمایند که، از ازدیاد و تجمع اهالی جلوگیری نماید، ولو به اهلاک!!

۱۸ ـ هم‌چنین دانشمندان و علما فن سیاسی ثروت را هدف ملامت ساخته‌اند، که کاملاً اثر و تأثیر اعانهٔ مساکین را از طرف دولت یا مردمی از ملت توضیح نموده‌اند، که تولید مساکین است و تکثیر فقراء تنبلی‌طلب، و همین مطلب حق و مشرب صدق را بهانه ساخته، علمامزبوره را ضد صفت سخاوت لازمهٔ افراد بشری و دشمن به گروه مساکین مملکت وانموده‌اند.

و نیز، دانشمندان دیگر را که برای کمک و همراهی با مزدوران و طبقات مشتغلین امت زحمت کشیده‌اند، تأثیرات تجارات مرکبه و هیئآت متحده مشترکهٔ تجارتی را و اثر و تأثیر کارشکنی و دست از کارکشی را برای میزان مُزد و اُجرت بیان کرده‌اند، نظر به این‌که به دست بیاید اصولی مقرره، که بتوان در مواقع باریک (۲۰) و حوادث تاریک دانسته شود، که آن تجارات مشترکه و یا کارشکنی‌های مُوقّتی مفید به حال عایدی، و نافع به مآل فوایدی مزدوران هست یا خیر!!! همه را ملامت کرده‌اند و هدف تیر ملالت ساخته‌اند، و به جای اینکه نیک‌خواه مزدورانشان محسوب دارند! بدخواه به شمار رفته‌اند، و تصور کرده‌اند جود در هرجا ممدوح است و کارشکنی برای اضافه‌طلبی در هر مقام مطلوب، حال آن‌که نخستین موجب تولید فقرا است، و

دومین، باعث تعطیل سرمایه در کار آوردن اغنیاست.

۱۹ ـ این نکته را هم تسلیم دارم که تا اندازه[ای] بس قلیل ملامت‌کنندگان سطحی دانش را حق است!!

چه که عالم به کتُب والسنه فرنگ وضوحاً مشاهده می‌کند، که به‌واسطهٔ تندقلمی و سخت‌قدمی و پافشاری‌که اغلب دانشمندان چیزنویس در تحدید و ممتاز داشتن موضوعات مزبوره به کار برده‌اند، رنگی و (۲۱) روغنی به صورت سخنان ملامتگران داده می‌شود.

ولکن، موضوع علم سیاست ثروت، که سخن نمی‌گوید مگر در بیان تولید تمول و اصول تقسیم آن به مقتضای نظام طبیعی بشر و قانون ذاتی دهر، در هر محل و مقام تمام حشو و زواید مشتبه را به مرور از خود دور کرده و به صورت و معنی اصول جوهری طبیعی خویش جلوه‌گر است، و از مطلع کُتُب مُعلمان عصر خود کارنسْ و جیونس در پیکری علمی و هیکلی فنی با موضوع و محمول لائح و واضح، هویدا و آشکار است.

۲۰ ـ کشفیات بدیعه و توضیحات حسنه، که متجاوز از صد سال قبل تاکنون در علم سیاست ثروت دست داده و بالمره منکر ندارد، تماماً برخلاف موضوع مداخلهٔ دولت در امور و اشغال ملت است، مثل کشف عقیده[ای]، که مناسب بود با دعاوی ممالک مستعمره در دخل و خرج مالیات خویش به دست (۲۲) خودشان برای مملکت خودشان، و نیز، مانند راه و رویه[ای] که تمام موانع تجارتی را برانداخت و تجارت و معامله را آزاد ساخت از قید و فشار دولت در تعیین میزان اسعار و تفرقهٔ اجناس، به بهانه حفظ جانب شغل تجارت، و نیز قوانین قدیمه مستبدانه دول در امور کشتی‌رانی و دریاپیمایی، و هم برانداختن قانون اعانه به مساکین و ظهور تعلیماتی در فن سیاست ثروت، که طبقات مزدوران را حق اجتماعات و هیئآت مرکبه آزادانه می‌دهد،!!! همگی موجب آن گردیده است، که حدود مداخله نافعه

دولت را، که محل سخن نبوده است، ممتاز و روشن نماید، و روزانه از توسعه آن ولو به عنوان مشروعیات بوده باشد بکاهد.

۲۱ ـ نتیجهٔ تام و ثمرهٔ تمامی، که در ظهور فن سیاست تمول نظر به حیث مداخلهٔ دولت در امور ملت دست داده، این است، که یک‌گونه حسیات جدیدی داخل در قوای مدرکه عموم اهالی اروپا درخصوص (۲۳) مقام دولت و افعال او شده که مؤثریت تامه و مشروعیت عندالعامه دارد، و امتیاز مرشدانه را کـه دولت در اخـتیارات و حدود اجراییه خود داشت، و «افعال مرشد را نباید قیاس به عقل ناقص خود کرد» به کلی از میان برداشته شده، تنها در نظام سیاسی پیش از این عصر در دول متمدنه سخنی که در میان بود، از جلوگیری مداخله دولت هـمانا مـنحصر بـود در امـور اشخاص وطنی و هیئآت مشترکه، دارای انحصارنامه و امـتیازات تـجارتی، و در عصر امروزه به ملاحظات مزبوره و تعلیمات علم سیاست ثروت با شاخ و برگی که جدیداً کشف گردیده، فشار قوای مستقل آزادانه سیاسی در مدرکه و اذهان مـلل متمدنه افتاده است که به کلی متفاوت است با حسیات جلوگیرانه که مرکز و موضوع آن اشخاصی چند یا جمعی شرکا بودند، و فشار قوای مزبورهٔ عصر حـاضر بـا آن تفاوت کلی و امتیاز جُلی که نگارش یافت (۲۴) با ترتیب منتظم و استقلال جوهری و تاثیر عملی که دارد، در عالم تمدن چیزی را که برای دولت باقی می‌دارد، در آینده همانا به سیاست رسانیدن اتفاقی مجرمین است و محافظت املاک و عقار و جمع کردن مالیات مملکت و به کار بُردن و سرپرستی در حفظ روابط سیاسی و مناسبات دیپلوماسی وطن و هیئت حاکمه با دول خارجه.

۲۲ ـ زایش عقاید و فزایش حسیات تازه[ای] که عموماً به نام مشرب «مزدکی» موسوم است (سوسیالیزم) پاره[ای] ثمر و برخی علامت و اثر همان عقیده جدید است در جلوگیری از اختیارات دولت در حدود آزادی ملت و سرایت آتش سوزان و اخگر فروزان مشرب «مزدکی» در مـمالک مـختلفه فـرنگ بـه اسـامی مـختلفه مـانند

«نیهیلیزم»،[۱] «اِنْتِرْنشنالیزم»[۲] و «کامونیزم»،[۳] که در هریک از ممالک مزبوره مستقیماً به‌واسطهٔ استبداد حکمرانی حکومت، و عدم رضایت مشروع موجه و یا غیرمُوجه (۲۵) از هیئت حاکمه حاضره بوده است، در حق واقع مایهٔ آن آتش و صرصر افروزنده آن اخگر، در همان تنور و از همان دبور مغزهای بانغزِ (جمهوریِ به استقلال عموم افراد) طلبانِ انگلستان زبانه می‌کشیده، که پیوسته فایدهٔ وجود، و عایدهٔ هست و بودِ پیکر حکومت و هیکل دولت را به نظر حقارت و بصر شماتت می‌نگریسته‌اند.

۲۳ـ در پاره[ای] از ممالک فرنگ به‌واسطهٔ مردم آزادی‌خواه تیزفرهنگ مطالب ذیل که از کشفیات بزرگ عالم سیاسی به شمار می‌رود، با یک گونه اخطار ناهنگامی ظهوری دفعةً نموده و آن این است که:

«دولت یک همیانهٔ غیبی و صندوقچه لاریبی مستحق برای پرستش واجب التعظیمی نیست!! که فهم و دراکه ملّت را از آغاز زندگانی تا هنگام مرگ محبوس سحر و اسیر جادوی خود قرار دهد. و به علاوه این‌که بگوید «کورشو!» دانا را بگوید «خرشو! نافهم (۲۶) باش! بالای سخن پادشاه سخن مگو!! کلام‌الملوک ملوک‌الکلام!»»، و نیز دولت هم مانند سایر صنایع یدی و قوانین موجوده به حوادث زمانی دستگاه و نظامی بشرساخته است که پیوسته به مرور ایام و اقتضای زمان به توسط سازندگان آن بسی حک و اصلاح شده است.

وایضاً! دولت ممکن است خوب باشد یا بد! و بسی از دول بد بوده‌اند! و بسی دیگر هنوز بدند!

و هم این‌که دول را بالنسبه به یکدیگر موازنه و خرده‌چینی نمایند و نسبت زشت و زیبای هریک را با دیگری بسنجند، شایسته تغیر است و بایسته حک و اصلاح.

---

۱. پوچ‌گرایی.
۲. جهان‌گرایی سوسیالیستی.
۳. اشتراک‌گرایی پس از سرمایه‌داری.

و هم عامه ملتِ هریک از ممالک عالم را یک‌گونه نظر جلب فواید عمومی با همدیگر است، که دولت و هیئت حاکمه نباید مزاحم وقت و مانع پیش‌رفت آنها بشود، در هریک از آن شعب (۲۷) فواید عمومی اما نه این‌که ملت کاملاً قوای خود را صرف آن شعبه معینه نماید، و ادارجات دولت نیز بذل تمام همراهی خیرخواهانه خود را نیز بنماید، خواه اخیراً مثمرثمر مطلوب باشد یا نباشد.

و نیز چون غالباً این است که اکثر شمارهٔ نفوس ملت فقرای مُزدور و مساکین گنجشک روزی بلاعقار واملا کند، نظر به هیئت آنها و رفاه عامه فقرا! «املاک» و مواد تمولی قابل انتقال و غیرقابل انتقال را باید پس از ملاحظهٔ رفاه عمومی به چشم اهمیت نگریست، و فواید آن مواد تمولی را نیز باید پس از ملاحظه فواید جوهری عمومی محفوظ و ملحوظ داشت.

۲۴ ـ این بود مفروضات مزدکیانه[ای] که اصول شورش‌های اخگر اثرِ، شمارهٔ فراوانی از مردم جرمن،[1] و روس، و ایطالیا، و فرانسه است، و عده مزدکی مشربان ممالک انگلستان، امریک، بلجیک،[2] هولاند،[3] سویتزرلند، و (۲۸) یونان تقریباً از ممالک سابقه کمتر است، چه که نظام دولت و ترکیب هیئت حاکمه مملکتی ممالک اخیره علماً! ولواین‌که کاملاً فعلیت ندارد، به وضع جمهورانهٔ ملی و از ملت برای ملت نزدیک‌تر است، و زمینهٔ خصومت و ریشهٔ عداوت میانه دولت و ملت کمتر یافت می‌شود.

۲۵ ـ و همین‌که اثر و نفوذ مشرب مزدکی به وسایطی چند در ممالک دیگر که بلاواسطه مُبتلای به آن نیست و آلوده نگردیده سرایت نمود! و مانند «زنگ اخبار و بانگ هشیار»[4] به گوش گرفتاران تنگنای زندان تسلیم و بُردباری رسید، نظام موجود و

---

۱. آلمان. ۲. بلژیک.

۳. هلند.

۴. زنگِ اخباری که در سال ۱۳۲۱ در شیراز نگارش یافت، اگرچه اثر فوری در عامهٔ ملت نکرده، چه نسخه ←

انتظام وجود دولت را با ترتیبات ممتازانه و نظام اختیاری ملتی، که خارج از ادارهٔ دولت و عاری از مداخلهٔ در هیئت حکومت به شمار می‌رفتند، در تمام اقسام امور روبه‌رو کرده و طرفین را در عرصهٔ منازعه در دو موضوع ممتاز متباین داخل می‌کند، (۲۹) و روزانه طرفیت جانبین به اندازهٔ شدت و ضعف اثر آن قُوای نافذهٔ مؤدکی می‌کاهد و یا می‌افزاید، و نتایج اصول سیاست ثروت به مقتضای عصر جدید نیز همان اثر را دارد و روزانه اسلحه مشروعه و السنه فصیحانه مؤثره به ملت می‌دهد و زبان دولت را در کام فرو می‌برد.

و اکنون با اکمال آن حسیات استبدادسوزانه توان گفت نخستین وهله است، که پیکر پیل هیکل دولت را در عدالت‌خانه عالم به مقام محاکمه واداشته، و قاضی وجدان و مفتی انصاف از او پرسش نموده و برهانی مشروع در اثبات حق مداخلهٔ او در هریک از افعال آزادانهٔ ملت و حدود حُریت جماعت از وی طلب می‌کنند، و مجازات او را در زمینهٔ خوسیده و ریشهٔ مستبدانه پوسیده برای غصب و اغتصاب ذرات حقوق مشروعهٔ آزادی ملت مقرر می‌فرماید، و به خروش جُلی و جوش ملی می‌گوید، (۳۰) «وَ ماکُنْا مَتخِذالْمُضلّینَ عُضُداً».

۲۶ـ کنجکاوی و موشکافی مسئله جلوگیری و لزوم قرار حدی معیّن برای مداخلهٔ حکومت از چندین سال پیش از این از قلم هِرْبِرْت اِسْپِنْسِرْ که یابندهٔ این احتیاج و تابندهٔ در آن لیله داج است ریخته شده، و این نکته را دریافته و آن رشته را این‌گونه بافته است که:

---

←

واحده بود ولو این‌که پاره[ای] از اجزا حکومت استنتاخ نموده و برای تعجب به اوطان خود فرستادند. لکن اخیراً به فاصله اندکی شورش عام هجده ماههٔ شیراز را بر پانمود و همان اساس شورش مردم طهران گردید و عدالت‌خانه خواستن آنها و اخیراً مشروطیت را با این‌که گوینده زنگ اخبار مزبور ابداً جزو شورشبان نبود و فقط از استعداد و قوهٔ فرعیه طبیعت خبری داده بود و به جای این‌که او را نوازش کنند عمل مخصوص با او رفتار شد و پوست از تن او کندند. (منه)

در جماعات ملی و اجتماعات اهالی به وضع تمدن حالی عادت چنان جاری شده، که تمام حوایج اجتماعیه خود را از دولت طلب کنند، و از خسارت معامله و وخامت مداخلهٔ او غافل باشند، و همچنین عادت نموده‌اند که یک نوع اطمینان خاطر و تسلیم برای سرکردگان دولت ساز حکومت‌پرداز داشته و با خاطر جمع به خواب رفته و از اثر وخیم و شر رجیم نفوذ باطنی مداخلهٔ آن دست استبدادپرست فطری مستبد غفالِ روز و نوام شب باشند. (۳۱)

۲۷ ـ اثر آن غفلت و ثمر چنان عادت، زایش و نمایش دستگاهی بزرگ و خرگاهی سترگ است که تمام آلات و عصی و حبال جاودانهٔ آن مرکب است از فصول قوانین مشروعه و انتظامیه روزانه که دولت برحسب مواد پیشرفتانهٔ مکنونهٔ خاطر خود و جلب سکوت غفال ملت پیشنهاد کرده، و به مجرد این‌که اکثریت آرا به دست آمد، به وسیلهٔ انطباعات اشاعه داده و دست و دهان هوشیاران طرف اقل را بسته، و در همسایه اغراض او طوری محبوس می‌شوند، که راه نجاتی برای آنها نیست، چه که در برابر قانون مشروع و نظام انتظامات کسی را خاصه طرف اقل را زهره سخن گفتن نخواهد بود، و همین که قوانین موضوعهٔ مزبوره سمت رسمیت واجب‌الاجرایی به خود گرفت، فوراً تولید جهات فواید و استعمال بروز حسیاتی می‌دهد، که رفض و نقص آن دشوار می‌شود، چه که هر قانون جدیدی وزاکون (۳۲) نادیدی روزانه شماره پلیس و ادارهٔ جواسیس و عده صاحب منصبان ادارهٔ اجراییه را زیاد می‌کند، و به توسّط عده زایده و گروهی دیگر ناچار حسیات مکنونه پادشاه‌پرستی و سلطنت‌طلبی محافظین، که به آن قانون جدید نسبت پیدا می‌کند، مؤثرانه در کار می‌آید.

۲۸ ـ و به ملاحظهٔ این راه باریک و چاه تاریک که ظاهراً به صورت قانون مشروع برادرانه وزاکون مطبوع سابقانه در دست دولت است! عقیده اغلب دانشمندان آزاد قلم این است، که تاکنون حدی مقرر که حافظ یوسف حریت و آزادی پیغمبرزادگان

بشری باشد و از چنگ گرگ آدم‌خوار دولت برکنار بمانند، به دست نشده است و فساد امر و خرابی کار در آن است که در حین پیشنهاد کردن دولت لوائح قانونی و طلب تشریع و خود را به آن واسطه حامل و حایز وظایفی بیشتر و ملزمیات و امتیازاتی (۳۳) بالاتر در انظار ملّت جلوه دادن، و باطناً راه جدید پیدا نمودن برای مکیدن خون ملت!! آن علم کافی و فکر شافی در مردمی که اساس وضع قانون و آلات ترتیب آن نظام جدید هستند نیست، و بلکه عموم ملت را هم به ملاحظه تکیه و اطمینان کورکورانه که از دولت دارد نخواهد بود، ولهذا به مجرد اشاعه قانون مزبور به وسیله انطباعات مطبوعیت عمومی پیدا می‌کند، تا هنگامی که یکی پس از دیگری روی‌هم ریخته حالت استخوانی و طبع نیشتری پیدا می‌کند و به جگر عموم سرایت کرده و اگر خونی در بدن داشته باشند، به حالت شورش و بلوا بیدار شوند، و حال آن‌که اگر در موقع هرگونه تدبیر لازمی و تصویب امور انتظامی جازمی به نظام آزادانهٔ ملی در لباس قانون درآورده شود، بعدها بالمره دچار وسوسه حک و اصلاح و مخمصه جرح و تعدیل نخواهند شد.

۲۹ ـ به خسارات مزبوره و احتمالات وخیمه مذکوره در مداخلهٔ (۳۴) دولت و افزودن وظایف او، و تکثیر عِده و عُده ادارجات و مستخدمین او نظر به احداث هر قانون جدیدی و ایجاد برگذاری و تفویض هر امر تازه به او، علاوه می‌شود میزان تفاوت زایدی در هرگونه مصارف و مخارجی که در امور مملکتی به توسط ادارهٔ دولت تصویب و محول و موکول می‌شود، چه که حکومت جوهراً خود را مزدور می‌شمارد، و تنها نظر به مال است و به جهات باطنی دیگر که کمک و همراه لازم دارد، و از آن گذشته، که مُزدور فطرةً بیشتری می‌طلبد هرگونه خرجی را به دست او بدهند، ناچار تفاوت به عکسی خواهد داشت، و در این موقع جلوگیری از او و از تراکم و استخوانی شدن ادارجات و مستخدمین او نظر به رفاه عموم و صلاح آسایش جمهور به غایت مشکل است.

۳۰ چیزنویسان دانشمندی که نخستین نمایندهٔ برومند انگلیسی جنس آنها هِربِرت اِسْپنسِرْ است، از جملهٔ قوانین وخیمه و (۳۵) نظامات مضرانه که دولت را قوت می‌دهد، و حکومت را قدرت می‌بخشد، «قانون المساکین» را شمرده‌اند، و فصول قانونی که گاه‌گاه برای جلوگیری از امراض معیّن و مخصوصی به توسط دولت به موقع اجرا گذارده می‌شود.

چه که در جای خود روشن گردیده و مبرهن شده، که هرگونه اقدامی دولتی در اعانهٔ مساکین و مؤنه فقرا بشود، موجب وفرت مسکین و کثرت فقیر است، زیراکه مداخلهٔ دولت در این موضوع باعث اطمینان و تامین خیال تهیدستان است، و عادتاً برنخواهند خورد به علت فقر و سرفاقهٔ خویش که آیا عدم علم یا تنبلی و کسالت و یا خبث ذات و فطرت است.

۳۱ ـ و نیز به ملاحظه دیگر وضع هرگونه قانون مخصوصی برای جلوگیری از مرض یا امراضی چند که فعلاً محطّ نظر و مطمح بصر است، و به توسط گروهی از ارباب فن آن مرض و یا امراض، که توجه حکومت را در آن (۳۶) حین به طرف خویش معطوف ساخته‌اند جاری می‌شود! اگرچه به صورت ظاهر مشروع است و معنیِ لازم المداخلهٔ را دارد، لکن کونِ همان قانونِ محدودِ منحصر و لوازمیِ اداره و مستخدمین و صاحب منصبانی را که به وجود خود تولید کرده است، سد راه جدید و رویه تازه این است که در صورت آزادی عموم ارباب فنون طبی ممکن است، که به معالجات مختلفه و مجاهدات آزادانه داخله، و کشفیات ممالک خارجه دیگر به دست بیاید، و به این ملاحظه دقیق و محافظه عمیق جعل قانونی در سد سرایت یا کشف معالجه مرضی که موقتاً جالب توجه است به توسط حکومت، هرآینه سد بسی از طرق کشفیات آزادانه را می‌کند، که احتمال دارد به مراتب بهتر از کشفیات و مجاهدات اداره باشد، که از طرف دولت تولید و توالُد یافته است، و در واقع توان گفت مداخله دولت در این هنگام اگرچه به صورت محمود است و به قانون مشروع است، لکن در

معنی سد راه آزادانه عموم ارباب (۳۷) فنون ملت است، و در حقیقت جهات حریت ملی را غصب می‌کند.

۳۲ـ برخلاف آن گونه مداخله فوق‌العادهٔ دولت و معاملهٔ مختارانه به بهانهٔ امتیاز قانونی حکومت، که وضوحاً نموده شد، فواید عامّه و عواید جمه است، که از راه استقلال آزادانه عمومی در امور شخصی و ملی به دست می‌آید، و مردم دانشمند و علما برومند این مسئله را شکافته و آن سررشته را بافته‌اند و توضیح کرده‌اند، که آزادی کامل و حریت تام مادامی که از اندازهٔ اصول عدل بین‌العموم تخطی و تجاوز نکند و از میزان لاٰ ضَرَرَ و لا ضِرار[1] خارج نشود، فایده‌اش بیشتر و عایده‌اش بهتر است، مثلاً، قوت فایده زحمات مشترکه طبقات زحمت فروش ملت وقتی به دلخواه تولید می‌شود، که آزادانه به توسط اشخاص آن هیئآت مشترکه جاری باشد، و با کمال حریت و جمال آزادی مختار در ترکیب هیئآت و اجتماعات خویش باشند، نه این‌که (۳۸) جمع و تفریق شغلی آنها در تحت مداخلهٔ فوق‌الحریه دولت باشد، چه که جعل و اجرآء قوانین اجباری در آن گونه مواد آزادانه شغلی به غایت مضر است و برخلاف عقیدهٔ عمومی است.

۳۳ـ و از طرف دیگر، روشن است که آزادانه در کار آوردن قوای زحماتی کاسبانه مخترعانه عمومی به مراتبِ دلخواه، و درجات مفید به راه رفاه، طریق کشفیات جدید، ترک صعوبات، اخذ احسن، تبدیل نظام اسهل، اختراع تازه، ایجاد راه و رویه بهتری را در تمام امور برای ملت بازمی‌کند، و عادت به داشتن ادارهٔ جواسیس برداشته می‌شود، و به آن واسطه دست تعدی پلیس بسته می‌شود، و به آن وسیله عموم را احتیاج به تحصیل حیل برای سد سعایت و امل ادارهٔ مزبوره نخواهد بود، و مخارج سالانه و مصارف بودجه دولتی کمتر خواهد شد، و شغل به‌طوری در گروه زحمت‌کش و از جماعت سرمایه‌دار بخش می‌شود، که (۳۹) میزان تمول ملی و

---

۱. قاعده‌ای در اصول فقه شیعه.

ثروت مملکتی روزانه به مرتبه دلخواه ترقی می‌کند و دوام و برومندی پیدا می‌نماید.
و پاره[ای] از چیزنویسان آزادی خیال حریت آمال فرنگ را تیزی فرهنگ بر آن داشته است که می‌گویند در برابر فواید جوهری که از آزادی ید فعاله عمومی ملّی می‌ریزد، هرآینه مناسب چنان است و موافق چنین، که اغلب اختیارات امور انتظامیه صرفه را که فعلا در تصرف ادارهٔ اجراست، مانند ترتیب اداره پست و حیازهٔ نظام تلگراف از او باید سلب نمود و آزادانه به عموم ملت برگذار کرد، که به‌طوری آزاد جمعیات مشترکهٔ تشکیل داده و حیازه نموده و اداره کنند، مانند این‌که برای حمل و نقل مال‌التجاره و مسافرین از طرف خود تشکیل شرکت‌های جهازات بحری و خط آهن بری داده‌اند، و چیزنویسان مزبور حدی را که برای مداخلهٔ دولت، و اندازه[ای] را که به جهت معاملت (۴۰) حکومت باقی می‌گذارند، همان فرمانبری احکام ادارهٔ عدلیه و حیاذه سپاه بریه و بحریه است.

۳۴ـ ملاحظه برخلاف توسعه دایره مداخله و اعتساف دولت در ممالک بزرگ فرنگ عملاً موجود است اگرچه علماً مقرر نیست، مانند فرانسه و جرمن که توان گفت به تازگی سر از موج بلند اوج حکومت اقطاعی بیرون کرده و هیئت حاکمه مرکب از ملت و برای ملت دارند، و هم‌چنین در مستعمرات استرالیایی بریطانیا اگرچه زمینه مذاکرهٔ این مبحث در ممالک فرنگ با استرالیا تفاوت موضوعی دارد.

۳۵ـ در فرانسه و جرمن با وجود طوفان‌های ظهور مشرب مژدکانه، و موج‌های کوه پیکر بر زمینهٔ حقوق بشریت و امتیازات آدمیت که به اشکال مختلفه و اطوار مؤتلفه در قرن گذشته کران تا کران آن دو مملکت بزرگ را فراگرفته، آن گونه اختلاف (۴۱) و آن نمونه مخالفتی که زمینهٔ جوهری آن نفس قانون و نظام‌نامهٔ مملکتی باشد در میانهٔ ملت و هیئت حاکمه نبوده است!، چنانچه از سه چهار قرن پیش از این در انگلستان ظهور تام و نمود اتم نموده، و از آن به بعد برهان دعوی و دلیل مدعیٰ در

میانه حاکم و محکوم انگلیسی همانا نفس نظام‌نامه[۱] بوده است، حتی در شورش نخستین فرانسه موضوعش آن گونه منازعه ملی بر نظام حکمرانی و جلوگیری از مداخلهٔ فوق‌العاده دولت نبوده است، بلکه موضوع شورش در آن بوده که چه اشخاصی زمام حکمرانی را باید قبضه نموده و هیئت حاکمه دولت عبارت از آنهاباشد؟؟

حرکات مژدکیانه سوسیالیزی و کامونیرمی اخیره فرانسه نیز براساس دیگر بوده است، چنان‌چه اشاره به آن کرده‌ام، ولکن کلیتاً، که ملاحظه می‌شود حس جلوگیری ملت از مداخله (۴۲) فوق‌العاده دولت که بر زمینه اصول نظام‌نامه اساسی باشد، آغاز به جنبش و شروع به غرش نموده است.

۳۶ ـ در آخر قرن هجدهم و از نصف قرن نوزدهم مسیحی اساس نقشه و طرح خریطه دانشمندان سیاسی و مصلحان نجات دهندگان مملکتی فرانسه و جرمن، که هیکل حاضره حکومت به جماعت آن دو قاره بزرگ مصنوع حیات آنها است، تماماً براین بوده است، که به‌واسطهٔ دولت و به‌وسیلهٔ حکومت پیش‌رفت نمایند نه بر زمینه استقلال شخصی ملی و برخلاف اصول مداخلهٔ دولتی، و در هیچ یک از آن دو مملکت بزرگ عنوان جلوگیری از اجحافات در لباس قوانین مشروعه دولت، بر زمینه حقوق نامحصور پهناور بی‌شمار آزادانه بشر، که از مادر حر و آزاد زاییده شده‌اند، و یا بر زمینه حقوق اخلاقی و یا به بهانه اصول (۴۳) جوهری قانون اساسی، به‌طوری ممتاز و روشن در میان نبوده است! ولو این‌که از هرگونه شورش و هر نمونه جوشش در متن واقع چیزی از اندازه مداخلهٔ دولت کاهیده باشند، و حقی مغصوب از حقوق حریت را از زندان همیانه مشروعیات آزاد کرده‌اند،!!! تنها انگلیس است که در وطن خویش و در ممالک امریک در ربودن این گوی رخساره مشکین بوی آزادی ممتاز و سرافراز است.

---

۱. قانون اساسی.

۳۷ـ با این‌که موضوع حکومت در زمینهٔ مشروعیت دولت در فرانسه و جرمن شکلاً و وضعاً بر جماعت ملی است، ویژه در فرانسه که به ملاحظهٔ اصلاحات مستمره تغییر و تبدیل بسیار دست داده و عظمت قدر و جلالت منزلهٔ هیئت جامعه ملی نمودار گردیده، باز که ملاحظه می‌شود اعمال دولت و حدود مداخله او با حدود آزادی مادرزادی ملی ممتاز نگردیده و توجه خاطر (۴۴) عموم را به طرف خود نکشیده!! بلکه وقوع جنگی مقام امتحان است و تنها در مصنفات دو نفر چیزنویس هوش برجیس آنها توضیحاتی علمی دیده می‌شود، مانند ویلهلِمْ و اگُست کونت.

۳۸ـ نیز با این‌که در فرانسه و جرمن تمام آثار دولت به نمایندگان ملی و اوصاف هیئت حاکمه به نمایندگی، که غایت مرام و نهایت انجام است وجود دارد، و مخصوصاً در فرانسه نظام اساسی تام و اتم جمهوری نمودار است،!! باز که نظر می‌شود در هر دو مملکت مزبور قدرت قاهره و قوت ماهره اداره اجراییه در لباس بنای بس عالی و نظام مدیریت پُلیس[۱] چنان آزادی هویت و حریت شخصیت ملت را جوهراً جلوگیر و جلوخیز است، که در نظر دانشمند آزادیِ مشروع طلب، به چنگ هیئتی مستبده و حاکمی مستبدالفطره گرفتارند، تنها امتیاز و فرقی که در میان است، امکان ظهور خیانتی بزرگ و هتک احترامی سِتُرگ به مراتب (۴۵) حریت جوهری ملی است، به‌واسطهٔ تقلب پلیس که به وسیله انطباعات به گوش شورای ملی مؤسس به نمایندگی گاه‌گاهی می‌رسد ولکن این‌گونه اعانه و این نمونه حمایه به جهات حریت غالباً این است که منحصر و محصور خواهد بود به اعمال و افعال ناگوار استثنایی درواقع غیرمهم الجوهری، و بالمره جلوگیر دهنه اسب سرکش و عقال شتر مست درواقع غیر مسئولی که همه جا حاضر است و همه وقت ناظر است در شراشر وجود مردم جادارد، و نام آن جنود ابلیس و یا جواسیس پلیس است، و آیهٔ خوف و سورهٔ یاس و عدم اطمینان محکومین است، یعنی طبقات بی‌شمار محتاج ملت نخواهد

۱. مراد شهر به معنای یونانی است.

بود، چنان‌چه در مجلد ثالث این چگامه به شرحی بیشتر اشاره بـه ایـن مـوضوع مداخلهٔ دولت در لباس پلیس و اساس تدلیس او کرده‌ام.

۳۹ ـ اگرچه سخن نگارندهٔ این چگامه در این گونه موضوعات (۴۶) آزادانه، که به ظاهر از ارباب انواع آزادی خرده گیری و نکته‌چینی می‌کنم، برای فارسی زبان ایرانی مغز مانند «سخنان ارسطوی یونانی است در علم ماوراءالطبیعه برای مردم آن وقت یونان زمین» و بلکه مخصوصاً برای گروهی از ملت که نسبت ظلم نعوذبالله به خـدا!!! و کذب به جبرییل می‌دهند و حاضر نمی‌شوند و به خود هموار نمی‌کنند، که فرنگی را ظالم یا کاذب بدانند سخنانم مضحکه است.!! ولکن مـحض خـوشنودی دل آنـها می‌گویم، که من هم از خود نمی‌گویم، دوایر فنون و معارف امروزه ما اصطلاحات سیاسی ندارد، و آنچه از شریعت کاملهٔ اسلام در این مـوضوعات داشـتیم، غـرق دریای مباحث الفاظ و اصل استصحاب و اصل عدم شد و فرنگیان دزدیدند و بردند و اکنون، دوباره، می‌خواهیم مال مسروق خود را بـه چـنگ بـیاوریم و از جـمله مضامین همین چگامه است، که به نظر (۴۷) تو پریشان‌نامه است، پس همین که تن به فهمیدن دادی و مطمئن شدی که عقیده بزرگان همت عالی فرنگ است، ایـنک می‌نگارم.

۴۰ ـ بدان‌که در فرانسه و جرمن نظام لشگری و اخلاق سابقی ملی طوری مرکّب عامه امروزه ملت را عادت به این داده است، که هرگونه امر بزرگ و هر نمونه کار سترگی را که در دایره صغیره نیفتاده، از هیئت حاکمه وقت آغازش بخواهند و انـجامش طلب کنند، ولهذا مداخلهٔ دولت و توسعهٔ معامله حکومت در تمام امور معاشی مردم و حق ملحوظ و محفوظ او در خطوط آهنی مملکت و سختگیری در امور آزادانهٔ اخلاقی ملت و سرپرستی و حیازهٔ دولت در تمام جهات مـعارف و دوایـر عـلوم عمومی، و اداره‌جات حفظ‌الصّحه و کافه امور نواحی و اهلی و مضافات، کمتر وقتی، موجب بروز عدم رضایت و بلکه، خردچینی آشکار و هویدایی شده است، که بر

زمینهٔ جوهری اصول حریت بشری باشند، بلکه حق (۴۸) دولت و مداخلهٔ او در تمام مراتب مزبوره عملاً اساس وجود و لباس هست و بود دول تصور شده است. و هریک از اداره‌جات مذکوره را بخواهند از حدود مداخله و بازار معاملهٔ او خارج کنند، یک قوه بس نافذه و اقدام به غایت کافی باید پیش از وقت تدارک نمود نه مثل نفس مشروطهٔ ایران، که بدون تدارک جوهری دست به کار محاربه با گرگان آدمی‌خوار شدند و دچار همه‌گونه زحمات شده‌ایم؛ لکن چاره نیست این اسم برداشتنی نخواهد بود، استبداد مسلماً مهلک و مشروطه جان باقی است، و به شرف اخذ حقوق و در حالت بوده محاربه برای اخذ حقوق مردن ملامت ندارد.

۴۱ ـ توسعه دایرهٔ مداخلهٔ حکومت در ممالک مستعمرهٔ استرالیا بر زمینهٔ دیگر و طوری جداگانه از فرانسه و جرمن است و غایت محکومیت برای هیئت حاکمه در قدیمی‌ترین مملکت مستعمری آن قاره. از (۴۹) دیرزمانی باقی مانده، چه که ـ نِیُوسوت وِلْس در واقع، در آغاز، استعمار مرکزی و مستملکی از مجرمین منفی به شمار می‌رفت؛ و در آن ایام، تمام آن مملکت زندانی پهناور محسوب بود و مهاجرین آزادی که در آن‌جا، سکونت اختیار کرده بودند، به‌طور غیرمجموع و به نحو تفریق در میانهٔ اهالی آن‌جا که زندانیانی متوطن بودند توطن داشتند، و کلیهٔ ملت آنجا همان‌گونه مهاجرین و مجرمین و لشگری و صاحب منصبان سیفی و قلمی و قُضات محاکمه اهلی و ارباب محبس و زندان‌بان بودند.

۴۲ ـ با این‌گونه وضع امور و حالت جمهور طبعاً تمام کارهای عمومی و لوازم مملکتی مستقیماً به توسط حکومت فیصله و انجام می‌گرفت و تماماً و بلااستثنا به وسیله زحمات مُجرمین به اتمام می‌رسید، عمارات قدیمه حکومتی، و کارهای هموارسازی، و راه صافی، و تسهیل حمل و نقل لنگرگاه مملکتی، و تصفیه طرق و (۵۰) شوارع که صدها میل برکناره جبل اخضر تا به داخله مملکت کشیده شده و از اول اراضی وان دیِمِنْ تا آخر آن تماماً به همان وسیله ایجاد گردیده و نظام ترتیبات

مذهبی و عبادت روحانی عمومی و ادارهٔ معارف اهلی همگی برحسب مداخلهٔ هیئت حاکمه بوده است، و نظام مالی و ترتیبات اقتصادی مملکتی مستقیماً و بلاواسطه مانند مستعمرات مجرمی پارتلند و دارتمور در مرکز دولت یعنی انگلستان فیصله می‌شده.

۴۳ ـ به مجرد این‌که در سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج نِیوسوت ولس و مستعمر خواهرخوانده او ویکتوریا تحصیل سند پارلمان داری آزاد و تشکیل حکومت به نمایندگی عموم ملت خویش از دولت انگلیس نمودند و سلطنت بریطانیا تمام حقوق ممتازه خود را در اراضی آن‌جا به خودشان اعطا فرمود، ملت آن‌جا نیز که در هیئت نمایندگان خویش در مجلس وضع قانون به نام شورای (۵۱) ملی رسمیت حکمرانی به خود گرفت، در تمام امور پای خود را جای قدم انگلیس نهاد، و در مقام تقلید و پیروی به مُرشد و معلم خود درآمد!!، و به مجرد این‌که از مقام محکومیت به رتبه حاکمیت فایز شدند، تمام حقوق و امتیازات و اختیارات موروثی سابقی هیئت حاکمه انگلیس راکه در آن‌جا داشت برای خود منظور داشتند، و به همان نقشجات سابقه انگلیس کار نمودند، در حالتی که هنوز نظام اساسی آنها نهایت خامی و غایت ناکامی داشت.

۴۴ ـ به‌واسطهٔ فروش هرروزه اراضی دولتی و مال المراع، که از دارندگان رمه و گله در خزانه هیئت حاکمه وارد می‌شد، در آغاز قبضه زمام مملکت محتاج به استقراض نشده و در راه ترقی و طرق معموریت و آبادی نیز به مصرف می‌رسانیده‌اند، و اثر وسعت مالیه و آن وضع حالیه همانا زد و خورد روزانه نمایندگان (۵۲) و مبعوثین ناحیه با ناحیه یا شهری با شهری بوده است، برای ساختن راه‌ها، و لنگرگاه‌ها و خطوط آهنی از کیسه مملکت مستعمره مرکزی، و ناچار ایام وفور و کثرت میزان مداخول مالیه ملی از مصارف و آزادی از قرض در تمام آن مستعمرات در گذر است و شاید اثر آن گونه قلت روزانهٔ مدخول و مداخل از خرج و مصارفِ اتخاذ نظام

جدیدی خواهد بود در حدود مداخله هیئت حاکمه.

۴۵ ـ از کاوش در حدود مداخلهٔ دولت و معاملهٔ حکومت در امور ملت نظر به ملل و حکومات قدیمه و جدیده نتیجه[ای] که گرفته می‌شود، این است که هیئت حاکمه دول در امور و اشغال[1] کثیره مداخله می‌نماید، که ممکن است از طرف اشخاصی از ملت بالانفراد یا به وسیلهٔ شرکت‌های آزادانه انجام بگیرد بدون احتیاج به مداخله حکومت.

۴۶ ـ ولهذا نمی‌توان گفت که موضوع لزوم جلوگیری (۵۳) از اغلب اموری را که حکومت مداخله می‌کند، مولودی جدید و چیزی نادید است و امروزه به تازگی مطرح مذاکره واقع است، بلکه تا اندازه[ای] بس ممتد قدامت دارد، و عملاً هم جوابی در آن داده شده است و عالم سیاسی و دوایر جماعات ملل را به مرور ایام عادات و حسیاتی از شرایط و قوانین آن (ولو این‌که اصل نظام آن گونه مداخلهٔ مصنوعی بوده) کسب گردیده، مانند این‌که اعانه و کمک به مساکین را به توسط دولت مشروع می‌شمرده‌اند و سپس یافتند که این‌گونه مداخلهٔ حکومت و جعل قانون برای اعانه فقرا و مداخلهٔ اداره اجرا، جوهراً به حال رفاه و ترقی ملّت ترقی‌خواه مضر است، چه که هرگاه مشروعیت این‌گونه حق اعانه درباره مساکین و رعایت جانب آن به چندین پشت آنها بگردد و موروثی شود، و ترتیب مالیه مملکتی و حالت حالیه ملی نیز رعایت آن‌گونه اثبات و ملاحظه حق‌الاعانه را (۵۴) جایز بشمارد، هر آینه پس از مدتی، که گذشت ابطال آن نمونه وظایف مقرره موروثی، و مستمریات مستمره آبایی و اجدادی به غایت مشکل است، و کذالک قرار حدی، و میزان جوازی، برای آن دادن و نهادن و یا شرایطی معیّن نمودن، که در صورت وجود آن‌گونه شرایط جوهری آن نمونه وظائف برای مساکین مشروعیت داشته باشد هم در کمال صعوبت بلکه محال است.

---

۱. صحیح «اشکال» است.

۴۷ ـ هم‌چنین مشروعیت حق مؤثر دانستن و پیش بردن جوهریت ثابته تمام مقاولات و معاملات است در لباس قانون عدلیه و به واسطهٔ عدلیه که از طرق مداخلهٔ دولت شمرده می‌شود. و گفته‌اند که معلوم نیست که این‌گونه محصور و منحصر داشتن تمام مقاولات را در لباس قانون مُضر به حالات اخلاقی عمومی نباشد، و جوهراً موجب آن نشود که در لباس قانون ظاهری بهره از اخلاق حریت بشری را حکومت به مراد باطنی خود ماخوذ ننماید!!!! ولکن نظر به اصول پیدایش (۵۵) و فصول نمایش دول موجودهٔ فرنگ قانون مقاولات جزو اعظم قوانین مشروعه مملکت به شمار رفته، و هیئت جماعت و تجارت و مکاسب و مناسبات و مراودات داخلی اهلی از هر قبیل، بر فرض و عادت عمومی به مشروعیت مقاولات در محاکم عدلیه قرار و استقرار یافته است، ولهذا تصور مداخلهٔ دولت برای حفظ جانب مشروعیت مقاولات را دانشمند سیاسی باید ناشی از طبیعت ثانویه بشری و عادت دیرینه اخلاقی ملی بداند و بس، ولو این‌که منشاء آن در نخست روز مصنوعی بوده است، و البته اثبات این‌گونه مداخله را به ملاحظه مزبوره باید از حقوق مشروعهٔ دولت تصور کند، منتها هروقت بتواند و مقتضیات زمان با او همراه باشد در اختصار و اجمال آن نیز باید بکوشد.

۴۸ ـ برای دانستن این‌که چگونه ممکن است، که به مرور دوران تاریخ هریک از ملل زنده به جان سیاسی، حدود و مداخلهٔ هیئت حاکمه آنها (۵۶) حک و اصلاح‌پذیر می‌شود، و جرح و تعدیل می‌گردد، بلکه پاره[ای] از آن به کلی منسوخ می‌شود، و دایره بعضی تصغر پیدا می‌کند، رجوع مختصری به تاریخ گذشته اوضاع ممالک و ملل لازم است، که ذیلاً نگاشته می‌آید.

۴۹ ـ در آغاز پیدایش و ابتدای نمایش روح سیاسی در هیئت هر ملتی، در هنگامی‌که دایره وطن و خاک انجمن مجموعی آنها محصور و منحصر است به حدودی معیّن و معلوم و مختصر و محقر، و هنگامی که حالت زراعی و زراعت پیشگی به جای وضع

وحشیانه احشامی و رمه چرانی در آن ملت ظاهر می‌شود، در هنگامی که به واسطهٔ تصادف و تصادم آنها با طوایف دیگر موجب تولید هیئت حاکمه در تحت اقتدار پادشاه و یا خان و بیگ و شیخ و میر و امیری می‌شود، در هنگامی که حالات مدنیت آنها به واسطهٔ تمرکز در شهرها و اجتماع در قصبات تصفیه و تعدیل می‌گردد!!! پاره[ای] شرایط سیاسیه (۵۷) و عادات و اخلاق اساسیه در آن ملت وجود دارد، که به مرور پیشرفت آنها قدم به قدم در راه و طریق ترقی روزانه می‌کاهد و اخیراً همان اصول سیاسی و فصول اساسی که پایهٔ قدیم حیات ملت بر آن استوار بود مانند موج به محیط حوض رسیده محو و نابود می‌شود، و از جمله آن گونه شرایط، نخستین وفور اراضیِ زرخیز قابل الزّرع مملکت است نسبت به میزان نفوس ملت، و دوم وضع همانا تعدیل در تقسیم آن گونه مواد تمولی است،که تنها در آغاز تمدن جستن هر ملتی اهمیت ثروتیِ دارد، ولهذا موجب آن خواهد بود، که طبقه بزرگی از آن ملت در شمار مساکین محتاج به اعانه و محافظت نباشند، سوم حالت سیاسی برتری و دانشمندتری گروه قلیل هیئت حاکمه و دولتیان است از حیث دانش و کارآمدی و ملاحظات در آینده امور مملکتی از تمام ملت و برکافه جماعت، (۵۸) چهارم نظام جاهلانه و طور بی‌خبرانه عمومی است از اصول علمی قانون سیاست ثروت و تمام فصول فن حکومت و حکمرانی، که حاصل نمی‌شود مگر به تجربیات فراوان و دریافت نکات تاریخی هر دودمان.

۵۰ ـ همین که روزانه هیئت ملی رو به ترقی نهاد، این گونه شرایط موجوده و حالات حاضره جوهریه نیز به‌طوری غیرمستشعر علی‌الدوام با دوران تاریخ ملت تغییر و تبدیل و جرح و تعدیل پیدا می‌کند تا این‌که اخیراً پاره[ای] معدوم می‌شود و بعضی به عکس موجود می‌گردد، مگر در حالات نادره و اوضاع عدیمةالوجود، به دست آوردن مملکتی استعماری، یا خاکی بکْر، یا استملاک مستملکی تازه، ملت بتواند زمینی جدید و اراضی وافری تحصیل نماید، در حالتی که نظام ترقیات روزانه ملی

و اصول پیشقدمانه دوران تاریخ اهالی به مراتب بی‌شمار، احتیاجش بـه اراضـی معموره بیشتر از وضع ابتدایی (۵۹) ظهور و ترکیب جماعت ملی خواهد بود، و تمول عمومی و ثروت مملکتی بیشتر از پیشتر غـیرعادلانه تـقسیم مـی‌شود، و اصـول سیاسی و فصول دیپلماسی دولت و حکومت نیز روزانه نظام اولیه[ای] کـه داشت تغییر کرده و تبدیل می‌یابد، تااین‌که به ملاحظات مزبوره از حیث مواد تـمولی و خُردخُرد زمام ثروتِ جوهری، که زمین باشد، و تمول اشغالی و تجارتی و غیره از دست عمومِ به قبضه افرادی چند درآمده، کثرت طبقات محتاج و دستجات مساکین ملی از مشکلات فن سیاست مُدُن به شمار می‌رود، و قانون اعانهٔ مساکین به توسط دولت و مداخلهٔ او در این موضوع مشروعیت پیدا می‌کند، و بعد به ملاحظه مدون شدن و در تحت قواعد علمی درآمدن سیاست ثروت آن گونه قانون اعانه نیز کـه موجب تولید فقیر و تکثیر مسکین بود قبحش ظاهر شده و منسوخ می‌شود. (۶۰)

۵۱ ـ روزانه دانش جماعت ملی و بینش عمومی اهالی حتی در امور سیاسی طـوری فزایش‌پذیر است، که به مراتب بی‌شمار مهارت آنها از شمارهٔ مردمی چند که در امور دولتی و هیئت حکمرانی مداخله دارند، بیشتر می‌شود!، و به جای ایـن‌که افکـار پوسیده و خیالات خوسیدهٔ خود را کمافی‌السابق به گردن ملت بگذارند، باید بـه مقتضای فوایدی که در نظر ملت اهمیت دارد، و صلاح عمومِ است درس و تعلیم و دستورالعمل از دانشمندان ملت اخذ کنند، و اخیراً از نـقطهٔ جـنبش‌گاه وحشـیانه خویش به مقامی می‌رسند، که اصول سیاسی علم سیاست ثروت کشف می‌شود بر آنها، و قوانین کهنه وقواعد پوسیده[ای] که از اثر آن مداخلهٔ دولت در (اعانهٔ دستی) به مردم‌ِبی‌کار تنبل بود به کلی محو خواهد شد، و به بانگ جلی از دهان سروش آسمانی به گوش نوع بشر خوانده می‌شود، که «لِلْرجالِ نصیبٌ مِمّا اکتَسَبُوا ولِلْنِساءِ نصیبٌ مِمّااکتسبنَ»[1] حتّی ترقی حسیات (۶۱) مردم و نمو اخلاق ملی بـه جـایی

---

۱. نساء / ۳۲.

می‌رسد که کلیه تقلبات در لباس قانون مشروع به نام شورای ملّی، مثل آنچه متعلق است به جنایات، و مالیات، و حفظ‌الصّحه، و مداخله در ارزاق، و نفقه و معونات مرتفع خواهد شد و بار دگر روزگار چون شکر آید ـ «یملاالله الأرض قِسْطاً و عدلاً بعد ما مُلِئت ظُلْماً و جوراً.»[1]

۵۲ ـ آن‌چه در گرانی زمین و قدر و قیمت پیدا کردن آن گفته شد، در واقع نظر به تمام دول حاضره فرنگ بالمره اغراق و اغلاقی ندارد، چه که در مملکت انگلستان، فرانسه، ایطالیا مقدار عزت زمین و قیمت اراضی به وفور بیکران نظر به عموم ملتی که در آن خاک توطن دارند، و از آن خاک باید زیست و زندگانی نمایند بیشتر است، ولو این‌که از دیرزمانی به همین ملاحظه ایجاد رسمِ مُهاجرت و کشف استعمار اراضی قابل زرع و سکونت را کرده‌اند. (۶۲)

۵۳ ـ حالات ضد و ترتیبات مخالفانه[ای]، که در میانه طبقات هر ملت است مانند شرایط متضاده میانهٔ چند نفر معدودی که در هر ملتی به غایت متمولند، و گروهی که چندان اهتمامی در جمع ثروت و اسباب زیست و زندگانی ندارند، و طبقهٔ بسیار بی‌شماری از ملت، که به نهایت فقیرند و گنجشک روزی همگی موجب تولید مسایل سیاسی مشکله و قضایای اهلی جمهورانهٔ معضله می‌کند!! که در عصر حاضر حل و کشف تدبیر آنها برای مردم سیاسی و دانشمند عضو هیئت حاکمه و ادارجات دیپلوماسی دولت علم سرشار و مغز پرکار و هوش فراوان و هنگ و توش بیکران لازم دارد، و به‌علاوهٔ این‌که متصدیان امور دولتی به جای آن‌که کمافی‌السابق هرگونه رأی و عقیده[ای] را در پیش خود جعل کرده و به مردم تحمیل می‌کردند و امروزه باید از حسیات جمهور ملت اخذ تکلیف نمایند، خود را (۶۳) نوکر ملت و مزدور باشرف جمهور و اجیر فرمایشات عموم هیئت جامعه می‌شمارند، و از این به بعد دعوی فرمان آقایی موروثی نخواهند کرد، چه که ملل

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۷۳.

متمدن عالم یا زارعند یا تاجر یا کاسب یا نوکر؛ یکی از این سه گروه از پادشاه خرقه‌پوش تا گدای ژنده‌بدوش، و نیز در اثنای حرکت ملت از نقطه آغاز گاهِ خود روبه‌راه ترقی و شهرستان تمدن علم سیاست ثروت، در حالتی که در اغلب اقطار عالم کاملاً از روی اصول جوهری آن رفتار نمی‌شود، و در کار نمی‌آید، باز که ملاحظه می‌شود اصول قانونی و فصول زاکونی وضع به ظاهر، و در پاره[ای] جاها به باطن، نظام مالیات گذاری و مالیات بگیری و سکه رایجه نقدی و پول کاغذی و کلیه میزان مبادلات و تجارت آزادانه و حُریت تجارتی و اعانه مزدورانه به مساکین و غیره را طوری تکمیل کرده و اهمیت داده و (۶۴) بدیهی ساخته، که هیچ دانشمند سیاسی و یا شورای ملی نمی‌تواند از این به بعد خود را از علم آن مسایل جاهل بدارد، و یا در هنگام عملیات سیاست مُدُن و سیاست ثروت غافل از آن امور مهمه باشد.

۵۴ـ نتیجهٔ سخن در تولید حقایق سیاسی امروزه عالم از اوضاع تدریجی ترقیات بنی آدم این است که:

در حالتی که گزارش گذشته و اوضاع رفته مایه دانش عملی و پایه بینش رجال دول و دانشمندان ملل است که به همان گونه کار کنند و به همان نمونه رفتار نمایند و برهان خویش قرار دهند و بگویند وضع حاضر مطابق همان نظام و موافق همان انتظامی است، که در قرنی گذشته و حالت غیروضع امروزهٔ جمهور رواج داشته و مناسب بوده، و امروزه بسی لازم است و بسیار جازم که در هنگام طرح نقشه هریک (۶۵) از امور حکومتي این نکته را کاملاً در نظر و برابر بصر داشته باشند، چه که وضع هردوره اگرچه سرمشق دورهٔ بعد است، لکن عیناً اعاده نمی‌شود، و این نکته مخصوص و ملاحظهٔ به‌خصوص از اهم امور سیاسی است، و از نکات باریک اساس حکومتی و طرح ادارهٔ دولتی است، حتی این‌که نظام حاضره هر دولت معاصری ممکن نیست عیناً در دولت دیگر که از حیث مکان و موقع و ترتیبات اهلی

و ملی متفاوت است اعاده شود، بلکه با این‌که وضع دولت مترقی را بـرای دولت طالب تمدن باید دستور و سرمشق قرار داد، جرح و تعدیل و ایجاد قواعد متناسبه و قوانین مطابق با وضع ملت و مملکت از اهم لوازم است.

مثل این‌که امروزه در طرح اساس هیئت حاکمهٔ ایران نظام ایام گذشته و یا انتظام موجودهٔ هیچ یک از دول متمدن را نمی‌توان عیناً نقل نمود و تقلید کرد، بـلکه در حالتی که تقلید از هیچ کدام (۶۶) نشاید اُنموذجی از تمام باید با حفظ جواهر اصول تمدّن اسلامی که اول جوهر نافذ در عموم است.

۵۵ـ و هم مانند این‌که در انگلستان عُذری که برای عصر سلطنت خاندان پلانتاجِنْت و تیودر تراشیده‌اند، در وضع قوانین مشروعه که در باب نفقات و امور معاشیه و اندازه مُزد طبقه مزدوران و نظام اعانهٔ مساکین قرار داده بوده‌اند این است که:

در آن عصر هیئت حاکمه[ای] که قوانین مزبوره را ساخته و بافته و سِمت مشروعیت به آنها داده به مزاتب علم و اطلاعش به حال مردمی که آن قوانین راجع بـه آنـها می‌شده بیشتر بوده است، چه که بهتر می‌دانسته مصارف لباس و خوراک هر فـرد معیّنی چه اندازه بوده و میزان عادلانهٔ مزد و اُجرت هر اجیر و مزدوری چیست!، و بهترین جلوگیری از فقر عمومی و فاقه اهالی کدام است! (۶۷) و اکنون به قواعـد علمی و قوانین فن سیاست مُدُن ثابت و روشن شده است، که دولت انگلیس در آن عصر در امور مزبوره هم از حیث علم سیاست ثروت، و هم از حیث دعوی حـق مداخله در امور مذکوره تماماً در غلط بوده، چه که مداخله در اموری می‌کرده، که جوهراً غلط بوده، هم نظر به اثبات حق مداخله و هم نظر به غلط بودن نفس پاره [ای] از آن امور.

۵۶ـ ادارهٔ اجرائیه و شورای ملی هیچ یک از ممالک امروزه فرنگ را حق آن نیست که بدون ملاحظه اصول سیاست ثروتی که در جای دیگر تاسیس یافته مستقلاً کـار کنند، و خود را تا اندازه[ای] بس محسوس بی‌نیاز از رعایت جانب آن بدانند، چه که

مشهود است سلسلهٔ مراودات تجارتی و اهلی هرجا بهم بسته و پیوسته است، ولو این‌که در پاره[ای] جاها در نفس آن اصول به غلط رفته باشند یا به غلط وانموده شده باشد، و هم‌چنین (۶۸) هریک از دو ادارهٔ معظمهٔ هیئت حاکمه هر دولتی را حق آن نیست که تمام دانشمندی و علم و اطلاعات مملکتی را خاصه و خلاصه خویش دانسته، و به این خیال کج و آمال مُعوج چنان تصور کند، که انحصار و امتیازنامه اطلاعات را فرمان آسمانی دارند، و حتماً بهتر از آنها کسی چیزی نمی‌داند و حاجتی به کسی ندارند، یا این‌که مرشد کامل‌اند و بالای سخن مرشد نباید سخن گفت!! خیر بلکه باید هم بپرسند و هم گوش بدهند به خرده‌چینان، و هم تحریکی نمایند، که غور خیالات و افکار بدیع مردم خارج از ادارجات هیئت حاکمه آشکار شود، و از ایشان فایده عاید گردد، چه که روشن است همین که روزانه شکل و طرز هیئت حاکمه به دلخواه عموم بشود، و تربیت و تعلیمات و نشر فنون بیشتر شود، آحاد و افراد بیشتری در ملت وفور به هم می‌رساند، که در برابر علم و اطلاعشان افراد هیئت حاکمه راکه به عادت (۶۹) امتیاز نمایندگی و ریاست خدمات به دست آمده! ابداً حق دعوی امتیاز و انحصار دانش نخواهد ماند، اگرچه کسانی که پیوسته در شغل خدمات هیئت حاکمه‌اند و به وجود ایشان هیئت حاکمه برپاست، در دانش آن امور تکمیل می‌شوند، و ترتیب علوم آنها در آن موضوع تمرکُز و تجمع پیدا می‌کند، لکن به همین دلیل می‌گوییم که به کُلی از دانش سایر موضوعات علمیه بسیاری که همه گونه فواید عمومی در آنها ملحوظ است باز خواهند ماند، و برای به دست آوردن آن فواید البته محتاج خواهند بود به اطلاعات خارجیه و استخبار از اهلش!

۵۷ـ از این سپس روشن است که اعضاء هیئت حاکمهٔ دول متمدنهٔ عالم به کلی خیال نخواهند نمود که از دیگران بهترند یا بیشتر می‌دانند، بلکه ترتیب روشن در برابر نظرشان این جمله خود بود که: افرادی هستند، که دارای امتیاز خدمت و نوکری به هیئت جامعه (۷۰) ملی و شوکت جماعت اهلی خویشند به طریق امتیاز انکاری که

مشتمل است بر حفظ حقوق جماعاتی بس کثیره مُهمه از ملت که به واسطهٔ عدم تساوی ثروت فقیرند، در حالتی که بسی آشکار است که اگر وجود آن جماعات، که درخت جواهر و غنچه زواهر مملکت‌اند از میان برود، هر آینه نفس هیئت حاکمه و عموم افراد قلیله متمولین آناً هلاک می‌شوند، و اگر ضعیف شوند به همان اندازه قوای جوهریه ملکی و روح اهلی و استقلال وطنی متزلزل می‌شود.

اندکی به دیدهٔ دانش و چکیدگی آزمایش و رسیدگی بینش به صفحهٔ عالم تماشا کرده، جوهریت استقلال و اساس دوام آن را و علت نقصان و فزایش آن را از همین جمله‌های عامیانه دریافت کرده و بدان که اگر خوب به قهقرا بروی، اصول مواعظ انبیا و مصلحین بزرگ عالم توصیه دربارهٔ ضُعفا و حفظ آنان از سطوت متمولین(۷۱) پیلپایان عالم بوده است، خوب بنگر، که هروقت هم در عالم زیرورویی شده و امور عمده اصلاحیه از پیش رفته به واسطهٔ دست طلب همان مساکین و اواسط ناسِ محروم و مطرود از حقوق مادر زادی وطنی بوده، و نه تنها می‌گویم که اخلاقاً آنها را حق حمایت است و همراهی ایادی هیئت حاکمه، بلکه سخن من این است که باید رؤسای ادارجات دولتی و بلکه عقلای متمولین نیز بپرهیزند از فشار فوق‌العادهٔ بر اواسط ناس، به واسطهٔ این‌که هیئت حاکمه به هر دلخواهی و پسندیدگی باشد نباید به اسلوب نیک خویش مغرور بماند، و از ملت بره صفت و صنف ساده‌لوح مزدور زحمت‌کش مملکت غافل بماند، و تصور کنند که اگر شورشی نمایند یا درصدد برآیند به راه دانش پی به حقوق جوهری خویش برند، و تمناهای نوظهور سخت کنند، همانا اسلوب محکم آنها که هیئت حاکمه به وجودشان برپاست (۷۲) جلوگیری خواهد کرد، بلکه گاهی می‌شود که گره با دست باز نمی‌شود و دندان لازم است. و گاهی می‌شود که حل عُقده ناشده دندان می‌شکند «لاکُلُّ مرةٍ تسلِمُ الجُرّه».

۵۸ ـ رؤس مسایلی، که امروز تا اندازه[ای] بس مُهم در دوایر سیاسیه فرنگ علت آن گونه خطرات و آن نمونه زحمات شمرده شده از قرار تفصیل است.

۱) استملاک اراضی و خاک زرخیز مملکت است به واسطهٔ چند نفری متمول و سایر زارعین غلام و کنیز آنها گردیدن و فشار آنها در میانهٔ سنگ‌های کوه پیکر سرمایه آن متمولین که هرچه فکر کنی راه چاره بر مسکین گنجشک روزی به کلی مسدود است. و هرگز بهرهٔ مالکیت و سهم هم بهرگی نصیبهٔ آنها نخواهد شد و اراضی به حال‌ها در تصرف متمول است و هرچه هم اتفاقاً پراکنده شود، باز از دست متمولی به دست متمول دیگر خواهد (۷۳) رفت، هرچه هم دولت اگر دارای خالصه باشد و محض آبادانی و رفاه عمومی بفروشد باز صاحب ثروت خریدار است و زارع و کاسب زرخرید اویند[1].

۲) بدون ملاحظه و یا اتفاقاً به فور اثر و تأثیر تحمیل مالیات و رسومات و کلیهٔ بارهای مملکتی نارسیده و یا به ترتیب عادلانه تقسیم ننمودن آنها است که ظاهراً دو روزی به مراد هیئت حاکمه می‌گذرد، و احتمال همه گونه خسارات سیاسی و اساسی در آن می‌رود، و روزی بیاید که هریک از آن مردم بره صفت، شیری ژیان و پلنگی درنده بشوند.

۳) انحصارات و امتیازات اسباب مراودات و مخابرات است که هریک دولتی مستقل و امارتی قوی و هیئتی سیاسی خواهند بود که کارکنان آنها ناچار در شمار عبید و اماء زرخریدند.

۴) مراقب رفتار گروهی بس کم نبودن، که در امور صحیهٔ مملکتی (۷۴) علّت شیوع پاره[ای] امراض منتشره مهلکه و یا مزمنه در شمارهٔ بسیاری از مردم خواهد شد، و در این موقع حقیرترین مسائل را در نظر آورده ملاحظه کن که هنوز بازار زنان آزاد

---

۱. عجباکه ما در ایرانیم و به کلی به خواب غفلت و چُرت مرگ اندریم و هیچ ملتفت نکات جانکاه خانگی نمی‌شویم، که هیئت حاکمه و اقتدارات سلطنتی دولت ایران در تمام ممالک محروسه منحصر ونافذ و مؤثر است؛ فقط دربارهٔ شماره کمی از سکنه شهرها و در تمام املاک اربابی گردیده همانا مالک سلطان قاهر و عدلیه و نظمیه و غیره است و هر وقت دولت خالصه فروخته قدرت قاهره سلطنت را نیز فروخته است، و احدی ملتفت نیست که پادشاه و هیئت حاکمه ایران فقط سلطان پینه دوزان شهرهاست. (منه)

فرنگ در ایران باز ناشده سراسر مملکت را «مرض کوفت» فراگرفته، و حیث اعلای آن را ملاحظه کن که هند با همه وسعت طاعون ملعون نخست از یک محله بمبئی که ماندیوی نام داشت ظهور، و تا مدتی بس طولانی به محلات دیگر نشر کرد و سپس تمام سواحل عُمان و خلیج فارس را کاملاً به طور دورهٔ سنوی آلوده ساخته، با آن همه اهتمامات ادارهٔ حفظ‌الصحّه هند.

۵) حفظ اواسط ناس است از فشار انجمن‌ها و شرکت‌های تجارتی که سرمایهٔ گزافی در دست دارند، و در هر کار و هر موقع دارای همه گونه پیشرفت‌های بس مهم خواهند بود. (۷۵)

۶) نگاه‌داری و نگهبانی مردم است از پاره[ای]تشکیلات مذهبی مضره به حال آزادی مشروع افراد مردم.

۵۹ـ مراتب فوق را که از جمله امور ممکنه حتمیّ‌المداخلیه هیئت حاکمه است به شکل مداخله انکاری در مملکتی که اساساً رو به ترقی و تمدن است برای محافظه از طبقاتی که مقهوراند، از سطوت پاره[ای] که رسماً در ممالک مترقیه دارای نفوذ و استقلال هستند، و روزانه به واسطهٔ قوای جوهری بر استقلال آنها می‌افزاید، تا اندازه[ای] که در این کتابچه عامیانه گنجایش داده به طریق اختصار در ذیل چند عنوان معین که سزاوار است توضیح می‌شود.

پس گوییم مداخلهٔ انکاری دولت در حفظ و حمایت گروها گروهی از ملت که در تنگنای فشار ثروت متمولین خواهند بود، اختصاراً بدین موجب است. (۷۶)

۱) مجموعه گردیدن آب و خاک مملکت است در دست تصرف شماره[ای] بس کم در حالتی که اِرث طبیعی عامه است.

۲) تقسیم غیرمتساوی تحمیلات اهلی مَدَنی.

۳) انحصار اسباب مراودات و مخابرات.

۴) حفظ‌الصحّه عمومی.

۵) قوای سرشار و نفوذ غیرلازم شرکت‌های تجارتی و تشکیلات کارخانه‌های صنایعی، و قدرت نافذهٔ سرمایه‌داران بزرگ.
۶) قوای قاهره مذهبی در صورت‌های معیّن. (۷۷)

## خاک مِلی

۱ ـ پیش گفته شده، که در صورت عدم فزایش آب و خاک به واسطهٔ تصرف ممالکی تازه و یا ترتیب مملکتی استعماری، هر آینه روشن است که نفس ترقی و تمدن هر مملکت و اهالی هر دولتی موجب آن خواهد شد، که روزانه قیمت آب و زمین بالا رفته و اندازه درآمد و برآمد آن کمتر از حوایج عمومی و کفاف ملی باشد، چه که روشن است ترتیبات معاشی فوق‌العادهٔ ملت مترقی، و بنای شهرهای تازه که به واسطهٔ اهلی شدن پاره[ای] ئیلات و هجوم مردم پراکنده ساده مؤنه از اطراف مملکت، خطوط مجرای دوران تجارت و بازار خریدار زحمت و طرزهای نوظهور زراعتی که کار صد نفر را منحصر می‌کند به یک نفر مثلاً و زیاد بر همهٔ تجارات آزادانهٔ میانهٔ مملکتی با مملکت دیگر خصوصاً در اجناس لوازم زندگانی و قوت روزانه همگی، حکم می‌کند (۷۸) که، باید بسی پیش از ورود عامُّ البلواىِ عظیم در تدارک برآمد.

۲ ـ به مرور ظهور یک همچه سلسلهٔ امور مُهمه که سود و زیان آن راجع است به جمهور، کار سرمایه و ثروت روزانه به جایی می‌رسد که تمام خاک طبیعی مملکت می‌رود در دست جماعتی که به خلاف درجات عمومی ملت که به این نظر در فزایش است، شمارهٔ ایشان در کاهش است، اگرچه در نخست وهله[ای] که ملت جُنبش می‌کند برای ترقی، یک گونه تازگی و بهتری به حال عموم دست می‌دهد، و به طوری پراکنده در هرجا زمین‌دارانِ کوچک کوچک نسبت به شمارهٔ ملاک بزرگ وفور اعدادی دارند، لکن اخیراً نهنگان بزرگ ماهیان خرد را خواهند بلعید؛ این نکته نیز

روشن است که در ممالکی از فرنگ که هنوز تا اندازه[ای] نظام اقطاعی موجود است مانند انگلستان قوانین (۷۹) حاضره‌اش با وضع توارث همراه است، و بازار نقل و انتقال اراضی در تحت قیود ناملایم ساختگی است، ولهذا در چنین جایی نتوان گفت حتماً تجمع املاک و اراضی موجبه کلیه تجمع و تراکم تموّل نقدی خواهد بود.

۳ـ در مشرق زمین روشن است، که اساس اقطاعی تنها مشتمل بر املاک و اراضی نبوده است که به امراء و سرکردگان و بستگان پادشاه داده می‌شده، و آنها ملتزم و متعهّد می‌بوده‌اند، که در ازاء آن فلان مبلغ وجه نقد یا لشکری بدهند یا در سزای خدمات گذشته خویش تیول و سیورغال می‌برده‌اند، بلکه معاملهٔ ایشان طاس[1]، با ماست بوده است و مملکت را با اهلش می‌بخشیده‌اند، چنان‌چه عین همین قضایای دهشتناک که امروزه تمام جواس سیاسیون فرنگ را به خود متوجه ساخته و مصلحین آن را بالاتر از مصلحین سایر امور (۸۰) سیاسی مقام می‌دهند. در زمان قباد ساسانی علت ظهور شورش عام و بلوای خانه برانداز مزدکی[2] گردید، به واسطهٔ این‌که اراضی زرخیز سراسر در تصرف شماره[ای] کم از متنفذین مملکت درآمده انبارها پر از غله و مردم از طبقات اواسط دچار اشکالات بودند برای نان روزانه، و مسلم است حال گنجشک روزیان چه بوده است، حتی کارهای زرخیز و خدمات مفیده را به قُطر شکم و پهنی سینه و آقازادگی محض احتکار نموده راه گذرانی به هیچ دانشمند هم نمی‌دادند، و روشن است ناچار کلمه «مزدک» مؤثر افتاد، سایر افسانه‌ها که درباره او گفته و به وی بسته‌اند سراسر دروغ است، (ایران

---

۱. در تمام بلوکات خالصه[ای] که در ایران در عصر ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین به فروش رفته و یا مانند کشت نشا و غیره در عوض مشتی اشرفی نادیده بخشیده شده یا مجانی به تحریک فلان دولت خارجه فرمان ملکیت صادر شده مثل جزیره خضراً و تمام املاک اربابی قدیمه کل رعایا حتی حقوق حکومتی و سلطنتی را مالک در قبضه دارد. و با لمره عده رعایا دربارهٔ جان و مال و ناموس خود هیچ وقت احساس وجود پادشاه یا ملت حاکمه مرکزی نمی‌کنند. (منه)

۲. مراد جنبش اشتراکی مزدکیان در دوران باستانی ایران است.

بزرگوار را معین کند، به موجب تراکم مفاسد و غایت تشنگی بشر مظلوم و ظالم به نفس خود شاید به تأیید باریتعالی بتواند!، فقط ظهورش مقارن است با بیداری حس عمومی.

۴ـ در اسلام با تمام فتوحاتی که در ایام خلیفه اول و ثانی دست داد، ابداً احتکار کار و تیول و سیورغال وجود نداشت تا در روزگار خلیفهٔ سوم که قضیه مقاطعات اقطاعی به میان آمد و شروع کرد به دادن املاک زرخیز به امراء بنی‌امیه از قبیل مروان و غیره که کمک استقلال خلافت او بودند، حتی اشغال عاملی و خدمات سیاسی و غیره را آنها احتکار کردند و آن‌قدر (۸۳) این مسئله در انظار مسلمین منکر و بدعت بُود که اخیراً نه تنها حاضرین در مدینهٔ طیبه از او خرده گیری نمودند، بلکه از ممالک بس بعیده هیئت‌های اخطاری چند نوبت برای منع او از این بدعت به مدینه آمدند، مانند هیئت مصری، کوفی، یمنی، و غیره، چنانچه به همین دست‌آویز خون او ریخته شد، لکن امر اصلاح نگردید، به‌واسطهٔ این‌که محتکرین اقطاعات و اشغال و حکومات بسی قوی‌تر از شخص خلیفهٔ ثالث بودند و به آسانی دست‌بردار نمی‌شدند چنان‌چه نشدند، و هرچه خون در اسلام در میانهٔ مسلمین ریخته شد، از نقطه نظر سیاسی در این موضوع به‌واسطهٔ همان شالدهٔ کج بود که هواپرستان بنی‌اُمیه به توسط خلیفهٔ ثالث بی اراده گذاردند.

کج هوشی نگوید فدِک نیز همین حال را داشت به‌واسطهٔ این‌که از نقطه نظر دینی ما مسلیمن (که سراسر امور نبوت را به وحی مخصوص (۸۴) و برای حکمت بخصوصی می‌دانیم)[1] گذشته فدک را علی‌الظاهر رسول‌الله ـ صلعم ـ برای خرج سفرهٔ خُلفای

---

←

چرسی و بنگی مصلح باشد، در حالتی که تمام توپ‌ها و تفنگ‌های امروزه فرنگ، که فقط به جهت خون‌ریزی است ریخته افکار همان فلاسفه است و به درود شرف و شهوات آزادی از همان حکمات و کسالت و تنبلی از همان آثار چرس و بنگ است. (منه)

۱. کلّ مسلمین را آیه مبارکه «و ما ینطق عن الهویٰ» کفایت است. (منه)

برگزیده خویش قرار داده بود با سهام و شرایطی که در جای خودش ثبت است و فیء بود نه غنیمت که بهرهٔ عموم مسلمین باشد، و ظاهر حکمتش امتحان و اختبار پاره[ای] نفوس بود و باطنش را هنوز کل عالم قابلیت شنیدن نیست.

۵ـ نتایج منطقیه[ای] که از این صُغری و کُبری پیدا می‌شود این است، که روزگار مردم به جایی می‌رسد که دست عموم و عِده[ای] که کلمه عموم بر آنها صدق می‌شود بکُلی از تملک اراضی کوتاه می‌گردد و به‌واسطهٔ حاجت آنان برای نانِ روزانه و مجبوریت ایشان به تسلیم به رأی زمین‌داران ایضاً در زراعت اراضی، در خطر فلاکت عظیم خواهند بود، و مُزد زحمت آنها بسته شهوت زمین‌دار خواهد بود، و تا آن روز که دست طلب عمومی آنها بلند (۸۵) شود و خانهٔ ظلم را خراب کند، دچار همه گونه تلفات می‌شوند و شاید در پاره[ای] اوقات پاره[ای] اقدامات ناقصه کرده اندکی به حالشان مفید یا مضر بوده و موجب تزلزل اساسی و ثُلمهٔ سیاسی بشود! که سد آن برای هیئت حاکمه بکُلی خارج از قوه باشد. این نکته را هم باید ملتفت بود، که در ممالک مترقیه مانند فرنگ این‌گونه قضیه بیشتر به‌واسطهٔ سطوت صرفه منحصره در تمول حاصل می‌شود، نه به علت مالکی و رعیتی و دهقان‌گیری که در آغاز احوال هر ملتی به‌اسباب مشخص پیش می‌آید، که معنی تحت‌اللفظی آن‌گونه رعایا عبید و اِماء موروثی زرخرید است، (حتی هیئت حاکمه را در املاک مزبوره حکمی نیست).

۶ـ خالصهٔ فروشی دورهٔ اخیر ایران بالمره برای سد این سیل فساد نبوده است، بلکه به‌طوری که از دهان چاوُش این‌کار که مرحوم حسینقلیخان نظام‌السلطنه[۱] شنیدم که با هزاران آب و تاب (۸۶) دانشمندی می‌فرمود این است که «من به شاه مرحوم (ناصرالدین شاه) گفتم املاک خالصهٔ مخروبه است به‌واسطهٔ عدم مراقبت آنها را بفروشید هم آباد می‌شود و هم پولی عاید می‌شود هم مالیات دفتری آنها مرتباً به

۱. از حکمرانان و شاهزادگان قاجاریه (۱۲۴۸ ـ ۱۳۲۶ ق).

خزانه می‌رسد» (در حالتی که عین این کار عزل شاه است از آنها) اندکی دقت به کلمات این وزیر عاقل ایران بفرمایید روشن است، که این تکلیف او به شاه ایران به‌کلی از موضوع سیاسی که در تحت نگارش است از حیث نقطهٔ نظر اصلاحی خارج است!، بلکه عین مفاسدی است که نگارش رفته، به‌واسطهٔ این‌که خالصه را سراسر سرمایه‌داران مالک شدند نه این‌که به رعیت برگذار گردید، حال آن‌که حالت خالصگی بسی به اصلاحات نزدیک‌تر بود به‌واسطهٔ این‌که درواقع عموم رعایای زارع مالک بودند فقط منال و خراجی مختصر به عمال و حکام می‌دادند، از همه گذشته در کل ایران نتوان گفت خالصه به معنی تام لُغوی وجود داشته (۸۷) چه که قطعه زمینی در همان خالصه‌جات کمتر یافت می‌شده، که در میانهٔ رعایای آن محل دارای قبالجات و بناجیق بس قدیمه نبوده، که در میانه خود بیع و شرا می‌کرده‌اند.[1] منتها ایرانی خاصه دهقانی عادتش این بوده که بگوید «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه»، از همه گذشته. دیگری در وقتی از همان وزیر دانشمند پرسید «املاک مانند اهرم وخاویز تنگستان کناره خلیج فارس را که چندان اهمیت ندارد چرا خریده‌اید؟» جواب گفت «در نزد من روشن است که ایران به دست خارجه می‌رود و حدود خلیج آماده می‌شود ولذا این املاک به غایت بافایده خواهد بود» (شاید تدابیر اول که ذکر فرمود بوده این ملاحظه بوده و بس) از همه گذشته فایده این شخص در فروش خالصه‌جات از شخص شاه بیشتر بود چه که ایشان و سایر همکارانی که بودند در این کار دلالی‌ها کردند،از دولت خریده بلافاصله یا (۸۸) به اندک فاصله بالمضاعف به سرمایه‌داران می‌فروختند مانند بلوک رام هُرمُز که

۱. در تمام جزیرةالخضراً قطعه زمین یا اصلهٔ نخلی نیست که خورده ارباب شرعی نداشته و حالیه تماماً در تصرف صاحب فرمان است حتی جان و ناموس صاحبان املاک مزبوره و ابداً پرتوی و اندک حرارت و گرمی از وجود شاه و هیئت حاکمه در آن حدود و سایر املاک دیگر محسوس نیست و این معدومیت سلطهٔ سلطنتی در یک بند گاو زراعت فلان عجوز شایع است تامتصرفات و مستملکات تمام امرا عجب قصه‌ای است که ما تشکیلات اداری را فقط میز و صندلی و فکل دانسته‌ایم و از حبازه امور به کلی غافلیم. (منه)

مملکت پادشاهی مانند هرمزان بوده او فروخت! مانند بلوک زیدون در جوار بهبهان، که به حال مخروبکی شصت پارچه دهکده داشت، دیگری خرید و به دیگران فروخت و آنها با دیگری مساهمه فرمودند و غیره که در همان گوشه جنوب توان گفت مشتمل است بر کُل بهبهان که شهر نوارجان، پایتخت هرمزان نهر هاشم، زراضی بنی طُرف، بلوک جراحیه، و بلوک هندجان الی ماشاءالله تا آخر خاک عربستان که وصل است به اول خاک عمارهٔ بغداد، و در تمام این ممالک زرخیز دولت را حکمی نیست.

۷ـ گل تازهٔ غریب دیگر که از همه مهمتر است پروانه‌های شمع سلطنت مظفری به آب دادند که کُل املاک اهواز شکرستان قدیم ایران را با تمام فلاحیه و جزیرةالخُضراء و عُبادان تا آخر خاک (۸۹) وصل به خاک عثمانی ایران را، که سراسر ملک خرده ارباب اهالی بود و به استثنای اراضی کشت‌زار اهواز باقی تمام مغروس به نخیلات طلای احمرخیز بود به ملکیت تامه برگذار فرمودند به...، که به علاوه تصرف اراضی ارباب‌داران محلی، غرس و بهرهٔ مغارسهٔ رعایا نیز به تصرف مالک محترم دارای فرمان درآمد، حتی فرمان مزبور را شاید به امضای اغلب سُفرای مقیم طهران هم رسانیدند!، حالا تحریک را به خریدارکی نمود؟ و به فروشنده کی اغفال کرد؟ بماند!!! (اگرچه فروشنده را حاجت به اغفال نبود) اگر جلسات سیاسی شانزده هفده سال قبل در بندر (کُویت) را دانسته، می‌دانی!! حاجت به کشف اسرار نیست مسایل سیاسی آن گوشهٔ ایران با حدود بصره و اتّصال به دریای هند یکی است!!! (۹۰)

از این زاویه، که به خط پشت از شمال رو به جنوب به شیراز و کلیه فارس حرکت کنی و پشت به غرب رو به شرق شمالی به اصفهان بروی، هر گوشه کتابی جداگانه بیان دارد، و هر گوشهٔ ایران همین حال را دارد، و سرمویی خریداران را ادباً و اخلاقاً نتوان ملامت کرد! به دولتیان باید گفت اطفال جاهل پیران گمراه ملت خواب را

افسانه کردند.[۱]

۸ـ در آن گونه علاقهٔ مالکی و رعیتی که علت آن غرق اراضی طبیعی مملکت است به دریای سرمایه نقدی گروهی بس کم، هرگز معامله اخلاق عادلانه نخواهد بود، که میانه مالک و رعیت و مزد بده و مزدور را نظر بنگاه‌داری عموم تصفیه نموده و محافظت کند که در آن نمونه رقابت مالی دچار اشکالات حالی نباشد، در حالتی که عموماً تفاوت اهلی و امتیاز درجهٔ خاندانی و فرق معارفی نیز نتوان میانه مالکین اراضی و سایر طبقات (۹۱) ملت ثابت نمود! که بگوییم به آن واسطهٔ طبیعی حتماً باید آن شاهد بازاری وین پرده‌نشین باشد!!!.[۲]

۹ـ گذشته از قوانین ساختگی که تاکنون در ممالک فرنگ برای سد این عام‌البلوی به چنگ است، کمتر قاعده و قانونی در منع مالک از این‌که هر زارع یا مُزدوری را خود بخواهد اختیار کند، یا هر میزان مزد و اجری را خود بخواهد معین دارد! به دست است، چه که تعیین این مراتب و اختیار این موازین در بازاری می‌شود، که رقبای مالک ملاکی هستند مانند خودش که سود و زیان همگی واحد است، و در هر حال به علاوه این‌که شمارهٔ ایشان که خریداراند بسی کمتر از فروشندگان زحمت است، به آسانی ممکن است باهم صلاح بروند، و مزدوران زحمت و یا خریداران قوت را به هرچه بخواهند مجبور قدرت جوهر تمول خویش نمایند.(۹۲)

این است که در اسلام می‌فرماید (المُحتکِرُ ملعون) سه بار مکرر فرموده، حتی خلیفه ثانی که قریب‌العهد به رسول‌الله بوده آن طرف احتیاط افتاده و یکی از عمال خود را

---

۱. اگر درست دقت کنی یک ثلث تمام خاک زرخیز دارای قراء ایران خاصهٔ سمت جنوب در دفتر دولت ابداً اسم و صورت ندارد، باز در نظر ثانی فلان ایل و طایفه یعنی نفوس بشری در تلو فلان قطعهٔ زمین از دولت فرمان صادر شده حال آنکه مرتع ایل فروشی نیست، باز در نظر ثالث اغلب املاک معروفهٔ به اربابی فلان به ناحق آن قباله‌جات ساختگی، که فلان امیر خورده ارباب آن زمین را اغفال کرده نوکران خود را خریدار و فروشنده قلمداد و بعد خودش خریده و به دولت ارایه داده و فرمان صادر کرده. (منه)

۲. این است اولاد اواسط ناس و تن‌پروران ذریه مُلاکِ ایران. (منه)

نظر به این‌که خیلی عاقل بوده بدون خلافی معزول می‌کند و می‌گوید، «به جهت این‌که نخواستم فشار عقل تو از این بیشتر بر مردم باشد» کلمه (انّ الارَضَ للهِ) در قرآن مجید دارای همه‌گونه اهمیت است در این موضوع، و نیز جمله (خلق لَکُم مافی‌الارض جَمیعاً)[۱] اگر به یکی از تفاسیر جمیعاً را برای تاکید از جمع مخاطبین و یا برای هردو بگیریم، جوهریت اسلام را در این‌گونه موارد ثابت می‌کند.

۱۰ ـ در اغلب ممالک فرنگ این نمونه اشکال و این‌گونه عقال را موجب همانا تراکم و فزایش شماره نفوس عموم ملت و سطوت سرمایه‌داران است، و تمرکز تمول که تا (۹۳) کنون نتوان گفت قاعده عام و قانون کُلی که مانند صورت جمع (سه چهار دوازده است) ایجاد کرده‌اند، بلکه هرگونه قواعد موجوده آنها فایده‌اش مثل این است، که حمال خسته درب شاهنشین خانه متمولی رسیده بار خود را از دوش به زمین نهاده‌اند کی نفس خود را تجدید کند، لکن دوباره مجبور می‌شود همان بار را بدون ذره[ای] سبکی به دوش بکشد و به راه بیافتد.

۱۱ ـ در پاره[ای] از ممالک متمدنه امروزه مانند فرانسه پیش از شورش نخست آنها، و در جرمن قبل از اصلاحاتی که سراسر به شخص اُستین اختصاص دارد، مفاسد نیمه استخوانی شده مزبوره در کالبد قواعد و مناسبات اقطاعی و مقاطعات امرایی تا اندازه[ای] بس روشن خود را هویدا و آشکار کرده و زمزمه بازار شده، و رفته رفته پاره[ای] درصدد اظهارش بودند، (۹۴) و حال آن‌که اگر از همان اوقات مفاسد مزبوره مانند سایر مفاسد اساسی خود را ظاهر نمی‌ساخت، هرآینه ظهور اوضاع تجارات عمومی برای چاوش ورودش کافی بود.

۱۲ ـ در پاره[ای] از ممالک هندی انگلیس، نفس مداخله دولت ولو این‌که نظر به پاره[ای] ملاحظات خیریه بوده، مورث شکایات و آه و ناله مردم گردیده، چه که آن‌گونه مداخله و آن نمونهٔ وکالت اخلاقی برای محافظه عموم اهالی براساس

---

۱. بقره / ۲۹.

فزایش شمارهٔ ملت به‌واسطهٔ عدم وقوع جنگ‌ها و سایر حوادثی که هلاکت عامی را شامل هست نبوده است، که دولت بگوید عده اهالی بر مقدار اراضی لازمه افزوده است. بلکه دولت انگلیس ماده نارسیده قانون موجود دهقانی را قبل از وقت منفجر ساخته و دچار اشکالات گردیده، چه که نفس واسطگانِ عملی که در امور مزارعه ایجاد نموده، معنی آن این است که مثلاً یک نفر (۹۵) از زارعین که از طرفی در شمار زراع است، از طرف دیگر به‌واسطهٔ وجه تقاویِ که به تنزیل فوق‌العاده دلخواه خویش به زارعین می‌دهد، رفته رفته یکی از سرمایه‌دارانی است، که وجود او مانع لازم دارد. این است که چند سالی است که دولت انگلیس خود را حاضر کرده است برای اصلاحاتی درخصوص اراضی مستملکات هندی خویش، که موجب آسایش و رفاه رعایا و زارعین حقیقی باشد نه صرافان تقاوی نقدی.[1]

این جمله را شِلدِن اُموس معلم سیاسی انگلیس به ما امید می‌دهد، و از آن‌چه در چند سالهٔ گذشته در اصلاحات و تجدید قوانین اصلاحیه اراضی هند در صوبه بنگال و پنجاب دیده شده، غالب به اساس ازدیاد مالیات ارضی بوده است، چنان‌چه اهالی بنگال از دیرزمانی سَند ابدی (۹۶) مقاطعهٔ مالیاتی از حکام انگلیس داشتند، و به خلاف سایر جاهای دیگر هند که هر از چند سال تجدید بالاضافه شده و می‌شود و به نان شب محتاجند! ملاک بنگالی غرق نعمت عایدیِ املاک خویش بودند. ولهذا آن شورش‌ها سرگرفت، که ایجاد حسیات سیاسی و دعوی حقوق مستقله ملی کرد، وناچار اگر اندکی به دولت کامیابی دست داد، در بسی جاهای دیگر برای هندیان خاضع شد. و اگر سود و زیان را موازنه کنیم نتوان گفت فایده گرفت، و شرح این مقام در این‌جا که موضوعمان صرفاً میزان مداخلهٔ انکاریِ دولت است، برای حفظ

۱. در ایران غالباً مالک تقاوی می‌دهد لکن به قواعد خانمان رعیت سوز مثلاً جو می‌دهد بهای گندم یا زره می‌دهد عوض غله یا گندم می‌دهد به جای پولی به پول یا منی دو من مختصر روزی که خرمن برداشته می‌شود رعیت بیچاره با دست خالی می‌رود به خانه خود بلکه باز مدیون مالک است و اگر بخواهد شب تار فرار کند ماذون و آزاد نیست و اگر فرضاً برود با مأمور دیوان مراجعتش می‌دهند به بهانه طلب مالک. (منه)

اخلاقی طبقات کثیره ملت شایسته نیست، چه که صرفاً سیاسی متعلق به استملاک به ضرب سیف است، که موضوعش پیوسته نیمه‌جان داشتن ملت است. (۹۷)

۱۳ ـ قضیه اراضی در آیرلند[1] جزیی از قضیه کلیه خاک طبیعی کل ممالک است، دیگر آن‌که مناسبات قدیمهٔ تاریخی آن مملکت و اوضاع اهلی ایشان نسبت به انگلند اقتضارات غیرمترقبه را دربردارد، که مُسلماً انفجار قبل از نضج ماده است، و دارای اهمیت بس خطرناکی خواهد بود، و هر سیاسیِ حکمت عملی دانی به جرأت نمی‌تواند دامن اصلاحات آن‌جا را به کمر بزند، تا نه این‌که دارای بسی آلات و ادوات طبیعی خارجی و داخلی باشد.

۱۴ ـ در ایرلند، تمام علل و موجباتی که در سایر ممالک برای عدم تناسب میانه شماره اهالی و مقدار معیّن اراضی موجود بوده آماده است، و یکی یا دو یا سه از آن موجبات پیوسته همراه و به اتفّاق سایر ممالک کارگر بوده و خواهد بود، ویژه این‌که به‌واسطهٔ وضع طبیعی آن‌جا مقدار زمین (۹۸) قلیل است و میزان زرخیزی آن نیز محدود است برای کشت‌های معیّنی و ترقی آن نیز تا اندازه مسلمی ممکن است نسبت به اراضی سایر ممالک در حالتی که در یک درجه تمدن هستند با ایشان.

۱۵ ـ در پاره[ای] اوقات مناسبات اقطاعی که به‌واسطهٔ مزارعهٔ موروثی فراهم می‌شود و اراضی موفوره[ای] در تصرف دارند با قوای تمولی تجارتی هر دو به همدیگر فشار مخصوصی کمک می‌نمایند، و اراضی مملکت را از عامه ملت و کلیه زارعین سلب کرده به گروهی قلیل‌العدد می‌دهد، و نیز ترتیبات سرطانفگی غیرقابل انحلال و پیشه‌وری گروهی از مردم که موروثاً شغل کشت و زرع را از میانه سایر امور اختیار کرده‌اند، همگی موجب گرانی زمین و بلندی دست طلب سایرین خواهد شد. چنان‌چه همین ملاحظات در نفس ملت ایرلند موجود است و علت هنگامه بس مهمی گردیده و در سایر ممالک روی زمین نیز دیر یا زود خواهد (۹۹) آمد! قیامت

---

۱. مراد ایرلند است.

گرچه دیر آید بیاید!!! «اِذاٰ زُلْزِلَتِ الاَرضُ زِلْزالُها، واُخْرِجْتَ الارضُ اثقالُها، یومئذٍ تَحَدِّثُ اخبارُهٰا.»[1]

اگرچه مصرف زحمت در بازار کارخانجات و توسعه شهرهای تازه و ترتیب آزادانه مهاجرت برای تحصیل معاش به مصداق «فامشوا فی مَناکِبِهٰا وَ کُلُوا مِنْ طَیِّباتِهٰا»[2] و طلب جدید برای زحمت در موقعی، که خط آهن تازه ایجاد می‌شود یا معادن طلای تازه در بلوکی کشف می‌گردد! وُرود آن حاجت عام را برای زمین به میزان ضعف و شدت خود مؤخر می‌دارد. اگرچه در نفس همان قوای مؤخر کننده قوای مُحرکه موجود است به اشَدِّ اثر!![3]

۱۶ ـ سلاطین اروپا بسی کوشش جاهلانه در عدم اطاعت به آیه مبارکهٔ «فامْشوا فی مَناکِبِهٰا» نمودند و مردم خود را در تحت فشار سخت نگاه‌داشته و نمی‌گذاردند مهاجرت کنند و از (۱۰۰) طیبات زمین بخورند و «جاٰسُّو اخِلاٰلَ الدیّاد» باشند، عاقبت چون احکام باریتعالی عام است و حالت «و دَخَلُواالقریةَ عَلٰی حیٖنِ غفلةٍ مِنْ اهلِهٰا» دارد با کمال عجز و انکسار مجبور شدند به ملل خویش اجازهٔ مهاجرت دهند.

و اگر در عصری که امریکا کشف گردید عایقی رُخ داده بود، که تا این ایام مستور می‌ماند هرآینه سیل مهاجرت اروپائیان سرتاسر مشرق زمین را گرفته، و با عدم تکمیل آنها در قوای عقلی و آلات حربی و عظمت کالبد سلاطین مشرقی در آن اعصار مسلماً با ملل مشرقی مجبور می‌شدند تملل نمایند و بلکه بیشتر از راه مذهب، چه که در آن ایام هنوز مغز آنها آلوده به عقاید مذهبی بُود، و دعوت معتقد به جنس مذهب بسی آسان‌تر از لامذهب است، و روشن است که مسلمان می‌شدند

---

۱. زلزله / ۱ ـ ۳.    ۲. برگرفته از طه / ۸۱.

۳. به‌واسطهٔ این‌که هرچه عموم ملت و طبقهٔ کارکنان و زحمت فروشان در آنگونه اشغال مزدوری اغفال شوند دست تصرف سرمایه‌داران در اراضی ثابت و جازم‌تر و قوی‌تر می‌شود و قدامت پیدا می‌کند و مزمن می‌شود و علاجش مشکل‌تر خواهد شد. (منه)

به‌واسطهٔ این‌که سایر ادیان مشرق زمین (۱۰۱) مانع از دخول غیر است، مانند مذاهب هنود و زردشتی و شعب آنها، و مخصوصاً اوضاع طبیعی و غرایی فلسفه ادیان مشرقی طوری است، که هر قوم خارجی را فرضاً اگر با قوه قاهره مالک باشد می‌تواند به خود متملل کند خاصه اگر نسبت به ملوکین بدوی باشند، چنان‌چه ایران به تنهائی اولاد و اردوی چنگیز خانی را غرق تملل نمود، دریغا که آن موقع از کف برفت و تسلط امروزه اروپاییان بر مشرق مانند چنگال و دیو سفید است به گردن بره مظلوم، و قرن‌ها قاعده کُلیه مالتوس.[1] فیلسوف خود را که در این موضوع نهاد دربارهٔ آنها معمول می‌دارند، و قرون نامعلومی بباید سپری شود تا دوباره اژدر از خون منجمد حلقوم مظلومین تکون‌پذیرد «فاغتبروا یا اولی الابصار.»

۱۷ ـ چون قضیه کلیه خاک طبیعی هر مملکتی از نقطه نظر تحقیق و نکته بصر تدقیق مثل و مانند مسایل تمولات منقوله نخواهد بود (۱۰۲) لهذا دولتیان نمی‌توانند حقوق مداخله و ملزمیات معاملهٔ خود را در اراضی مانند و به مشابهت منقولات تمولی قرار دهند و یا تجربیات تاریخی گذشته را دستور عملیات خویش بدانند و به آن نمونه‌ها رفتار نمایند، بلکه اکتشاف بس بکر و فکر بدیعی در این موضوع لازم است، که مثل و مانند آن را تاریخ به یاد ندارد و در واقع بزرگ‌ترین کشفیات سیاسی در اعصار تمدن آینده همانا ایجاد قاعده کلیه ضرب و تقسیم اراضی خواهد بود و آن‌چه تاکنون شده همانا دفع‌الوقت بوده است. اگر مَرد میدانی بگو! و اگر گفتی بکن! تا بدانی که در غایت اشکال است.

۱۸ ـ حسیات زمین‌داری و بلکه مستاجری و مزارعه اراضی که با ذاکرهٔ اهلش در تمام عمر خود و آباء خویش توأم است و نیز قوه قاهره توارث و حُب امتداد آن که بر وی

---

۱. مالتوس پس از آنکه تمام مفاسد تمرکز اراضی را در دست عده قلیله متمولین کاملاً سنجیده و سپس صلح عمومی موهوم و ترک محاربات را مسلم داشته ولذا وفور شماره بشر را نسبت به اراضی کل روی زمین موازنه کرده و دیده، باز محصولات زمین کفاف اهلش نیست جاهلانه ناچار شده بگوید در هر عصری باید شمارهٔ زایدهٔ بشر را هلاک نمایند یا به طریق جلوگیری از زایش نگذارند زیاد شوند. (منه)

افزوده می‌شود (۱۰۳) طوری است که هیچ هیئت حاکمه[ای] نمی‌تواند آنها را سهل پنداشته و در موقع وضع قوانین در اراضی غافل از آن حسیات باشد، و بی‌مبالاتی کند.[1] چه که همین گونه حسیات جاریه در مردم مملکت عیناً نیز سرمایهٔ یک نمونه وطن‌خواهی و دولت ستایی بس مؤثری است، که وجود دولت و زندگانی آن در هر دوره و عصری جوهراً بسته به همان اشخاص است، و ادراک سایر گنجشک روزیان در همیانهٔ جادوی ایشان محبوس است و تا آن نافذین زنده‌اند باقی همگی بنده‌اند و قیام هیئت حاکمه به آنها است[2] و هیئتش مرکب از آنها است و اشکالی که در پیش است توان گفت عین وجود هیئت است در اغلب ممالک، به‌واسطهٔ این‌که تا یک بچه کفش‌دوز یا برزگر بخواهد به رتبهٔ دانش شایستهٔ عضویت و اجرائیت هیئت حاکمه بشود، هزارها بچه ملاک از او سبقت دارند، وانگهی قدحی آب (۱۰۴) پاک با حوضی متعفن چکند؟؟![3] این است که جوهراً این‌کار در هیچ جای فرنگ اصلاح تام نشده و هر وقت هم اندکی پیشرفت دیده‌اند به‌واسطهٔ دست طلب اخطاری عامه بوده است نه ارادهٔ ابتدایی دولتیان.

۱۹ ـ عین حسیات مزبور و جوهریت اساس مذکوره برهان قوی است بر این‌که نباید گذارد کمافی‌السابق اراضی حاصل‌خیز در دست گروهی قلیل بماند، و عامه خوشه‌چین خرمن هوا و هوس ایشان باشند، بلکه حتماً باید کاری کرد که زمین بهرهٔ عموم باشد و در میانه همگی تقسیم عادلانه شود. این مسئله نیز روشن است، که هروقت هرگونه اصلاح موقتی بخواهند ناچار به‌واسطهٔ یک نمونه سیاسی و روش

---

۱. اگر قدرت قاهره در میان بود در مدت هفتاد و پنج سال به‌کلی این بساط برچیده می‌شد به امثال قانون قدیم وظایف و مستمریات که ثلث وظیفه هر مستوفایی بهره دولت بوده و کسر می‌شد. (منه)

۲. به‌واسطهٔ این‌که اعتبار ظاهری هر دولتی ظاهراً بسته به وجود امرأ و اعیان آن سرزمین است. که عادتاً مالک اراضی می‌شد و دولت همیشه همراهی مادی از آنها چشمداشت دارد و بلکه دولت را هیئت حاکمه خارج از آنها نیست. (منه)

۳. همان طفل فلاح و زارع نیز به مجرد این‌که قابل عضویت در هیئت حاکمه شد فوراً درصدد آن می‌شود که تقلید از سایر ملاک کند تا این‌که در شمارهٔ اعیان شمرده آید. (منه)

اساسی بس سختی خواهد بود، که صدای مالکین را به اغتصاب! اغتصاب! بلند می‌کند، لکن علاج نیست. چاره منحصر است و هرچه دیرتر برای (۱۰۵) اصلاح اراضی بجُنبند سخت‌تر دچار اشکالات چاره‌ناپذیر خواهند شد و شاید به جایی برسد که حل قضیه جز به انحلال اساس دولت میسر نباشد. و شاید همه وقت عمارتی را که خراب می‌کنند، ممکن نباشد دوباره مانند آن را ساخت، چنان‌چه هر زمانی اساس سیاسی ایران را مثلاً مردم حق‌ناشناسی به زیر بیاورند، شاید حقوق داخلی و خارجی را که ایران امروزه علی‌الظاهر دارد از دست بدهند، و جوهریت استقلال بین‌المللی آن از میان برود، پس بسی خوشبخت است دولتی که این قضیه هولناک را از دور دیده و درصدد اصلاحش برآمده یا بربیاید، و دولتش دارای مدیریت اراضی بشود هم برای سود استقلالی جمهوریت عمومی خویش و هم نظر به محافظه کافه ملت، لکن صریحاً باید دانست که مدیریت نظارتی است نه مالکانه.

۲۰ ـ مثلاً دولت بریطانیا در مستعمرات خویش در تمام قاره (۱۰۶) استرالیا درخصوص اراضی بسی مساهله و نقصان سیاسی عادله تجربه داد، چه که به خوبی می‌توانست دارای مدیریت تامه عامه اراضی بشود، بدون این‌که در مثل امروزه معارضه با فواید نوظهور تمولی و تمدنی کند، فقط سیاسی عملی او این بوده که اراضی را به قیمت ارزان فروخته و در ادای وجه‌المبایعه بسی مساهله و مدارا مقرر داشته. و نتایج این کار این است که به مرور زمان در صورتی که دست قوی مصلحانه جوهری به میان نیاید، کل اراضیِ شایستهٔ زراعت و بایسته عمارت به تصرف گروهی محدود خواهد درآمد، که به‌واسطهٔ تمرکز و تجمع علل طبیعی، به جای این‌که شمارهٔ آنها بیافزاید می‌کاهد.

۲۱ ـ قضیه اراضی در مستعمرات استرالیایی بریطانیا به انضمام (نیوسوت وِلْس) و خواهرخوانده او (ویکتوریا) مغز و ادراک کل سیاسیون فرنگ را خسته و مدهوش ساخته (۱۰۷) و مسلما روزی می‌آید، که مطرح انظار عمومی گردیده یا به اغتصاب

یا به شورش یا به هر دو باید اصلاحش کرد و درصدد حل قضیه برآمد! مثلاً ممکن بود در ایامی که عمده اراضی به تصرف دولت و تحت مدیریت او بود به جای فروش به بیع لازم و بیع قطع، قواعد و قوانین مشروعی گذارد، و زمین‌داران موقتی مقرر داشت، یا حق تجدید مبایعه و تجدید قیمت منظور نمود به هرطریقه که در آن زمان جواز شرعی داشت و صدای مردم را مانند امروزه بلند نمی‌کرد و راه اعتراضات مشروعهٔ قانونی را بر آنها می‌بست، و تا دیرزمانی به آسودگی هرچه تمام‌تر هیئت حاکمه از این اشکالات برکنار و مشغول سایر اصلاحات می‌شد.

۲۲ ـ برای دستورالعمل و نمونهٔ قضیه اراضی که امروزه در عامل متمدن فرنگ به مطرح مذاکره گذارده می‌شود، و مداخلهٔ دولت را در حل آن جازمیت تامه و حتمیت عامه می‌دهند.[۱] (۱۰۸) رجوع به تاریخ روُم عُظما در باب مزارعه اراضی و کشت زمین‌های دولتی و ملاکی نیز! که به ملاحظهٔ شبیه قضایای امروزه و به نظری ناشبیه است، خالی از فایده نخواهد بود.

۲۳ ـ از آن‌چه روشن است در ایام اخیرهٔ دولت جمهوری روم عظما، اغلب اراضی زرخیز دولت غالباً در تصرف سرمایه دارانی بوده که وجهی به عنوان مال‌الاجاره ابدی یا سالی یا چند ساله می‌داده‌اند، و پاره[ای] نیز که ناز آنها بر دولت ترکتاز داشته هیچ وجهی نمی‌داده‌اند، مثلاً پنجاه سوار دهقانی در مرکز داشتن کفایت می‌کرده، که فلان بلوک بیست فرسنگ عرض و طولی را در عوض مواجب سوار[۲]

---

۱. و درپاره[ای] اوقات به بهانه اختلاف سامان و غیره فرامین یک در میان موضوعات صادر کرده‌اند به اسم ملک اربابی. (منه)

۲. مانند بلوک مزد چارمحل اصفهانی و بلوک بند قیر عربستان که مالیات و دفتری آن دو بلوک در عوض موجب پنجاه سوار حاضر رکاب در طهران و پنجاه سوار حاضر رکاب در عربستان داده شده و حالا در تمام آن دو بلوک زرخیز عمل اربابی می‌شود و مالیات محل موجب بهانه مالکیت شده دکل خورده ارباب آن‌جا و تفاوت عمل قطعات خالصهٔ آنها عاید متصرف صاحب فرمان می‌شود و فرامین نمونه خالصه‌جات و املاک

←

تملک نمایند، شاید بلوک مزبور ملک اربابی عموم رعایا نیز بوده، و صاحب سوار فرمان بُردن مالیات آن‌جا را به اسم مواجب صادر کرده، لکن به مجرد صدور فرمان عمل اربابی می‌کرده (۱۰۹) و زارعین ساکنین آنجا را که با دست و پنجه خود و پدران خویش زمین را قابل زراعت کرده به کلی بی‌بهره می‌داشته و به منزله غلام زرخرید می‌انگاشتند!!!

به هرجهت آن‌گونه اراضی در روُم عُظما که به تصرف سرمایه‌داران می‌آمده به توسط بَردگان کِشت می‌شده، چنان‌چه رفته رفته مردم آزاد (روُم) از مالکیت و متصرفیت کل اراضی ایطالیا محروم ماندند، و حوادثی که در موضوع مزارعه اراضی رُخ داده و بروز نادولت‌خواهی‌های پی در پی که پیوسته از طرف عامه ظهور نمود در نظر اهل تاریخ روشن است، و همه می‌دانند پاره[ای] اصلاحات موقتی غیردایمی مانند به دست آوردن مستعمراتی جدیده، یا غصب املاک پاره[ای] مقصرین و تقسیم آنها به خواهندگان زمین، و به وسیلهٔ طبیعی مانند تقلیل شماره نفوس ملت در جنگ‌های بزرگ، داده شد، حتی فتوحات و اخذ (۱۱۰) غنایم نیز موقتاً ملت را ساکت می‌داشت. لکن تمام این اصلاحات قاعده تکمیلیه نبود که ابدیت داشته باشد، چنان‌چه فساد آن در محاربات (سِرْویل) در وقتی که دولت مجبور شد خزانه خود را برای رسانیدن غله به مردم خالی کند، ظاهر شد، و بلکه طوری پیش آمد که نفس معامله خاموشانه دولت در اول وهله در جمع اراضی به

---

←

اربابی رعیت در ایران بسیار است و همین که از قلم و قشر به عنوان عوض مواجب سوار با مواجب شخصی افتاده عمل اربابی در آنها می‌شود ملک زرخرید صاحب فرمان است. به عوض مواجب اغلب افواج منحله ایران و صاحب منصب آنها بلوکات زرخیزی تیولاً محلّ داده شده که مالیات و عشری آنها تیول باشد و به علاوه این‌که دارندگان فرمان تیولی عمل اربابی کرده‌اند؛ امروزه که افواج قدیمی منحل شده‌اند و دولت سخت محتاج پول است یک نفر به این خیال نیست، که آن بلوکات در عوض مواجب افواج منحله به دولت برگردد چرا به‌واسطهٔ این‌که اغلب رجال امروزه دارنده این‌گونه املاک می‌شد و با این صفت هرگز امید اصلاح نخواهد بود.

دست مختصری از مردم، و محرومیت عامه، و سپس اصلاحات مجبورانه او عین بهم‌خوردگی جمهوریت و علت حل عُقده ملیت روم گردید.(۴۴)

۲۴ـ از ایرانیان دانشمند تحقیقی فلسفی در باب اراضی دیده نشده. با مرحوم سیدجمال‌الدین[۱] مدتی در هند مذاکرات در هر باب فراوان دست می‌داد، از آن بزرگوار جز دشنام به هیئت استبدادی در این موضوع چیزی ذخیره نشد، آخر مشرب خود را که در زیرِ جامه ظاهری خویش به عنوان شریعت اسلام (۱۱۱) پنهان می‌داشت ترجمه یکی از قوانین مُدنی دول فرنگ بود در هر باب، با این‌که نخست مترجم ایران در دوره ما ملکم خان ارمنی است، فلسفه عملی او از مرحوم سید بسی هموارتر است، لکن با مکاتبات عالیه[ای] که در میان است و اگر غفلت شود او ابتدا می‌کند باز نظر تام خُجسته با فرهنگی آزاد نیز به دست نیست، از پاره[ای] دوستان شنیده می‌شود (دهخدا) حلیف باستان ما سخنانی در نامه اسرافیل و خامه عزرائیل که به تازگی می‌رسد، نشر می‌دهد که حاصلش فروختن اراضی به رعایا و شراکت زراع است در آب و زمین به ترتیبات بیع قطع اگرچه ترجمه است لکن کافی نیست. چنان‌چه خواهد آمد.

۲۵ـ این رشته از دیرهنگامی روشن است که به هم پیوسته است که: دارایان آب و زمین از نخست روز تمرکز نداشته و املاک بسیاری روی هم نه انباشته‌اند، بلکه تک‌تک (۱۱۲) قطعات کوچک کوچکی از زمین را شایسته زراعت و کشت یا عمارت و خشت نموده‌اند، و سپس به مرور روزگار و کرور ادوار سهام همدیگر را خریده یا با گاو و گوسفند مبادله کرده‌اند، یا در ایامی که فلز میزان مبادله بوده بیع و شری نموده‌اند، یا یکی از میانه خان و بیگ و دارندهٔ چریک بوده آب و زمین

---

۱. مراجعت سید از حیدرآباد دکن و منزل گزیدن در خدمت مرحوم میرزا مصطفی شیخ‌الاسلام بهبهان، مدیر روزنامه کوکب ناصری، ثمره وجود سید محضر رساله رد بر نیجریان بود که با قلم شیخ‌الاسلام تصفیه شد و از اخلاق نویسی که شیوهٔ سید بود به سادگی نگارش یافته به خواهش دوستانه سید. (منه)

دیگران را متصرف گردیده و همین که کار یکی از آن‌گونه مردم به کشورستانی و پادشاه‌منشی رسیده، اراضی مملکت و نواحی را که می‌گرفته منسوب خویش و امرای شمشیرزن خود قرار می‌داده و مالکان آن را به کلی بی‌بهره می‌داشته مگر در نقاطی که قابل توجه نبوده، پس از آن‌که امور سلطنتی تا به اندازه‌ای مدون می‌شده همان امرا یا سرمایه‌داران باقی مانده سهام رعایا را بلعیده و بلکه همدیگر را جابه جا کرده و از میانهٔ آنها اشخاصی بس کم دارای اراضی فراوانی شده‌اند (۱۱۳)، پس به آسانی نتوان گفت که: سهام ملکی رعایا برای افراد رعایا خواهد ماند! بلکه ممکن است آن مارها نیز خُردخُرد همدیگر را خورده روزی بیاید که اژدرها دوباره از آنها تولید شود.

۲۶ ـ این از نقطه نظر تاریخ گردش بشری است، و از نقطه نظر اقتصادی و سیاست ثروت که بانک زراعت باید برای انجام این کار تاسیس نمود روشن است، که مصارف تاسیس و خدمهٔ این‌گونه بانک و تحمیل سود قرضه از آن تا دیرزمانی به گردن زارعین بس قلیل‌المؤنه است که برای اشتراک یک بندگاو از فلان مزرعه که پس از مخارج ملکی از گاو، آلات زراعتی، کوت، رشوه، تنقیه قنات، بذر، و غیره حتی عمله حصاد و نان خود و عیالش چیزی برای او باقی نخواهد ماند، که مال‌المبایعه سهم اشتراکی خود را به طریق استهلاک اصل و فرع بپردازد! بلکه ناچار است برای نان روزانه خویش از صرافان جزیی (۱۱۴) نیز استقراضی کند، و همین که روز برداشتن خرمن می‌رسد همه را که به طلبکاران بدهد و حبه[ای] به خانه نبرد باز باقی کار است، به‌واسطهٔ این‌که به علاوه مصالح‌الاملاک سهمی مالیات خویش را هم باید بدهد، و امروزه با این‌که زارع مالیات نمی‌دهد و در بیشتر جاها ثلث تمام محصول را می‌برد، نان یومیه ندارد! شِبه این‌کار در هند امتحان شده و غلط افتاد.

۲۷ ـ از نقطه‌نظر علمی و بصر عملی، که ملاحظه شود این قضیه آنها که می‌گویند «زارع مستقیم اراضی اگر شریک شد در آبادی آن جانسوزانه کوشش می‌کند» سراسر

غیرصادقانه است؛ چه که رعیت مستقیم زارع ایران جز کشت و زرع موروثی از دوره سنگ و ترتیب آبیاری روزگار تاریک پدران خویش چیزی نمی‌داند، و هرگز به خاطر خویش نمی‌گذارند، که ترتیب دیگر هم امکان دارد، از همه گذشته وزارت مالیه دچار (۱۱۵) ادارات جزیی جزیی بس پهناوری می‌شود، که مصارف فوق‌العاده دارد برای جمع‌آوری حقوق جزیی جزیی!

کارها در روی قرطاس و به خوی قیاس بس ارزان و آسان است، لکن همین که داخل شدی در تمام این گونه امور به غایت دشوار و گران قیمت است. مثلاً امروزه ما در انجمن اسلامی گفتگوی خط آهن از خلیج به شیراز و بالاتر داریم که نگذاریم از ناصری یا بندرعباسی آغاز شود که شیراز بایر گردد! خوب سخنی است! زهی شرف: لکن هیچ فکر نموده‌اند که برای امروزه تا دیرزمانی این خط یا آن جهت دیناری عایدی دارد که فقط به خرج آن تکافو نماید یا نه؟ آیا شرکت نفط خارجه در ایران به این خیال نبود؟ که آن همه طلای احمر حاضر دارد! آیا نمی‌توانست به اندک اقدامی امتیاز بگیرد؟ آیا دولت عظیمه انگلیس با دانشی که از پیشرفت حریف خود در آینده به سمت (۱۱۶) شمال دارد با عظمت تمول ملتش که پوشان برای خط آهن کره قمر اگر بدانند صدیک فایده دارد آماده است به اندازهٔ ماهم نمی‌داند؟ آری می‌داند! خط غیرمرکزی بیفایده است و مانعش تنها خسارت و بی‌فایدگی است و با این‌که بر هینت حاکمه آنها روشن است که حیازه جنوب و اسباب قبضه آن به غایت از حیث سیاست مدون واجب است، پارلمان ایشان تا این اندازه اجازه خسارت مالی به حکومت اجراییه نمی‌دهد، ملت نیز با وفور سرمایه اقدام ندارد مگر این‌که ایرانیان اقدامی بالشراکه کنند دانسته یا ندانسته! برای خارجه.

۲۷ ـ پس هرگونه از آن نمونهٔ افکار به بازار تنقید بیاید ارزش فلسفی نخواهد داشت، هرچه هم زیرورو شود خط کج در همه جا کج است. از سه خط غیرمتساوی مثلث متساوی‌الزوایا نتوان ساخت ولو تا صبح قیامت جای هریک را تبدیل کنی! (۱۱۷)

بهترین امثال زراعت در مانند شیراز قانون موجود امروزهٔ دور شهر شیراز است، که نسبت به بلوکات، متمدن زارعین به شمار می‌روند و محصول را از قرار ذیل تقسیم می‌نمایند، بهره زمین یک سهم، بهرهٔ آب یک سهم، بهره بذر یک سهم، بهرهٔ گاو نیم سهم، بهره زارع مستقیم نیم سهم. (بذرگر) یعنی گاو و آدم، یک سهم، مالک یعنی متصرف زمین یک سهم، آب یکی بذر یکی و اگر بذرگر گاو و بذر از خود آماده کند نصف می‌برد، مالک آب و زمین اگر یکی باشد نیز نصف می‌برد ـ و اگر دو مالک باشند هریک ربع می‌برند، وکلّه خشک و خالی بذرگر فقط ثمنی از بـابت قـیمت زحمت بدنی خود می‌برد، پاره[ای] مخارج جزیی دیگر نیز مانند مُـزد حـصاد و شب‌پایی از میانه برداشته می‌شود، و در این صورت اگر حساب گاو و بذر و قیمتِ آب به درستی (۱۱۸) بشود، مالک هم از بابت زمین بیشتر از قیمت زحمت بـدنی بذرگر نبرده است مالیات هم باید بدهد، پس اگـر فـرض کـنیم یک هـمچو زارع مستقیمی که امروزه با این ترتیب نان شب ندارد، اگر دارای یک بندگاو زمین گردد، با مصارف مصالح‌الاملاک، و مالیات، و اقساط اصل و فرع مال‌المبایعه ملک مزبور، چه می‌نماید برای قوت و معاش او؟؟ به وجود آن موکول است!

۲۸ ـ در بلوکات فاریابی شیراز مالک، بذر و خرج قنات و مالیات و قـیمت گـاو بـه مساعده می‌دهد، و در واقع مساعده قیمت گاو هیچ وقت دوباره برای مالک پـول نمی‌شود، بلکه در پاره[ای] اوقات و اغلب جاها به علاوه وجه تقاوی نیز می‌دهد، و محصول آن‌جا پس از حق کدخدا، از بابت مخارج سرراهی و آهنگر و نجار و غیره از قبیل دشت‌بان که از کل خرمن برداشته (۱۱۹) می‌شود، دو ثلث بهرهٔ مالک و ثلثی به رعیت می‌رسد، در این‌جا هم با این‌که به این ترتیب گداترین مردم رعیت است حساب مالیات و خرج قنات و بذر و گاو که بشود در پاره[ای] جاها رعیت و مالک مساوی‌اند، و اگر فرضاً هر دو در هر بند گاوی مالکانه شریک و در مخارج نیز رفیق بشوند با تحمیلات تنزیل و اصل قرضهٔ رعیت بابت مال‌المبایعه ملک و به عـلاوه

ممیزی علمی درخصوص خراج دیوانی که حتماً می‌رسد پیوسته رعیت باید فرشته باشد و به هیچ‌وجه محتاج نان هم نباشد، بلکه وجه مال‌المراع را نیز نخواهد داشت، که مانند بره به گیاه تر و خشک صحرا زنده بماند!!!

پس سراسر این‌گونه چیزنویسان و پشیزگویان همان را ریخته و به میان آویخته‌اند که سزاوار زمین است، لکن شایسته حفظ و حمایت عامه بشر که موضوع سخن ماست هرگز نخواهد بود، چیزی از مترجمین شنیده و به کُنه آن نارسیده‌اند! و بلکه مطلب را (۱۲۰) دشوارتر نموده‌اند، از همه گذشته نقطه نظر اغلب آنها زارعین مستقیم اراضی و حمایت این گروه از سلطهٔ ملاک بزرگ سلیطه بوده است. نه عموم جماعات ملت که پینه‌دوز و پادشاه را نیز شامل است و در واقع ایجاد حس رقابتی برخلاف ملاک مالک رقاب کرده‌اند، و در پرده ترحم مشروع به خرده رعایا! گویم زهی شرف! لکن راهش را باید پیدا نمود: که اولاً بشود و ثانیاً به مقصد برساند.[۱]

۲۹ ـ گروهی دیگر چنین گویند که: «خالصه‌جات را که فروخته‌اند دوباره باید دولت به مشروعیت خیار رویت، و مشروعیت غبن فاحش بل افحش که در کل آنها از آفتاب روشن‌تر است اغتصاب کرده و به طوری‌که گفته شد به خُرده رعایای مملکت برگذار کند!»

گروه دیگر بر این رفته‌اند که: «لااقل، خالصه‌جات موجود فروش (۱۲۱) نارفته را چنان کنند»[۲].

---

۱. حقا که معنی شرکت ملت را در آب و زمین نفهمیده‌اند که تنها برای زارعین سینه می‌زنند. چه ما اصلاح عالی مشترکانه می‌خواهیم که پینه‌خواران هم بهره مشروع خود را ببرند، زیرا آنها امم خادم وطنند و مالیات غیرمستقیم گوناگون می‌دهند و منحصر نیست به زارعین مستقیم و این‌گونه اصلاح است، که به غایت دشوار است و فلاسفه حاکم از یافتن و بافتن رشتهٔ آن درمانده نه فصول مرام احزاب جدید. (منه)

۲. به خدای قرآن قسم است که به بداهت سه چهار که دوازده می‌شود اصلاح قضیه زمین‌داری آن طوری که عین ناموس و نظام طبیعی باشد در قرآن موجود است و عمداً بُخل دارم از کشف آن و مطالب را بطور ضرب‌المثل می‌گذرانم چه ایرانیان هرگز در صدد اصلاحات اساسی نخواهند بود و خارجه خواهد شنید و به کار بست و البته باید بخیل شود تا مدعی بمیرد در عین خودپرستی. (منه)

در اول نظر سخن این دو گروه بوی گفتار مردم دانش‌پژوه می‌دهد، به‌واسطهٔ این‌که دولت هرگز نقشه زراعی خالصه‌جات فروخته شده را نداشته چنان‌چه امروز هم ندارد، و غبن افحش نیز دارد، اگرچه غبن مبایعه را فسخ نمی‌کند، لکن اگر امروزه غبن دولت به قانون علمی ممیزی شود هر آینه به اندازه[ای] خواهد، بود که هیچ زمین‌دار باسرمایه[ای] از عهده مال‌الغبن مسلمی که باید به دولت بدهد، برنخواهد آمد، (این است که نگارنده می‌گوید هرچه اصول قضای اسلامی بیشتر جزو قوانین عدلیه ایران بشود، برای دولت مفیدتر خواهد بود، چه بهتر که قانونی جُزو محاکمات شود، که بدون چماق حکومت اجراییه پسند ملت است! ما قانون را برای ملتی می‌خواهیم که اسلام را می‌خواهد، و دیگر چه لزومی دارد که از هر بند قانون بشرساخته بند دل او متنفر باشد) (۱۲۲) لکن پیش از این نگارش یافت، که مالکان خالصهٔ فروخته شده و اربابان سرمایه‌دار متصرفین زمین همان‌هایند که پیوسته هیئت مؤسسه دولت‌اند، و حزب یاوران جمهور ملت را (دیمکرات) با همه گونه سرنیزهٔ استبدادی از در دولت خواهند راند، و همراهی آن‌گونه هیئت حاکمه نمونه ترحم خواستن بره از قصاب است، و اگر اصول شراکت زارعین را با آنها معمول بدارند در حالتی که به غایت مشکل است، باز مقصد جوهری به دست نتوان کرد چنان‌چه گفته شد!.

نکته: این پیش‌بینی غریبی بود، که در دوره دوم مجلس شورای ملی واقع شد. آن سال که این چکامه نگارش یافت حزبی در ایران تولد نیافته بود که امتحانی بامر امنامهٔ بی عمل بدهند و مقلد خارجه باشند بلکه هر آزادی‌طلبی دیموکرات و حامی رنجبر بشمار می‌رفت، به طور طبیعی و ناساختگی با حفظ جامعهٔ ملی و جامعهٔ اسلامی که یگانه دست عمومی بود برای امور اساسی و در موضع احزاب فرنگ در مجلد دوم این کتاب کاملاً سخن گفته شده.

و اما در باب خالصه‌جات فروش نارفته که به رعیت برگذار شود اگرچه روشن

است، که این‌کار مخالف خارجی ندارد، لکن اگر به ملکیت داده شود مفاسد سابقه را در باب سهام همدیگر را خوردن خواهد داشت، از همه گذشته بلاقیمت یا با قیمت، اگر با قیمت است تحمیلات استقراض علاوه ذمه‌داری (۱۲۳) رعیت می‌شود، و اگر بدون قیمت است که تحصیل حاصل است، و با این‌که در واقع زارعین خالصجات موجوده مالکان جوهری اراضی خویش‌اند، بازکه ملاحظه می‌شود، در عین جاهایی‌که سلوک حکام و مباشرین در غایت اعتدال است، رعایای آن سیرتر و بانان‌تر از سایر املاک اربابی همان نواحی نخواهند بود، و بلکه رعایای املاک اربابی در سال‌های گرانی و کم محصولی مالکی دارند که تقاوی به آنها بدهد، و این بیچارگان فریادرسی نخواهند داشت.

۳۰ ـ و اگر بگوییم آنچه از شلدن اُموس معلم سیاسی انگلیس باز نمودیم در مواد اصلاحیه موقتی (استرالیا) که گفته است «بیع شرط»، و یا «تجدید قیمت» نیز همان ملاحظات وارد است، به‌واسطهٔ این‌که تحمیلی زیاد برگذشته به رعیت مستقیم می‌شود، در صورتی که امید به ارث گذاردن یا ابدی به تصرف (۱۲۴) او ماندن یا اختیار فروش آن را ندارد، فقط اگرهم در تحت قواعد مخصوصی بتواند انتقال دهد، درواقع حق شرطی را می‌فروشد، و سراسر این اعتراضات علاوه می‌شود بر ایراداتی که در نفس مالکیت رعیت موجود بود.

۳۱ ـ این گفتار نسبت به مقصد عالی که در نظر است جُزیی از کُلی و فرعی از اصلی است، چه که موضوع سخن را نباید از دست داد و پیوسته باید بر سادگی و روشنی آن افزود و دستور پیشرفت مقصدش قرار داد، ولذا با کمال بی‌پردگی روشن و آشکار نگارش می‌رود، که: معدن قوت لایموت عامه باشندگان هر سرزمینی را باید طوری قبضه نمود و اداره کرد، که نه مِلک احدی از آحاد باشد و نه خالصهٔ دولت باشد ـ در حالتی که در همان حین باید زمین را ملک طلق کل آحاد ملت دانست و خالصهٔ دولت (۱۲۵) تصور کرد. و اگر در کل قضایا سلب و ایجاب توام نمی‌شود،

این جا ممکن است، اگر کوسه ریش‌پهن ندیده اینجا خواهی دید!!!

۳۲ ـ قضیه خرده ارباب که غایت اصلاحات موجودهٔ فرنگ و ریختهٔ قلم دانشمندان با فرهنگ است، و اخیراً ایرانیان همان را زمزمه می‌نمایند و دو دلیل قوی بر آن اقامه کرده‌اند یکی، مجبور بودن زارع به فروش محصول مختصری که دارد، دیگری امید متمادی او به قبضهٔ زمین به سِمت مالکیت! با اعتراضات وارده که نگارش یافت و تسلیم به رأی آن مُعطی حقوقِ عامه نخواهد بود چه که عامه زارع نمی‌شوند، و بلکه روزانه که اهالی هر سرزمین روبه تمدن می‌روند امکـان دارد از شـماره زارعـین بکاهد، لکن محال است که بیفزاید، و از آن گذشته اگر آلات و ادوات زراعتی جدید به میان آمد (۱۲۶) که کار دو هزار گاو و یک هـزار آدم را در یک روز کـرد چـه خواهند نمود؟

۳۳ ـ باز نظری مختصر به اوضاع موجوده زارعت در حدود جنوب تا اندازه[ای] کـه پیکره به دست بیاید خالی از اهمیت نخواهد بود!

در پاره[ای] جاها که زراعت منحصر است به یک کشت شتوی، و سراسر اراضـی دیمزارات و آب آنجاها منحصر است به فیض بلاواسطهٔ آسمان رحمت بـاریتعالی مانند کل اراضی کنارهٔ خلیج فارس از حدود بلوچستان گرفته تا بدهنه (فوه) کـه مصب شط‌العرب به دریاست الی اتصال خاک ایران به عماره بغداد، بـه اسـتثنای پاره[ای] جاها که در حوالی مصب بعضی رودخانه‌ها که می‌ریزد به خلیج یـا بـه دجله که فاریاب است (مانند هندجان، فلاحیه، کارون در حدود جزیرةالخضراء، سواحل شط بهمن‌شیر، نهر هاشم، و غیره) و ترتیب (۱۲۷) زراعت در تمام بلوکات متعدده که در آن اراضی دیمزار افتاد، با اندکی تفاوت این است که سالی یک کِشت شتوی که عبارت از جو و گندم باشد زارع مستقیم می‌کند و تمام مصالح‌الاملاک و حیوان شیار و زحمت دِرد و حصاد با اوست و منال دیوان را که به مالک زمین یا خان بلوک می‌دهد و مالیات دولت عبارت از همان است؛ فقط وجهی نقد است که به

طور مقاطعه در یک یا دو قسط می‌پردازد، و زیاد بر آن حِبهٔ جنس در اغلب جاها نخواهد داد، و اندازه بذر نیز نظر به مال‌المقاطعه معیّن نیست، فقط شماره گاو یا الاغ و آدم برای شیار معیّن است، که یک نفر یا یک جفت حیوان میزان یک خیش یا حراثه یا فدن است، و به خلاف سردسیرها که ربع زراعات از یک الی شانزده بیشتر نمی‌شود، در شتوی، در گرمسیرها از یک الی هفتاد حد وسط است و به صد و بیست و صد و پنجاه نیز (۱۲۸) می‌رسد، و رعیت گرمسیری مثلاً ده تومان الی سی تومان به مالک یا حاکم بلوک داده از یک بند الاغ خود تخمی هفتاد برداشته و از آن طرف چون غالباً همجوار دریاست، جنس عایدی او در وسط بازار خریداران واقع است و پول موجود است.

۳۴ـ لکن این رعیت اگرچه درواقع مالک حقیقی زمین است و از تمام رسومات دیگر سوای وجه‌المقاطعه آزاد است، و در موقع خرمن دارای پول موجود است باز که مشاهده می‌شود چندان صرفه ندارد! چه که سوای جو و گندم، از سایر حبوبات و صیفی‌کاری‌ها و عایدی از بیشه‌ها و جنگل‌ها به کلی محروم است و معاش سال و نان خورش و لباس و ذخیرهٔ او را باید یک خرمن بدهد، حالا اگر این گروه را خُرده ارباب قرار بدهیم، در صورتی که تحصیل حاصل است! آیا پس از ممیزی علمی اراضی ایران توان گفت راحت شده‌اند؟؟؟ گمان نمی‌کنم!!. (۱۲۹)

۳۵ـ در مثل بهبهان چون اصلاً خالصه نبوده است و جدیداً پاره[ای] جاها را مانند بلوک (زیدون) و (حومه) به اشتباه فروخته‌اند، خصوصاً اراضی دور شهر بهبهان که تا یومناهذا خرده ارباب شناخته می‌شود، در مثل بخوس و جداول رسم این است، که هر قطعه از اراضی مُشاعاً یا مفروزاً متعلق است به مالک مخصوصی که در میانه عموم قابل خرید و فروش است، و می‌شود و همه‌جا زارع آن مالک نیست، بلکه زارع کسی است که گاو و بذر و تمام مصالح‌الاملاک و حق‌الزحمهٔ بذرگر را نقداً می‌دهد، و بذرگر که زارع مستقیم است هیچ خرجی را در عهده نمی‌گیرد جز زحمت

شیار و آبیاری و حصاد را به اندازه تن واحد خود، و به علاوه وجه نقدی که در موقع شیار برای معاش خود می‌گیرد در موقع خرمن نیز بهره جنسی می‌برد، و مالک به علاوه مخارج مزبوره مالیات را در فاریابی رُبع از کُل جنساً به دیوان و حالیه به مالکین (۱۳۰) خالصه داده و می‌دهد، و به مسلک اسلامیتی که در مالک است یعنی زارع به‌واسطهٔ غیرمستقیم هنوز اندکی جنس به مالکین شرعی اراضی می‌دهند، و در اراضی دیم‌زار، خُمس از محصول بهرهٔ دیوان بوده و حالیه مقاطعه شده به یک خروار غله و دو خروار کاه و پاره[ای] رسومات به تازگی نیز افزوده‌اند، و در این‌جاها نیز روشن است ترتیب خرده اربابی دربارهٔ زارعین مستقیم دچار همان دشواری‌ها می‌شود که نگارش یافت! و صاحبان زراعت کسانی هستند که غالباً دست آنها به آلات زراعت آشنا نمی‌شود، و زارعین مستقیم فعلاً فقط زحمت بدنی را مُلزم می‌شوند، و عایدی آنها مسلماً بیشتر از وقتی است که خُرده ارباب باشند، خواه فاریاباً خواه بخساً، اگرچه بخس را نتوان گفت قابل ترقی است که خرده مالک موجب ترقی آن بشود.

۳۶ـ در اغلب حدود احشام‌نشینِ اراضیِ جنوب ویژه کوهستان‌ها (۱۳۱) کشت زمین غالباً تابع یُورت و سهم گروه و طائفه‌ای است که در موقع سرحد و گرمسیر بهره آنهاست، و مالیات زراعت تابع مالیات و حق‌المراعی است، که رئیس طایفه بابت گوسفند و دواب می‌گیرد، و در واقع زمین را رعیت مالک است و دیناری نقد وجه جنس به اسم منال زراعت نمی‌دهد، و در این گونه جاها مسئله خُرده مالکی به وجه اتم رواج دارد، لکن نتوان گفت زراعت به وجه اتم رواج دارد بلکه کشت ناقص می‌شود، و اراضی زرخیز و آب‌های جاریه بدون کلفت سراسر بایر و لگدکوب رمه دواب و گوسفند و مغصوب از سایرین است که اصلاح این گونه موضوعات در تحت اصلاح موضوع (احشامیان) مندرج است، و با وضع حالیه برای به دست آوردن مقاصد عالیهٔ مالیه درسی مفید به ما نمی‌دهد که برای حل قضیه جوهریت صغرایی یا کبرایی و یا بداهت مقدمه برهان را دارا باشد. (۱۳۲)

۳۷ ـ تاکنون نبذهٔ بس مختصر از نقطه‌نظر اقتصادی و زراعی گفته شد که اثر و تأثیر اصلاحاتی که از آن راه به وسائل (خورده اربابی) یا (بیع شرطی) و (مقاطعه سنواتی) به دست می‌شد چه خواهد بُود؛ نظر به نفس زارعین مستقیم و عایدی آنها و به حجت تبعی میزان عایدی دولت، و اکنون پاره[ای] مفاسد را که در هرجا در برابر چشم همه هویداست، اشاره کرده و اگر بتوانیم به عون یزدان و حمایت حضرت صاحبُ‌الزمان عجلّ اللهُ فرجه، پس از آن نمونه اصلاحات جوهری به‌طور مثل بیان نموده و این باب از چگامه را که جوهراً موضوع مجلد چهارم است ختامه دهیم.

۳۸ ـ تاکنون هرچه اشاره شد نظر به خطا و صواب اوضاع حاضره بود، که توان گفت عُلقه مالکی و عروه زارعی آزادانه در میان است یا توان به‌طور مسامحه این نام را به هر دو طرف داد و گفت مالک سرمایه در کار دارد و زارع زحمت خویش را (۱۳۳) تا به اندازه می‌فروشد، و اگر غرق قرضه مالک نباشد می‌تواند زحمت خود را به دیگری بفروشد و از این‌جا سبُک به جای دیگر برود! یا اگر مالک بخواهد از قرارداد سنواتی خویش نکول کند می‌تواند زمزمه ولو زیرلب بکند و سرباز زند! یا حق‌العماره خانه خویش را به دیگری بفروشد، یا چهار ریشه چوب و درخت که در زمین دارد به دیگری بفروشد، یا در پاره[ای] جاها که به نام خالصگی فروخته شده و در واقع خرده ارباب بوده هنوز می‌توانند رعایای مالک قطعات اراضی و به ساتین خویش را به همدگر یا به خارجی انتقال دهند، و یا می‌توانند خوش‌نشین بوده به معاش طبیعی گذران نموده پیرامون زراعت نباشند، و در واقع سراسر این آزادی‌های جزیی جزیی از مرحوم ناصرالدین شاه به یادگار است که در فصل مخصوصی از اصلاحات فروعاتی خویش آزادی رعیت را مقرر داشت، اگرچه بوجه اتم جاری(۱۳۴) نشُد و در همه‌جا پذیرفته نگردید، لکن به نمونهٔ جُزئیاتی که مندرج شد اثراتی نمود، و به اندازه محسوس شکل زرخریدی رعیت را در پاره[ای] جاها تغییر داد.

۳۹ـ لکن اوضاع غلامانهٔ منفوری که پیوسته موضوع لعن و توبیخ بوده از لسان پاک انبیا و تمام کتب آسمانی و قلم چیزنویسان این جهانی، هنوز در اغلب جاهای ایران به منزله استخوان سنگ شدهٔ فراوان موجود است، و هرکس از هرجای ایران به وضوح لکه مهر و خال سیاه رخساره ماه مشاهده می‌کند که خان یا بیگ یا میر یا شیخ یا قائد فلان طایفه مالک آب، زمین، جان، ناموس طایفه خویش است، و سراسر محصول زحمات آنها به خزانه رئیس می‌رود و افراد طایفه باید از علف صحرا و بلوط جنگل و پوست بُز و پازن کوهی و آهوی دشت معاش کنند، در صورتی که رییس مهربان و با ترحم باشد! والا بایست (۱۳۵) تن به هزارها بلا بدهد تا رئیس را از خویش راضی بدارد!! مثلاً مالیات سری، که همه می‌دانند اصل آن مراد سر گوسفند و دواب بود پدربزرگ فلان رعیت گوسفند یا گاوی دارا بوده به شمارهٔ معیّنی، حالا چند پشت رعیت امروزه یا فلان بیوه زن در یوزه‌گرد است، که به اصطلاح خودش دمِل زنده ندارد (یعنی حیوانی که دارای مویی از زندگی باشد) معهذا موافق ثبت مباشر طایفه مالیات پنجاه سر باید بدهد، این‌گونه مالیات در تمام ئیلات به غایت مشروع است! و به اسامی دیگر رسوماتی باید بدهند که بی‌شمار است، (در یکی از طوایف بختیاری مالیات بغل خوابی با منکوحه خویش هنوز جاری است که آن را مالیات «لحاف‌جنبان» می‌گویند).

طرح و تحمبل نیز تابع میزان همان شماره سرهای مالیاتی است، با متمدن‌ترین رؤسای ایلات جنوب مسافرت می‌کردم پیرزن (۱۳۶) بیوه[ای] در یکی از منازل از چماق محصل مباشر فرار کرده خود را به خیمه خان رسانید گفت: «برخی جانت باشم، سه گاو مالیات سری هر ساله می‌دهم در حالتی که موی جُنبنده ندارم، حالا این چماقدار که در حضورت مرا رها نمی‌کند شش من برنج چنپا برای سفرهٔ شما از من می‌خواهد نه فرزندی دارم که در موقع زراعت کشت کند و به موقع بیکاری مانند مردم خوشبخت دزدی کند، نه دختری دارم باشلُق بگیرم، من کجا برنج چنپا کجا! مالیات سه سر گاو را به گدائی می‌دهم.»

به حق خدا قسم است تمام مویه سرایی آن پیرزن سرمویی ایجاد حس انسانیت در آن اول خان متمدن نکرد و با کمال وقاحت گفت «رد شو!» چماقدار منتظر همین بود، اٰه اٰه که چه کرد!!!

۴۰ ـ این حال افراد ایلات جوهری فلان خان بهمان محل است، امان از وقتی که آن خان طوری قوی شده باشد، که خان و طایفه (۱۳۷) محل دیگر را تسخیر کند، در آن‌جا بدون وقفه و درنگ تمام معاملات آغامحمدخان قاجار با ورثه کریمخان زند پیوسته در کار است، حتی دیدم چهار پُشت از غلبه غالبین و مغلوبین گذشته بود و بر شدت معامله افزوده بود، و تمام آب و زمین مغلوبین را اغتصاب کرده به بستگان خویش بخشیده مزارعه اراضی را نیز به مالکین شرعی نمی‌دادند! از همه گذشته پست‌ترین نوکران خان غالب (در یکی از مسافرت‌ها دیدم) و عده زنان طایفه مغلوب را در منزل پیش به همدگر می‌دادند، باریک شده ترتیب را پرسیدم گفتند نوکران که وارد هر خانه می‌شوند، شوهرزن صاحب خانه تکلیفش سکوت مُطْلق و از خانه بیرون شدن است! به هر نجابت و خانوادگی باشد!!، این است نمونه قدیمه و حالیه پاره[ای] جاها که اسباب خارجی تازه ندارد. (۱۳۸)

۴۱ ـ مسئله بردگی کُل مردم بلوچستان باقی ماندهٔ ایران، که همین جزیی هم از نقطه نظر اقتصادی زراعی شایسته همه‌گونه زرخیزی است، بر اهلش پوشیده نیست که دو ثلث از شمارهٔ کنیزان و غلامان امروزه ایران از دیرزمانی تاکنون مستقیماً نفوس پاکیزه ایرانیان آزاد بلوچستان بوده و هستند، که حکام کرمان آن مردم مظلوم را همه‌ساله یاغی قلم داده و خرج تراشی کرده و به بلوچستان رفته از تلیدوطارف همه را غارت کرده فوج‌فوج پسران و دختران را از پدران و مادران پیر جدا ساخته می‌آوردند، و اگر ایرانیان تا یوم‌القیامه مملوک پست‌ترین مردم عالم شوند، در مجازات این‌گونه اعمال آنها هنوز کم است (بدبخت فرنگی‌ماب ایرانی گمراه، این مجازات ایرانیان به حکم قرآن آزاد کننده عالم است نه به‌واسطهٔ نعوذبالله نقصان احکام آن از تساوی حقوق بشری.(۱۳۹)

۴۲ ـ فروش خالصه‌جات علاوه بر نمونه مفاسد موجودهٔ موروثی گردیده، رعایای محالات خالصه راکه خرده ارباب آزاد طبیعی بودند به علاوه این‌که سلوک ارباب و زارع مستقیم به آنها بشود دچار فلاکت ابدی کرده و تمام هستی آنها راکه عبارت از قطعه زمین حاصلخیزی یا چند درخت میوه و یا خرما بوده، حتی ابنیه مانند آسیاها را ضبط نموده و به کلی سهم بذرگری و باغبانی و فلاحی نیز به آنها نمی‌دهند، و سراسر آن آسمان و زمین و نفوس آن خالصه را رییس طایفه می‌گوید مالکم به موجب گفته (چه فرمان یزدان چه فرمان شاه) بعدها آن بچه تازه فرنگی شده ایرانی که با هزاران فلسفهٔ عملی مدانی امروزه از زیر مقنعه مادر عصمت فرار کند یکی از اصول مرام‌نامه خود را انفکاک قوه روحانی شمُرد، در حالتی که لفظ و معنی و قول و عمل آن حالاها انجام نخواهد داد جز اشمئزاز و وجودش آن‌طورها جوهریت مانعانه ندارد.[1] (۱۴۰) در مثل این‌گونه مقامات خالصه‌جات و مالکی و بذرگری چه خواهد گفت و چه خواهد کرد؟ جز همان که بگوید (خُرده ارباب و) نخواهد شد و نتواند کرد! بر کف ننهاد به جز بادش، برهان تناهی ابعادش! انفکاک حق است لکن نه دفع فاسد به افسد!

۴۳ ـ تا این اندازه اشاره به اندکی از مفاسد بی‌شمار و اصلاحات بس دشوار، که به خوش‌ترین بیانی از خامه دانش و آمهٔ بینش مردم خارجه و ایرانیان ریخته شده کفایت است، و خرده‌گیری از آرای هر مصلحی از مصلحان فرنگ و ایران نمونه را به دست می‌دهد و روشن می‌دارد که از نقطه‌نظر آن‌که می‌گوید.

«بنی آدم اندر زمین پدر چو اخوان شریک‌اند در خشک و تر»

و نیز دعوی می‌کند که هیئت حاکمه از جماعت برای جماعت در جماعت است

---

۱. فرمانی به تحریک همسایه جنوبی به سرحد دار عربستان در سلطنت مظفری داده، که اهواز مرکز یک سلطنت قدیمی و جزیره الخضرا و عباران و خاک محمره ملک اربابی موروثی سرحد دار است دارای میلیون‌ها نخلیات خورده ارباب بود و همه را صاحب فرمان ضبط نمود برای این‌که به فشار و تصدیق همسایه جنوبی عربستان از ایران مجزی و امارت مستقله شود و ما در خواب غفلت اندریم. (منه)

(دیمکرات) اصلاحات امور اراضی از مشکلات حل ناشده تاکنون عالم سیاسی است، و هر مصلحی (۱۴۱) تاکنون به قوت دست طلب عمومی هر اصلاحی کرده همانا جوهریت ابدی، مانند قضایای تحریر اقلیدسی ندارد و نداشته و هر دانشمندی هرچه گفته یا به همان نمونه بوده یا اگر دارای جوهریت علمی و موجبه کلیه بوده مسلماً به جُزییه منعکس گردیده!!

بچهٔ سخن گو در شب تاریک بر دوش غلامی سیاه که للهٔ او بوده زیر طاقی عبور داده می‌شد، یک بار فریادش بلند شد، غلام پرسید چرا؟ گفت می‌ترسم! گفت با این‌که بر دوش منی از چه می‌ترسی گفت همین بر دوش تو بودن مایه اصلی حرف من است!!!

پس نظری بس ساده به تمام ممالک فرنگ افکنده انصاف را پیشه کن، آیا جز همانا که سد راه آزادی خواهند متصدی امری و دارای شغلی در کل هیئت حاکمه هستند؟ و کسانی که می‌گویند بهرهٔ غلام حبشی و سید قرشی در هرجا و هرچیز برابر است و برتری منحصر است به پرهیزکاری مخذول و منکوب (۱۴۲) و رانده شدهٔ از هرجاینده در هر مملکتی به نامی بد و منفور مسمیٰ هستند؟ علی امیرالمؤمنین[۱]، را تصور می‌کنی به اندازه شعبه ابن مُغیره، و امثال او نمی‌دانست؟ آیا در جواب پسر مغیره نفرمود «دیروز نصیحت کردی و امروز غش، لکن من نمی‌توانم آنی ظالم را تجویز کنم حاکم باشد؟» آیا نفرمود «علی چگونه آرام باشد که گوشواره یا گردن‌بند زنی یهودیه را که در ذمه اسلام است ببُرند؟» آیا نفرمود «اگر در تمام قلمرو من یک نفر پیدا شود که شکم او از من گرسنه‌تر باشد مرا بر او امیری نیست؟» آیا موافق این‌گونه فرمایش‌ها نفرمود و اندکی در تزلزل اساس سلطنت خویش و زندگانی

---

۱. شک نیست که عزل معاویه از مسایل سیاسی بوده است و مسایل سیاسی هرگز مانند قضایای اقلیدسی نیست که بی اختلاف باشد و این‌که از دیرزمانی در افواه است که اگر حکم به عزل معاویه در آغاز خلافت نمی‌شد حرب صفین واقع نمی‌گردید، اصلاً تیری در تاریکی و قیاسی مع الفارق است چه احقاد بنی امیه هرگز خاموش شدنی نبود و محقق نیست که اگر علی او را عزل نمی‌فرمود معاویه تسلیم می‌گردید. (منه)

خود و پیروانش باک داشت؟ و سر مویی برای طول سلطنت خویش یا جان خود در موارد حریت عمومی مسامحه فرمود؟ آیا سید الشهداء ـ علیه‌السلام ـ که یزید تمام امتی خود را سوای خلافت باد می‌داد، (۱۴۳) و تا دقیقه آخر که محاط قشون یزید بود و بقایای عصمت رسول‌الله ـ صلعم ـ را همراه داشت، مگر نه پسر سعد طلب اصلاح می‌کرد و آن بزرگوار می‌دید، که کشته می‌شود و ناموسش اسیر می‌گردد، معهذا به مال دنیا تسلیم و تجویز نفرمود که ظالمی بر ملت آزاد حکومت کند،[1] پس مصلحین برای موضوع ما نیز گروهی بس کم خواهند بود، و به نمونهٔ اصحاب آن‌گونه بزرگواران، و اگر در وقت گفتن و یا دست عموم را به طلب آوردن کشته نشدند، ابداً آثار نمونگی به اصحاب آن بزرگواران دنیا و آخرت را نخواهند داشت.

۴۴ ـ در این‌جا که نزدیک به رسیدن به اصل موضوع است به‌طور مقدمه بیاناتی عامیانهٔ بس مختصر که فهرست عنوانات به غایت مفصله باشد لازم است نگارش داده و دستور نهاده، (۱۴۴) آن‌گاه آغاز به جوهر مقصد و گوهر مطلوب می‌شود، نخست فرق میانه دانشمند و جعبه ناقل‌الصوت است! در میانهٔ فقهای شریعت اسلام روشن است، که راوی مجتهد نیست، یعنی حافظ احادیث و کل کُتُب فتاوی استنباطیه علمای سلف در صورتی که معانی و مقاصد همگی را هم بداند، مجتهد نیست! فقط راوی است و مقلد دیگران، و ابداً در زمرهٔ من جَازَلَهُ الحُکم نخواهد بود، مگر این‌که شخصاً احکام را از ادله اربعه به قوانین اصولیه مقرره استنباط کرده باشد.

۴۵ ـ مثال جمع و تقسیمی را که دبستانی در هنگام تعلم حساب از کتاب یا املاء معلم حفظ کرده باشد بدون این‌که عمل کند در عین آن مثال، بر دانش او چیزی جوهراً

---

۱. چنان‌چه در سال ۱۲۲۱ هجری فقط گفته شد در شیراز که با این گونه فشار ظلم عما قریب ملت ایران بیدار می‌شوند و آزادی می‌خواهند و خبر داده شد به آن‌چه در اندک زمانی واقع گردید و یا مظلوم را در معرض قتل درآوردند و یا مظلوم را غارت نمودند و زنده باد شاهزاده محمدحسین میرزای مؤیدالدوله که ملت خواهی فرمود و نجاتم داده و امروزه همان عبدالله خان امیرنظام که با قرآن خلاف کرد و ما را شکنجه نمود نماینده ملت و عضو مجلس است عین گفته در ضبط اوست. (منه)

نیفروزده است، و هرگاه نفس قواعد جمع و تقسیم را به‌طور اطلاق تعقل نکرده باشد، که بتواند در امثله حسابیه عالم در آن موضوع جاری کند نیز (۱۴۵) جامع و قاسم نخواهد بود، چنان‌چه بر صفحه ناقل‌الصوتی که هنگ مرکب از دو سبب خفیف و یک ثقیل و یک وتد خفیف خوانده باشند، در هنگام نقل! اگر تا صبح قیامت مکرر گذارده شود آوازی جز همان اجزا مرکبه پس نخواهد داد و ماهور او چکاوک نخواهد شد!! به خلاف آن‌که علم بر کتب هنگ‌ها را به اصول خط و نقطه داراست که هم متصرف است و هم ممیزه.

۴۶ ـ طبیب هرچه به مهارت تامه درس خوانده باشد، تا این‌که خادم طبیعت شده باشد در همه‌جا به یک روش و مسلک خدمات او مفید نخواهد بود، مگر این‌که در کل امور جزئیه مجتهد باشد و بتواند به خوبی جرح و تعدیل کند، حتی آن‌قدر دقیق باشد که بداند مقدار نمک تلخ در بلادی که مثلاً در عرض جغرافیایی لندن واقعند در مرضای به یک درجه (۱۴۶) نوعی، محتاج به آن مسهل با مرضای شهر لندن غالباً یک وزن نخواهد بود.

۴۷ ـ در صورتی که در علوم راجعه به مواد و موضوعات خارجی امر چنین است و عین امثله حسابیه در معلم خانه در جمع و خرج یک دکان بقالی اعاده نمی‌شود! در سایر علوم عقلی عملی چه خواهد بود؟

پس دانشمند کسی است که نخست فرق بداند میانهٔ زبان‌دانی و اصطلاحات علمی! نه این‌که هر عربی دانی را مفسر قرآن بشمارد یا هر درشکه‌چی فرنگی را که لزوماً شاید چندین زبان می‌داند طبیب یا ساعت‌ساز بخواند، بلکه مقدمتاً بداند که زبان‌دان عالم نیست و هر فارسی‌زبانی کتاب فارسی هیئت را نمی‌فهمد.

دوم بداند که اصطلاح‌دانی همان نسبت را به علم دارد که زبان (۱۴۷) به اصطلاح به‌واسطهٔ این‌که همان‌گونه که زبان لغت اصطلاح است، اصطلاح نیز لغت علم است، که به‌واسطهٔ آن شخص عالم تعبیر از قواعد کلیه می‌آورد، که مجرد است و

اصطلاحات قالب آن روح مجرد است.

سوم بداند که وقتی عالم است که به توسط امثلهٔ اصطلاحیه بتواند مقدار سطح مثلث سه فرسنگی را از ضرب ضعلین آن به دست بیاورد، همان گونه که در مدرسه در مثلث سه گرهی عمل می‌کرد.

۴۸ ـ در امور محسوسه و موضوعات مادیه اگر کُلیات اصطلاحات علمی را درست فهمیده و عمل کرده باشند، به‌واسطهٔ جسمانیت موضوع کمتر خطا می‌شود، و در سایر موضوعات آنی‌التغییر و فوری‌التبدیل و کلیهٔ موضوعات عقلی بسی خطا می‌رود، و به‌واسطهٔ تغییرات موضوع بوده است، که در حکمت چنین اقتضا (۱۴۸) کرده که در احکام روزانه انبیا ناسخ و منسوخ باشد، و حتی یکی شخصاً ناسخ شریعت پیغمبر سابق باشد، و اگر چنین نبود کلمه «اصلاح» و کلمات مترادفهٔ آن در لغت هیچ قومی وجود نداشت، و به همین دلیل طبیعی می‌گوییم مصلح و متتمم هر امری باید حتماً دارای ملکهٔ اجتهاد و متعلم از شدیدالقوای فوق خویش باشد، این است که شاه بیت مذهب اثناعشری عقیده به عصمت انبیا و لزوم به حافظ دین که با قرآن پیوسته توأم باشد و عصمت کل ائمه ـ علیهم‌السّلام ـ است.

۴۹ ـ بیشتر مردم را خوی سرشت و عادت سرنوشت هنوز این است، که عادت کرده‌اند به پذیرش نقوش علمی و تصدیق به اصول فنی بدون امتحان عملی، حتی در اغلب امور محسوسه؛ مثلاً قرون بس متمادی گذشت که کتُب ارسطو دروس کل مدارس شرق و غرب بود و یکی از نخستین روز در این جمله امتحان نکرد، که می‌گوید (سرعت حرکت (۱۴۹) به اندازهٔ حجم متحرک است) و شارحین کتب او تیرها در تاریکی انداخته و دلایل بی‌شمار بر آن اقامه کردند، تا در قرون اخیره که آن مرد فرنگی بالای مناره رفته امتحان کرد: و فریادش بلند شد، معهذا مردم عمل مدان او را اخراج بلد کردند، هارون‌اُلرشید، خلیفه عباسی، محض بیدار نمودن علمای عصر خویش جعل قضیه کرده و گفت علت این‌که ماهی مُرده وزنش از زنده تفاوت دارد

چیست؟ علما هزارها کتاب تالیف نموده و هزارها کتاب بر رد هم‌دگر نوشتند، در حالتی که یکی از آنها برنخُورد براین‌که امتحان کند و ببیند واقعاً اصل موضوع حقیقت دارد یا نه؟

۵۰ ـ از این گونه امثلهٔ عامیانه کشف این حقیقت را خواهانم که: زبان علم نیست! و علم عمل نیست! و عمل در هرجا یکسان نخواهد بود! و عالم عاقل کسی است که به هر موضوعی رسید، که (۱۵۰) دیگران تنقیح نکرده‌اند، نخست در تحت محاکمه و امتحانات آورده و با قواعد مسلمه علمیه که دارد موازنه کرده دریابد که از ممکنات است یا نه؟ قضیه صادقه است یا در اجزاء بُرهان آن سفسطه است؟ دوم این‌که اگر فلاسفه گذشته یا امروزه بر صدق آن صحه نهاده‌اند کورکورانه مجذوب عظمت اشخاص نشود، و در تمام بدیهیات مقدمه برهان ایشان تشکیک کند. سوم پس از امتحانات مزبوره اجتهاد کند و ببیند که آن موضوع عام است در همه‌جا بدون تفاوت یا جرح و تعدیل می‌شود به مناسبات خارجی؟ یا خاص است. آیا انار را با شُحم خُوردن برای کسی که معده او به غایت قبض است نیز توان تجویز کرد؟ چنان‌چه شیخ مفید رحمه‌الله در بسی از این گونه اخبار دقت نفرموده، و امر در (کلِ الِرّمّانَ بشحنه) و (صوموا صوم شهر رمضان را یکسان) گرفته، یا عام مطلق استحبابی یا این‌که در رد خبر در باب (۱۵۱) انار با شحم برای کسی بود که زلق امعاء داشته؟

۵۱ ـ در کل قوانین اساسی دول مشروطه، جمهوری، مقننه اُمروزه فرنگ اندک نظری افکنده، با این‌که توان گفت مجسمه الفبای لغات آن موضوعات است و باید یکسان باشد خواهی یافت که در نفس آن حروف تهجی مشروطیت و جمهوریت اختلاف است، و به‌واسطهٔ همان اختلاف پاره[ای] از آن حروف هجاییه که اُمّ آن لغات و اُمّ‌القوانین است، کلّ قوانین مدونی هریک از آن دُوَل که ذریات زاییده از آن مادر است از هم‌دگر در بسی مواد اصلی و فرعی ممتاز است، به میزان اختلافِ هرچند حرفی از آن الف باها، پس بدون ملاحظه مناسبات خارجی و داخلی و اجتهاد در

آنها در صورتی که در موضوع هر امری شبهه نباشد، و قضیه صادقه کلیه هم باشد نتوان تصدیق کرد و دستور قرار داد، بترس از این‌که (۱۵۲) منعکس به جزییه بود!!!

۵۲ ـ عاقل عالم کسی است، که ناچشیده تصدیق نکند که تریاک تلخ است و شکر شیرین، بلکه در صورتی که در عرض عامه باشد و دارای نفس قادر قاهر مختار نباشد، مجبور است به امتحان چشیدن، و اگر دیگری آمد و گفت من هر دو را می‌خورم و ابداً احساس طعم نمی‌کنم، در صورتی که از علمای مقهور به عادت در عرض مجرب اول باشد، نیز فوراً او را تکذیب نکند شاید فاقد قوهٔ ذایقه باشد چنان‌چه هستند، یا شاید قبل از خوردن تریاک و شکر برگ عناب جویده باشد چنان‌چه چنین است.

۵۳ ـ عاقل عالم کسی است که به حُسن عملیّات فلسفیه بتواند ملکهٔ عادات را چنان‌چه به عادت آمده و رنگ بخشیده به عادات دیگر بستُرد، و تبدیل به ضد کند، به‌واسطهٔ این‌که (۱۵۳) عقول و حواس و مدارک کل بشر سوای معصومین دارای رنگ عادت است، و از نخستین روز پرورش نطفهٔ آنها تا دم مرگ تمام معلومات معقوله و محسوسه بشری منصبغ به رنگ عادت است، این است که اخلاق آنها به‌واسطهٔ اختلاف عادات مختلف است، و این است که تاکنون حس و قبح ذاتی را هیچ‌یک از فلاسفه شرق و غرب نتوانسته‌اند معیّن کرد و ممتاز بدارند، بلکه حاصل سخن عموم ایشان این است که (محاسن قومٍ عندَ قومٍ معائبٌ) جز پاره[ای] از علمای ربانی اسلام که از مشکوة نبوت محمدی اقتباس نور کرده باشند.

۵۴ ـ آن‌چه گفته‌اند (حد وسط در هر چیز خیر است) معنی خیر را نفهمیده‌اند، آن‌چه گفته‌اند (عدل حسن است و ظلم قبح) معنی دو کلمهٔ اخیره را ندانسته‌اند، به‌واسطهٔ این‌که عقل آنها که ممیز معانی است (۱۵۴) و مدرک حقایق، ساده از رنگ عادت نیست، و پیوسته هر ملایم به طبع عادی خود را نیک دهر منافر را بد می‌داند، حتی حس او خطا می‌کند به‌واسطهٔ رنگ عادت، مثلاً تریاک خور به مرور زمان به جایی

می‌رسد ذائقهٔ او که ابداً احساس تلخی از آن نمی‌کند و بلکه یک طعم بسیار خوش مطبوع ملایم مخصوصی از آن درک می‌کند و به این عادت سترده می‌شود، رنگ عادت قبل از تریاک در مرور زمان، پس در حالتی که عادات جسمانی ممکن است سترده یا تبدیل شود به ضد آنها گوییم «فیلسوف دارای روحیّات عملیات می‌تواند ایجاد ملکه در مردم کند، که مواد شکری و تریاکی ذایقه آنها را اصلاً منفعل نتواند کند.»

۵۵ـ حالا که رشته سخن به حُسن و قبح ذاتی و عقل بسیط رسید، اندکی در کشف آن سخن گفتن خارج از موضوع نخواهد بود، پس گوییم که: کُل کائنات، که اشرف درجهٔ آنها را گویند (۱۵۵) بشر است، مُحب ذات خویش و مجاهد بقای خویش‌اند، که محرک آن جهاد همان (حب ذات) است. و در این دو جمله مختصر شکی نیست که کرورها کتاب در اثبات آن از رشته هرگونه موضوعی نگاشته‌اند، و باز می‌گوییم شک نیست که آن‌چه از کمیات و کیفیات موجب بقا است در نظر کل کائنات حُسن ذاتی دارد و آن‌چه موجب عدم است قبح ذاتی! و در این دو جمله حتی (داروین) و ارباب مُعتقد به ذرات جوهریه زده و قدم آنها و اصول، انتخاب طبیعی، و قواعد تنازع بقا واصل نشو و ارتقا مصدق نگارنده است، لکن در صُغری همگی باهم رفته‌ایم و در کبری به غلط افتاده‌اند، چنان‌چه قرآن مجید اول را تصدیق می‌فرماید به قول ـ «یعلَمونَ ظاهراً من الحیوٰةِ الدُّنیا.»[1] و ثانی را تکذیب می‌فرماید به: «وَهم عَنِ الاٰخِرة هُمْ غافلون»[2] به‌واسطهٔ این‌که مسلماً موجبات (۱۵۶) بقا خیر و موجبات عدم، شر است، لکن فرق است میانه بقای ابدی و بقای موقتی، به‌واسطهٔ این‌که اگر بقا بسیطاً حسن ذاتی دارد، توقیت در آن مسلماً قبح ذاتی دارد، چه که منتهی به عدم می‌شود، پس وضوحاً با این عبارات عامیانه که دارای همه‌گونه براهین است ثابت است که خیر محض و حُسن ذاتی، بقای ابدی و عکس آن به عکس است، و عاقل

---

۱. روم / ۷.

۲. روم / ۸.

کسی است، که مجاهده کند به وسایل بقای ابدی به دست آوردن، چنان‌چه خداوند علم اخلاق علی امیرالمؤمنین،[1] کلمه[ای] در این باب فرموده که دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق است «العقلُ ما عُبِدَ بهِ الرحمان و اکتسب به الجنان.»

۵۶ـ از این‌جا روشن می‌شود، که هرگونه اقدامی سیاسی یا معاشی یا مذهبی که براساس دوام و بقاء و موجب دوام و بقا و موصل به سوی دوام و بقا باشد، حتی شبیه به آنها (۱۵۷) باشد، دارای حسن ذاتی بوده و خیر محض است، و اشباه آن نیز حُسن و خیر ظلّی و تبعی خواهد داشت، چنان‌چه روی و موی خوشگل آدمی را خوش می‌دارد، صورت مجسمه و بر روی کاغذ آن نیز بی‌اثر نخواهد بود! پس اگر به مطلبی رسیدی پس از امتحانات ابتدایی آن و به این نکته اخیره نیز فائز شدی خواه دنیایی و خواه آخرتی و خواه اشباه آنها، دیگر هیچ معطلی در به چنگ آوردن مقصد از موضوع قضیه نخواهی داشت، جَم وقتِ خودی ارندست به جامی داری!

و تا این‌جا اشاره شد به مبادی فلسفهٔ علمی مناسب ظهور در کالبُد فلسفهٔ عملی و از این به بعد اندکی به سبک و طرز عملیات نیز بباید اشاره کرد.

۵۷ـ برداشت هر امری بدعی و کار تازه، یا اصلاح معمول در جای دیگری در صورتی که همه گونه موانع داخلی و خارجی موجود (۱۵۸) است دارای سهولت نخواهد بود، چنان‌چه هیچ پیغمبری تمام تکالیف دین خود را یک باره به امت خویش نفرموده و هیچ معلم مکتب‌خانه[ای] همراه درس الف با بچه را به قرائت کُل کتب و علوم تکلیف نکرده و اگر چنین کنند، احدی اقدام نخواهد کرد به‌واسطهٔ موانع داخلی و خارجی که به عادت در مرور زمان آمده، در میدان جنگ هرگز لشکر وطنی نمی‌تواند قشون یاغی خارجی را در همه‌وقت از نقشه جنگ خویش آگاه کند، و

---

۱. بردار کل کتب اخلاق مشرق و مغرب را و جستجو کن و انصاف بده که ابداً مسئله حسن و قبح و خیر و شر حقیقی را نیافته‌اند، که بقای مطلق ابدی و عدم مطلق ابدی است و هرچه گفته‌اند خارج از دایرهٔ نسبت نیست. (منه)

بگوید از کجا و به چه راه فرار را بر تو سد کرده یا چنین و چنان خواهم کرد، شطرنج‌باز نمی‌تواند پیش از حرکت مُهرها به حریف خود نقشه بازی خویش را بگوید، وکیل خصم ترتیب محاکمهٔ خود را در اثبات یا اِنکار دعوی به وکیل حریف خویش قبل از محاکمهٔ رسمی در عدلیه نخواهد گفت، حتی دزد کیسه‌بُر ممکن است به صاحب کیسه بگوید خود را به پا که کیسه‌ات را خواهم برید! لکن راه و رسم آن را (۱۵۹) نخواهد گفت. فلان دولت می‌خواهد بهمان مملکت را تسخیر کند چگونه می‌گوید به چه تدابیر!

فلان مُصلح منحصر به فرد یا افرادی بس قلیل است می‌خواهد از ملتی خواب یا نیمه خواب یا بی‌حس یا نیمه متمدن حمایت کند و موانع خیلی بزرگ را دفع نماید، یا دشمنانی بس قوی را اخراج کند، چگونه می‌تواند حکمت سیر مُهرهای خود را آفتابی کند، یا طوری وانمود نماید، که حریف او به علاوه مستوری به لفظ احیاناً بتواند از حالات طبیعی وجنات او چیزی بفهمد، در این نبذه همه گونه امثال عامیانه آوردم که کلیاتی باشد دستورالعمل برای اغلب اُمور، از پریشانی آن خواهدگیری شایسته نیست!! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۵۸ـ اصلاح اراضی، و حفظ عامه ملت که در آن ذی حقند مانند تنفسِ در هوای مجاور هرجا که شاه و گدا باید نَفَس خود را (۱۶۰) بالمساوی از آن تازه کرده و روح حیوانی خویش را نگاه‌دارند، از نقطه نظر اصل موضوع، پس گفته می‌شود که آیا جوهراً اصلاح ممکن است یا نه؟

جواب داده می‌شود، آری! به دلیل وجود نفسِ کلمهٔ اصلاح! و این‌که به‌واسطهٔ اصلاحات موقتی که در ممالک فرنگ و اوایل اسلام داده شده در نفس این موضوع، و به دلیل این‌که چاوُشان آزادی بشر از آغاز مواعظ انبیا ـ سلام الله علیهم ـ، و در هر دورهٔ مصلحین امور سیاسی پیشرفت‌های بس بزرگ نموده و جبال عظیمهٔ استبداد پادشاهان را که مجالس بشر بوده تا درجه بس کاملی زیر آورده‌اند، ولو این‌که

دوباره همان مجالس با خشت و سنگِ بندبندِ قوانین به طوری ساخته شده و شرایع قوانین بشرساخته برای هر ذی‌حیوتی قفس‌ها و مجلس‌های تاریک تکالیف فوق‌العاده (۱۶۱) به اندازه[ای] ترتیب داده، که در مجلس مستبدترین سلاطین هزاریک آن تکالیف را نداشت و نجات امروزه مردم به غایت مشکل افتاد! جز به جنبک عمومی اندکی یا ظهور مهدی بالیسف کاملاً لکن همین که بشر دید و فهمید، که در تخریب اساس استبداد ذی‌حق بود و توانا شد و از پیش بُرد، و همین که نه این نگارنده جاهل بلکه ذوات بس پاکی از دیرزمانی به این نکته برخورده‌اند و تولید هزارها گفتار (مژدکی) و انجمن‌های سری و آشکار فدایی فرموده‌اند، و از رفتار همگی روشن شده که پیشرفت‌ها در همین گونه موضوعات مژدکیانه کرده‌اند، و ثابت شده که خیر بشر مندرج است در شرایع آسمانی کامله! البته روزی بیاید که این قفس‌ها و زندان‌های کوچک کوچک نیز درهم خُرد شود.

و از نقطه نظر موضوع آزادی بشر به علاوه آنچه در باب (۱۶۲) اراضی و خاک طبیعی هر سرزمین اصلاحات گاه گاهی به نظر رسیده، هرچه از تاریخ ایجاد قانون اساسی هر شریعتی آسمانی یا قانون اساسی هر دولتی سیاسی تا هذه‌الساعه در تحت عنوان حُریت هُویت و تساوی حقوق بشری گفته شده و به کار بسته‌اند، همگی موضوعات خواهرخوانده اصلاح اراضی است، چنان‌چه در هر مملکتی از ممالک فرنگ ملاحظه کنی و تاریخ گذشته و امروزه آنها را موازنه نمایی خواهی یافت، که مسئلهٔ اراضی نیز همراه سایر مسایل سیاسیه از قعر چاه به اوج ماه رسیده است، برای مثال بخوان اصلاحات اُشتین را در ممالک جرمن و جفرسن را در ممالک امریک که هریک در وطن خویش بیرق‌دار اصلاحات اراضی بوده‌اند، و با کفات رجال مصلحین امور سیاسی پیوسته توأم بوده‌اند.

۵۹ـ علمای سیاسی ثروت کوشش‌ها در تعیین ماهیت و مادیت (۱۶۳) آن به کار برده، که آیا واقعاً ثروت چیست؟ و مواد و ماهیات آن کدام است؟

اول کسی که در فرنگ این علم را مُدون ساخت (آدم اسمیت) از اهالی اسکاتلند بود و از آن زمان تاکنون فلاسفه خبره در آن باب سخن گفته‌اند، و پاره[ای] اصول آن را مشخص نموده، گروهی فلزات نفیسه را هم که میزان مبادلات است در جزو ثروت شمرده‌اند، ولهذا فروغات تابعه را کلا جداجدا نام بُرده و به شمار آورده‌اند، که در جای خود مندرج است.
لکن اگر به زمین بروند یا آسمان و شق شعر نمایند، در تعیین ماده تمول زاید بر این دو کلمه جامعه که زایش آمه نگارنده این چکامه است نخواهند یافت.

## زحمت - زمین -

آن‌چه در عالم تصور شود در تحت این دو کلمه افتاد، حتی آن‌جا که (۱۶۴) سیجویک بزرگ دانشمند آلمانی در مقام اغراق می‌گوید «شاعری نیز در شمار ثروت است در ذیل زحمت افتاد.» پس خوب که دقت شود نگارنده نیز در مقام اغراق برآمده می‌گوید «ثروت مادی عالم همانا فقط زمین است و زحمت از خاصیات یکی از موالید اوست که حیوان باشد به انضمام بشر.»
و با این تعیین موضوع حاصل تحقیقات کل ارباب ادیان قشراً و تاویلاً و روحانیةً و فلاسفهٔ سیاسی عالم بالطبیعه همراه است، پس این نبذه را این گونه خاتمه می‌دهم که: «کُل بشر که بالمساوی در نظر طبیعت بدون امتیاز فرزندان مادری هستند که نام آن زمین است، بالمساوی ذی حقند که از پستان مادر خویش معاش کنند که عبارت است از آن‌چه محصول زمین گفته می‌شود که زحمات نیز در نظر عالی جزو همان محصولات است.»(۱۶۵)
۶۰ـ چیزی که در فلسفهٔ عملی به غایت موجب دشواری و علّت سختی پیشرفت است و باعث کُل خون‌های پاک و پلید ریخته بر روی زمین است، همانا اصول جمع و تقسیم ثروت است به طور تساوی و در عامه فرزندان مادر عزیز ایشان عملاً نه

علماً، چه که از راه علم تا اندازه[ای] روشن گردیده!
اگرچه اغلب گفتار سیاسیون اعصار تمدن فرنگ به منزله بیان درد است نه دوای بهبودی، لکن همان بیداری حس برای احساس درد نخستین نقطهٔ آغاز علاج است.
واگرچه پاره[ای] مردم همین که می‌خواهند بیان ترقی بشر کنند، می‌گویند تمدن و شهری شدن است، لکن من پیوسته می‌گویم «بیداری حِس احتیاج» است؛ پس اصلاحات خاک طبیعی ما را زوبُرو می‌کند به موضوع مادی کل تمولات عالم، و با این عظمت موضوعیت کُلی، که هزارها تجزیه و تجدیدات شده و گروه‌ها گروه مردم دانشمند و (۱۶۶) فدائیان بشری اجزا مختلفه بی‌شمار آن را چاوشان اصلاحات علمی و عملی هردو بودند، ولو این‌که در ذیل عنوانِ کُلی، محصولِ زمین. و نیز، زحمت، هم مستقیماً نبوده، لکن آنها که دانسته و نگفته‌اند! کرده‌اند، وآنها که ندانسته‌اند نیز کرده‌اند، یعنی همگی خدمت به همین موضوع کلی نموده‌اند.
مثل این‌که طبیبی بگوید «من دست شل را خوب می‌کنم». دیگری بگوید «پا را معالجه می‌کنم» دیگری «چشم را» و چهارمی بگوید «من آدم را معالجم» وهکذا، همگی درست گفته‌اند تماماً خادمِ آدمند، که موضوع کلی است و با این‌که مشاهده می‌کنی، که تا امروزه هرگونه اصلاح یا شِبه اصلاحی در امور عامه بشر داده شده و سراسر اجزا و اعضا جوهری پیکر موضوع کلی که زمین است بود، باز که ملاحظه می‌شود گوئی سد یاجوج و ماجوج است و سرمویی از جا جنبش نکرده و پیشرفت نگردیده، و هروقت و هرجا که هر (۱۶۷) دانشمند دریاعلمی، یا وطن‌خواه بشرستایی می‌خواهد در آن باب چیزی بنویسد یا اصلاحی عملی کند، گویی فنی بکر است و او مبتکر و باید سراسر هوش و حواس خود را جمع کرده و از کل اجزا طبیعت استمداد جُسته و کمک بخواهد، شاید کلمه جامعه موری از عالم لاهوت برای اصلاح امر ملکهٔ ناسوت به او الهام شود، که قاعده کلیه بدست بدهد!
و حق این است که ورای شریعت غرای محمد (ص) که بدون تعصب (به‌طوری که ما

می‌دانیم! نه غاصبین آن سند مقدس!) تاکنون آن ارشمیدُس عوالم سیاسی که بتواند اختراع اهرم خادم جراثقال این موضوع کند یا ترازوی موازنه این فلز نفیس را در مانند خرانه حمام گرمی بازار تمدن نماید، به وجود نیامده! و مادر دهر تاکنون از زایش یک هم چو فرزند رشیدی عقیم بوده!

۶۱ ـ کوته نظر مباش! به گِرد الفاظ مگرد! صفای خیابان‌های (۱۶۸) شهر پاریس، و یا شورای ملی حکومت از جماعت برای جماعت در لندن را دلیل میاور! چشم بازکن ببین که در همان لندن و پاریس امروزه و شهرها و ممالک خواهد خوانده شده آن دو شهر، آن دو مملکت، فقط چند نفری اعیان دارای زمین‌اند و بس. باقی همه غلامان جو خرید آنهایند، ای کاش بهای همهٔ بندگان را جو هم می‌دادند به اندازه[ای]، که در هفته یک روز شکمی سیر از خود ببینند، نه غلط کردم ماهی یک بار! آخ افسوس که بازهم غلط گفتم سالی یک بار، آه آه چقدر در اشتباهم، ای کاش عمری یک بار شکم این فرزندان زمین را بالمساوی از جو برشته سیر می‌نمودند!!!

خدا لعنت کند مشرب لامذهبی را که عالم را تماماً آتش زده! آیا کدام راحت دنیا و آخرت در شرایع آسمانی درج نبود؟ (۱۶۹)

۶۲ ـ با حال حاضرهٔ روی زمین سراسر، نه تنها ایران که همگی دشمن نجات‌دهنده خویش و جانسپار و ماهیار سکندر پروانه! هرگز تمنا مکن از فیلسوفان حقیقت‌ستای عالم که در کشف حقایق اشیا پرده‌دریَ کنند. به‌واسطهٔ این‌که باید بدانی حقیقت یعنی حال نه اقوال، رفتار نه گفتار، این همه که هیاهو در گنبد دوار عالم از کل ذرات کاینات بالسنه شتی بلند است، و افراد کامل بشری با دهان‌های بس پاک جبروتی مترجم آن زبان حال طبیعی بوده و خواهند بود، برای این است که به تو حالی کنند، که حالی پیدا کنی و جست و خیزی نمایی، که گفته‌اند «البَرکاتُ فیِ الحرکات!»

هرگز از نادانی مانند این نگارنده بیابانی نباید منتظر باشی قاعده و قانونی به قید

الفاظ درآورده مانند گفتار «سه چهار = دوازده» که در کل روی زمین خطاپذیر نیست بنگارم! (۱۷۰)

زیرا حقیقت لفظ ندارد و باید از فحوای سخن درک کنی! مثلاً آن‌جا را که می‌گوییم سد یاجوج و ماجوج است با آن‌جا که بیان غلامان جو خریده شده توأم نموده و علت اشکال و سختی موضوع را بدان! ما برای بیهوشان پیوسته عقب مانده به خواب رفته گروهی که عبارت از کل بشر بلکه اغلب حیوانات هوشدار و می‌خواهیم از عین مواد جوهریهٔ دهنیهٔ چرس و بنگ عالم طبیعت و ریشهٔ شجره زقوم اصل حجیم، که شکوفهٔ آن عین رؤس شیاطین است، با این موانع جوهری کدام دانشمند می‌تواند کلمه موثره بگوید، با همیشه خواب بودن طبقات عمومی بشر گفتن کلمات چگونه سودمند می‌شود، بلکه مضر است به‌واسطهٔ این‌که هرچه بیشتر بگویی در خواب اثر نمی‌کند، لکن دُزد بیدار بر اجزا خواب کننده خود احتیاطاً می‌افزاید. (۱۷۱)

کلام بزرگی در احادیث مسلمین است می‌فرماید «شیطان جهل بسیط است و هیچ نمی‌داند و انسان هر فعل نیکی نمود فوراً شیطان عالم به‌ضد آن می‌شود.»

پس امری به این عظمت و کثرت موانع با قدرت مُسلماً از حقایق است نه در رتبهٔ سجع وقافیه یا کلمات تازه به بازار فارس زبانان آمده، مانند شرف (بدرود عصمت). ادارهٔ بفُرم جدید (محل دخل قیمت فکل). وِجدان (مرگ حتی انسانیت) و غیره!

پس آن‌چه گفته‌اند و هرچه کرده‌اند و هرچه گفته شود ضرب‌المثل است، لکن اگر درست در سخنان عامیانه گذشته غورنمایی انصاف این است، که اگر فرض نماییم که بیان این حقیقت را مانند صورت جمع اعداد به قید الفاظ بیاوریم و فرض محال کنیم سر جوی مؤثر نخواهد بود، زیرا ما مردم کاردان طبیعت (۱۷۲) که یقین داریم دُزد راهمان همین تفنگچیان قراسوران راهند و قوهٔ قاهره، که بتوانیم آشکارا با آنها طرف بشویم نداریم، باید زبان پرخاش بسته دل تدبیر عملی بازنموده بر اغفال آنها

افزوده بلکه به خواب راحت بروند و یا در حال چُرْت گاه گاهی بغل آنها را با ریسمان مرگ ابدی ببندیم، آیا می‌شود؟ نه والله. پیوسته شکم مادر تمدن جدید توأم شیاطین می‌زاید، و مادر انسانِ حقیقت‌طلب عقیم می‌شود و اگر احیاناً آبستن شود نازاده سقط می‌شود!

۶۳ ـ خطاب به زمین‌داران امروزهِ عالم نموده پوزش می‌نماید که از این گونه سخنان پُشتِ رف افتادهٔ نگارنده نهراسند، و ناپاییده چماق دفع بلند نکنند و نخست بدانند که امثال نگارنده را هراسی از بنده نیست، و این‌که می‌گوییم حقایق لفظ ندارد نه این است، که فوراً از شما باک داریم بلکه همین گونه افراد (۱۷۳) بوده‌اند، که با قیاصره مُستبد روی زمین طرف شده‌اند و پیوسته مادر طبیعت آنها را در خانهٔ فرعون، موسی تربیت می‌کند، و ریشه و رشتهٔ ایشان پیوسته است، تخم کوچک حجم نارنج مادامی که در لفظ و لباسِ آب و زمین پنهان نشود و آب و هوا در آن اثر نکند، می‌گوییم حقیقت مطلوبه که درخت بزرگ نارنج است لفظ ندارد. قضیه زمین نیز حقیقتی است، که عالم و آدم باید مستعد ظهور آن شده و همان مُعدات طبیعیه الفاظ اوست، چنان‌چه در هر دوره از قدیم و جدید به هر میزانی مُعداتش فراهم گردیده حقیقتش نیز بلادرنگ جلوه‌گر آمده.

باز خطاب نموده پوزش می‌رود، که خاطر خویش را تا بسی قرون آینده خوش بدارند که هنوز اجل زمین‌داری باقی است و عزرائیل کلی مامور اخذ ارواح بلعیده بشری از کالبد چند نفری (۱۷۴) نگردیده، و اسرافیل و هردم به صور آشنا نفرموده، و برای هزارها اعقاب زمین‌داران فرصت است اِلی یومِ الوقت المعلوم، هنوز کجا که قوانین بشر ساخته بهره تنفس هوای مجاور را از عموم گرفته خاصه متمولین قرار دهد، و کلیه روی زمین را مستعد ظهور جمال عالم آرای مهدی خارج بالسیف کند.

باز خطاب نموده ناصحانه می‌گوید درست از حوادث زندگانی خویش پند گرفته بدانید، که حیازه تمول و حفاظه ثروت به‌طور ابدی در خانواده احدی امکان نداشته،

و قاعده کلیه برای امتداد ابدی ثروت در ذریه شخص واحدی به دست نیامده، بلکه به علاوه حوادث روزمره آسمانی قانون ارث و توارث اغلب مذاهب، خاصه واجبات و مستحبات مؤکده در شریعت غرای اسلام که توام است با هزارگونه امید دنیایی (۱۷۵) و آخرتی، (در صورتی که به آنها رفتار شود!) و نیز قوانین موجود مدونی (در صورتی که تکمیل شود) سراسر در سه یا چهار پُشت تمام هستی پدر سوم را بخش کرده و می‌کند، و از میان می‌رود از خُمس و زکوة، ترتیبات نصیبه بَر، فریضه بِرْ و حج، و صوم و رد مظالم، و غیره گذشته تعیین ثلث از مالیه در مصارف خیریه تا پشت سوم سه ثُلث تمام کُل است.

باز خطاب نموده تجدیدنظر می‌طلبد در کل حوادث روزگار و آنچه در باب ارث گفته شد و به‌طور عامیانه به یاد می‌آورد که غنی و گدای افراد بشر از یک ریشه و تخمه‌اند و مانند جو و گندم تخم جداگانه ندارند و تخم گدا را کشت نکرده‌اند، بلکه حکمت عادله دهر برای تکافو گدا را از همین اغنیا تولید می‌کند و غنی را از همین گداها، پس اگر ذریه دوست و فرزند خواه هستید، لازم است امروزه به سختی هرچه تمام‌تر در سد این راه بکوشید، مبادا روزی بیاید (۱۷۶) و خواهد آمد، که ذریات آینده شما نیز دچار اشکالات قحطِ ماده قوت لایموت بشوند.

۶۴ـ خطابات فوق به کسانی بُود که هنوز مسکهٔ مذهبی در مغز آنها اندک تسلطی دارد، و به نمونه غیر آنها نیز لازم است بگوییم «اگر در کلمات نوع پرستانه که می‌گویی، یک از هزار دارای عقیده هستی که بشر به منزلهٔ یک خاندان بزرگی هستند و قانون معاش آنها بباید به منزلهٔ شرکت کلیه باشد، (زنِ من، فرزند من) غلط است. همه افراد شرکتیم بسم‌الله تو که عبارت هستی از سه ربع کل بشر منتها در پاره[ای] جاها و پاره[ای] اوقات مجبوراً لباس فلان دین را پوشیده دست جوانمردی را از آستین شرکت عمومی خود بیرون آورده روی زمین را راحت کُن! تو اگر در شرکت خود خائن نباشی باید اقدام کنی، انصاف هم می‌دهم که شمارهٔ افراد این شرکت (۱۷۷)

بیشتر از کل جماعات مذهبی عالم است. حال آن‌که نخواهی کرد به‌واسطهٔ این‌که در لامذهبی هم دروغگویی و اگر راستی در تو بود، لامذهب نمی‌شدی، و روشن است که پیشرفت این امر مقدس در آیندهٔ عالم به‌طور کلیت به وجود مهدی خارج بالسیف است و بس، عجل‌الله فَرَجَهُ، و آنچه ما بگوییم فرضیات است و موقتیات، فترتب!

۶۵ ـ این نکته را نیز فراموش نکرده‌ام، که تاسیس و ایجاد هر اداره[ای] برای اشغال عمومی به طرز جدید خاصه اگر تقلید صرف باشد از دیگران و رعایت مناسبات داخله خارجه، و سیاست اقتصادی نشده باشد، تولید یک تحمیل مالی بس گزافی برای مصارف اداری می‌کند، که فشار ثقل آن با عمر آن اداره شریک عمر ملت است. و هر هنگامی هم که عدل صرف اقتضای رفع و ابطال آن اداره کند همان اجزا و اتباع و معاملین (۱۷۸) با آن اداره طرفداران بقای آن خواهند بود، چه که محل معاش آنهاست و روزانه بر حجم و قطر استخوان بقای آن می‌افزایند، و صورت‌الرأی آنها و اتباع و بستگان ایشان در هر مرکز مؤثری به طور مستقیم و غیرمستقیم بلند است، در حالتی که گروه گرفتار به فشار آن در کل ملت پراکنده‌اند و تمرکز جماعتی ندارند و محتاجند به سرشت وکلای پیغمبرزادگانی که در هیئت حاکمه‌اند آن هم به نُدرت است.

ای عجب که اعدیٰ عدو بشر به نص حدیث قدسی «نفسَیَ بین‌الجنبین» اوست. هر پاک دین خداشناسی هر نوع پرست وطن‌خواهی هر عدل‌جوی دادستایی را که در غیر داشتن کرسی خدمتی از خدمات هیئت حاکمه مشاهده می‌کنیم شایسته (ابوالملّه)، (اُمّ الرعیه)، (اخ المظلومین) است، و همین که در شلوار این گونه الفاظ دلربا خودی را جلوه داد و به کرسی ریاست رسید از حلقوم ملت بره صفت (۱۷۹) بیچاره آواز (چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی) بلند است!!

ما ایرانیان هنوز تجربه این احوال را نکرده‌ایم، لکن نزدیک است برسیم و خواهیم

رسید، در تواریخ گذشته و حالات حالیهٔ فرنگ امثال فراوان دارد، و آواز مزبور از اوج حصار و عراق گذشته و ضربان قلب مظلومین از حد خرک حنجره آنها بالا گرفته، و با این سمیتِ مسلمی موجود در هر وقت و هر مقام که حزبی از بشر کارد متمولین و ظالمین، در هر دوره تا امروزه، به مغز استخوانشان رسیده و درصدد اصلاح امری برآمده‌اند، ناچار بوده‌اند ایجاد اداره برای اصلاح آن کار نموده و سِمتِ مشروعیت قانونی به آن و اجزا آن بدهند ولو این‌که دوباره پس از مدتی محتاج به ابطال آن گردیده دچار زحمات عنیفه بشوند.

۶۶ـ با همه گونه فساد موجودهٔ در کثرت شمارهٔ ادارجات عصر تمدن امروزه و فساد تکالیف بی‌شمار قوانین مشروعه بشرساخته (۱۸۰) و تجویزات جدیده که از این سپس برای اصلاحات نوظهور در مشروعیت ادارجات تازه‌تری در کار می‌آید، و مخارج فوق‌العاده[ای] که در ظهور هریک تحمیل بر عامه یا گروه مخصوصی که مستقیماً منظور نظر می‌شود، که برای منافع آنها و یا دفع دیگران است و استخوانی شدن نفس اداره نه به توسط کسانی که ناچارند مواجبی نقد کنند از وجود اداره، باز که دقت می‌شود تا همین اندازه که لخت کوهی را از ریشه جدا کرده، پاره پاره نموده و از بالای کمر سرازیر کرده‌ایم، ولو این‌که فرش معبر نشده و هنوز وزن هر پاره[ای] از آن بیش از روز یک نفر آدم معتدل‌البنیه است بس کار کرده و از پیش بُرده و به مقصود نزدیک شده‌ایم، و فشار و قوت نخستین را دیگر به پایه و مایهٔ اول لازم نخواهیم داشت! همین که تاسیس عدلیه کردیم اصلاح فلان اطاق بسی آسان است! پس اگر در اصلاح خاک طبیعی ناچار شدیم از ایجاد اداره یا ادارجاتی و شبه آن نباید موردِ خرده گیران (۱۸۱) بشود.[1]

---

۱. روشن است که این‌گونه تحریرات برای قرائت کسانی است که الفبای سیاسی را درس خوانده نه این‌که روزنامه خوان یا زبان‌دان است و مثلاً متعلمین سیاسی از کلمه اداره و تشکیلات اداری نظامی می‌خواهد که انتظام تمام اصول و فروع مقصد از آن به دست باشد مثلاً مانند دستگاه چراغ برق یا غاز که علامت خنمت ←

۶۷ ـ اصلاح و طریق آن که با دلایل سلبی و ایجابی مزبوره گفته شد که نمونه است نه کشف حقیقت، و چون در ایران زود باشد، که مردمش را مقام و محل مراع گوسفند هم ندهند که از علف خودرُو زندگی کنند ولهذا هرچه زودتر لازم است دست به کار زنند، که اشکالات بیشتر بارنیاورد، به‌طور مثل گفته می‌گذرد، لکن در اغلب جاها سخن نگارنده عام است و بلکه هرجا نام ایران بُرده شود برای مثل است چه که چگامه فارسی است، ولهذا می‌گوییم خواننده نظر خود را تعمیم بدهد شاید بیشتر فایده بگیرد، و چون براهین و زشت و زیبای آنچه متعلق به این موضوع است تا اندازه[ای] که صلاح وقت بود نگارش یافته، لهذا از این به بعد آن‌چه نوشته شود به‌طور خطابه و ساده خواهد بود! به منزلهٔ نسخه طبیب که ذکر دلایل مرض و مناسبات (۱۸۲) هر دوایی و علت مقادیر دواها نیست، و در هرجا محل توقف ذهن شد، به براهین اصل موضوع رجوع کند، و ترتیبات فلسفه عملی را که قلم قادر نیست شرح دهد به نظر آورد هم رفع اشکال کند.

۶۸ ـ مثال! دولت تشکیل می‌دهد (وزارت‌خانه زراعت) به جای وزارت پست و تلگراف که جُزو مالیه است یا این‌که علاوه می‌کند، پس این وزارت‌خانه زراعت بدون درنگ کارش این است، که به توسط هیئت مخصوصی ترتیب کتب علمی برای زراعت از درجه اول، دوم، سوم داده به وزارت معارف می‌فرستد، که اگر نظر به معارف عمومی حک و اصلاحی دارد نیز نموده، جزوِ کتب رسمی معارف عمومی کرده اشاعه بدهد برای شاخه‌های مدارس زراعی و مخصوصاً یک گونه امتیاز و انعامی بخصوص برای شاگردان کامیاب در آن علم قرار می‌دهد، که موجب جلب خاطر ایرانیان به طرف تحصیل فن زراعت باشد، چه که (۱۸۳) نخستین سرچشمه

---

←

تشکیل اداره آن رسیدن نور است به تمام شعب آن. بدون کم و کاست و بریدگی و ناپیوستگی به‌طوری که همانگونه که مشعله طاق دستگاه اخذ نور می‌کند سایر چراغها کند همان‌طور که صوت پادشاه یا وزیر در اطاق خلوت او مؤثر است در اقصی بلادش چنان باشد. (منه)

تمول آن همانا (زراعت) است.

۶۹ ـ همراه ترتیب کتاب‌های علم زراعت که حتماً باید فارسی باشد (به‌واسطهٔ این‌که بسیاری را امروزه ترجمه شده داریم و هرچه نداریم از عربی مصریان که عمده تمولش از راه کشت است به آسانی ترجمه می‌شود، از لغات فرنگ نیز به زودی امکان ترجمه هست و اگر بخواهیم در زبان فرنگ تحصیل این علم یا سایر علوم کنیم مدت تحصیل زبانی که شایسته تدریس علوم باشد طولانی خواهد بود، و موجب چندین سال به عقب ماندگی، و هیچ ملتی این کار را نکرده است که یکی از موجبات استقلال خویش را از کف بدهد)، وزارت‌خانه اگر فعلاً تا اطفال مدارس ایران شایسته خدمت نباشند یک مستشار خارجی با چندین معاون خارجی تدارُک می‌کند و خاک ایران را برحسب هندسه جغرافی عمومی طوری تقسیم می‌نماید به کلیت و جزئیت که (۱۸۴) دارای چندین مرکز مناسب باشد، به طریقی که به سهولت آشنایی دست به دهان شاخه‌های هر مرکزی با آن وصله و پیوسته باشد، و مستشار خارجی برای زراعت بهتر از مصری نخواهد بود.

۷۰ ـ همین که ترتیب یک همچو اطلس سالهٔ کلی علی العجاله داده شد، بلادرنگ ترتیب هیئات ممیزه کلی و جزیی داده می‌شود و به مراکز و شعبات معینه می‌فرستد، به این ترتیب یک نفر جغرافی‌دان قادر بر تعیین قطعات اراضی زراعتی بر صفحهٔ اطلس به‌طوری که یک وجب زمین در نظر عالم به آن‌گونه اطلس مجهول نماند و علامت دیم‌زار، فاریاب، شتوی‌زار، صیفی زار، دایر، بایر، مشروب از رودخانه، چشمه، قنات، و غیره بر هر قطعه باشد که حالت حاضرهٔ آن قطعه را کاملاً ناطقاً بگوید.

یک نفر دیگر عالم به فنون زراعت که از شیمی گرفته تا علم (حوادث‌الجو) متعلق به زراعت و شایستگی زمین باشد، و این (۱۸۵) آدم با آدم دیگر که مُهندس اجرای میاه، قنوات، سد، و سلخ است در باب قطعات اراضی که بر اطلس خط کشی گردیده

همان علامات را مشاره الیها قرار داده به استعانت ثالثی که ممیز میزان محصولات موجوده هرجاست و با وزارت مالیه مربوط است، ترتیب کتاب ثانی را که شـارح کتاب اطلس اول است می‌دهند، که عینک دوربین و مِکبره حقایق نمای کل اراضی، میاه، بیشه‌ها، و جنگل‌های صفحهٔ ایران باشد. و حالت حاضره هر قطعه زمین را با شایستگی آن از راه زراعت علمی همگی در آن کُتُب مندرج می‌دارند.

یک نفر دیگر که دارای علم کامل و بصیرت تامه به احوال قدیمه و جدیده ترتیب خالصه‌جات و خرده ارباب و اسناد عُرفی و شرعی شناس باشد، ایضاً جزو هیئت ممیزه است و به میزان همان اشارات اطلسی ترتیب کتاب ثـالث مـی‌دهد در کـل موضوعات خالصگی (۱۸۶) و خرده ارباب مغصوبه و مغتصبه و موقوفات حقیقی و ساختگی و اراضی موات و غیره در تحت آن موضوعات.

یک نفر دیگر آدم معدن‌شناس نیز جزو هیئت ممیزه است برای ترتیب کتاب چهارم، این شعبه خزانهٔ تمول ایران با یک نفر دیگر نفوس‌شمار و بستان‌شناس حتی زنبور عسل، که کجا بهتر پرورش می‌دهد، یک نفر دیگر از اهل بصیرت متوطن در هـر بلوکی نیز در جزو هیئت ممیزه هر بلوک است، که نمایندهٔ ازکم و کـیف حـالات طبیعی اراضی و تملکی و سایر مناسبات مـحلی آن بـلوک بـاشد بـقیه التـزام در راستگویی.

۷۱ ـ این کتب اربعه یا خمسـه، که نمایندهٔ خزاین طبیعی تمول حالیه و آینده ایران است، دستورالعمل و معدن علمی (وزارت زراعت)، (وزارت مـالیه) و (وزارت مـعارف) خواهد بود، به طرزی که سرمویی از شرق و غرب ایران بر آنها پوشیده نمی‌ماند، و در واقع هریک از این هیئت‌ها کار پنج هیئت لازمه کرده‌اند (در کم و زیاد (۱۸۷) نفرات آنها و منشیان و مترجمان هرگونه تعدیل شود چه باک است) و ایـن کـتب ممیزی نامه‌ای است برای وزارت مالیه و مفتاح‌الکنوز و کاشف‌المرموز است برای مالیه، اساس عملیات است برای وزارت زراعت، فصول اساسی تجربی عملی است

برای مدارس زراعی، که به اندک مدتی اطفال ایرانی را به تمام فواید جوهری و نواقص فعلی خاک وطن عزیز خویش طوری عالم می‌کند، که بزرگ‌ترین مُعلمین خارجی در برابر او نسبت به خاک ایران حقیر است، این کتاب‌ها برای بصیرت قضاة محاکم عدلیه در محاکمات ملکی و حدود آن به غایت مفید است، این کتاب‌ها و آن‌چه در هر سالی از روی آنها اعلان برآمد و درآمد محصول می‌دهد، هیئت حاکمه را کاملاً از میزان محصولات و ارزاق و میزان قحط و غلا وزیادی از قُوت ملت با خبر می‌کند.

۷۲ ـ مدت مأموریت هر هیئت ممیزه کلی و جزیی از روز ورود به مرکز و محل خدمت یک سال تمام خواهد بود، که اقلاً چهار فصل سال را (۱۸۸) ممیزی کرده باشند، و پس از آن وزارت زراعت و مالیه داخل در عملیات مقتضیه می‌شوند. به موجب فصول مندرجه در آن کُتُب، و البته در هنگام ترتیب عملیات در افراد اعضاء هر هیئتی به مناسبت هر عملی جرح و تعدیل می‌شود، و هیئآت ممیزه تبدیل می‌شوند مثلاً به سه هیئت کلی دیگر که در تحت هریک چند هیئت شعبی افتاده است به نام مدیریت.

۷۳ ـ یک هیئت از طرف وزارت زراعت مامور ترتیبات زراعتی علمی است، به هراندازه که در هرجا و هروقت ممکن باشد علم را به عمل آورد، و کلیه خدمت این هیئت که جمع و تفریق آحاد آنها ممنوع نیست، نسق املاک خالصه و اربابي و اراضي موات است به وجه اَتم اکمل و در واقع متصدیان و ناسقین املاک ملاک و املاک دولت که ملک طبیعي وِراثه عموم است خواهند بود، که همین اراضی موجودهٔ دایره را (۱۸۹) کاملاً زراعت کنند و بایره را شایسته نمایند، و خالیه از بذرگر را به اندازه گنجایش از جاهای پرجمعیت دایر کنند، با تقاوی و مصالح‌الاملاکی، که به توسط هیئت دیگر به آنها داده می‌شود و نیز حافظین جمع محصولات باشند.

۷۴ ـ هیئت دوم در واقع سراسر اقتصادی خواهد بود، یعنی مالک مصالح‌الاملاک موجود در هرجا می‌شود، مجانی به‌واسطهٔ این‌که هرچه هست در هرجا برای همان جاست و از آن ملک خارج نمی‌شود، و آنچه در هرجا نواقص در مصالح‌الاملاک هست حتی در بذر و گاو و غیره این هیئت از سرمایه بانک خود تدارک می‌کند، و در واقع دست و سرمایه پیشرفت جوهری هیئت اول، همانا هیئت دوم است، و از تاریخ مداخله هیئت دوم دیگر مالکین فعلی مسئول مصالح‌الاملاک و کل مایحتاج مادی زراعت نخواهند بود، حتی اجرا جریان میاه و کود و رشوه هر گیاه. (۱۹۰)

۷۵ ـ هیئت سومْ مستقیماً از طرف مالیه است برای ضبط منال بهرهٔ دیوان، که جوهراً عایدی خزانه عامره است.

۷۶ ـ آنچه محصولات در هرجا به عمل می‌آید در موقع قابل بازار شدن، در کُل جاهایی که فعلاً مالک مشروع کُلی و خُرده ارباب دارد تا مدت هفتاد و پنج سال که به هر مالک بیست و پنج‌ساله که اول رُشد و کارآمدی او است مهلت سه پشت می‌دهد که تولید کند، و شایسته خدمات به نوع و سرمایه تحصیل معاش (از راه زحمت به دست آوردن) شود از کُل ده من، یا، پیمانه وکیل عایدی، دو سهم داده می‌شود، و به زارع مستقیم آن ملک اربابی از ده، سه سهم می‌رسد، و به هیئت معلمین و متصدیان عملی آن ملک از ده دو سهم و به هیئت اقتصادی از ده دو سهم و به هیئت مامورین مالیه از ده، یک سهم و در واقع پنج سهم به مالک و رعیت می‌رسد و پنج دیگر به دولت (۱۹۱) می‌رسد،[1] چه که مواجب سه هیئت رسمی نقداً از دولت داده می‌شود و سهام به اسم آنها عایدی خزانه است، و مالک هم اگر سهم حساب عایدی خود را با ایامی که خودش مُلزم مخارج ملکی بوُد بنماید زیادتر بُرده، و روشن است که مالک

---

۱. آنچه در این جاها دولت گفته می‌شود یا خزانه مراد همان هیئت نظام و استنظام مدیریت املاک ملی است و فقط حق دولت و خزانه عامره که مراد هیئت سیاسی قالب مملکت است همان عشره است که منال و مال دیوان و مالیات گفته می‌شود و باقی پس از مخارج تشکیلات اداری مال عموم حاضرین و آیندگان ملت است. (منه)

دو سهم از کل هرچه بندگاو است می‌برد، و رعیت سه سهم را از یک بندگاو می‌برد، و در واقع خوب که ملاحظه شود از مالک ملاحظه شده و از رعیت کاسته گردیده.

۷۷ ـ پس از هفتاد و پنج سال دیگر یک سهم به مالک داده می‌شود و سهم دیگر که فاضل می‌آید نیمهٔ آن بر سهام رعیت افزوده می‌شود، و نیمهٔ دیگرش برای ترقیات زراعتی منظور می‌شود، و بازهم مالک فایده بُرده به‌واسطهٔ این‌که یک سهم او پس از هفتاد و پنج سال با ترقیات نظم و نسق زراعتی چند برابر سنوات قبل شده و بر عایدی سایر سهام برندگان که به نام (۱۹۲) سه هیئت داده می‌شود نیز طبعاً افزوده است.

۷۸ ـ در موقوفات خیریه،[1] امثال مدارس علمی اسلامی واعانهٔ مساکین، که به توسط مجالس تعزیه‌داری سیدالشهداء صرف می‌شود و نه وقف اولاد است به تنهایی و سایر شرایط امور خیریه که محض بقای ملک است باید دو سهم را ابدی به تمولی شرعی موقوفات خیریه بدهند، که به مصرف برسد و آن‌چه ملاحظات ذریات شخصی بوده تفکیک نموده سهام خیریه به توسط متولی شرعی ابدی برسانند که به مصرف برسد و باقی را به‌طور اربابی عمل نمایند که گفته شد، با حفظ جهات وقف.

۷۹ ـ تا دو هفتاد و پنج سال این‌گونه معامله با مالکین می‌شود و موقوفات ابدی داده می‌شود، و سپس ملت می‌داند چه کند و دولت می‌داند چه دارد و خادم ملت است از پینه دوز تا بذرگر یا نه؟ و در خالصه‌جات از روز مداخلهٔ هیئت مزبوره (۱۹۳) در عملیات دو سهمی را که مالک می‌برد سه قسمت کرده، یکی در کار مصارف لازمه برای ترقی زراعی بیاورند، یکی بر رعیت افزوده شود، سوم به مصرف مکاتب اطفال بذرگران برسانند، و در املاک اربابی مصارف مکاتب دهقانی از عُشر عایدی مالک

---

۱. کسانی که حمله به موقوفات اسلامیه آورده‌اند از ملاحظهٔ دینی گذشته بر نظر آزادانه، حبث اعلای حریت خواهانه نیز به خطا رفته‌اند به‌واسطهٔ این‌که عایدی هر موقوفه را اگر به‌طوری که واقف معین فرموده به مصرف برسانند عین آمال و حریت خون حمات رنجبر است. (منه)

و دولت و مواجب یا سهام سه هیئت داده می‌شود و به رعیت دیناری تحمیل نمی‌شود، و ترتیب اراضی موات پس از احیا همان ترتیب خالصه‌جات خواهد بود.

۸۰ـ اصلاحات هر ماده، و هر دخل و خرجی، و هر حرج و تعدیل اشخاصی در هر یک از موضوعات مزبوره البته جایز است!

غرض نگارنده ضرب‌المثل است و ناقل ضرب‌المثل، کافر یا ملوم نیست، مقصود ما به دست آوردن قواعدی است، که موضوع چگامه را اگر بتواند، اشاره و تلویحی عملی نموده باشیم! (۱۹۴)

۸۱ـ شرایط به دست آمدن این موضوع کلی به این نمونه‌ها و ضرب‌الامثال از قرار ذیل است:

دولت از یک عشر به عنوان منال مستقیم خود، متکفل و ملزم می‌شود قوت دو سال قشون حاضر رکاب خود را و علیق الدواب آن را که کاه را به همان میزان می‌برد و زاید را مختار است به هر قیمت بخواهد بفروشد، در صورتی که مخالف شرایط آتیه نباشد.

وزارت زراعت، چهار سهم خود را به شرکت عمومی ارزاق می‌فروشد، به این میزان که معاش پست‌ترین کارگران گنجشک روزیِ مزدور را به میزان مُزد معمول روزانه معین کرده که بتواند از مُزد روز خویش نان خورش ساده معمول طبقه خود را تدارک نموده پوشاک خریده اندکی هم وجه نقد ذخیرهٔ ایام پیری کند، و این شرکت نیز پیوسته باید کفاف دوسال ذخیره (۱۹۵) داشته باشد، و زاید بر این دو سال را وزارت زراعت برای حمل به خارجه اجازه می‌دهد، به فروش به تجار یا حمل مستقیم مالک نیز تکلیفش با جنس سهمی خود همان تکالیف دولت[1] خواهد بود، و

---

۱. آن‌چه در این مواقع کلمه دولت یا وزارت خانهٔ زراعت گفته می‌شود مراد صرفاً سلطه شعبه اجرایيه نیست و اصلاً و قطعاً شعبهٔ اجرایيه جز عشر سهمی منالی مالیاتی حق برکاهی از این طریق عایدی ندارد و باقی تماماً متعلق است به خزانه عامرهٔ ملی عمومی عامه جماعت اهالی. (منه)

این تکالیف در هنگام خرمن و صدور اعلان کل عایدی زراعات خواهد بود، و منحصر است به اجناس قوت عمومی، نه امثال تریاک و غیره.
بذرگر، پس از صدور اعلان میزان محصول و تکافو با قوت عمومی و عدم حاجت، شرکت ارزاق، مکلف نخواهد بود سهام عایدی خود را به قیمت اجباری بفروشد و مهما امکن مختار است.

۸۲ـ نظر به رفع احتیاج شرکت برای قُوت دوساله عمومی زاید سهام را البته باید تعادل کرد، که دولت و ملاک اختیار تامه در بهره زایده داشته باشند. حتی باید به همان میزان (۱۹۶) حاجت عموم برای قوت اراضی را منظور بدارند، نه این‌که اغلب را پنبه و تریاک و از آن قبیل زراعت کنند که در اصل مواد عایدی اقوات به میزان لزوم نقصان پیدا شود، و اگر نمونهٔ شرایط مزبوره به عمل آمد موضوع ما عملاً به دست آمده و شاه و گدا و زارع و پینه دوز سراسر اسهام مالکانهٔ خود را از خاک طبیعی وطنِ خویش بالمساوی گرفته‌اند، و آن جمله‌های عامیانه که سابقاً گفتیم که باید درخصوص اراضی، هم دولت مالک جوهری اراضی باشد و هم ابداً مالک نباشد! و هم عموم وطنیان بالاصاله مالک باشند و هم احدی مالک یک شبه زمین نباشد! کاملاً معنی پیدا می‌کند!! آری این است کوسهٔ ریش پهن! و این است سالبهٔ کلیه که موجبهٔ کلیه است و به خاطر ارسطوی مدون منطق نرسیده و صلی‌الله علی محمدٍ و آله خیرالبریه! و جزییات هریک از این عملیات (۱۹۷) و شرائط آن بس طولانی است، و چون اصول روشن باشد تعیین فروعات سهل است.

۸۳ـ در اراضی قابل عمارت ـ و عمارات زاید بر سکونت و بساتین شخصی به سهولت اقتصادی اجرای شبه و نظیر نمونه فوق ممکن است.

۸۴ـ همین که حقوق ملاک اراضی به گونه فوق حیازهٔ اداری و تعیین جوهری یافت و آغاز به عملیات گردید، وضع قانون مخصوصی در باب بخش و توزیع نفس اراضی می‌شود، که میزان انجام و ختام آن لِغایت دو هفتاد و پنج سال (یکصدوپنجاه) باشد،

یا چهار مرتبه آن مدت منقضی گردد و قضی‌الامر گفته شود، و هرچه گفته شده برای انجام این عمل جوهری است که سهم پینه‌دوز از پستان مادرش نیز به مقدار زحمت او رسیده باشد. مثلاً، مساحت اراضی متصرفی هر مالکی را معیّن نموده یا به هندسهٔ (۱۹۸) کَمیِ زمین یا به ترتیب کیفی عایدی آن، از حد مخصوصی و مافوقه مانند این‌که بگوییم مستمریات متعلقه به غیر از عجزه و مستحقین را بالاتر از مبلغ (سی تومان) از قرار سالی دو تومان کسر نموده تا به هر سالی که به آن ترتیب استهلاک شده و برسد به (سی تومان) آن گاه ثانیاً از سی سال (پنج قران) کاسته تا از میان برود و برای او و ذریاتش از بازار شرکت ملی به میزان زحمتش برات صادر شود.

پس برای زمین‌داری هم وضع قانونی می‌شود که از به علاوه (یک فرسنگ) زمین مثلاً یا (بیت بند گاو) سالی $\frac{1}{150}$ یعنی یک صدوپنجاه یکِ آن ـ یا $\frac{1}{75}$ یعنی هفتاد و پنج یک آن از حیث مساحت کمی یا مقدار کیفی محصولی آن موضوع شود و قضی‌الامر گفته شود، در هفتاد و پنج سال و یا مضاعف و یا مُربع آن و باقی‌مانده یک فرسنگ یا حق بیت بندگاو (۱۹۹) برای مالک پس از آن مُدت طولانی و همین که میزان مالکیت او به آن مقام رسید دوباره شروع می‌شود به استهلاک تا این‌که برسد به آن‌چه باید، و سی بر سه یا بیشتر شود، و این عمل که در سراسر مملکت به یک همچه مقام نورانی رسید به آن‌چه نگارش یافت، و ذیلاً گفته می‌شود اشترای شرعی کل اراضی مملکت از طرف دولت برای عامه ملت از خزانه ملت به غایت آسان و ارزان است، و بلکه بالطبیعه به عمل آمده!

۸۵ ـ در عرض آغاز کل نمونه عملیات مزبوره در هر باب مالکین آزاد هستند، همان‌گونه که امروزه به میزان عایدی از ملک، املاک خود را کُلاً یا بعضاً در بازار معاملات تقویم نموده و می‌فروشند بفروشند، لکن در این مقام باید به کسانی بفروشند که دارای ملک نیستند، یا بیشتر از قدر مستثنای از آغاز استهلاک را

ندارند، و از نقطه نظر مقدس ما فرق (۲۰۰) نمی‌کنند که کل ملک خود را به یک نفر یا چند نفر بفروشد، چه که قانون استهلاک همراه خریدار نیز خواهد بُود، لکن اگر به حد معیّن قانونی بفروشد به خریداران متعدد البته بهتر است ویژه اگر خریداران او بذرگران و زارعین مستقیم باشند، دولت نیز سهام به طریق استهلاک را همه روزه در بازار صورت داده به همان شرایط فروش ملاک می‌فروشد و از آن راه مال نـقدی برای خرید آخر سهام اراضی در خزانهٔ ملت برای ملت ذخیره می‌کند.

اگر خوب دقت کنی چندان به ملاحظه عادات قدیمه احب زمین‌داری و یـا از راه سیاست اقتصادی به این بهانه که دولت تا مدت مدیدی دچار مـصارف گـزاف و استقراض بزرگی می‌شود، که تنزیل آن را عموم به‌طور مستقیم و غیرمستقیم باید بدهد، نگارنده را ملامت نخواهی کرد، تنها اندکی دقت (۲۰۱) لازم است[1] تا این‌که بدانی که میزان حُب زمین‌داری تو باقی‌الجوهر است! چنان‌چه امروزه در پاره[ای] جاها و هرجا که ممکن باشد اگر ملکی را نود و نه ساله اجاره کردی، در حقیقت مالک آن شده و چندان که هیئت زراعی به طرز جدید در نسق ملک به تو کـمک خواهد کرد از عُده برنمی‌آیی، و اگرچه در ترتیب خویش گفتیم، حدود بهره مالکی ظاهراً کاسته و مساحت ملک مستهلک می‌شود! لکن بر فایده‌ات از آغاز امر افزوده می‌شود! نود و نه ساله کجا؟ یکصدو پنجاه الی سیصد و بیشتر کجا؟ از همه گذشته امروزه بازار فواید عامه از قبیل شرکت در خط آهن، معادن، و غیره بر تو بسته است و اگر خوب ملاحظه کنی صد یک قیمت ملک عایدی نداری! و به این ترتیب تا آخر دقیقه جفّ‌القلم تمام قیمت حقیقی مالک بلکه بالاضافه عایدت می‌شود و در سایر کارها می‌اندازی! (۲۰۲) و اما جواب از دلسوزی از نقطه نظر اقتصادی درباره دولت

---

۱. اگر درست به رموز این پریشان نامه دقت کنی خواهی یافت، که این عمل محتاج به یک بانک سرمایه گزافی نخواهد بود و بلکه فقط برای سال اول تاسیس این نظام مختصری پولی لازم است به طریق حساب جاری و از سال دوم پول‌ها عایدی دارد که سرمایه خود بانک‌ها تاسیس خواهد کرد. (منه)

و عموم ملت این است که نمونه ترتیب عملی مذکور از نقطه نظر اقتصادی سرچشمه‌ای است برای پُر شدن خزانه ملت، که می‌تواند با عایدی سالانه آن پس از مدت بس قلیلی فوراً قروض از آن بابت را اصلاً و فرعاً پرداخته و به میزان عمل استقراض و معاملهٔ جاریه همه را دارد و از عایدی سالانه پس از آن هزارها امور دیگر را تصفیه کند، و یا همین عایدی را محل استقراض به غایت بزرگی قرار دهد که در متخیلهٔ احدی از دانشمندان مقتصد خطور نکرده باشد، و از آن قرضه هنگفت چنان اساس استقلال سیاسی و اساسی دولت و ملت را محکم کند که به خواب ندیده باشی، اگر تخمین درست کردی مجبور می‌شوی به تصدیق ابتکار این روش از این نگارش که شاید احدی باین وضع عامیانه بر او سبقت ندارد. (۲۰۳)

اگر باز برگردی به سخن پوسیده، که غایت جد و جهد سیاسیون فرنگ بود در قناعت به خُرده ارباب فقط برای زارعین مستقیم و قرار ترتیبی در تبدیل نوع ایشان با براهین گذشته‌اند که نظری به این سخن نیز لازم است، که تخم زارع مستقیم به آن‌طور که تصورش مانند جو نیست که تبدیل آن به گندم ممکن نباشد، بلکه آناً فآنٍ در تغییر و تبدیل خواهند بود، و هرچه مملکت بیشتر روبه تمدن گذارد این تبدیل سریع تر می‌شود به چندین واسطه: یکی به علت گرمی بازار مزدوران در مثل احداث خطوط آهن، معادن، و کارخانجات، دیگری به‌واسطهٔ دخول آلات جدیدهٔ زراعتی که کار صد نفر یا هزار نفر را یک نفر می‌کند، (و روشن است که دخول این‌گونه آلات و ادوات حتماً ممنوع است قبل از ایجاد بازار زحمات برای کارخانجات و غیره) و البته در این موارد حالت سلبی و ایجابی هر دو موجود می‌شود چه که هم رعیت به عایدی حقیرِ زراعت (۲۰۴) قناعت نمی‌کند، و فوج‌فوج زراعت شکنی نموده و به بازار مزدوری فواید عامه داخل می‌شود، و هم وجودِ آلات جدیدهٔ زراعتی وجود او را مسلوب‌الفایده می‌دارد، و هم شاید سایر اصناف ملت نیز طالب بذرگری می‌شوند، پس نفس مالکیت افرادی محل نظر است ولو به عدد و رؤس عامه باشد، و

از آن طرف می‌گوییم املاک وطن ملک طلق عُموم ملت است در قبضه اجزا واعضایی از طرف هیئت حاکمه که خدام مشروع ملت و شایسته همه گونه جرح و تعدیل و عزل و نصب هستند، و در این صورت نام مستحق و مالک خالصه‌جات بودن دولت و مالک سهام مستهلکه املاک مالکین قدیمه بودن دولت به کلی معدوم خواهد بود.

فقُضی الامر الّذي فیهِ تستفتیانْ (۲۰۵)

## تحمیلات عُمومي

۱ ـ یکی از اثرات وخیمه که در هر ملت مترقی دست می‌دهد این است که همراه سیل تمدن و خیل توطن به ملاحظه عدم تساوی تقسیم ثروت و نابرابری توزیع تمول در عامه اهالی و کافه ادانی و اعالی همانا عدم تساوی تقسیم تحمیلات بر ملت است برای مصارف دولت، خصوصاً از راه تمول اقتصادی نقدی و تحمیلات به نام، مالیات نقدی! و هرچه هیئت اجتماعی ملت پیشتر برود و بیشتر ترقی کند حاجت دولت برای ترتیب نظامات موقتی و دایمی جمع مالیات و توزیع تحمیلات بیشتر می‌شود و آشکارتر می‌گردد، و روشن است که معنی هر، بند قانونی ـ در غالب این گونه تحمیلات خاصه اگر ابدی باشد، مُشتی لجن است به دهان احرار بشر! ای بدبخت بشر! ای سرشته شدگان به شرّ! ای گریختگان از سایهٔ هما و آیهٔ شاهان عرصه (۲۰۶) ملکوت و مواعظ انبیا سلام‌الله علیهم! و گرفتاران غولان بیابان گمراه کل هیئآت حاکمه روی زمین بچشید آتش دوزخ دنیا و آخرت را إلی یوم‌الوقت المعلوم! روزی بیاید که شراره آتش تمدن جدید که از امروزه آغاز نموده گروه بی‌شماری از بشر را بر سیخ‌های گردان فولادین در هر مملکتی برای اطفا شهوت چند نفری کباب کرده زغال نماید، باش تا صبح زحمتت بدمد... (به جنگ عمومی)

۲ ـ در آغاز رسوم طایفگی و داشتن سرکرده، که رئیسِ قوم و شیخ قبیله و یا دزد باشی

عشیره است، نظام جمع مالیات و مصارف مهمان‌خانه بزرگ منحصر است به هدایا و پیشکشی‌های آزادطبعانه افراد و پاره[ای] اختیارات غیرمحسوسانه در خاک طبیعی وطن، و همین که رئیس قوم رفته رفته ایلخانی می‌شود، و کارش به نظام سلطنتی کشیده شخص اول نماینده دولت گردید، حوایج (۲۰۷) دستگاه و لزوم تدارک مهام امور پاره[ای] اختیارات و امتیازات به نماینده دولت و شخص سلطنت در محصولات طبیعی مملکت و مردم ملت می‌دهد، و اختصاص پیدا می‌کند و استخوانی می‌شود، و گاه گاهی صورت و معنی آنها به (اراده سنیه همایونی) تغییر و تبدیل پیدا می‌کند، که اول وظیفهٔ شورای ملی بالجماعه برای جماعت این است که در نخستین روز وجود خویش آن گونه حدود و اختیارات و امتیازات راجعه به جان و مال مردم را جرح و تعدیل نماید، و روشن است که یک باره نمی‌شود رشتی را از خوردن برنج باز داشته و به نان گندم دعوت کند، بلکه به ملایمت طبیعی باید چنان کند به مناسبت ریاضت و دوای خارجی که در قبضه دارد (به میزان بیداری ملت و پادشاه پرستی عمومی)، قوه اجراییه که هنوز خاصه پادشاه یا شبیه اوست باقی‌مانده همان ریاست اولیه و دلیل عدم تکمیل بیداری ملت و علم به حقوق خویش است. (۲۰۸)

۳ـ پس آغاز می‌شود به دوباره به فالب ریختن سراسر آلات و اشغال و وظایف کارخانه حکمرانی دولت، لکن دستور این قالب‌ریزی روشن است، که عین قواعد طوایفِ ابتدایی ملت نخواهد بود، بلکه میل عمومی و ارادهٔ جوهری ملت را به‌باید موازنه کرد و میزان مُلزمی آنها را سنجیده به مشورت مستقیمه با آنها یا چنان کند و چنین وانمود نماید، و آن‌گاه نظامی عالی برای تقسیم و جمع مالیات بدهد ولو این‌که در تحت قواعد مسلمه نیاورده باشد، و روشن است که در اجرای یک ملک تازه برای جمع مالیات به طرز جدید که بدون خبر و احساس اخگرِ آن رفته رفته شراشر وجود مردم را خواهد گرفت امکان دارد شرارهٔ این آتش بیشتر از سرمایه‌داران

نقدی به مردم مفلس دامن‌گیر شود.

۴ـ واضح است که برحسب سرشماری هر آینه تقسیم و جمع مالیات را به طرز جدید نتوان انکار نمود و تکذیب کرد، زیرا ترتیب عمل (۲۰۹) به نمونه سرشماری از این اصول برخواسته که:

پول، وقت، زحمت، برای عموم افراد مردم دارای یک قدر و قیمت است. به این‌طور که قیمت پول و وقت و زحمت من برای من همان‌قدر و قیمت را دارد که وقت و پول و زحمت دیگری برای او دارد[1] لکن این قانون کلی که دارای برهان طبیعی است تجربه روزمره برخلاف آن خواهد بود، و یک فلسفه عملی به ما حالی می‌کند که برای تنبیه و تادیب پاره[ای] از علمای سطح دانش و قواعد صرفه علوم پرست کافی خواهد بود که بدانند علم واقعی و قواعد علوم حقیقی همانا مجسمهٔ فلسفه عملی و تجربه روزانه است و نگویند کلام انبیا ـ سلام‌الله علیهم ـ خطابه محض است، چه که گفتار آن ذوات مقدسه عین رفتار با عمال مؤسسه است.

پس همین که دیده می‌شود که در موقع وضع هرگونه مالیات جدیدی یا اندک تفاوتی در ارزاق و اقوات عمومی یا کسادی وقت و زحمتِ قابلِ (۲۱۰) فروش در بازار اشغال عمومی که به‌واسطهٔ تحمیلات یا تحمیل جدیدی رُخ می‌دهد، معانی عملی آنها روی هم رفته یا یکی از آنها این است، که گروه‌ها گروه بی‌شماری از جماعات ملت دچار هلاکت یا فلاکتی می‌شوند، که روح ابنا جنس متمول آنها خبردار نمی‌شود، در حالتی که علی‌الظاهر تحمیلات عمومی در تحت قاعده تعدیل

---

۱. این برهان که مراد ثلاثه برای هر فردی مساوی است برای تساوی تحمیلات سفسطه و غلط اندازی است به‌واسطهٔ این‌که وقت من و پول و زحمت من که روزانه مثلاً یک صد تومان قرض می‌دهد به من تا مواد ثلاثهٔ مزبوره نسبت به فلان مزبور که روزی دو قران قبض به او می‌رساند بسی فرق دارد و در موقع تحمیلات مستقیم و غیرمستقیم ولو این‌که فرضاً من پنج تومان بدهم و هزار یکصد دینار بدهد باز که ملاحظه می‌شود همان یکصد دینار علاوه شدن تخمیس ولو غیرمستقیم باشد یکی از لوازم معاشش کاسته و مرا از پنج تومان باکی نبود. (منه)

است بدانند، که کجا گوشه برده و کدام تحمیل علت این پریشانی است.[۱]

۵ ـ در مملکت فرانسه قبل از شورش نخستین همین گونه اثرات وخیمه و مشکلات جسیمه رخ داد، چه که طرز جدید توزیع و جمع مالیات حاصلش آن بُود که اغلب متمول‌ترین جماعات ملت از ادای مالیات و کلیه تحمیلات معاف و مرفوع‌القلم بودند و فقیرترین گروه‌ها گروه به اقسام مختلف در میانه دو سنگ آسیای استبداد روحانی و جسمانی گرفتار، و مواد آرد و نان‌خورش رؤسا بودند، و یک‌گونه مرض جمع مال و حرص احتکار ثروت (۲۱۱) به‌واسطهٔ ضعف سالیان دراز حکومت مرکزی در رؤسا محبوب دولت احداث گردید، نه تنها به‌واسطهٔ فشار اعیانی بلکه بیشتر به علّت نوم عموم و بی‌حسی جمهوری و سلب قدرت بواسطه عادت دیرینه ملت.

۶ ـ در انگلستان قضیه کلاً به عکس فرانسه وقوع داشت در عدم رضا و ناهمراه بودن ملاک و زارعین برای رفض رسوم ساختگی غیرطبیعی منع دخول غله به ملاحظه فایده شخصی خودشان نظر به حفظ عامه ملت از قحط و غلا و هلاکت، خسارت زارعین متوسط در صورتی که دخول غله ممنوع می‌بود به اندازه ترک فضول معاش بود و فقیرترین آنها شاید از قاتوغ پاره[ای] اوقات بازمی‌ماند. لکن خسارت ملت در گرانی ارزاق عبارت بود، از آوارگی، بیچارگی، موت، و مرض، ولهذا اصلاح این گونه فشار مردمی بس قلیل بر گروهی (۲۱۲) به غایت بی‌شمار محتاج بود به وجود وزیری مستقل‌الرأی و هیئت حاکمه مؤثر الاقدامی.

۷ ـ پاره[ای] گفته و گروهی چنان خیال کرده‌اند که: جمع و تقسیم مالیات مستقیم و غیرمستقیم اخیراً به جایی منتهی می‌شود به قواعد معموله که امروزه دارد، که

---

۱. پس ظاهر است، که برهان یک قیمت بودن مواد ثلاثهٔ سفسطه منطقی است نه برهان طبیعی و از این روشن است، که علم منطق موصل به وی حقیقت نیست و لذا گوییم منطق علم نیست بلکه فن است، که همه آن احیاناً اسکات خصم است به‌واسطهٔ این‌که علم باید موصل به سوی معلوم باشد کما هو علیه. (منه)

دارندگان مغلوب گردیده و تمام تحمیلات از کیسه تمول ایشان داده می‌شود، و سایر گروه ملت حتی از بهرهٔ متساوی عادلانه که باید بدهند معاف خواهند شد، لکن روشن است، که این کار در جایی می‌شود که زمام حکومت به دست مردمی مانند عموم اوباش باشد و ابداً تشکیلات سیاسی و ترتیبات کامله ملی درمیان نباشد، و صدای پرخاش عموم و فشار مداخله جمهور را قوه استقلال سیاسی دولت نتواند جلوگیر باشد! و این حالت در هرجا رُخ دهد در واقع مرضی در هیکل هیئت حاکمه و عرضی است در پیکر(۲۱۳) نمایندگان حیات سیاسی دولت که علل و اسباب و معالجات و علامات مخصوص جداگانه دارد، و سخن ما در تعدیل مالیات به طور فلسفهٔ عملی در جایی است، که هیئت حاکمه و تشکیلات ادارجات سیاسیه و ملیه آن به حال صحت و خالی از ضعف و نقاهت باشد، به میزانی که بتواند تعادل کند با وضع حاضره استقلال خویش و احتیاج ملت.

۸ ـ در این گونه دولت مستقله و ملت متمدنه، پیوسته گروهی که امورشان مرتب است، و در زمره تربیت یافتگان نیز هستند و هم وقت و فرصت دارند به‌واسطهٔ این‌که متمول‌اند و فکر نان شب ندارند، پیوسته در کوشش آن هستند که بر گردن عامه مردم سوار شده (سلیم و دوآل پای) ابدی باشند و مشاهده می‌کنی در کل روی زمین در عصر امروزه فرنگ در هرجا که بیشتر آثار تمدن عملاً ظاهر است عامه ملت آن‌جا بیشتر دچار (۲۱۴) سختی معیشت است! برهنه خصْکاُن شهر لندن اوضح دلیل است اینجا است که مداخلهٔ دولت عادله و هیئت حاکمهٔ خداشناس مشروعیت تامه دارد که جلوگیر و جلوخیز آن گونه مفاسد جان‌گاه و سترندهٔ این نمونه خال سیاه باشد، و نه تنها به میزان کمیت سرشماری تحمیلات را تعدیل کند، بلکه به کیفیت طبیعی واقعی فشار تحمیلات را میانه فقیر و دارا برابر نماید، تا عموم نوامیس پاریس را شوهر شرعی باشد و البته اگر آزادی برای نگارنده این چگامه از کل اجزا و اعضا هیئت حاکمهٔ اغلب ممالک حتی وطن سکون بود! اشاره به قواعد عملیه می‌نمود،

حالا که تو عضو شورای ملی در حالتی که جاهلانه با عضو قوه اجراییه طرفی، و هر دو در عداوت از خود کوچک‌تر برادرید بماند، تا حرب عمومی فرنگ که ظلمت تمدن را بدانی. (۲۱۵)

## مراسلات و مراودات
## مخابرات و اسباب آنها

۱ ـ مسئله مخابرات به وسایل پستی و برقی، و مسافرات با مراکب برقی و بخاری، زمینی و دریایی را در برابر دعاوی حقهٔ طبقات مسکین بی‌شمار ملت باید اجلی مقدمه جوهری مداخلهٔ انکاری دولت مقرر داشت، چه که فشار این گونه تمولات نقدی است که تولید آن نمونه گنجشک روزیان اهلی می‌کند، ولهذا دولت هشیار اگر دارای مغزهای پُرکار باشد، و بخواهد هوام مسمومهٔ شورش (به قول او...) یا ذرات مُصلحه (به گفتار ما...) تکون نپذیرد، هر آینه پیوسته باید نگهبان آن گروه از سطوت این وجوه باشد، نه این‌که یا به گرسنگی بمیرند یا به سربازی.

۲ ـ وسایل مخابرات و مراودات امروزه عصر تمدن فرنگ که عبارت است از خطوط آهن، تلگراف با سیم و بی‌سیم، تلفون، (۲۱۶)، کشتیان هوایی و دریایی و پُست زیرزمینی، و بالای سطح بر و بحر. به‌واسطهٔ این‌که به راه افتادن هریک ناچار دست‌های بس قوی، و قوای به غایت طبیعی لازم دارد، و به اندازه عظمت اساس دارای نفوذی سیاسی غیرمستعرانه می‌شود، که بدون این‌که از ساحت دولت و راحت ملت اجازه و امتیازنامه کتبی و شفاهی بگیرد، حایز انحصارنامه عملی و فایز اعتبارنامه فعلی خواهد بود! بلکه کار به جایی می‌رسد که اگر با علت یا بدون جهت ساعتی درنگ کند روزگار کل محتاجان به آن سیاه است، پس جوهراً حاجتی به داشتن انحصارنامه قانونی صادر از ناحیه هیئت حاکمه نخواهد داشت، ویژه مانند گردش بازار معاش امروزه بشر که پاره[ای] به جهالت و تقلید، و گروهی به ضلالت

جهل بسیط گرفتار گردیده، و اگر در میانهٔ ملت خویش یا سرمایه خودآلات پیشرفت هریک را ندارند با شرایط خانه‌براندازی دست به دامن (۲۱۷) اجنبیان خارجی می‌شوند، و روشن است که انفعال ملت موجد آن دستگاه نیز نمی‌شود، بلکه نفس سرمایه و تمرکز و تجمع آن موجد جوهری است و در نخستین وهله و آغاز پیدایش آن‌گونه تدابیر عامله که شباک ابلیس و شکاک دین پاک ادریس بشمار می‌رود، اندک زمانی فرجه در دست و پناه‌گاهی از آن نمونه شتر مست به‌واسطهٔ رقابت در میانه هریک هست، لکن زمانی بس کوتاه و مدتی قصیر است؛ چه که هریک در ابتدای جنبش خویش کوشش می‌کنند حریف و همکار خود را مایه سوز کند، و اخیراً یا این است که یکی از میانه دارای سهام دیگران یا خریدار امتیاز باقی می‌شود و در تحت نام واحدی می‌افتد، یا این است که هرچند صاحب صنعتی که افراد نوعی واحدند برای گران نمودن اجور محتاجین و ارزان کردن مزد مزدور که رقابت فردی مانع بود شرکت نموده و یا قراری می‌دهند، و انحصارنامه را در واقع رقابت سرمایه‌داران (۲۱۵) موجود می‌دارد و خواب بودن ملت. و نفس تمول.

۳ـ پس روشن است که این گونه شرکت‌های رقبا و انحصارنامچهٔ اغنیا که حالت نیم طبیعی به خود می‌گیرد، خسارت فوق تصور آن به عامه ملت وارد است، ویژه گروهی که وسایل نقلی و انتقالی امروزه جای اشغال همیشه رفته آنها را گرفته، بسی دور نمی‌رویم فرض کن امروزه خط آهن ایران در حدود شط‌العرب و خلیج فارس به خط آلمان پیوسته نگردید، نظر سرمایهٔ شرکا موجب سوخت است چه مرکزی و سیار منطقه زمین نخواهد بود و اگر وصل شد، و فرض کن ایران دارای هیئت حاکمهٔ مستقلهٔ سیاسی است که اقلاً به اندازه حقوق داخلی ملت الجزایر است (که نیمه عرب بدوی و دیگر نیمه کاکاسیاه افریقی است) ناچار غورنا فرموده شاید از جا جسته و دستک شادیانه می‌زنی که: ایران آباد شد. و غافلی که از بندر جاشک و جوادر تا پشتکوه در یک‌وند، و سگ‌وند، و بهرام‌وند و برادران آنها که به نام طوایف

(حسینقلیخان بوقداره) زودتر (۲۱۹) شناخته می‌شوند، و دوباره به کرمانشاه و پس سواحل دجلهٔ بغداد آن‌چه به ایران پیوسته می‌شود (عراق عرب ولو این‌که ملت ایران است) و از آن‌جا به سواحل شط‌العرب از داخله به علاوه بنادر خُرده و باز بالا آمده تا بیشتر از او اصفهان برسی یا به خرم‌آباد فعلی، یا مستقیماً از حدود محمره به اهواز و احیاناً صاعقهٔ آسمانی و بارقهٔ ربانی دهنه این اسب سرکش را که میدانهٔ مرکزی روی زمین را جولان زده و اندکی بلکه خطوه بیش نمانده که با خط آهن مرکزی روسیه وصل شود جلوگیر گردید، آیا به نقطه نظر اقتصادی در چه دریای ژرف فلاکت عمومی خواهند اُفتاد، بسته به توسعه سینه و تجربیات دیرینه شماست، اگر بگویی چند نفر قاطرچی بروند به درک! با تو سخن ندارم و اگر یک باره دست را به شقیقه نهاده پابرهنه بی اختیار سربه صحرا نهاده و گفتی تاسیس یک همچه خطی یعنی ورشکست عامه ملت امروزه ایران گوییم، بارک‌الله حسنک (۲۲۰) بچهٔ باهوشی است دانست که محمره و ساحلِ خزر یکی است!!

۵ـ البته در کلیات آن خواهی گفت مکاریان، بستگان، معاملین محلی، و سرراهی آنها ورشکست می‌شوند، در خطوط و طرق غیرمرکزی هم عایدی بالرقابه با کسانی که مکاریان وطنی انجانید کفایت از خرج نخواهد کرد، وجود خط آهن نیز اجناس را تا اندازه گران می‌کند چه که گوئی غالم را چهارسو بازار است: پس مکاریان، سراسر بستگان، و پیوستگان آنها حتماً به علاوه ورشکست باید بادواب خویش بمیرند، چه سراسر اقوات حمل خواهد شد، تمام عمله‌جات کشتیان و زورق‌های حمل و نقلی که در احداث این خط بایر و بی‌کاره می‌شود، باید ورشکست بشوند، حتی از خشت و گِلْ آشیانه خویش که در شمار تمول آنها بود باید دست بکشند، چه شهرها و قصبجات و دهات که به‌واسطهٔ فوت محل خدمت مزدوران سراسر ویرانه می‌شود به شمار! پس خط آهن هم ترقی است هم تنزل! (۲۲۱) تجار دارندهٔ زورق و کشتی تبعهٔ داخله و معاملین با آنها از تجار و کسبه و دارایان عمارات در سواحل و بر سر

راه و انبارها ورشکست می‌شوند، به‌واسطهٔ تغییر مدار ثروت از صقعی به صقعی!!
این امثال نمونه است سایر ورشکست‌های بس جانگاه در آن درج است همه دارایان مکنت درویشی مستند که گفتند دکان را به بند دهان را بسته به راه اُفتاد، در دقایق رفتار معاشی و تمولی مردم باریک شو و فرض کن حرفه کل ملت ایران سراسر مزدوری است و همگی قوه فعله گی و عمله گی را دارند، مگر خط آهن و توابع موجود به وجود آن چقدر مزدور می‌خواهد، باز فرض کن رحمت آورد و همه را خریدار زحمت شُد، آیا اول متمول‌ترین شرکت‌ها با این دست فراوان برای فروش زحمت از عُهده برمی‌آید که بیشتر از سری دیناری بدهد؟ اگر برای فروش ماهی فروشان سواحل در یک همچه قضیه بازار پیدا کردی! سلمنا و آمنا! ـ مسلماً خط مرکزی شرق و غربی که با خط مرکزی کُرهٔ زمین وصل شود برای شرکت آن مفید و مملکت را بس با فایده است سخن در خطوط غیرمرکزی است، که سوخت محض است برای شرکت دور هر دو صورت عام‌البلوای تغییر وضع!! (۲۲۲)
۶ ـ پس واضح است همین که یک همچه تغییری در مدار معاش و اساس انتعاش ملت داده شد، زندگانی آنها متزلزل خواهد شد ـ و تا دوباره پاره[ای] از دست و پاداران این خزوکان بیچاره بخواهند از چنگال مرگ فرار کنند، یکی به‌واسطهٔ داشتن صحت بدن و عادت به مزدوری دیگری به سبب اندک ذخیره مالی دست متمولین سرمایه نقدی‌دار خارجه که مانند هوای بارد قطبین در جابه‌جا شدن هر ذره از هوای منطقه زمین با یک فشار طبیعی حاضر است جایش را بگیرد، و صاحب مکان را به مسافرت جو لایتناهی بفرستد، از کجا امان درنگ به مردم بیچاره آواره ایرانی می‌دهد که دوباره رشته زندگانی و ریشه گذرانی در آب و گل تربیت جدید فرو کرده و بریسند؟
هیهات! هیهات! به خدا قسم است آنها به علاوه این‌که دارای محصولات طبیعی و بقایای سرمایه قدیمه ما می‌شوند، و از وضع (۲۲۳) تازه آنها نیز فایده می‌برند و بس!

مُزدور نیز از مستعمرات گرسنه رنگ نان ندیده خود با هزاران ملاحظات سیاسی آواره و او را اگر هوش باشد دو برابر شیر ایرانی مُزد می‌دهند به بهانه این‌که ایرانی فعله گی را هم نمی‌داند، بلکه روبه زبان بسته را بر شتر نجیب ایران ترجیح می‌دهند.

۷ ـ اگرچه گمان خواهی کرد در کل این موضوعات فرنگی ظالم است لکن انصاف بدهیم ظالم حقیقی تمدن است و افراد همگی مقهورانه به‌واسطه و بلاواسطه، و همین قضیه دوباره می‌گوید مختارند به‌واسطه و بلاواسطه! البته پرخاش می‌فرمایی که دنیا به نور خط آهن روشن است مردم فرنگ به این نور زنده شده‌اند در پاسخ پوزش نمی‌رود که: مُرده‌اند یا کل ملل آنها بارکش عده[ای] از سرمایه‌داران هستند، که شماره ایرانیان در نزد آنان وجود صغری هم ندارد! بلکه می‌گویم: آری، پشه چو بر شد بکشد پیل را! (۲۲۰)

سیلی است آمدنی! سمی است خوردنی! پس ناچاریم دیده سطحی بین را اندکی مالش داده سیل مرگ و میری را که همراه این باران رحمت تمدن به عقیده تو می‌آید نیز از دور با این‌که به ریشه دیوار آشیانه تو رسیده نشان بذهیم، بلکه پناهگاهی در سایه سفینه نجات نوح دانش واضعین قوانین پیدا کنی، اگرچه پیغمبرزاده باشی هستی! لکن پسر ناخلف نوح آیه مبارکهٔ «لاٰ عاصِمَ الیُوم»[1] تا صبح قیامتِ ظهور محمدابن‌الحسن المهدی‌الخارج بالسیف عجل‌الله فرجه را مُبشر و درباره فراریان از حوزه بهشت روضه، انبیاء کرام و به‌واسطهٔ ذنب لایُغفَر آنان برای ذرّات موالید زمین و جمادات، معجزات قهریهٔ جلال است، پس قانون گذار برای خط آهن چه علوم و ملاحظات دقیق‌تر لازم دارد و بسته به وجدان تو است که خط آهن کشیده شود جمع کثیری تلف نیز نشود. در مثل است عربی نامه قتل خود را به گمان توصیه خیر عامل بود به عربی در بیابان رسید که دفع زحمت می‌کرد و جانور بدن (۲۲۵) می‌کُشت و نان می‌خورد در آنِ واحد رسیده گفت «عربی از تو پست‌تر ندیدم»

---

۱. یونس / ۴۳.

جوابش را چنان‌چه معروف است بداد و گفت «از تو بی‌مدرک‌تر ندیدم که نامه مرگ خود را در بغل داری و به سرعت برق به قتلگاه می‌روی» نامه دار در شبه افتاد سر پاکت را گشود، دانست چنان است بی اختیار کفش پا را به طرفی و عمامه را دیگر طرف و نامه را دیگر جانب انداخته و در بر بیابان بدون قصد رو به فرار نهاد.

اکنون مراد این است که تو هم اندکی در نامه وسایل مسافرات و مخابرات امروزه شبهه کنی بی اختیار رو به فرار نهاده، بلکه جانی به وسیلهٔ مُداخله اِنکاری دولت نجات دهی، اگر بدانی! اگر بتواند! اگر بگذارند! «لَقَد اسمَعَتَ لو نادیتَ حیّاً ـ وَلکِنْ لاٰحَیٰوةَ لِمن تنادیِ» پیش از آنت بکشد زهر که تریاق آید! (۲۲۶)

۸ ـ این‌جا است که وظیفه مُلزمی هیئت حاکمه موضوع و محل پیدا می‌کند؛ اینجا است که دولت باید خواب خرگوش نرود، و پناهگاه عامه ملت و یا به ناچاری گروه بی‌شماری از آنها که مستقیماً دچار زحمت می‌شوند باشد.

اینجا است که فشار چند نفری سرمایه‌دار معیّن روزانه برشماره مساکین مُزدور می‌افزاید، اینجا است که پرسش می‌رود: آیا اصلاح و تعدیل میانه مُزدوران و مُزدبگیران باید به مداخلهٔ مستقیمانه دولت باشد، حتی میزان مساحت و مقدار توسعه آن‌گونه اشغال! یا اینکه موکول نموده به اشتمال عموم قوانین مدونی؟

اینجا است که می‌گوییم باید جعل قوانین مخصوصی نمود؟ یا تنها تکیه داد و برگذار کرد به تبع امور انتظامیهٔ هیئت جامعه و اندازه که حکومت را اختیار است در آن‌گونه اُمور؟ که در ذیل آن گفته می‌شود چه کاری از این‌گونه امور را باید اجازه (۲۲۷) تاسیس داد؟ و کدام را باید ممانعت کرد و به چه شرایط و در چه زمان و تا چه وقت و در کجا؟

۹ ـ زشت و زیبای اختیار هریک از پرسش‌های گذشته در زیر باب تمیز موقع سیاسی دولت و مناسبات طبیعی حاضره ملت افتاده است، گنه گنه برای هر نوبه مفید نیست و نه تنها مُفید نیست بلکه مهلک است. مملکت وسیعه[ای] مانند امریک که تاکنون

ظاهراً نتوان گفت در دوایر دولتی آن مفاسدی سیاسی موجود است برای حل این قضیه ترتیب خاصی لازم دارد! مملکت کوچکی به گونهٔ بلجیک و سویتزرلند را که ذرات امور مملکتی در تحت تمیز بکره انظار عمومی است، شکل دیگر است! مملکت تازه به دنیای تمدن آمده مانند استرالیا را که هنوز هم می‌تواند برای محافظه عموم از شر چند نفر خصوص جلوگیری کند(۲۲۸) نمونه دیگر است.

مملکت قدیم‌التمدنی مثل انگلستان را که قبل از تمنای پاره[ای] مُصلحین برای رفع ید مداخله افتعالی دولت نظام خطوط آهن دارای تاریخ استقلالی مخصوصی گردیده بود، طور دیگر درصدد حل قضیه باید برآمد. در این که مداخله انکاری دولت واجب است امروزه شک مکن، لکن میزان این وظیفه دولت و روش و ترتیب طبیعی آن وظیفه و حد و پیکره آن در هر وقت مخصوصی و جای بخصوصی سراسر متعلق است به عمل سیاسی نه علم آن، که بر صفحه قرطاس بگنجد یا رنگ قیاس، پذیرد. اندکی تفکر در این فهرستِ مطالب عالیه با این جملات عامیه ما را چنان دامنگیر می‌شود که به خود نخواهیم پرداخت، چه جای این که شرح و بسط بخواهیم، «گفتم که اَلِفْ گفت دگر گفتم هیچ...» (۲۲۹)

## حفظ صِحت عمومی

۱ ـ مبحث حفظ صحت عمومی را در هنگامی که نظر به مداخلهٔ انکاری دولت برای حمایت از بیچارگان ملت در مقام محاکمه بیاورند، پاره[ای] اشکالات نیز ظاهر می‌نماید، که خالی از اهمیت نخواهد بود. در بادی نظر گروه کمی را که رفتارشان موجب حدوث مرض شایع است در تحت نظام قانون آوردن بسی آسان است و در حقیقت از راه علم و تجربه این گونه مداخلهٔ دولت که آرا بسیاری از ملت را همراه دارد و فصول بس ساده خواهد بود، در اغلب جاها امکان پیشرفت داشته و دارد بدون این‌که ظاهراً به آزادی عموم دست درازی شده باشد.

۲ ـ ترتیب کاملی برای، زیرکش میاه فاضله، و کثایف مایعه هر شهر، وسایل حفظ الصحه مساکین شهری و دهقانی، امکنه عمومی برای دفع فضول آن نمونه مردم، بیمارخانه‌های کوچک و بزرگ برای تب و نوبه و (۲۳۰) از آن‌گونه امراض ساده با شرایط انفرادی در پارهٔ امراض که بیم شیوع در آن می‌رود، تدارک آب سالم پاک برای خوراک و شست و شوی پوشاک اعم از حمام عمومی و خصوصی. سراسر اینها متعلق است به مداخله دولت و از عُهده او برخواسته است، بدون این که بگوییم فشاری مستبدانه اظهار کرده چنان‌چه در سایر امور هدف می‌شود یا آن‌که نسبت فساد اداری به او بدهیم.

۳ ـ لکن سخن در این است، که ترقیات اساس طبابت در این ایام و حقوق مداخلهٔ ملت در هرگونه مسایل سیاسی ویژه حقوق تردیدیه بشری، در امر به معروف و نهی از منکر، که در مذهب اسلام واجب عینی است، در سایر ادیان وجود ندارد، و خاصل خونریزی‌های ملل متمدنه اثبات این حق بود برای ملت بر دولت، زیرا دولت همانا کارخانجات و شاخ‌های خدمات برای بشر است! پس همان‌گونه که تاجر ذی حق است رسیدگی به اداره و امور کارخانه و سرانجام (۲۳۱) وکلا و خُدام خویش کند، بشر نیز عیناً چنان است. ولهذا مداخلهٔ دولت در یک همچه مبحثی خالی از خطر و عاری از ضرر به جهت جامعه حُریت بشری نخواهد بود.

۴ ـ آری اگر امکان داشت عامه هر ملت و جمله هر جماعت را به منزلهٔ فوجی سرباز یا گروهی زندانی تصور نمود و به تمنای اطبا سپُرد، که رسوم زندگانی و ترتیب این جهانی آنها را به یک نظم و نسق مقرر دارد، نه تنها ممکن بود بدترین امراض و سخت‌ترین اعراض را معالجه نمود و بشر را از شر آن آزاد ساخت، بلکه بسی امراض را که تاکنون کشف علت نکرده‌اند، کاملاً تجربه نموده اکتشاف عرض و معالجه مرض را به دست می‌آورند!

۵ ـ اطبای معالِجْ را پیوسته تمنا همین است، که افواج بشر را داوطلبانه برای بوسیدن تیغ

جلاد در برابر آنها سان بدهند، دولت نیز در این موقع مُجری اجازه‌اش که از اداره قانون دارد (۲۳۲) اطبا خواهند بود، اصلاً و جوهراً، و در حقیقت اشتباه سیاسی عملی او از همین راه مضاعف می‌شود.

اول، با وجود این‌که اوضاع علمی و عملی طبابت و اساس معالجات روزانه در تغییر و تبدیل است و فنی است در تجربهٔ بالیوم و هیچ‌وقت نتوان گفت تکمیل یافته است! در موقع هرگونه اکتشاف جدید و معالجه نادری دارای چنان اسلحه نافذه می‌شوند، که امکان دارد تمام قوای قاهرهٔ دولت را منحصر به خویش نموده و دارای چنان اختیاراتی بشوند که کل ملت را مقهور ترتیب نضُج نایافته تازه کشف گردیده خود نمایند.

دوم، در صورتی که موقع طبابت این‌گونه مداخلهٔ دولت را برای حفظ‌الصحهٔ عمومی تجویز نموده و مشروعیت دهد، ترتیبات مجوزه اطبا در تمام اعمالی که برای پیشرفت مُهم خویش می‌دهند، ابداً رعایت از مخاطرات سیاسی از نقطه نظر حُریت عمومی نمی‌کند، (۲۳۳) چه که در نظر طبیب هیچ‌گونه نظام حفظ‌الصحه مؤثر نخواهد بود، مگر این‌که عمومیت به خود بگیرد و قهراً تعمیم داده شود، ولهذا تعمیم و یا اجبار آن و یا هر دو را لازم دارد!، اضافه سری، و اجازه زایدی به پلیس علنی و مخفی هر دو، و توسعهٔ دارُالقضای محلاتی و دوره مفصله هر قانون جنایات افزودن. چه که با این‌که نتوان گفت این نمونه قوانین را جوهراً رنگ و روغن قوانین صرفه خواهد بود! باز که ملاحظه می‌شود قوانین جوهری جنایات در تحت یک‌گونه تمیز عدلیه عامی است، و جالب هیئات منصفه شرافتمندی و نمونهٔ مزبوره فقط بسته به ترحم پلیس و صفای سرشت و قُضاة محلات.

۶ـ در صورتی که به حق پیوست و در دل نشست، که مداخلهٔ پولیس و اجازه آنها برای تعمیم هرگونه اساسی در امور صحیه معنی آن این است، که از درجه داروغگی شب و گزمگی روز بالا رفته در شراشر سته ضروریه مردم به توسط جاسوسان مخفی

خویش راه پیدا کنند، (۲۳۴) و برای اجراء قوانین موضوعه در آن موقع وسایل دفاعیه که برای هر فرد متهمی لازم است، چنانچه در عدالتخانه‌ها فراهم است موجود نباشد مسلم است، که دست حکومت و شست دولت به طوری خطرناک بدان عصمت حقوق حریت عامه بشری می‌خورد و با عنایت سختی دایره آزادی عمومی را البته محدود می‌دارد، که باعث شکایت عموم گردد.

۷ـ شر این کار و سر این بیمار پیوسته ذر دامن و دهان گروهی است که در این‌گونه امور از نقطه نظر علمی ناقصانه متصدی وضع قانون و اجرای قوانین حفظ‌الصحه می‌شوند!، و در بادی نظر تا استخوانی نگردیده ملت را نیز چندان توجه و دقت نظر و محاکمهٔ فکر درباره آنها نخواهد بود، تا این‌که مفاسد آن غیرمستشعرانه بر دوش آنها مانند آدم آبی بردوش سندباد بحری سوار شده وقتی که ملتفت شوند که او چنان وعِصی ساحرانه خود را به تمام اطراف (۲۳۵) کالبدشان وصل ساخته که نجات از آن غیرممکن باشد، یک قشون دارای مواجب ماهواری تشکیل می‌شود، فواید جوهری ریشه کرده نتیجه دوانیده[ای] ایجاد می‌شود، عادات و اعمال آزادانه ملی در لباس اوضاع رسوماتی مُدُنی و قانونی غیرمسئول گرفتار ابدی می‌شود، حتی کار این اداره و نفوذ آن‌گونه لشکر هزار هزاره به جایی می‌رسد، که برای قبولانیدن نفس خویش و احکام خود از علم نیز جلوگیری خواهد کرد.

۹ ـ پس تحریر این حد و تقریر این سد را ببایست این‌گونه و این نمونه نمود، که در صورتی که حفظ عامه ملت و کافه جماعت از بی‌مبالاتی گروهی از ایشان یا جهالت جبلی آنها در امور صحیه از جمله ملزمیات دولت بشمارند، و مداخلهٔ انکاری او را مشروعیت بدهند و مسلم بدارند، لازم است که برای هریک از آن گونه مداخلات عملی حکومت و ترتیب اجرای آن قبل از شروع به کار نقشه ترتیب انجام آن را (۲۳۶) طوری بریزند، که مورث آن خطرات و موجب زحمات نشود. مثلاً، به وضعی باشد، که به مجرد این‌که علم صافی و عدول کافی که در آن موضوع قاضی وجدان

است فتوی داد که حاجت به انجام رسید، فوراً حکومت اجراییه دست خود را کوتاه و پای خویش را خارج کند، یا این‌که اگر روشن گردید که از آغاز و یا اواسط و یا هر موقع کار نارسایی و ناشایستگی مداخلهٔ حکومت در آن موضوع بیهوده است داخل نشود، و یا فوراً دست بکشد.[۱]

## قدرت و نفوذ شِرْکَت‌هٰای تجارتی

۱ ـ یکی از فشارهای به غایت سختِ ملایم طبعِ حاضر نفوذِ آرام رواج که لازم دارد مداخلهٔ انکاری دولت را همانا این است که ترقی ملت و رفاه جماعت و تمول امت چنان‌چه آشکار است پیدایش می‌دهد از گردهم فراهم آمدن افراد متمولین!! انجمن‌ها و شرکت‌های تجارتی بس مُهمی را که در حالتی که آحاد آنها معلوم و مشخص (۲۳۷) نیست فواید ایشان در هرجا واحد است، ویژه به طرز جدید و طور نادید امروزه که شرکت‌های متعدده دارای مرکز یگانه می‌شود ولذا جوهریت نفوذی و حلولی تامی در امور ملی و سیاسی پیدا می‌کند، و در شورای ملی امروزه هر مملکتی عملاً واضح است که تمول را یک گونه حمایت و حفاظهٔ زایدی بر آن‌چه در تلو حقوق مشخصه مندرج است از خویش است، که به جای آن‌که بگویند نماینده مخصوص لازم دارد، باید گفت جلوگیر بخصوص می‌خواهد! چنانچه در مجلد دوم این پریشان کتاب به خطاب رفته.

۲ ـ در شورای ملی و اطاق نمایندگان عمومی انگلستان خط آهن را نماینده جوهری و محافظ اهلی زاید بر لزوم است و شناختن آنها و تمیز افرادش در هنگام پیشنهادی تازه در منع میزان اُجْرت بی‌اندازه و صیانت مسافرین از خطرات بی‌مبالاتانه و قرار

---

۱. در ممالک عثمانی مثلاً اگر ده سال قبل در سر حدی از حدود مملکت قرنطینه بوده است به اسم فلان مرض و بدون درنگ رفع شده باشد، هنوز آن اساس برای محل مواجب اطبا و اجزاء به اجمال سختی باقی و برقرار است. (منه)

سرعت قطار مزدوران سوار بسی آسان است، و از آرا هریک اعضا (۲۳۸) روشن است که سرّاً چگونه محافظه از شرکتها می‌کنند و مانع اصلاحات قهریه مزبوره می‌شوند.

همچنین در باب کشتیان دریایی چنان فواید مالکان آنها به هم دوخته و روی هم ریخته که هروقت بخواهند در پارلمان هر دولتی وضع قانونی نمایند، که نظیر حفظ فایدهٔ ملاحان از کیسه جهاز داران باشد، به غایت مشکل است، چه که ملاح بدبخت شخصاً تا بخواهد به مقام شایستگی عضویت پارلمان برسد طبعاً مالک سهامی در شرکت سفاین یا امثال آن شده است و همان ریشه تلخ در سرشت او بار آمده است، کذالک نمایندگان بانک‌ها و صرافخانه‌های آزاد و صاحب امتیاز در شورای ملی وجودشان بسیار است و به همچنین تجار با مکنت و دکان‌داران باثروت در خارج و داخل پارلمان پیوسته درصدد این هستند که یک گونه اتفاق و یگانگی در جلوگیری از هر قانون یا به ترتیب اوضاعی نمایند که مانع (۲۳۹) از گرانی امتعه آنها است.

۳ـ در برابر سراسر این‌گونه نفوذ تمول و قدرت ثروت همانا دولت باید حامی و محافظ گروه بی‌شماری از ملت شود که قاعدةً آنها را (بی‌پول) می‌نامند.

۴ ـ این جمله را بیشتر سیاسیون فرنگ عنوان کرده‌اند، آیا کسانی را که (بی‌پول) نام می‌دهیم از این جمله چه باید بفهمند؟ روشن است که در صورتی که این‌جا و در گذشته نگارش یافت که اغلب اجزا و اعضایی که هیئت حاکمه به وجودشان برپاست همان‌هایند که برخلاف مقصوداند، پس چرا گفته‌اند دولت باید حفظ کند ملت را از فشار فوق طاقت ثروت متمولین، در حالتی که دولت یا حکومت وقت یا کل هیئت حاکمه مرکب است از همان اشخاص؟!!!

برای این‌که عامه ملت و کافهٔ جماعت هر سرزمین آشکارا و روشن ندانند (۲۴۰) که چند نفری که نمایندگان سیاسی قالب هر مملکت هستند خادم رفاه عموم و نوکر

آسایش جمهوراند، نخست از سطوت و زورآزمایی داخلیان و سپس خارجیان، و در صورتی که فایدهٔ وجود و غایت هست و بود خود را به رفتار روشن بر ملت آشکار نکردند. وظیفه ملت نیز فوراً تغییر هیئت و تبدیل اساس حاضره است! چنان‌چه قیاصره مستبد و اکاسرهٔ مقتدر را در تحت قیود حکومت ملی آوردند.

همین‌قدر که بشر بداند، که هیئت حاکمه به وضعی که سرشت آدمی است پیوسته می‌خواهد با شماره کمی که دارد دارای امتیاز حکمرانی قادرانه و بلکه حکومت ممتدّه موروثی باشد.

همین قدر که بشر بداند که این جاه‌طلبی در تمام بنی نوع او ویژه در مقام حیازهٔ زمام حکمرانی ولو در تحت نزدیک‌ترین وضعی به جمهوریت نورانی باشد، عام است. (۱۵۴)

همین قدر که بشر بداند که قابض اعنه حکمرانی وطن هر غاصب خارجی هم باشد یا برادر داخلی به حال حقوق ملی او چندان فرق نمی‌کند و پیوسته ملت را حق، انکار و تردید است. ویژه مانند عصر امروزه که حقوق ملی سیاهان الجزایر را دولت متمدن فرانسه مجبور است منظور کرده باشد دول متحده امریکا که هیئآت حاکمهٔ آنها به وجود فرنگیان پوست سفید تشکیل یافته از دیرزمانی خرید و فروش بنده را منسوخ و آنها را تمام حقوق ملی وطنی می‌دهد! چگونه یک ملت بزرگی ولو ساکن افریقا باشند جایز است مانند شتر بخوابد تا هرچه هیئت حاکمه بخواهد بر او بار کند.

ملت باید بداند او است که مالک وطن است! او است که هیئت حاکمه به وجودش موجود است! او است که همان طوری که قیاصر و مستبد را مشروط به قانون و مقید به قانون نمود، باید (۲۴۲) هیئت حاکمه را نیز بفهماند که بیدارم، و اگر اندکی به حقوق ملی من تجاوز کردی به شمشیر قانون اساسی که امتیازنامه حقوق ملی جزاست دو نیمه خواهی شد.

آری ملت باید تا بتواند اجزا و اعضا شایسته و بایسته برای هیئت حاکمه به سمات و صفات اخلاقی و قانونی تحصیل کند! شبهه نیست! لکن توجه تمام خود را نباید به همین صرف نماید و بخوابد، بهرام گور می‌گوید: «اسب هرچه نجیب و ادیب باشد تازیانه می‌خواهد، پادشاه هرچه عاقل باشد وزیر لازم دارد!».

پس در هرجا نخستین وظیفهٔ ملت این است که پیکرهٔ حقوق خود را بداند و برای اخذ آن چنان بیداری خود را به هیئت حاکمه بفهماند، که هیئت حاکمه پیوسته از خلاف عهد و انتظار ملت برحذر بوده تصوّر تقصیر نتواند کند، نه این‌که خرگوش صفت به خواب رفته سرشت (۲۴۳) ملکوتی از حکام قانونی متوقع باشد. بلکه نفس قانون موضوع به توسط هیئت حاکمه را نیز مراقب باشد چه که در حدیث است که «الکلامُ صَفة الْمتکلِّم» البته قانون هر قانون‌گذاری بـه رنگ سـرشت او است پس تصور ملت این نباشد که هرچه را قانون نام نهادند هم خوب است و هم واجب! بلکه بداند که قانون جوهراً یعنی آن‌چه حافظ حقوق عامه بشر است!

ایرانی باید بداند که از نقطه نظر حقوق بشری در امروزه دولت بریطانیای عظما به مسلمین هند بیشتر رعایت و حریت بخشیده تا در عین جلوس سلطنت‌های بس بزرگ پادشاهان (بابری، محمودی، غوريِ، و هندوستان). لکن طلب را باید گرفت.

ایرانی باید بداند که حقوق ملی آن‌قدر ثابت است، که دولت عظیمه امروزه عالم که عبارت از سلطنت مقتدرهٔ روسیه است (۲۴۴) روزانه حـقوقی بـه مسـلمین تـبعه خویش می‌دهد، که عملاً هیچ‌یک از پادشاهان مستبد ایـران و آسـیا سـراسـر در گذشته نداده بودند، مانند این‌که در تمام عدالت‌خانه‌های روسیه یک مسئله ارث و میراثی فیصله نخواهد یافت مگر به موجب فتوای علمای شیعه و سنی مسلمین که خارج از عدلیه هستند.

این اعطای حقرا با چند فقره حقوق دیگر درباره مسلمین شـورای اعـظم روسـیه قانون‌گر تصویب کرده و امپراتور اعظم روسیه به دستخط مبارک موشح فرموده و

روزانه زیاد مرحمت می‌شود! و می‌گیرند و خواهند گرفت! برای چه؟ آیا مسلمین هند و روسیه قدرت سلطنتی دارند؟ نه! بلکه بشراند، و حقوق بشری ثابت است، و در سایه هیئت حاکمه خویش تربیت یافته و بیدار شده‌اند و حق خود را از راهش طلب می‌کنند، نه شورش جاهلانه، بلکه به آرامی و خموشی و انتظام‌طلبی، حرف حق دندان فیل را می‌شکند، (۲۴۵) «فضلّ‌اللهُ المجاهدینَ عَلی القاعدینَ درجات ـ اَلذّینَ جاهَدُوا فینٰا لَنهدنیّهُمْ سُبُلَنٰا اِنَّ اللهَ لَمَع المحسنین»، تو در گرفتن حق نیکوکار باش که می‌رسی! امپراتور اعظم روس و انگلیس به مسلمین حقوقی داده که فراش‌باشی گذشتگان به آنها نمی‌داد.

۵ـ چیزی که از چیزنویسان فرنگ و پاره[ای] مردم باهوش و فرهنگ آنها به ما می‌رسد این است، که دولت باید برای حمایت رنجبر و محافظت مُزدورِ کل دایره خطوط آهن، دوایر بانک‌ها و صرّاف‌خانه‌ها و شرکت‌های ضمان را خود مباشر باشد و مؤسس گردد، حتی اموری که فعلاً جالب توجه سرمایه‌داران نیست یا به‌واسطهٔ حقارت یا خفای جوهریت یا اینکه محال مداخل آن به غایت پراکنده و در تحت عنوان شاهی و نیم‌شاهی است و به جهت دولت به‌واسطهٔ داشتن وسایل آسان است، نیز در شمار حقوق ممتازه جایزالمداخله است، چنان‌چه شمارهٔ بس بسیاری از این‌گونه امور از دیرزمانی (۲۴۶) در مملکت ایطالیا در دایره مداخلهٔ دولت است، و در انگلستان از اواخر قرن نوزدهم نیز آغازی کرده‌اند.

روشن است که هرچه این گونه فواید و این نمونه عواید را در برابر هم نهاده و به طور ساده موازنه کنیم، همان قصه خورجین شیخ سعدی است که چه همه را در یک لنگه بگذارند و چه تعادل کنند چیزی از ثقل حمل برای آسودگی اُلاغ بیچاره کم نمی‌شود، در هر جهت باید عموم ملت بار چند نفر سرمایه‌دار یا دولتی را به منزل برسانند و در واقع فشار تمول را پیوسته پذیره باشند، یا به مدیریت دولت یا به عضویت اشخاص سرمایه‌دار، یا به شرکت دولتیان و متمولین.

ولهذا برهاناً روشن است، که دانش بشر برای اصلاح مفاسد تمدن جدید به غایت عاجز است و جز صراط‌المستقیم انبیاء کرام راه مفری نیست.

۶ ـ نظر به حفظ حقوق اساسی که درباره متمولین نیز در عالم (۲۴۷) سیاسی ثابت است، در جایی که دولت باید برای حمایت از گنجشک روزیان مردم در امور تجارات و صنایع مداخله کند، در حالتی که وجود آن‌گونه ادارات تمولیه به‌واسطهٔ قرض و استقراض از دولت و به دولت و به علتِ انتظامات مملکتی نفسِ دولت تاسیس یافته نیز نباید به میزانی باشد، که ادارات تمولیه را اساساً متزلزل کند، بلکه مداخلهٔ دولتی در تمامِ آن نمونه امور به میزان لزومِ رفاه حدالوسط جمهور است، که بازهم که ملاحظه می‌شود مُعان آسایش و زندگانی عادیِ امروزه کل همان تاسیسات ثروتیه است.

۷ ـ روشن است که هرچه وسایل مراسلات و مراودات و حوایج اقتصادی و اجتماعی بشر بیشتر شود، فواید هر تجارت‌خانه و تاسیسات تمولیه فزونی خواهد گرفت، ولهذا بر مزد مزدوران خواهند فزود و نفس افزایش مُزد و ترتیب تربیت اجباری عموم افراد هرجای زمین و نشر حقوق بشری و نفس فشار تمولات ولو از راه حقد و (۲۴۸) حسد نیز مُزدوران عالم را اخیراً چنان بیدار می‌کند و هشیار می‌نماید، که خود از عهده اخذ حقوق خویش برمی‌آیند با کمال سهولت و آرامی، و مخصوصاً تشکیل انجمن‌ها و مجامعی می‌دهند که نفس هیئت حاکمه در برابر آن خاضع می‌شود، لکن در امروزه نباید قناعت نمود و گفت به امید فردا باشید! بلکه اخلاقاً و ابداً مداخلهٔ دولت را در تمام آن موارد باید حتمی و جازم‌الاجرا دانست به شرایطی که گفته شد.

## مداخلهٔ ایجابی[1]

۱ ـ مداخلهٔ ایجابی و مؤامرهٔ افتعالی دولت را نظر به وظایف ملزمی آن معیّن کردن که در تحت جمله ترقی و رفاه عمومی و استقلال وطنی اُفتاد و مستقیماً بر ذمه دولت است و غایت وجود و علت هست و بودِ آن است. بس دشوارتر از تعیین (۲۴۹) حدود مداخلهٔ انکاری است، نظر به حفظ و حمایت از گروهی بسیار در برابر فشار تمدن، و حوادث اجتماعی، در ذیل تمول جماعتی بس قلیل‌العدد، چه که نظر به رفاه و ترقی عموم است، و این‌که وظیفه دولت همانا نیکو داشتن جمهور است، که علمای سیاسی در هر دولت و هر موضوعی دارای حق مشروعی هستند، که اعتراض نموده و تردید کرده و تنقید نمایند، و پیوسته وظیفه ملزمی را از آن بخواهند. این‌جا است که حق اعتراض مشروع به ملت داده می‌شود به خلاف این‌که تمام ایرادات وارده بر دولت نظر به مداخلهٔ انکاری سراسر ادبی و اخلاقی بُود، هم نفس مداخله و عین ایران، لکن در باب مداخلهٔ ایجابی همگی حق مشروع ملت است، که کارهای محوله به مزدوران خود را از ایشان بخواهد. این‌جا است که احتمال همه گونه خطر و هر نمونه ضرر ممکن است به‌واسطهٔ مداخلهٔ ایجابی دولت با عدم بیداری ملت از جلوگیری اشغال افرادی جمهور و تجربیات ولهذا (۲۵۰) اختراعات نافعه رُخ دهد، و فشار مداخلهٔ فوق وظیفه و فساد سری اداری بدون زاجر، و ترتیبات مانعه به جایی برسد که نفس اجازه سرپرستانه دولت و حیازه اُمور رسمی جماعت علت آن بشود، که در واقع اساس دولت کارخانه باشد برای تقویت و ترقی مقام اعضا خویش و رفته رفته از شعبات و شاخ‌های ادارات هیئآت حاکمه محالی و ممالکی به نفس مرکز سرایت کند و از حقوق مشروعه ثابته مرکزی بشمار رود، و استبداد قانونی لایغیر و لایُبدلی وجود پذیرد!

---

۱. باب مذهب حواله می‌شود به مجلد خاص اگر خدا بخواهد. (منه)

۲ ـ در برابر این گونه خطر و این طور ضرر نه تنها باید تدابیری پیوسته وجود داشته باشد که در کل امور و اشغالی که ممکن است به توسط اشخاص یا جماعات ملت متکفل شده و انجام دهند و صورت پذیرد، ذخیره اعتراض و زمینه ایراد باشد، بلکه مدام باید و علی الدوام شاید ملت را: انتباه عام و هوش تمام: متوجه همان (۲۵۱) اشغال و اموری باشد که از خصایص جوهری و امتیازات اصلی دولت شمرده می‌شود، ویژه کاملاً مواظب باشد و تاماً مراقب تعیین جنس و تشخیص نوع و تحدید میزان نفس مداخلات مجوزه باشند، که آن‌چه به دولت برگذار می‌شود و در عُهده می‌گیرد اموری باشد که نفس مقام و مرتبه آنها شهادت بدهد که وظیفه دولت است از حیث رفاه ملت و ترقی مملکت با فواید اقتصادی.

۳ ـ کل اشغالی که به دولت اختصاص پیدا می‌کند روشن است که باید در غایت سادگی و نهایت بی‌پردگی باشد، که عامه ملت بتوانند صورت و معنی آن را که غایت و فایده آن است بفهمند! نه این‌که در تحت قواعد مختلفه مبهمه یا نظامات متضاده متعلق به مراکز نظریات درهم و برهم باشد، بلکه راه فطانت و رخنه زیرکی را برای پیشرفت مقاصد شخصی مُدیران امور به باید بست که نتوانند رفته رفته مردم را اسیر هوش و هنگ و درایت و فرهنگ خویش نمایند، چنان‌چه (۲۵۲) در پیش گفته شد نظر خلیفه ثانی اسلام آن طرف احتیاط بوده است، که یکی از حکام خود را بی‌جُرم عزل می‌کند، معزول پرسش می‌نماید به چه علت؟ پاسخ می‌دهد چون بسی عاقل و فطِنْ بودی نخواستم از این بیش فشار عقل تو بر عامه محکومین باشد، پس مثلاً اگر شغل و امر معهود و محول به دولت از امور مالی باشد وضع و ترتیب آن نباید محتاج باشد به تمام فلسفه حساب، بلکه به اندک دانش در اعمال اربعه به توان کشف حقیقت جمع و خرج آن را کرد و گوشزد عموم نمود، و هرجا که سرپرستی هیئت حاکمه محلی دخیل است نیز باید که آن میزان مداخله را براساس نهاد که خارج از اختیار غیرمسئول مرکز دولت باشد نه مزید بر حقوق ممتازه هیئت حاکمه اجراییه مرکزی گردد!

۴ـ موضوعاتی که نظر به جلب فواید غائیه عامه ملت و کافهٔ مملکت در تحت مداخلهٔ هیئت محاکمه می‌افتد روشن است، که باید دارای (۲۵۳) مزیت و حدت شغلی و تشخیص یقین و حقیقت مادی باشد، مشروط به این‌که مداخلهٔ دولت از نقطه نظر اقتصادی موجب ارزانی و کم خرجی آن باشد، نه برای جلب فواید اداری و اعضایی هیئت مزبوره، و این‌گونه موضوعات است که دولتیان شمشیر دست نموده و علت مداخلهٔ خویش وانمود کرد و اعتراضات ملت را در اصل موضوع آن جواب می‌گویند، و البته میزان آن اعتراضات و حدود این اجوبه در هرجا و هر ملت به ملاحظهٔ مقتضیات اهلی وسیاسی تفاوت می‌کند و منعکس می‌گردد به قیاسات مع‌الفارق و سالبات به انتفاء موضوع، مثلاً در یک ملت جدیدالاجتماعی یا مستعمری تازه به ظهور رسیده نسبت مردم به اداره هیئت حاکمه نسبت افراد شرکا، یک شرکت تجارتی است که با کمال سهولت نگران همدیگر هستند و امور جُزیی و کُلی از عامه آنها پوشیده و پنهان نیست، و در چنین جایی دولت می‌تواند به کمال آزادی، آرامی، بدون تردید، و معارضه (۲۵۴) در هر کاری مداخله کند و مورد اتهام به فساد اداری و شکایت اهالی نباشد و اعتراضی جوهری که در این گونه مداخلهٔ دولت در آن نمونهٔ ملت موجود است این است که سیاسی‌دان به خرد و هوشمند کارآزموده می‌گوید: نفس توکل ملت برکارگری دولت اخیراً مُضر است، و خرد خرد همین توکل کورکورانه بر آن، چنان استقلالی به هیئت حاکمه می‌دهد که بعدها فسخ و نسخ آن به غایت مشکل است، و همین تسلیم نامجربانه امروز مردم به دولت است، که مایه هزارها خطرات و کرورها خسارات فردا می‌شود، و ملت را برای برانداختن هر جزو استخوانی شده آن دچار جان بازی‌ها خواهد ساخت.

۵ـ وسایل مخابری پست و تلگراف و تا اندازه[ای] تسلط دولت در خط آهن، در عصر تمدن و حصر تنور امروزه فرنگ برای نمونهٔ مداخلهٔ هیئت حاکمه و این‌که چه کاری شایسته و چه امری بایسته (۲۵۵) آن است کفایت می‌کند، و میزانی به دست می‌دهد

که مداخلهٔ واجبه و مؤامرهٔ ایجابی دارای کدام نمونه اشغال است. و در مداخلهٔ انکاری آن نیز گفته شد از وظایف ملزمی دولت است (حفظ خاک زرخیز وطن) که ملک مورث و عامه ملت است در برابر دهان باز و شکم آز ملاک بس قلیل‌الاشخاص کثیرالتمول، و نیز نگارش رفت که یکی از تدابیر لازمه این‌کار مدیریت دولت و رئیسیت زراعی آن است که سراسر زمین و کل اراضی زراعی و عماری را در قبضه خویش بگیرد، لکن در این مورد نیز چنان‌چه در باب خط آهن گفته آمد دولت نمی‌تواند شخصاً رئیس آب و زمین یا مدیر شرکت خط آهن باشد (اگرچه در پاره از ممالک فرنگ همین کار را کرده‌اند) بدون این‌که شکل قضایا و موضوعات مداخلهٔ ایجابی دولت را عکس و طرد نمایند و از نو درصدد تعیین و تشخیص آن برآیند. (۲۵۶)

۶ـ انجام نظام زراعتی و اختتام تمام املاک قابل‌العماره و سراسر تمولات منقوله مادی، روشن است که فطانت شخصی و کفایت هوشی و درایت عقلی اشخاص افرادی مخصوصه را لازم و در کار دارد، که پیوسته شایسته امانت‌شناسی و اهلیت خواهی صاحبان کار راه همراه خواهد داشت، که نمی‌توان از سراسر هیئت حاکمه تمنا کرد و امیدوار بود، بلکه آن دست از هیئت حاکمه را که نگارش یافت در تحت عنوان وزارت زراعت باید قابض املاک بود، و در واقع و حقیقت باید هیئت حاکمه ملی محضی شمرد، که از حیث نورانیت نمونه جمهوری نورًا عمومی باشد، نهایت از جمله شعبات اجراییه دولت اسماً شمرده می‌شود، نه این‌که تصور کنی املاک را از حقوق ثابتهٔ هیئت حاکمهٔ مرکزی یا حکام توابع و هیئآت محالات مملکتی گرفته‌ایم، بلکه چون این هیئت مدیره دارای امتیازات (۲۵۷) اجرایی است و از حیث این مقام مانند هیئت حاکمه اجراییه مرکزی و محلّی است، گفته‌ایم در تحت عنوان وزارت زراعت باشد! لکن به استثنای عشری که راجع است در تحت عنوان مالیات دیوان و باید به خزانهٔ رسمی دولت وارد شود، حبه جنس و دیناری نقد از

تمام چهار بهرۀ دو هیئت مدیره املاک به خزانه نمی‌رود، بلکه چنان‌چه نگـارش یافت مخصوص خزانهٔ ملی است، و عمده مخرج این مدخل ذخیره قُوت دوسالهٔ عامهٔ اهالی است به قیمتی که درجات پست مزدوران بتوانند از مُزد روزانه خویش نان خورش و لباس معمول ذخیره روزگار پیری خود تدارک کنند، و زایـد بـر آن هرچه عایدی هیئت مدیره است پس از مصارف اداری به فروش برسد به شرایطی که گفته شد، و هرچه از این راه وارد خزانه ملی بشود، مخصوص امور و اشغالی است که رفاه جمهور و استقلال احوال عموم و تربیت (۲۵۸) کافهٔ اهالی، و احیاناً استقلال وطن و حفظ اساسی سیاسی و حقوق مملکتی در آن ملحوظ باشد.

عزیزم! باهوش باش! بدان اگر ملک می‌دهی چه می‌گیری! و بفهم اگر خاک موروثی را از کف می‌دهی چه عایدی داری! باخبر بشو که گفتم یک پارچه ملک رها کـن مالک تمام املاک باش! یک قطعه خاک تسلیم کن محصول تمام خاک وطن را از خود بدان! تویی آن کسی که در هرجای روی زمین باشی و در برابر هر هیئت حاکمه و یا دست قوی دولت خارجی باشی و دعوی این حق کنی حق داری! واحدی تو را ملامت نخواهد کرد، همچنان‌که هیچ قادر قاهری طفل را از شیر پستان مادر خود نتواند بازدارد و همان‌گونه که از شیر مادر بدنِ بچه نمو و نمایش می‌پذیرد، از این شیر که محصولات خاک وطن است بدن ملت و کـالبد مـجموعی است و هـیکل عمومی جماعت و پیکر وطن و محل سکونت باید نمو و نمایش پذیرد! (۲۵۹)

علناً و آشکارا بدان که خالصه و ارباب دو نام است از بقایای هـیکل هـبل پـیکر زورآوران و متمولین هردوره و ابداً در برابر حقوق ثابتهٔ مجموعی کافهٔ ملت مسمائی مشروع ندارد، پس پیوسته کوشش کن که حقوق خود را مانند نـام پـدر و مـادر خویش بدانی، و در ثانی علت غایی وجود خود را بدان که برای اخذ آن است، و ثالث بفهم که گرفتن حق در بادی نظر شورش نمی‌خواهد بلکه علم می‌خواهد، و رابع تعقل نما که اگر بر این اساس که گفته شد گذارده نشد دست دولت را در این‌کار

استوار کردن قدحی سم کشنده بر فنجانی عسل ریختن است! همین‌قدر بدان‌که تاکنون یک جمله صریحهٔ از حقوق تو را نتوانسته‌ایم بگوییم و آن‌چه گفته شده ضرب‌المثل است، و جز درنصوص موحیه انبیا کرام که با کمال سادگی موجود است و از شدت ظهور مخفی است دیده نمی‌شود! (۲۶۰)

۷ـ پس در صورتی که تکیه ملت و توکل امت سراسر به هیئت حاکمه شد، قطع نظر از این‌که جوهراً در کلیه امور دوباره ذرات حریت و حقوق جمهور در جیب پر از عیب اجرا محبوس می‌شود، ویژه در مثل آن گونه امور مختلفهٔ پهناور مالی قاضی‌الآمالی بشری که محل دخل و آرزوی هر فردی است، روشن است که از مرکز هیئت حاکمه، اجراییه گرفته تا شعب محالی و ممالکی آن تولید و تاسیس ادارجات بس مفصلی می‌نماید که بیرون از شمار است و در چنین اوضاعی واضح است که شورای ملی را دست نظارت کلی و شست محافظت جُلی در سراسر حقوق ملی و حمایت در موارد رفاه اهالی و سلطهٔ مطلوبه به موجب قانون اساسی، که نظام‌نامه حدود سیاسی است نخواهد بود، خاصه در مانند روزگار امروزه روی زمین و مخصوصاً همان ممالک فرنگستان که تمام امور اجراییه به وسیلهٔ شماره بس مُعیّن و مخصوص فیصله می‌شود، و دیده شده که فقط جابه‌جا (۲۶۱) می‌شوند، و کارها را دست به دست می‌نمایند، و پیوسته فلان لارد یا ماستر یامُسیو مصدر به همان امر اجرایی است و در هر دوره تنها کارها و اشخاص معیّن مزبور در حول و حوش ادارهٔ مرکزی شغل مخصوصی مصدر خدمت است! و روشن است که تازه وارد کم است، و هر وقت ورود کند، قهراً و طبعاً مطیع نظام‌نامه داخلی غیرمکتوب آن اداره است، و نیز چون در غالب اوقات به اسبابی که گفته شد ملتِ غفال روزِ و نوام شب، ولهذا کشف حقایق فاسده اداری امکان ندارد مگر در دو وهله، یکی در صورتی که فرد نادری بسی نامجرب باشد و دیگری پس از مدتی که مفاسد فوق‌العاده متراکم شود، ویژه این‌که مجازات آن فرد در برابر عموم برای عبرت خصوص داده نشود، پس آشکار

است که در چنین مملکت پر از مهلکهٔ نفس هیئت حاکمه کارخانه تخریب کل اساس تهذیب است و سراسر (۲۶۲) حقوق نورانی بشر را مشتی لجن و سرشتی پر محن است، و آن امید که برای دانشمند نوع خواه وجهه نظر و جلوهٔ بصر است به کلی موضوعی نخواهد داشت، چنان‌چه تا امروزه در روی زمین نبود و نیست، ولهذا گوییم مثل تاسیسات در ذیل عنوان مشروطیت و جمهوریت و امثال آن برای اخذ حقوق جوهری بشری همانا پارچه مُومی است در دست دانشمندان که اساساً برای ساختن هیکل انسان است، و به مجرد این‌که طراحی شد حرارت شهوت و سورت سطوت شیاطین غلبه یافته اصل اساس را در هم خُرد نموده به شکل خویش مصورش می‌نماید.

این در صورتی است که حال مومی داشته باشد یعنی آن‌قدر سطوات قاهره بیداری ملت در هر دوره بر آن وارد آمده باشد و مردمش دارای اخلاق انسانی بوده باشند، که سلطهٔ آنها بر اداره اجرا مانند تسلط شرکتی تجارتی باشد بر اجزا اداره خود، وای به جایی که (۲۶۳) هنوز امتیازات حکمرانی هیئت حاکمه اجرایی به‌واسطهٔ نابیداری ملت و تکیه به دولت به منزلهٔ تراب مُهبای باریک و دارای رطوبت تسلیم ملّت باشند، که به اندک زمانی صخره صحا، و سنگ خارا شود، تحدی می‌کنم و بدون تخطی می‌گویم که مراتب حریت اخلاقی نورانی بشریِ آن نمونه که پسند نوع‌خواه خداشناس طبیعت ستای هر قوم است! تاکنون در روی زمین بالمره در اساس دول پیدایش نداشته جز در سایه ادیان سهل و ساده انبیاء عظام! آن هم تا زمانی که مخلوط به قیاسات پیروان نبوده است، و اگر انصاف بدهی ظهور هر پیغمبری در هر دوره فقط برای حریت گروه مغصوب الحقوقی است از شماره بس کمی ظلمه غاصب و عمله ناصب.

۸ـ پس حق دولت و امتیاز مطلق آن هیئت حاکمه، همانا این است که از مداخلهٔ ایجابی در کل آن نمونه امور تجارتی و صنایعی احتساب کنند، لکن در تمام آن گونه اشغال

وظیفه دولت، آن است که: (۲۶۴) برای انجام آنها با دیگران عقد مقاولات و عهد مقاطعات علنی آشکار بر عوام و خواص فهم بسته و تسهیلات پیشرفت را فراهم کند و به‌علاوه این‌که فصول و بندهای آن‌گونه مقاولات را باید چنان روشن نماید، که عموم را ملتفت کند لازم است که ترتیبات انجام هریک را با حدود صوریه، معنویه، مادیه، مالیه، و حسابیه را که محتوی است طوری داده باشد که ناچار بیشتر مردم از درک معانی آنها محروم نباشند، و در صورتی که تمام این شرایط در نفس مقاوله نامه به عمل آمد نیز واجب است که هیئت مفتشه و نواب مصلحه از طرف دولت برای مراقبت اصلاحی و ترقیات جوهری و تعیین قیمت یا میزان اُجرت موضوع معیّن شود، و روشن است که این نواب مصلحه و هیئت منقشه جزیی از همان کل است، که فرار از آن شایسته و اجتناب از وی بایسته بود! لکن چون جز است (۲۶۵) با این‌که گناه آدمی عهد قدیم است! چه مار آبی بود زهرش سلیم است شمارهٔ ایشان کم است و می‌توانند از روی نظامی مرتب در ازمنه قصیره نظریات خود را اشاعه داده و از این رو خطرات مداخلهٔ ایجابی دولت را در سراسر بازار زحمت و ثروت جلوگیری نموده و از دوایر عظیمه به صغیره و یا قُسی قصیره تنزل دهند.

۹ـ از نقطه نظر مداخلهٔ ایجابی دولت در اغلب ممالک متمدنهٔ فرنگ دیده می‌شود که تا اندازه مخصوص هیئت حاکمهٔ اجراییه را در امور تجاریه سلطه به دست است، مانند این‌که حق دارند بانک ملی یا بانک‌ها را پاره[ای] امتیازات و اختیارات مشروعه اعطا نمایند و این‌گونه حقوق ثابتهٔ دولت چنان‌چه در مجلد دوم به شرح رفته و مقبولیت آن که قانوناً پذیرفته شده نه به‌واسطهٔ این است که دولت اول سرمایه‌دار مملکت است، بلکه نظر به دول قدیمهٔ متمدنه از این حیث است که دولت نخستین مقروض بزرگ است و نتیجه (۲۶۶) این‌کار و ثمره این شاخسار این است که نظر به حقی که این مقروض بزرگ از نقطه نظر مالی دارد که در هروقت که اقتضا کند، ترتیباتی به طلبکاران خود بدهد و تغییر و تبدیلی در میزان تنزیل مقتضی بیند و

قروض خود را قسط بندی نماید، یا بر مبلغ آن افزوده و یا همه را ادا کند و یا حواله و جابه‌جا نماید، نفس دولت اول بانک مملکت خواهد بود، و هرگز نمی‌تواند خود را از اغلب وظایف مهمه بانکی و صرافی صرفه بری بداند، چنان‌چه هر وقت که بانکی ملی و صراف‌خانه اهلی برای وکالت از دولت به جهت تحویل وجوه سرمایهٔ نقدی و ادای اقساط استهلاکی قروض به طلبکارها و پذیرفتن دخل و عایدی مملکت و خرج روزانه آن به طریق حساب جاری قانوناً معیّن می‌شود، نفس این نمونه تربیت موجب و تولید یک حقیقت کاشفه از مشروعیت این‌گونه فلسفه حیلی ساختگی می‌کند که نام آن تسهیل امور تجارتی دولتی و رواج بازار معاملات ملی است.(۲۶۷)

۱۰ ـ این‌گونه مداخلهٔ دولت و یا حکومت مرکزی که اتفاق می‌کند با بانک مخصوص یا کمک سرمایه به او می‌دهد و یا بانکی را تاسیس می‌نماید و امتیازنامه می‌بخشد، چنان‌چه بانک انگلستان از نخست روز به همین وسایل تاسیس یافت روشن است، که آن بانک نیز با سرمایهٔ دولت تسهیل قروض تجارتی و افاده بازار معاملاتی را وجهه نظر می‌سازد، اگرچه ابهام این موضوع و اجمال آن مشیر به سوی پریشانی حقیقت آن خواهد بود، لکن قطع نظر از تعمق در الفاظ عملاً دارای حقیقت کاشفه از فلسفه عملی هست و نیز ثابت است که هروقت دولت انگلستان و فرانسه بدون تاسیس عوض و بدلی قبلاً قطع علاقه از بانک انگلستان و فرانسه نمایند، هر آینه خسارت بازار تجارت به‌واسطهٔ قبض طلب سیار و طیار در کل دوایر تجارتی که به وسایل مطمئنه قابل ادای به محض رؤیت است مافوق تصور خواهد بود! پس مداخلهٔ دولت را در امور (۲۶۸) بانکی و صرافی گویند لازمه امتیازاتی است، که محول به دولت است مانند جمع‌آوری مالیات و قروض ملی و مخارج کلی فوق‌العاده در صورت اقتضا، چنان‌چه بانک ملی انگلیس با امتیازات و اقتدار محدودی که دارا هست مفید به حال تمام احزاب است، و خادم تجارت عمومی و حکومت هردو بوده و هست.

۱۱ ـ گمان ندارم حاجت به این باشد که بگوییم، در ذیل مداخلهٔ دولت در امور اراضی و خطوط آهن به شرایطی که به شرح رفت تکرار شود، که در هرگونه امر تجارتی و کار معاملی و پیله‌وری و سوداگری که دست دولت را اجازه دخول دهند لازم و جازم است که با کمال مراقبت و حضور سوءظن باید نگران آن دست بود که زاید بر لزوم وفوق احتیاج فشار ندهد، یا تمرکز پیدا ننماید، و ریشه ندواند، و اگر اندکی از ماضی و حال دول فرنگ باخبر باشی، تصدیق می‌کنی که این‌گونه مداخلهٔ دولت در امور آزادانهٔ ملت خُردخُرد (۲۶۹) ممنوع گردیده و شبهه نیست که در آینده قضیه موجبهٔ مداخلهٔ دولت در امور تجارتی و سراسر حدود ملتی به‌کلی منعکس به جزیی و اخیراً منتفی خواهد شد.

پس وظیفه ما این است که اصلاً تا بتوانیم زهر نخوریم که محتاج به تریاق بشویم، همین که به اینجا رسیدیم، شنیده می‌شود که در فرنگ همیشه زشت مقدم بر زیبا بوده و سپس جان بازی‌ها کرده‌اند تا به عکس شده ماهم باید چنین کنیم! اگر گفته شد ژاپون باز پاسخ می‌دهند که پادشاه مایل بود شبهه نیست، لکن تمام عدم شورش و خونریزی به علت میل پادشاه نبود، بلکه در آغاز تاسیس هر کاری زشت و زیبای آن را به حکمت عملی سنجیده مناسب حال و مآل و مکان و زمان نموده و به کار بستند. نه این‌که مثلاً برای تاسیس خط آهن از حرکتِ سرغوری شروع کرده خود را به زحمت تمام تجربیات علمای آن فن دچار نمودند تا رسیدند به نظام صنعت کامله (۲۷۰) امروزه خط آهن؛ هان ای سیم تمدن کی مخترعین را هلاک می‌کنی.

۱۲ ـ قضیهٔ مداخلهٔ دولت و سرپرستی آن در مراودات بحریه و جهازات حمل و نقلی تجارتی در دریا نیز مانند مداخله او است در امور تجارتی و بازار معاملی بری و قبل از حریت تجارت و آزادی ملت برای تدارک وسایل معاملات بین‌المللی خویش حیازه دولت وسلطه آن در کل وسایل بحریه یکی از وظایف سیاسی هر دولتی بشمار می‌رفته و این حقوق عامه ملت را منحصر به خویش می‌دانسته، و در عصر

امروزه میزان آن سلطه انحصاریافته به مواد ذیل: تمیز حمل و نقل امتعه تجارتی ملی داخله و جهازات ایشان در هنگام جنگ، اجرای قوانین راجعه به گمرکات اجرای قواعد (قرنطینه) نظر به مرض شایع در داخله یا خارجه، اجرای نظام‌نامه انتظام لنگرگاه بنادر خارجه، محافظه حال ملاحان جهازات در برابر مقاوله خودخواهان مالکین کشتی‌ها نظر به رفتار (۲۷۱) ناشایسته بی رحمانه با ملاحان، به ملاحظه خطرات دریایی از حیث بدی جا و آسایش حال ایشان، از راه بی ملاحظگی صاحبان کشتی در حمل فوق عدل و میزان حدالوسط جهازات.

۱۳ ـ مداخلات دولت در آن گونه مواد مزبوره که نظر به حفظ مُزد بده و مزد بگیر و عامه امور تجارتی همگی مصلحانه جلوه می‌کند و در حقیقت انکاری خواهد بود (شاید به استثنای گمرکات) چندان مورد اعتراض سیاسیون نخواهد بود و در تحت خُرده گیری فوق‌العاده که سایر مهام امور تجارتی دچار بود نخواهد درآمد، و نیز نمی‌توان گفت که این‌گونه مداخله؛ دولت به صورت ظاهر مضر است به حال هیئت مستقله صاحبان جهازات، فقط ایرادی که در این‌جا وارد است، این است که انجام آسایش و مامونیت مال‌التجاره دایره در حدود سواحل کثیرالمراد؛ تجارت هنگفتِ ممالک بزرگ، باعث در کار آوردن عملهٔ بی‌شمار و خدمهٔ بسیاری (۲۷۲) از طرف دولت به نام مامورین بحریه و مفتشین انتظامیه آن خواهد بود در ذیل اسامی مختلفه ـ گمرک‌خانه، قرنطینه، تحدیدیه، قاچاقیه، و غیره ـ و روشن است که وزن و ثقل این ایراد در پاره[ای] جاها به‌واسطهٔ مخابرات دادن پاره[ای] افراد که به نام دولت بعضی اقدامات سوء می‌نمایند کاسته می‌شود، لکن از میان نمی‌رود، دو فرسنگ نرسیده به گمرک حقیر دجلهٔ قلیل‌التجارهٔ بغداد چندین دزد در روز روشن به نام مامورین گمرک و غیره حکومت عثمانی وارد کشتی شده بدون سؤال و جواب هر مسافری هرچه دارد که جالب شهوت مامورین است ضبط می‌شود، و ابداً مسترد نخواهد شد، اگر اندکی به رفتار گمرکچیان در گمرک خانه آشنا شدی امانت و

خیانت آنها مانند کفر ابلیس و ایمان ادریس روشن است. هر بندی از قانون هر اداره اطاق زندان و هر مجری زندانبانی است و هر دولتی و هیئت حاکمه برزخ سوزان بشر است!!! (۲۷۳)

## معارف

۱ ـ در باب مداخلهٔ ایجابی دولت در امور معارفی ملت از اوایل قرن نوزدهم عیسوی تاکنون هرچه در دوایر سیاسی و نظایر اخلاقی پرسش و پاسخ رفته، همانا میزان کفتین این‌طور تعادل یافته، که وظیفه ملزمی دولت اجبار عموم افراد صالحه رعایای خویش است، برای دخول در مکاتب ابتدایی و تحصیل درجه نخستین باسوادی، چه که به وسیلهٔ برهان ادبی و دلیل اخلاقی گفته می‌شود، که هر طفلی که زاییده می‌شود، در هر مملکتی دارای حقی است از پدر و مادر و اگر آن دو از عهده برنیایند از دولت محبوب خویش که در تحت نظام و تربیت مخصوصی که به آنها یاد می‌دهد وظایف ملزمی زندگانی و استقلال معاش را گذارده شوند، که در شماره عجزه بار دوش ملت و دولت نباشند، بلکه چون هر طفلی شاخه باروری از کنده کهن درخت جماعت ملت است (۲۷۴) باید تمام توجهات هیئت جامعه ملکی و ملی مانند پیوستگی عروق کنده درخت به شاخ‌ها مصرف و اطفال گردد، که روزانه افواج جدیده‌الدخول در البسه نظام و انتظام هیئت جامعه هستند، حتی این‌که در برابر این حق مشروع اطفال از هیئت حاکمه دولت را به باید برای انجام آن وظیفهٔ اخلاقی در پاره[ای] بچگان این حق نیز دارد که، در صورتی که پدر و مادر طفل راه انجام و جای کلام به فرزند خویش ندهند نخست حامی او نفس دولت باشد و قهراً تمنای انکاری والدین را انکار نماید.

۲ ـ براهین بس روشن طویل‌الذیل مزبوره را نتوان گفت مخالفی یا ضد و نقیضی هست،

جز در هنگام اجرا عملیات، چه که به استثنای تعلیمات مذهبی اسلام که دارای همه گونه فلسفه علمی و عملی معاش و معادی نورانی است در هرجای فرنگ، و به اسلوب فرنگ در هرجای دیگر خواسته‌اند نظام تعلیمات ابتدایی را اجبار کنند و به موقع اجرا (۲۷۵) گذراند، مصادف شده‌اند به این‌که تعلیمات مذهبی را در نظام تربیت ابتدایی داخل کنند، و روشن است که همین قدر که گفتیم اخلاقاً اطفال را حق تربیت از والدین و اگر ممکن نباشد از دولت است، نیز می‌گوییم، اخلاق باید با مذهب قوم سلوک به وجه حسن مرعی دارد، به ادب نافه گشایی کن از آن زلف سیاه، جای دل‌های عزیز است بهم برمزنش!

و نیز اشکال دیگر که در هنگام عمل جلوه می‌کند این است، که میزان مشروع اجبار چگونه و کدام نمونه باشد که مؤثریت عملی و توسعه عمومی پیدا کند، روشن است که اگر تا این اندازه تسلیم شد که از حقوق طفل وطنی یک اندازه تربیت است و از وظایف دولت انجام آن است باقی جزییات آن سهل است که درجه تربیت و میزان اجبار و ماهیت تعلیمات را نظر به مناسبات هر مملکتی معیّن نمایند، چنان‌چه در عملیات سیاسی در مجلد دیگر مشروحاً (۲۷۶) نگارش یافته چه که اجزاء اخیره خارج از موضوع علمیات است.

۱ ـ پاره[ای] امور و عنوانات دیگر هست، که بیشتر از آن‌چه به شماره درآمد، از وظایف ملزمی و خصایص تاریخی دولت است، و آنها از نمونهٔ اشغالی است که قوام دولت و دوام سلطنت جوهراً به آنهاست که دولت را از فشار داخل و خارج مصون می‌دارد، مانند نظام پلیس و قراسوران و انتظام و اجرای امور عدلیه و نظم کلیه و حفظ مساوات و اجرای قوانین مدنی و نظامات و انتظامات امور لشگری بری و بحری و بحریه دولتی و جمع‌آوری مالیات مستقیم و غیرآن.

۲ ـ نظر به این‌گونه مواد مختلفه جوهریه براهین خلاف مداخلهٔ دولت و مؤامرهٔ حکومت درنهایت سختی و قوت است، چنان‌چه در مجلد دوم علماً به شرح رفته و در

مجلدی که از امتیاز (۲۷۷) حکومت محلی و مرکزی بـه خـواست خـدا نگـارش می‌رود، روشن است که یکی از امتیازات، گرفتن حکومت محلی و ممالک و کاستن اختیارات حکومت مرکزی در اموری چندین است که، وسایل متخذه برای تفتیش امور محلی و مسئولیت مستقیمه مامورین محلی مضاعف می‌شود، و ناچار نفس این کار امتیاز مخصوصی به پلیس و سلطهٔ به خصوصی به جواسیس می‌دهد، و اداره انتظام عدالت را دارای اهمیت فوق‌العاده کرده و می‌کند حتی ادارجات شعبی نظام ملی و ادارجات جمع مالیات صرفهٔ مخصوص صرف انتظامات و مخارج محلی را تمرکز و تجمع قوای مخصوصی می‌بخشد.

۳ـ با وجود امتیازات و اختیارهایی که به هیئت حاکمه محلی و ممالکی داده می‌شود، زشت و زیبای آنها با روش هیئت حاکمه مرکزی است، که در صورت نابیداری ملت و نافهمی امت (۲۷۸) در هنگام وضع قانون و آغاز عمل و اجرا اخیراً تمام قصور و سراسر تقصیرات به حکومت مرکزیه نسبت داده می‌شود، و در صورتی که ملت از آغاز عمل بیدار بشود یا هروقت که اصلاح‌طلبی پیشه کند نیز نباید اقداماتی کند، که کوشش و دانش رجال سیاسی صادق دولت را خنثی و بی‌اثر نماید، بلکه باید اگر بداند و بفهمد کمک و همراه رجال امین و مجربان کهین باشد. اگر این گونه رجال را روی زمین وجودی باشد حکومت قادره و دولت مقتدره آن است که پیوسته تکیه و اتکال او به همراهی و حمایت موافقانه صادقانه عموم ملت باشد، ولو این‌که بـذل مساعی کامله در حفظ قوای مرکزیه خود کند، چه که اگر نظام رفتار و ترتیب کردار آن بر اسلوب و زمینه باشد که پیوسته تولید سوءظن ملت کند، و صـورت ظـاهر سلوکش در نظر عامه به غلط و سختی (۲۷۹) و تزاحم حقوق جوهری جمهور جلوه نماید، و برخلاف ادای حقوق امت معرفی شود، هر آینه اگر جوهراً بهترین هـیئت حاکمه عصر باشد ضعیف خواهد شد! و صدای «ماکنا متخذالمُضلّینَ عُـضُداً» از شراشر وجود ملت بلند خواهد شد.

تمام شد، نمونه گفتار سیاسیون فرنگ و لاحول ولاقوة الآبالله، و صلّی‌الله علی محمدٍ و آله آل الله ـ ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۳۲.

تمّت بالخیر

از فصل معارف در سال ۱۳۳۲ نگارش یافته و باقی تماماً در حدود ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ تحریر شده. (۲۸۰)



نشر مهرنامگ

شابک :۷-۴-۹۵۶۴۰-۹۶۴

قیمت: ۴۷۰۰ تومان

